



دانشنامه ویاروسها

تاریخ فرهنگ ایران بر دور دهخامنه‌شیان

نوشته و ترجمه و القریه‌بین
ترجمه: عبدالرحمن صدیقی

داریوش و پارس‌ها

(تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان)

نوشته:

والتر هینتس

ترجمه:

عبدالرحمن صدریه



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۰

Hinz, Walther

هینتس، والتر، ۱۹۰۶ -

داریوش و پارس‌ها: تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان / نوشته والتر هینتس؛ ترجمه عبدالرحمن صدریه. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۳۳۸ ص.: مصور (رنگی).

ISBN 964-00-0703-X

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

Darius und die Perser e Kulturgeschichte d Achameniden. عنوان اصلی:

چاپ اول: ۱۳۸۰.

۱. داریوش هخامنشی اول، شاه ایران، ۵۵۰ - ۴۸۵ ق.م. ۲. ایران - تاریخ - هخامنشیان،

۵۵۸ - ۳۳۰ ق.م. الف. صدریه، عبدالرحمن، ۱۳۰۷ - ، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان.

۹۵۵/۰۱۵

DSR۲۵۱/۲ د ۲

۱۳۷۹

م ۷۹-۲۴۹۳۶

کتابخانه ملی ایران

این اثر ترجمه‌ای است از:

Darius und die Perser

Eine Kulturgeschichte der Achämeniden

Von: Walther Hinz

Holle Verlag, Baden - Baden

Printed In Austria, 1976



داریوش و پارس‌ها (تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان)

نوشته: والتر هینتس

ترجمه: عبدالرحمن صدریه

چاپ اول: ۱۳۸۰

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0703-X

شابک X-۷۰۳-۰۰-۹۶۴

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
یادداشت ناشر.....	۹
مقدمه مترجم.....	۱۱
مقدمه مؤلف.....	۱۳
سندی بر دروازه آسیا.....	۱۷
کشف خط میخی.....	۲۴
بنای اثر بیستون.....	۳۵
خط تازه داریوش.....	۴۱
از دریاچه آبی به سوی اتزن [آنشان، اتزان].....	۵۱
حرکت عظیم به طرف جنوب.....	۵۸
شاه پارس، کوروش اول.....	۶۴
کشور مایاها.....	۶۸
زرتشت پیامبر.....	۷۵
دلیری و افسانه پهلوانان.....	۷۷
بعثت زرتشت.....	۸۱
مبارزه، فتح و فرار.....	۸۵

۸۹	آیین زرتشت
۹۴	تصور زرتشت از خداوند
۹۶	نخستین و واپسین آفریدگان
۹۹	کوروش بانی کشوری جهانی
۱۰۴	شعر و حقیقت
۱۰۷	سقوط دولت ماد
۱۱۲	سقوط کشور لیدیه
۱۱۶	سقوط کشور بابل
۱۲۱	وقایع بابل
۱۳۰	بازگشت یهودیان تبعیدی به وطن
۱۳۲	کوروش بانی بناها
۱۳۶	مرگ کوروش
۱۴۱	داریوش در راه قدرت
۱۴۱	برادرکشی کمبوجیه
۱۴۶	فتح مصر و نوییه
۱۵۳	عصیان بردیای دروغین
۱۶۴	نوزده جنگ طی یک سال
۱۸۵	تمامی جهان آرام است
۱۸۶	اقدامات در زمینه سیاست داخلی
۱۸۸	ساختمان معبد در اورشلیم
۱۹۰	اعزام اوچاهور
۱۹۴	واقعه سارد
۱۹۸	ساختمان قصر شوش
۲۰۲	لشکرکشی برضد شاه اسکونخه
۲۰۵	شنل سولوشن
۲۰۷	نظم مصر
۲۰۹	طلای ایندوستالس

۲۱۳	لشکرکشی برضد سکا‌های جنوب روسیه
۲۱۷	ساختمان کانال سوئز
۲۳۱	سایهٔ مغرب: ماراتون
۲۳۵	شخصیت داریوش
۲۴۲	داریوش نظام‌دهندهٔ کشور
۲۴۴	قبرنشتهٔ فوقانی
۲۴۸	قبرنشتهٔ تحتانی
۲۵۳	داریوش طراح ساختمانها
۲۶۱	ادراک رسالت داریوش
۲۶۷	ملاحظات
۲۷۵	فهرست راهنما
۲۷۷	فهرست کسان
۲۸۷	فهرست جایها
۲۹۹	فهرست زبانها
۳۰۱	فهرست کتابها
۳۰۳	فهرست خط‌ها

یادداشت ناشر

کتاب حاضر ترجمه‌ای است از متن آلمانی کتاب داریوش و پارس‌ها نوشته والتر هیتس. اگرچه مؤلف مقدمه خود بر کتاب را با دلایلی درباره وجه تسمیه کتاب به پایان می‌برد؛ اما در آغاز مقدمه اذعان می‌دارد که «کتاب داریوش و پارس‌ها کوششی است برای تألیف تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان». همچنین در صفحه عنوان بلند متن آلمانی عبارت «تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان» زیر عنوان اصلی به چاپ رسیده است. ترجمه فارسی با ذکر هر دو عنوان منتشر می‌شود.

آنچه ناشر را به چاپ و نشر این اثر واداشته، روشن است که گریزهای آقای هیتس در مقوله‌های ارزشی تاریخ و اشاراتش در باب تعظیم و تکریم داریوش و کوروش نیست؛ بلکه اطلاعات ارزشمندی است که وی با دانش تاریخی و باستان‌شناسی خود از یک دوره تاریخی که می‌بایست مثل دیگر ادوار مورد بررسی پژوهشگران تاریخ قرار گیرد، ارائه می‌دهد.

والتر هیتس با تجزیه و تحلیل مدارک و شواهد متنوع از سنگ‌نوشته‌ها، باقیمانده بناها، تصاویر و نقشه‌ها، اثری ارزشمند و قابل استفاده علاقه‌مندان و دانشجویان این رشته عرضه می‌کند. بنابراین کلیه تصاویر و نقشه‌هایی که در متن اصلی چاپ شده، در

ترجمه فارسی نیز به چاپ رسیده است؛ اما از تابلوهای رنگی، آن تعداد که در متن کتاب بدان اشاره شده و مورد استفاده قرار گرفته، در پایان کتاب به چاپ رسیده است و بقیه که صرفاً جنبه تزئینی داشته حذف شده است.

مقدمه مترجم

مورخان و ایران‌شناسان در سالهای اخیر با بهره‌گیری از منابع اصیل تاریخ و فرهنگ ایران باستان، کوششی به کار بسته‌اند که دیگر صرفاً مانند آثار قدما تنها متکی به روایات یونانیان نیست، بلکه اساس آن بررسی و نتیجه‌گیری از «نبشته»ها و منابع باقیمانده از دوران باستان است که در سالهای اخیر، بخصوص در دو دهه اخیر، در اختیار قرار گرفته است.

والتر هینتس^۱ برای تألیف داریوش و پارس‌ها^۲ همه منابع اصیل باقیمانده از دوران باستان را که به نحوی با اوضاع داخلی ایران بزرگ زمان هخامنشیان، بخصوص دوران کوروش تا داریوش، مرتبط بوده مورد بررسی قرار داده و متکی به نتایج این بررسی و بر پایه سی و پنج سال تحقیق در زمینه تاریخ فرهنگ ایران، چنان اثری خلق کرده است که نه تنها توجه دانشمندان را جلب می‌کند، بلکه هر علاقه‌مند به تاریخ و فرهنگ ایران باستان را مجذوب خواهد کرد.

والتر هینتس در ۱۹۰۶ در اشتوتگارت متولد شد و از ۱۹۳۷ تا سال ۱۹۷۵ - قبل از بازنشستگی - رئیس سمینار ایران‌شناسی دانشگاه گوتینگن بوده است؛ وی در سال

1. Walther Hinz.

2. Darius und die Perser.

۱۹۶۱ توفیق یافت، خط هجایی عیلامی مربوط به هزاره سوم قم. را کشف کند و بخواند. هینتس در زمینه تاریخ زبان‌شناسی و فرهنگ ایران از دوران باستان تا دوران معاصر تألیفاتی ارزنده دارد که اغلب آنها به زبانهای انگلیسی، روسی، فارسی، ترکی و عربی ترجمه شده است. از جمله آثار معتبر او عبارتند از: شاه اسماعیل (۱۹۳۳)، تشکیل دولت ملی در ایران (ترجمه کیکاووس جهاننداری. ۱۳۴۶)، ایران (۱۹۴۲)، اسلام (۱۹۵۵)، زرتشت (۱۹۶۱) و دولت عیلام (۱۹۶۴).

نامهای ایرانی و غیر ایرانی این کتاب عیناً براساس کتابت و در واقع تلفظی است که نویسنده به کار برده است. در این ترجمه جز در مورد نامهایی که کتابت و تلفظ مرسوم و شایعی در فارسی یافته‌اند؛ کوشیده‌ایم برای بقیه نامها تلفظ درست آنها را بیاوریم. مؤلف برای نامهای معروف، تلفظ و یا در واقع کتابت یونانی - لاتینی آنها را که در اروپا معروف و شناخته شده، برگزیده است در ترجمه، ما تلفظ درست این نامها را به خط فارسی برگردانده‌ایم. مؤلف در سایر موارد، نامهای پارسی را تا آنجا که میسر بوده به تلفظ پارسی باستانی آورده که در ترجمه نیز عیناً استفاده شده است، بنابراین مثلاً به جای لفظ یونانی گویریاس - گوبرواس Gobryas از تلفظ فارسی گئوبروه Gaubarva استفاده شده است.

برای خواندن نامها باید به قواعد زیر توجه کرد: z صدای (ز)، th صدای (ث)، dh صدای (ذ، نزدیک به ظ)، s صدای (س) و ch صدای (خ)، y صدای (ی)، v صدای (و)، sh صدای (ش)، zh صدای (ژ)، dj صدای (چ) و a صدای (آ) خواهد داشت.

در متن ترجمه، هرکجا از اصطلاح «سکه طلا» استفاده شده است، منظور «مارک طلا» است که مؤلف به کار برده است.

مقدمه مؤلف

کتاب داریوش و پارس‌ها کوششی است برای تألیف تاریخ فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان. البته این کتاب برای دانشمندان تألیف نشده است؛ مخاطب من صرفاً خوانندگانی هستند که به تاریخ فرهنگ شرق علاقه‌منداند. از این رو - جز در پاره‌ای از موارد - از ذکر مأخذ و نقل حواشی، صرف‌نظر شده است.

این کتاب حاصل سی و پنج سال تحقیق است، در این اثر - برای اولین بار - کلیه منابع، به تمام زبانها، مورد توجه قرار گرفته است؛ البته آثار دوران هخامنشیان (۵۵۰ - ۳۳۰ ق.م) را همواره در برابر چشم داشته‌ام و صحنه‌های مهم وقایع آن دوران را شخصاً بازدید کرده‌ام. چون خواسته‌ام وقایع را بروشنی بنمایانم. در این کتاب از تصاویر بسیاری استفاده شده است تا کلام و تصویر، مجموعه واحدی را تشکیل دهند.

بین ملتهایی که تاریخ جهان را ساخته‌اند، پارس‌ها مقام بارزی دارند. آنچه آنها در دوران حکومت هخامنشیان انجام دادند و آفریدند، تأثیرش برای چشمانی تیزبین، تا به امروز نمایان است. کارل یاسپرس درباره قرن ششم ق.م. که اصطلاح مناسب عصر محور را برای آن به کار برده است، می‌گوید: «در این دوران انسانی برخاست که ما تا به امروز با او زندگی می‌کنیم. در اطراف محور این عصر، در ایران ارابه زرتشت، کوروش و داریوش

در گردش بود؛ در هندوستان بودا تأثیر می‌بخشید؛ در چین لائوتسه و کنفوسیوس می‌زیستند؛ در اسرائیل یرمیا‌ی نبی، حرقیال نبی و اشعیا‌ی دوم برخاستند. در این «عصر محور» تاریخ جهان، زمین را با چنان انواری روحانی روشن ساخت که سابقه نمی‌داشت.^۱ در این کتاب می‌کوشیم نشان دهیم که این نور تا چه حد از ایران برخاسته است.

عنوان داریوش و پارس‌ها را به دو دلیل انتخاب کردم: یکی این که بیشترین منابع تاریخی این دوران را داریوش به‌جا گذاشته است، با این منابع تاریخ‌نویس می‌تواند تصویری از دوران هخامنشیان رسم کند که دیگر، نه دهم آن متکی به منابع بیگانه معمولاً یونانی و بنابراین به‌طور کلی خصمانه، نباشد. دیگر این که گویی به‌نحوی مرموز رشته‌های تاریخ جهان در زمان باستان از زرتشت و کوروش گذشته و به داریوش رسیده است. داریوش این رشته‌ها را برمی‌چیند، جمع می‌کند و نظم می‌دهد، سپس آنها را چنان برای آینده باقی می‌گذارد که همه آنچه بعداً روی می‌دهد بیانگر قدرت شکل‌دهنده اوست. داریوش تصویر ایران را برای قرن‌ها پا برجا ساخت.

گرچه دوران ما بر بزرگان تاریخ چندان نظر مساعدی ندارد و بیشتر به زیردستان نظر دارد تا فرمانفرمایان، ولی دنیا به هر دو نیازمند است. از این دیدگاه نیز عنوان داریوش و پارس‌ها برگزیده شده است.

در کوششی که برای ارائه تا حدی روشن تاریخ فرهنگ ایران باستان به کار بسته‌ام، خود را با اظهار امتنان شاگرد یاکوب بورکارت^۲ می‌دانم. درحالی که آن مورخ بازلی^۳ پذیرفته بود که خواننده‌اش از وقایع اطلاع دارد، من الزاماً اتفاقات سیاسی شرق باستان را هم، که در غرب شناخته نیست، مورد توجه قرار دادم.

یاکوب بورکارت شاید نتیجه چنین کوششی را به‌عنوان اینکه نوعی «سنتاتور» است، مورد ایراد قرار دهد؛ موجودی سرشته از فرهنگ و بنابراین جاودان، و سرشته از

1. Karl Jaspers, *Vom Ursprung und Ziel der Geschichte* (München, 1949) Seite 19.

2. Jacob Burckhardt.

۳. Basel یا بال شهری در سوئیس و زادگاه بورکارت. م.

سیاست و بنابراین گذران؛ ولی من راه حل دیگری نیافتم. در کتاب آینده‌ام پس از شرح وقایع از زمان خشیارشاه تا اسکندر، منحصرأ فرهنگ ایران باستان مورد بررسی قرار خواهم داد.

اگر می‌خواستم همه حقایقی را که امروزه درباره دوران هخامنشیان می‌دانیم بیاورم، حجم این اثر بیش از دو هزار صفحه می‌شد. چنین حجمی بیش از حد امکان، و مآلاً نامعقول می‌بود. بنابراین باید حد و حدودی رعایت می‌شد. از مجموع مطالب آنچه را به نظرم مهمتر می‌بود انتخاب کردم. پس، این شیوه چه‌بسا نظری بنماید، بویژه در مواردی که موضوع مورد اختلاف است و متأسفانه همه آنچه مربوط به تاریخ ایران باستان می‌شود مورد اختلاف است. با این حال امیدوارم حداقل تصویر کامل و در مجموع پذیرفتنی از دوران هخامنشیان رسم کرده باشم. منابع جدیدتر ممکن است این تصویر را تغییر دهد و یا تصحیح کند و هیچ چیز تا این حد مرا خوشحال نخواهد کرد.

نسبت به بسیاری از دانشمندان گذشته و حال که کارهایم متکی به تحقیقات آنهاست، باید تشکر کنم و از عنوان کردن نام آنها، که فهرستی طولانی خواهد بود، صرف نظر می‌کنم جز در یک مورد: از ریکل بورگر^۱ همکار آشورشناسم در دانشگاه گوتینگن بخصوص تشکر می‌کنم که بدون نظر مشورتی دانشمندانه او، که هرگز دریغ نداشت من از پاره‌ای کجرویها و اشتباهات مصون نمی‌ماندم.

والتر هینتس

گوتینگن، ژوئیه ۱۹۷۶

سندی بر دروازه آسیا

در جاده نظامی قدیم که از بین‌النهرین - سرزمین پست بین فرات و دجله و فلات ایران - می‌گذرد و به آسیای میانه منتهی می‌شود، بین سرپل و همدان مکانی است که ارنست هرتسفلد آنجا را «دروازه آسیا» خوانده است. مسافران در این مکان با آثار حجاری شده بسیاری برخورد می‌کنند. عظیم‌ترین این آثار را در دهکده بیستون در نزدیکی کرمانشاه می‌توان یافت. در اینجا در پایه کوهی سر بر آسمان کشیده چشمه و دریاچه‌ای وجود دارد که در کنار این دریاچه هزاران سال سواران و کاروانها اتراف کرده‌اند.

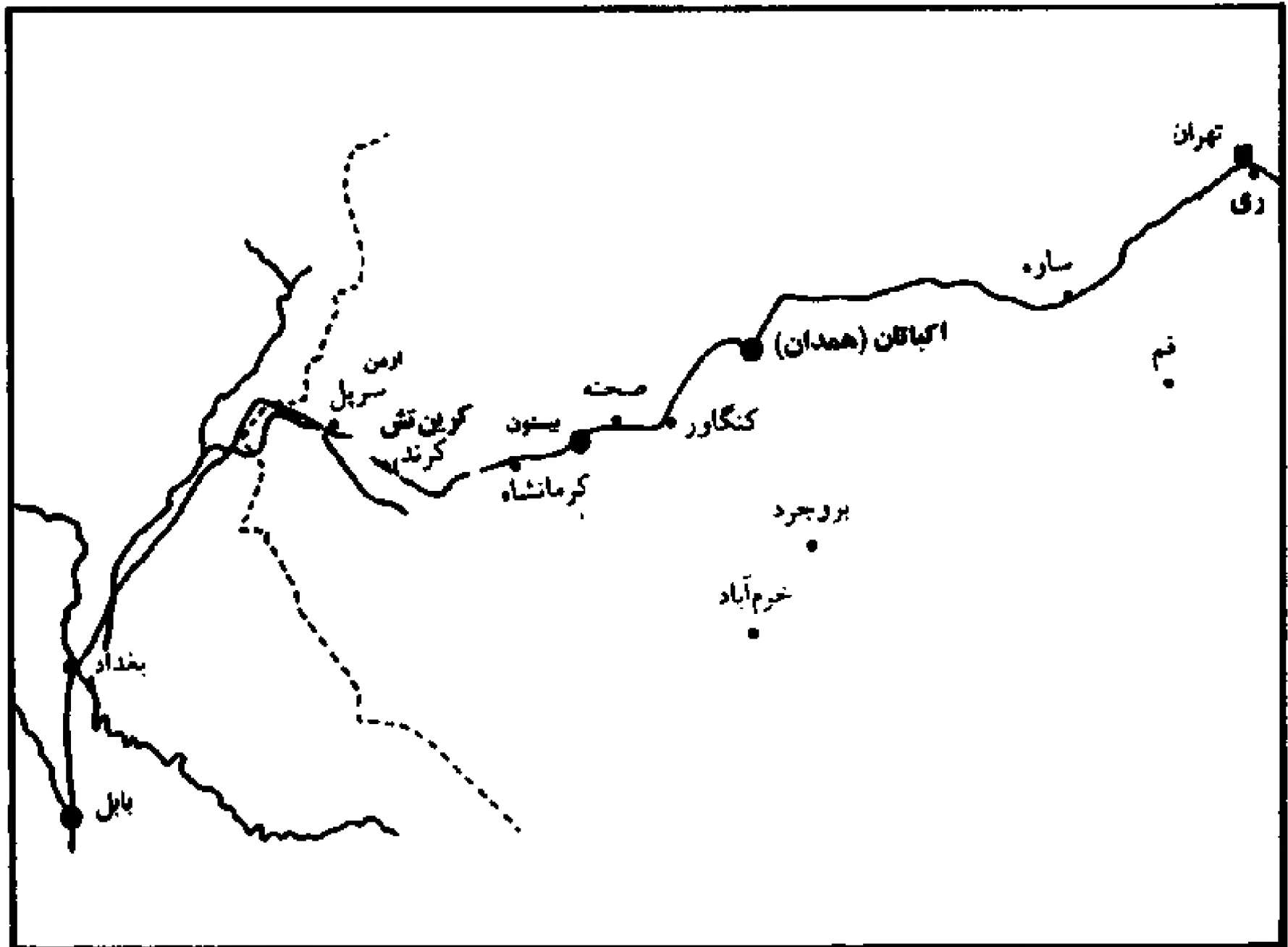
این مکان از گذشته‌های دور مقدس بوده است، تا اینکه در این اواخر آثار اقتصادی چون سیلو و کارخانه قند، این تقدس را نادیده گرفتند. بیستون در قرون وسطا بهیستان^۱ و در دوران باستان بگستانه^۲ [بغستانه] خوانده می‌شد که به معنی «مکان خدایان» است.

داریوش بزرگ در سال ۵۲۰ ق.م. فرمان داد در این مکان بر صخره‌های بلند آن، جریان قدرت‌یابی او را تصویر کنند و بر نبشته‌ها جاودان سازند.

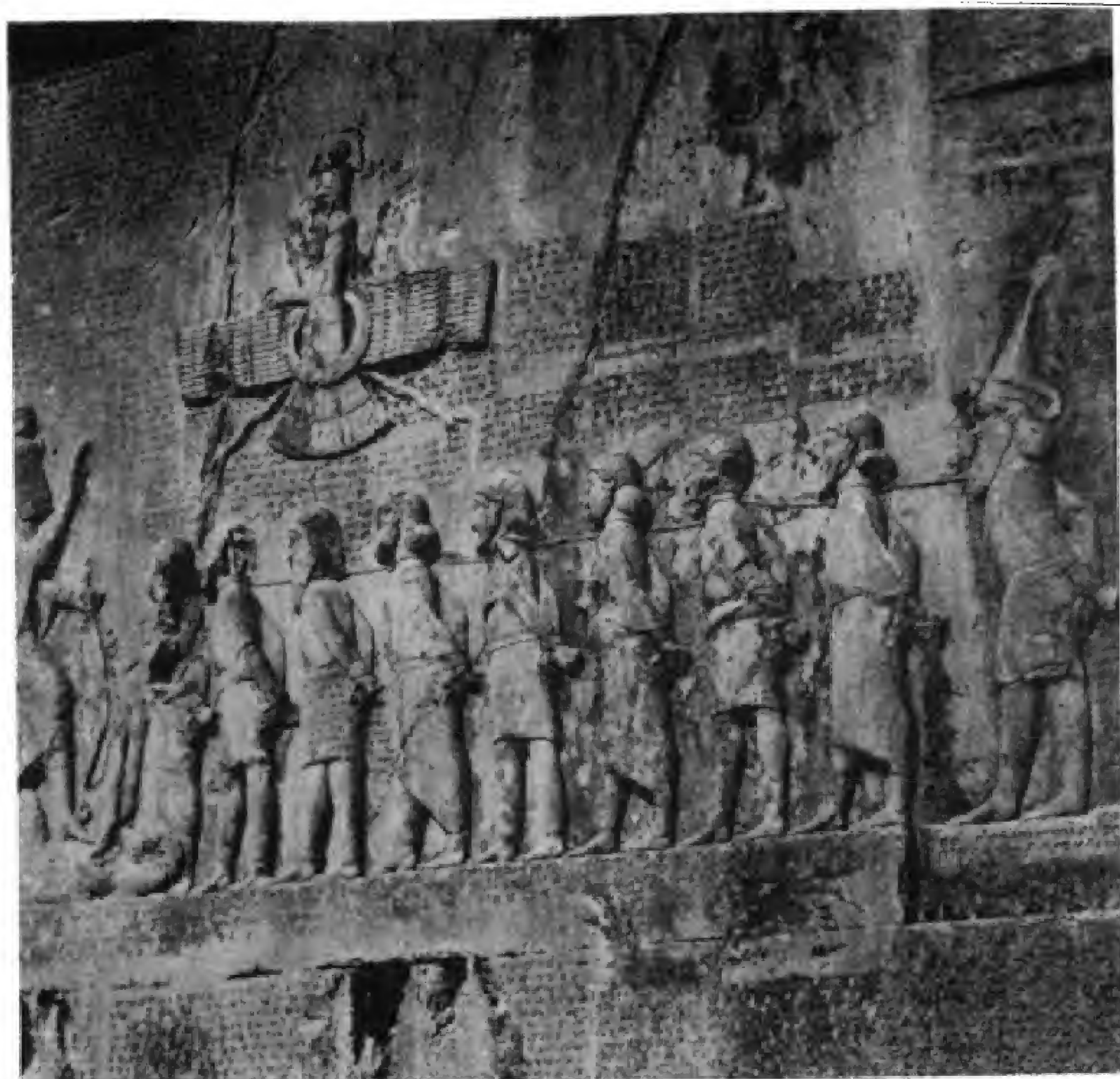
1. Behistan.

2. Bagastāna.

نقشه ۱: قدیمیترین جاده نظامی که بین‌النهرین را به فلات ایران متصل می‌کرده است.



این اثر داریوش در بیستون نه تنها اثری ارزنده بر دروازه آسیاست، بلکه مهمترین سند تاریخی سراسر ایران به شمار می‌رود. بدون این اثر، ما از تاریخ پارس‌ها و فرمانفرمایی هخامنشیان بیش از آنچه دشمنان آنها - یونانیان - برجا گذاشته‌اند، نمی‌دانستیم. در عین حال این سند بر دروازه آسیا، در واقع اساس همه دانسته‌های ما درباره خاور نزدیک است. چون داریوش - خوشبختانه - دستور داده بود که نبشته‌هایش را به سه زبان حجاری کنند: به عیلامی، به اکدی (بابلی) و به پارسی باستان. خط میخی پارسی باستانی بنابر فرمان پادشاه برای همین منظور ساخته شد. از آنجا که این خط از کلیه خطوط میخی دیگر ساده‌تر است و تنها ۴۲ علامت دارد، قبل از سایر خط‌های میخی کشف و خوانده شد. بدین ترتیب خط میخی پارسی باستانی، کلید کشف خط میخی اکدی که دارای پانصد علامت است و



تصویر ۱: پیکره مسطح داریوش بر صخره بیستون در نزدیکی کرمانشاه، مربوط به سال ۵۲۰ ق.م.

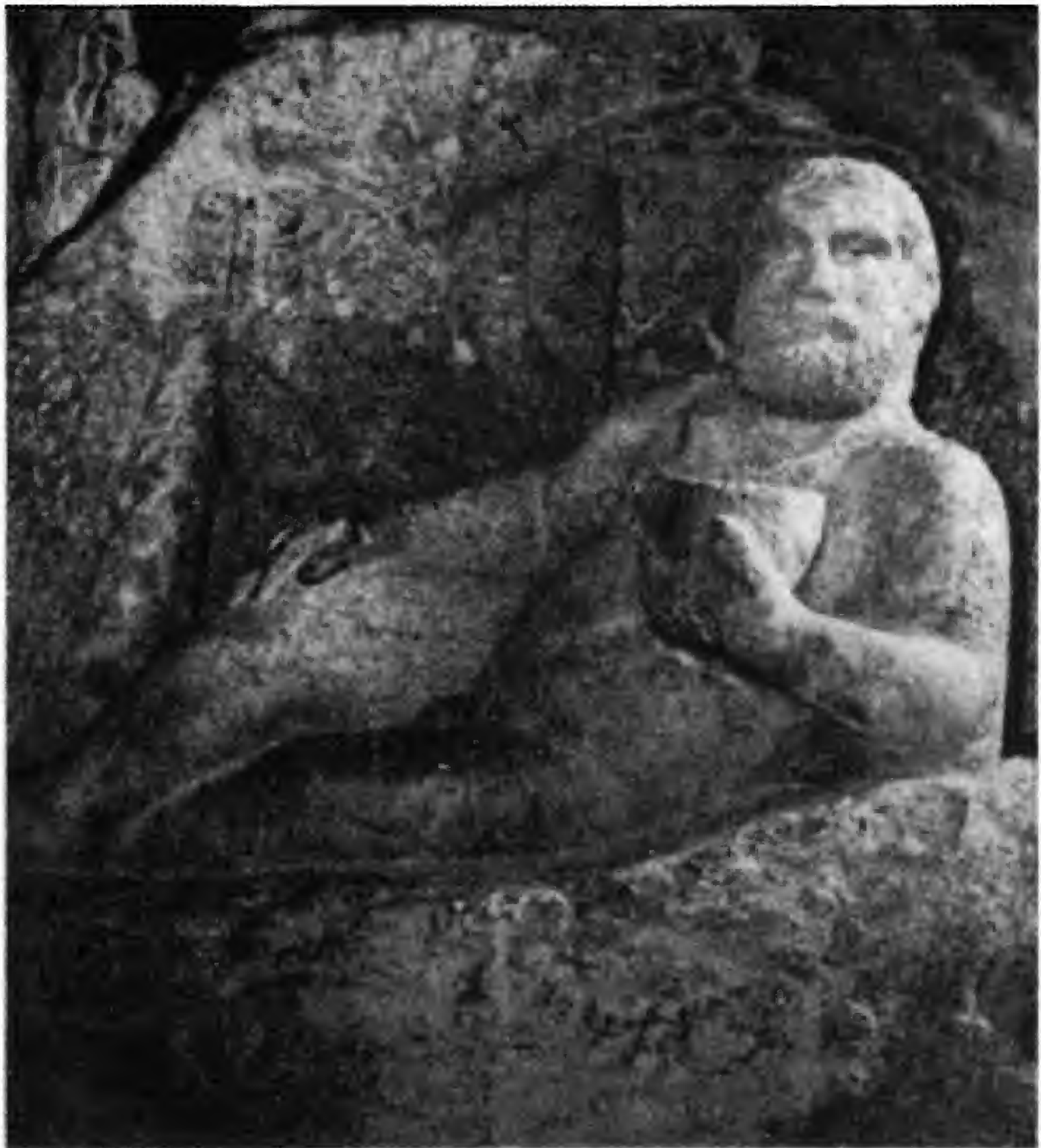
خط میخی عیلامی که از آن برخاسته و در زمان داریوش ۱۳۱ علامت داشته است، شد.

بدون نبشته‌های سه‌زبانۀ داریوش، تا به امروز هم دانش آشورشناسی وجود نمی‌داشت و ما تقریباً اطلاعی درباره سومری‌ها و اکدی‌ها، درباره حتی‌ها^۱

1. Hettite.

واوراتویی‌ها^۱، درباره آشوری‌ها و عیلامی‌ها، نمی‌داشتیم و صدها هزار لوح نبشته به خط میخی که در کاوش‌ها به زحمت از زیر خاک آسیای نزدیک، بیرون کشیده شده‌اند، کشف نشده، ناخوانده و ناهمیده در موزه‌های جهان خاک می‌خوردند. تنها تصمیم داریوش، مبنی بر اینکه کرده‌های خود را به سه زبان به اطلاع جهانیان و آیندگان برساند، این امکان را برای دانشمندان قرن نوزدهم و بیستم فراهم کرد که آرام آرام کلید بازخوانی خطهای میخی را کشف کنند و بدین‌سان زبان و فرهنگ ملت‌های آسیای نزدیک را قابل فهم سازند.

حتی متخصصان نیز کمتر به این واقعیت توجه دارند که داریوش نه تنها تاریخ را ساخت، بلکه او - پس از آنکه از تاریخ نبشته‌هایش قرن‌ها گذشته بود - تاریخ خودش و همچنین تاریخ سراسر آسیای نزدیک را نیز برای دانشمندان قابل درک ساخت.



تصویر ۲: هراکلیوس (هرکول) در حال استراحت در پایه صخره بیستون در کرمانشاه، در ژوئن سال ۱۴۹ ق.م. توسط هواکینثوس (Hyakinthos) پسر پانتائوخوس (Pantauchos) «به خاطر نجات کلئومنس (Kleomenes) فرماندار ساتراپ‌های علیا، وقف شده است». بنابراین تصویر مربوط به دوران سلسله پارت‌ها و سلطنت مهرداد اول که در آن زمان از طریق ماد بر ضد سلوکیان لشکرکشی کرده بود، می‌شد. ولی این پیکره نتیجه مورد نظر واقف را به بار نیاورد و هرکول با ایرانیان و بر ضد یونانیانی بود که در آن دوران توسط ایرانیان از فلات ایران بیرون رانده شدند.

اولین نویسنده غربی که از سند دروازه آسیا خبر می‌دهد کتسیاس^۱ یونانی از اهالی کنیدوس است که در حدود سال ۴۰۰ ق.م. به عنوان پزشک در دربار اردشیر دوم خدمت کرده است. این گزارش نیز مانند سایر گزارشهای او آمیزه‌ای از حقیقت و افسانه است. این روایت او صحیح است که در «کوه بگستان» در بالای چشمه‌ای، دیواره‌ای صخره‌ای سر برکشیده و این چشمه باغی را آبیاری می‌کند - کتسیاس برای باغ از لغت مادی پردیس [فردوس]^۲ استفاده کرده است - بر این دیواره صخره‌ای، سطحی صاف شده به چشم می‌خورد که پیکره و نبشته‌ای را به آشوری نشان می‌دهد. ولی این روایت او که این مکان از مکانهای مقدس زئوس است، فقط تا حدی صحیح است: کتسیاس به ظاهر مهمترین خدای یونانی را با اهورامزدا (پروردگار دانا) پروردگاری که زرتشت، پیامبر و مبلغ او بود و داریوش دستور داده بود تصویر نمادی او را بر دیواره صخره حجاری کنند، یکی دانسته بود.

خبر بعدی حدود پانصد سال بعد از کتسیاس توسط تاسیت^۳ [تاکیتوس]، نویسنده رومی به ما رسیده است. او گزارش می‌کند که در این اطراف هرکول مورد احترام است. این یادداشت که قبلاً کمتر بدان توجه شده بود در سال ۱۹۵۹ تأیید شد.

در آن زمان، هنگام جاده‌سازی در پایه کوه بیستون، پیکره یونانی حجاری شده‌ای یافت شد. این پیکره، هرکول را در حال استراحت نشان می‌دهد، که جامی شراب در دست چپ خود نگاه داشته و گرز خود را به دیوار تکیه داده است. بر لوح سنگی پشت سر این نیم خدا، نبشته‌ای در هفت سطر به زبان و خط یونانی حجاری شده است که تاریخ پیکره را حدود سال ۱۴۹ ق.م. نشان می‌دهد. [۱]

پس از تاسیت، غرب بار دیگر درباره بیستون، پس از گذشت یک هزار و پانصد سال خبری دریافت داشت. اولین گزارشگر دوران جدید آبل پینسون^۴ فرانسوی، خادم سرآنتونی شرلی^۵، بود. آنتونی با برادرش رابرت به ایران مسافرت کرد تا شاه عباس کبیر

1. Ktesias.

2. Paradies.

3. Tacitus (۱۱۷ - ۵۵ م.) مورخ رومی.

4. Abel Pinson.

5. Sir Anthony Sherley.

را برای اتحاد با قیصر، رودلف دوم از سلسله هابسبورگ به منظور اقدامی توأمان برضد دشمن یگانه آنها - ترک‌ها - ترغیب کند. این گروه مسافران که از افراد ملت‌های مختلف تشکیل شده بود، در ۲۴ نوامبر ۱۵۹۸ در کاروانسرای بیستون شب را به سر بردند.



تصویر ۳: طرح پیکره داریوش در بیستون که توسط رابرت کرپورتر (Robert ker Porter) (۱۸۱۸) در مقیاس بسیار کوچک ترسیم شده است.

آبل پینسون می‌نویسد: «این مکان در پایه برجستگی بسیار تندی با دیواره‌ای صخره‌ای بنا شده و در آن تصویری از «صعود مسیح» همراه با پاره‌ای علائم یونانی مشاهده می‌شود.» این فرانسوی ساده دل، در آن بالا تصویر نمادی خداوند باستانی ایران - اهورامزدا - را با تصویر «صعود مسیح» اشتباه کرده بود. با این وجود، اشتباه او از توضیح گمراه‌کننده دیگران قابل درک‌تر است.

مثلاً در سال ۱۸۰۷ آنژ گاردان^۱ فرانسوی چنین باور داشت که بر دیواره صخره‌ای بیستون «یک صلیب و دوازده حواری» حجاری شده است. یازده سال بعد در ۲۱

1. Ange Gardane.

سپتامبر ۱۸۱۸ به نظر رابرت کرپورتر^۱ انگلیسی، اثر داریوش یکی از صحنه‌های عهد عتیق رسید: بنابر نظر او، نمایندگان ده قوم اسرائیل در برابر شاه آشوری شلمنصر ایستاده‌اند؛ او تصویر اسکوخته^۲ فرمانروای سکاها را در سمت راست، به‌خاطر کلاه نوک تیزش، نقش لویاتان^۳ تصور کرده است...

با این وجود کرپورتر این خدمت را انجام داده است که اولین طرح قابل استفاده از بیستون را رسم کند؛ این طرح امروزه در موزه ارمیتاژ لنینگراد نگهداری می‌شود. رالینسون^۴ انگلیسی اولین کسی بود که در ۱۸۴۶ نه تنها این اثر را مربوط به داریوش دانست، بلکه قسمت اعظم نبشته را نیز انتشار داد. لکن افتخار کشف اولیه خط میخی، نصیب این افسر دانشمند بریتانیایی نشد و یک معلم آلمانی به نام گروتفند^۵ از اهالی شهر گوتینگن این افتخار را یافت.

کشف خط میخی

کشف خط میخی از دستاوردهای بزرگ علم و دانش است. از آنجا که این امر به داریوش مرتبط می‌شود، در اینجا مفصل‌تر شرح می‌دهیم.

احتمالاً انگلبرت کمپفر^۶ دانشمند جهانگرد از اهالی لمگو^۷ در آلمان اولین کسی است که از اصطلاح Keilschrift (خط میخی) استفاده کرده است، گرچه در یادداشتهای او به زبان آلمانی درباره اقامتش در قصر داریوش - پرسپولیس - در سال ۱۶۸۵ اشاره‌ای به آن نشده است. کمپفر در کتابی با عنوان Amoenitates Exoticae در سال ۱۷۱۲ در لمگو به چاپ رساند. از علائمی به شکل Keil (مُشته از نوعی که درودگران برای شکافتن چوب به کار می‌برند) یاد می‌کند، ولی قبل از این تاریخ تامس هاید^۸ دانشمند اهل

1. Robert Ker Porter.

2. Skuncha.

۳. Leviathan، غول دریایی که وصفش در توران آمده است.

4. Rawlinson.

5. Grotefend.

6. Engelbert Kaempfer.

7. Lemgo.

8. Thomas Hyde.

آکسفورد، در کتابی که در سال ۱۷۰۰ دربارهٔ مذهب ایران باستان انتشار یافت، از علائم هرمی یاد کرده است، لکن برخلاف کمپفر او این علائم را به اشتباه فقط یک نوع تزیین تصور کرده است.

پیه‌ترو دلا واله^۱ ایتالیایی اولین کسی است که تقریباً مفهومی صحیح از خط میخی ایران باستان را در غرب انتشار داد. این جهانگرد در یک گزارش طولانی در ۲۱ اکتبر ۱۶۲۱ از شیراز، به ذکر نبشته‌هایی با علائمی عجیب می‌پردازد. دلا واله هوشیارانه بدین نتیجه می‌رسد، که علائم مزبور باید از چپ به راست خوانده شوند. او به دوستش اسکپیانو^۲ در رم می‌نویسد: «به عنوان نمونه تا جایی که برایم ممکن بود پنج علامت از آن علائم را که مکرر در نبشته دیدم و بازشناختم، بازنویسی کردم و همراه فرستادم.»



امروز ما می‌دانیم که این علائم مربوط به خط میخی پارسی است و نشان‌دهندهٔ صداها «کو، آ، ی» هستند و علامت کج برای جدا کردن لغتهاست که به دنبال آن حرف «خ» نقش شده است.

غرب مدتها بعد توسط دو جهانگرد دیگر با بازنویسی مفصل‌تری آشنا شد. این دو گزارش به طور اتفاقی در یک زمان و در یک محل انتشار یافت - در ۱۷۱۱ در آمستردام - و نویسندگان آنها شاردن فرانسوی و کرنلیوس بروئن^۳ هلندی بودند.

بازنویسی بروئن دقیق‌تر از بازنویسی شاردن بود، لکن بازنویسی نیبور^۴ از اهالی هولشتاین آلمان که در ۱۷۷۸ انتشار یافت از بازنویسی بروئن هم دقیق‌تر بود. این بازنویسی بیست و چهار سال بعد اساس اولین کشف موفق خط میخی شد.

نیبور همچنین ادعای دلا واله را مبنی بر اینکه خط میخی از چپ به راست خوانده می‌شود، اثبات کرد و ضمناً دریافت، که از سه نوع نبشته‌ای که در پرسپولیس توجه او را

1. Pietro della valle.

2. Schipano.

3. Connelius Bruin.

4. Niebuhr.

جلب کرده‌اند، گروه اول تنها ۴۲ علامت دارد. بعدها مشخص شد که این خط میخی ساده، خط میخی پارسی با ۳۶ حرف یا هجا (در موارد بخصوص) و یک علامت جداکننده واژه‌ها و ۵ لوگوگرام^۱ می‌باشد.

بعد از نیبور (۱۷۷۸) و قبل از گروتفند (۱۸۰۲) تنها دو محقق دیگر درباره خط میخی تحقیق کردند: اُلوف گرهارد توکسن^۲ از دانشگاه روستوک و فردریک موتر^۳ از آکادمی کپنهاک. اُلوف علامت کج را به عنوان جداکننده واژه‌ها شناخت.

علاوه بر این موتر نیز همزمان با او (۱۷۹۸) بدین نتیجه مهم رسید که یک گروه معین علائم، متشکل از هفت علامت را که بارها تکرار می‌شود، «می‌توان به عنوان کلید کشف تمامی الفبا مورد استفاده قرار داد.» ولی این کلید را هیچ‌کدام نیافتند.

چه، توکسن این گروه علائم هفتگانه را نام شاه پارتی (ارشاک) تصور می‌کرد و موتر این علائم هفتگانه را یک فرمول مذهبی محتمل می‌دانست؛ سرانجام این کلید به دست گروتفند پسر کفاشی از اهالی شهر موندن آلمان که در آن زمان بیست و هفت سال داشت و کمک‌دبیر دبیرستانهای گوتینگن بود، یافت شد.

کلید کشف خطهای میخی، یعنی گروه علائم هفتگانه، نمایانگر واژه پارسی باستان شاه بود. گروتفند بعدها به درستی نوشت که: «آقای توکسن اشاره کرده است که در برخی نبشته‌ها گروه علائم تکراری با یک تک علامت جایگزین می‌شود؛ اگر او این تک علامت را نه نام «شاه» بلکه «عنوان» او تصور کرده بود، احتمالاً قبل از من همه نبشته‌ها را کاملاً کشف می‌کرد.

استعداد غیرعادی گروتفند در نتیجه نوعی مسابقه نمایان شد. او در یکی از روزهای ماه ژوئیه سال ۱۸۰۲ در گوتینگن - شاید در هاینبرگ - با دوست خود ویلهلم فیوریلو^۴، منشی کتابخانه سلطنتی، گردش می‌کرد. این دو در مباحثه‌ای درگیر شدند. آیا ممکن

۱. Logogramm، علامتی که جانشین یک کلمه می‌شود.

2. Oluf Gerhard Tychsen.

3. Fredrik Muenter.

4. Wilhelm Fiorillo.

است، نبشته‌ای را که نه خط آن، نه زبان آن و نه موضوع آن مشخص نیست را خوانند؟ گروتفند که علاقه داشت با مسائل سری و خطهای رمز خود را مشغول دارد، - چه ضمناً معلم زبان یونانی و لاتین بود بی آنکه اطلاعی از زبانهای شرقی داشته باشد - ادعا کرد که چنین کاری ممکن است. فیوریلو پاسخ داد: «اگر مثلاً بتوانی خط میخی را کشف کنی، این ادعا را به بهترین نحو اثبات کرده‌ای.»

گروتفند در این باره می‌نویسد: «گفتم که اگر مدارک لازم را تهیه کنی پیشنهادت را می‌پذیرم. فیوریلو با خوشحالی این شرط را قبول کرد. بعد از اینکه این کار انجام شد به کمک دوستم آن خطی را که توکسن برای کشف آن کوشیده بود مورد بررسی قرار دادم، چون ظاهراً ساده‌تر از همه بود.» این خط، همان‌طور که گفتیم، خط میخی پارسی بود.



تصویر ۴: گئورگ فریدریش گروتفند.



تصویر ۵: خانه شماره ۸ خیابان گوتمار (Gotmar) در گوتینگن (قبل از تخریب آن در سال ۱۹۳۲) سال ۱۸۰۲ در این خانه برای اولین بار خط میخی کشف شد.

Göttingische gelehrte Anzeigen

unter der Aufsicht
der Königl. Gesellschaft der Wissenschaften.

149. Stüd.

Den 18. September 1802.

Göttingen.

Lychen.

In eben der Versammlung der Königl. Societät der Wissenschaften ward ein Aufsatz des Hrn. Georg Friedrich Grotefend, Collaborators an hiesiger Schule, vorgelegt, mit der Aufschrift: Praevia de cuneatis, quas vocant, inscriptionibus Persepolitanis legendis et explicandis relatio, dessen Inhalt um so überraschender ist, da der Verfasser kein Orientalist ist, und ganz zufällig auf die Entzifferung dieser bisher räthselhaften Schrift geführt wurde. Ein freundschaftlicher Streit gab die Veranlassung, daß der Verfasser, der schon seit lange sich eine Fertigkeit im Decifriren erworben hatte, sich anbeißig machte, eine der Persepolitischen Inschriften zu entziffern. Der Versuch gelang über die Erwartung, und in wenigen Wochen sah er sich im Stande, den größten Theil der Inschriften zu erklären, und hier von seinem Verfahren und seinen Resultaten eine vorläufige Nachricht mitzutheilen. Der Verfasser handelt zuerst von der Keilschrift überhaupt, und stellt dabey folgende Grundsätze auf: 1) die
D (?)

تصویر ۶: اولین انتشار گزارش کشف خط میخی توسط گروتفند.

گروتفند آن زمان در خانه شماره ۴۱۸ گوتینگن که متعلق به مسئول مالی دانشگاه، آقای اوپرم‌ن^۱ بود، زندگی می‌کرد. این خانه امروز در خیابان گوتمار شماره ۸ است. به

1. Oppermann.

هر تقدیر گروتفند در گزارش خود چنین ادامه می‌دهد: «اقبال با من بود و بدین نحو توانستم بعد از چند هفته با استفاده از روشهای هنر کشف رمز، قسمت اعظم نبشته را ترجمه کنم.»

با این توضیح، مقاله گروتفند به زبان لاتین در اول سپتامبر ۱۸۰۲ به آکادمی علوم گوتینگن ارائه شد. راهنمای او توماس کریستین توکسن استاد الهیات و خاورشناسی و همنام دانشمند اهل روستوک بود، که در خانه‌ای در نزدیکی خانه گروتفند (اکنون خیابان گوتمار شماره ۳) اقامت داشت.

در تاریخ چهارم سپتامبر توماس توکسن به عنوان استاد راهنما مقاله خود را در برابر آکادمی قرائت کرد؛ دو هفته بعد متن این سخنرانی به آلمانی در نشریه دانشمندان گوتینگن^۱ انتشار یافت.

با گزارش مقدماتی گروتفند، دوباره کشف و درک معنی خط معروف به «میخی پرسپولیس» وارد دوره جدیدی شد. نتیجه این بررسی، اساس تحقیقات دیگر و سرآغاز کشفیات یک نسل از محققان شد.

گرچه آکادمی گوتینگن در سال ۱۸۹۳ مقاله گروتفند را انتشار داد [۲]، ولی دنیای دانش مطالب اساسی این مقاله را از گزارش کوتاه توماس توکسن و سپس در سال ۱۸۰۵ از مقاله‌ای که گروتفند برای اثر تاریخی هرن^۲ تدوین کرده بود، اطلاع یافت.

گروتفند در بررسی و کشف خود، بیش از همه از علائم خط میخی که نیبور بازنویسی کرده بود (تصویر ۷) استفاده کرد. گروه علائم هفتگانه اشاره شده که گروتفند هوشیارانه واژه «شاه» را از آن بازخواند، در این نبشته در خط اول قسمت دوم آمده است. در زیر علامت B یک علامت کج جداکننده واژه‌ها آمده و به دنبال آن هفت علامت و سپس باز علامت جداکننده می‌آید. در خط دوم ابتدا چهار علامت دیگر (لغت پارسی باستان برای «بزرگ») و سپس علامت جداکننده و بعد هفت علامت و جداکننده و بار دیگر هفت علامت می‌آید؛ این بار (در خط سوم) چهار

1. Goettingischen Gelehrten Anzeigen.

2. A.H.L. Heeren.

نام داره‌یه‌وه‌وش^۱ (نگهدارنده خوبی)، آن زمان هنوز شناخته نشده بود، گروتفند^۲ همبستگیهای مختلفی را آزمود. بالاخره او شکل داره‌ه‌اوش^۳ را پذیرفت و بدین ترتیب علائم مربوط به صداهاى د، آ، ر، او، ش، را استخراج کرد، یعنی از هفت علامت، پنج علامت را به‌طور صحیح مشخص ساخت، که دارای کمال اهمیت است. البته او نمی‌توانست بداند که در خط میخی پارسی حرف «ه» قبل از حرف «او» با کمال تعجب نوشته نمی‌شود. او این موضوع را هم درک نکرده بود که پاره‌ای از علائم این خط فقط حرف نیستند بلکه هجا هستند. به هر تقدیر گروتفند اساسی برای کشف خط میخی گذاشت و خدمت پایدار او به علم و دانش نیز بر پایه همین اساس است. در ۱۸۳۸ شش محقق دیگر از ۳۷ حرف یا حسب مورد هجا، ۳۱ علامت را کشف کردند. افتخار تکامل این کشف برای سرهنری رالینسون (۱۸۹۵ - ۱۸۱۰) باقی ماند. کارایی غیرعادی این محقق در این بود که با به خطر انداختن جانش، نبشته بیستون را، نسخه برداشت و قسمت اعظم آن را به‌طور صحیح خواند و ترجمه کرد. رالینسون بدون استفاده از وسایل کمکی تحقیق در اروپا، تقریباً تمام کار این کشف را به انجام رساند. هاینریش فلاشر^۳ خاورشناس اهل لایپزیک در ۱۸۴۹ درباره او می‌نویسد: «هیچ کاشف خط میخی قبل از او نتوانسته چنین کارایی‌ای از خود بروز دهد.» متأسفانه او «در اثر بداقبالی، به‌استثنای پنج مورد، در هیچ مورد نتوانست مدعی نخستین کشف یا انتشار باشد.» از آن تاریخ به بعد تعداد زیادی از دانشمندان برای درک نهایی نبشته داریوش در بیستون، کوشش کرده‌اند، هنوز هم درباره پاره‌ای از جزئیات اتفاق نظر حاصل نشده و متن قابل استفاده از همه نبشته‌ها در دسترس نیست. ولی محقق تاریخ می‌تواند براساس دستاوردهای فعلی با آسایش خیال کار خود را آغاز کند.

1. Darayavahush.

2. Dārheūsch.

3. Heinrich Fleischer.



تصویر ۸: سر هنری راولینسون که در سالهای (۱۸۳۶-۱۸۴۷) نبشته داریوش در پیکره بیستون را بازنویسی و کپیبرداری کرد.

بنای اثر بیستون

در سالهای اخیر مشخص شده که پیکره و نبشته بیستون چگونه ایجاد شده است. برای داریوش این فکر که کرده‌های خود را بعد از قدرت‌یابی در ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ بر دیواره صخره بغستانه جاویدان سازد، باید بلافاصله بعد از شکست آخرین نفر از نه نفر یاغی در دسامبر سال ۵۲۱، پیدا شده باشد. در آغاز او تنها یک پیکره و نبشته مرتبط با آن را طرح‌ریزی کرده بود. ظاهراً پیکره سنگی یکی از شاهان لولو^۱ به نام آنوبانی‌نی که شهرت چندانی ندارد مربوط به ۲۰۰۰ سال قبل از مسیح، مورد توجه داریوش بوده است. این پیکره در نزدیکی سرپل امروزی در ارمن^۲ باستان [۳] یعنی در انتهای غربی «دروازه آسیا» در جاده‌ای که از بین‌النهرین به فلات ایران منتهی می‌شود، قرار گرفته است.

پیکره مسطح آنوبانی‌نی (تابلوی ۱) بیانگر فتوحات این شاه بر دشمنانش است؛ دشمنان او نه نفرند که شاید نمایشگر نه فتح او باشد. آنوبانی‌نی پای خود را روی بدن خطرناک‌ترین دشمن خود گذاشته است. سایر اسیران را که جملگی لخت‌اند، الهه ایشتر^۳ از برابر شاه می‌گذراند. ایشتر لباس سومری بر تن و تاجی از شاخ بر سر دارد که او را به عنوان الهه مشخص می‌سازد. علامت شناسایی او ستاره‌ای هشت‌پر است (در عکس متأسفانه در سایه قرار گرفته). ایشتر حلقه سلطنت را به شاه عرضه می‌کند. اولین اسیر از ردیف پایین ظاهراً نوعی سرپوش ترک ترک بر سر دارد که هزار و پانصد سال بعد گارد پارسی نظیر آن را بر سر می‌گذاشت، در سمت راست زیر تصویر نبشته‌ای به خط اکدی وجود دارد: «آنوبانی‌نی، شاه مقتدر، شاه لولو، دستور داد تصویر خودش و تصویر الهه ایشتر را بر کوه با تیر نقش کنند.» سپس بر کسی که پیکره و نبشته را تخریب کند، نفرین کرده است.

خطوط اصلی این اثر را می‌توان در اثر داریوش در بیستون، که از بسیاری جهات تحول یافته، باز یافت. به جای الهه اکدی نماد پروردگار دانا (اهورامزدا) که زرتشت،

1. Lullu.

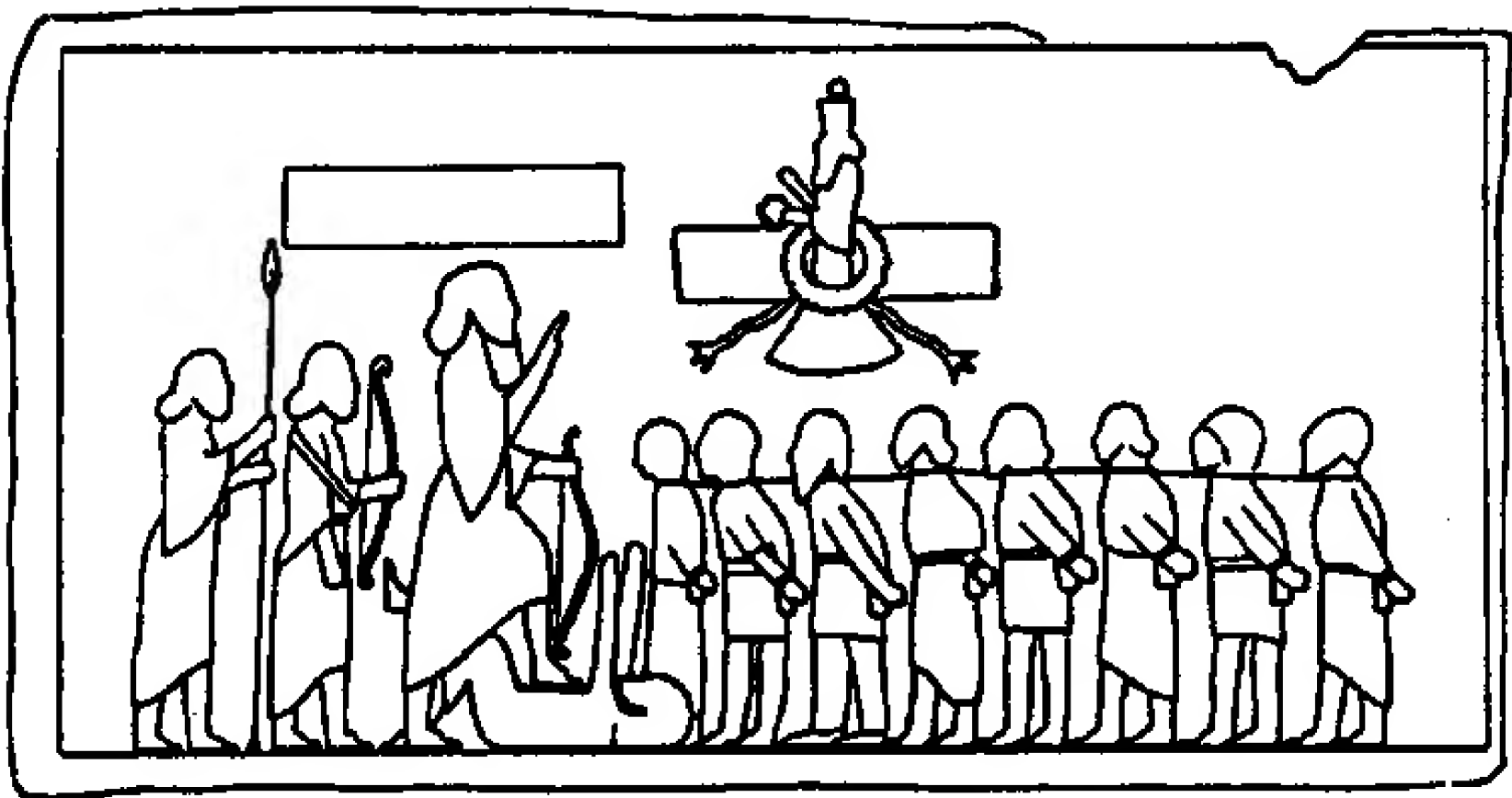
2. Arman.

3. Ishtar (Astarte).

پیامبر و مبلغ او بود، نقش شده است.

او در بالای صحنه معلق است و حلقه فرمانفرمایی را به داریوش عرضه می‌کند، همان‌طور که ایشتر حلقه فرمانفرمایی را به آنوبانی‌نی می‌بخشد. داریوش نیز همانند آنوبانی‌نی در دست چپ کمان خود را نگاه داشته، ولی برخلاف او دست راست خود را به علامت استدعا به سوی پروردگار بلند کرده است. داریوش هم پای بر روی دشمن اصلی‌اش گذاشته است؛ این دشمن، گئوماته مغ است که تضرع‌کنان دستهایش را بالا آورده است. در ردیفی طولانی در برابر پادشاه هشت عصیانگر ایستاده‌اند که دستهایشان بسته و درحالی که طنابی بر گردن دارند، به یکدیگر بسته شده‌اند ولی لخت نیستند.

هنر ایران باستان هرگز انسان را لخت تصویر نکرده است. در پشت سر داریوش کمان‌دارش وینده‌فرناه^۱ و نیزه‌دارش گئوبروه^۲ ایستاده‌اند. در تصویر شماره ۹ که لئوترومپلمان^۳ تهیه کرده می‌توان این طرح اولیه را مشاهده کرد.



تصویر ۹: اولین طرح اثر داریوش در بیستون.

1. Vindafarnāh.

2. Gaubarva.

3. Leo Truempelmann.

طرح اولیه در ماههای آغاز سال ۵۲۰ آماده و پیاده کردن آن نیز، تا جایی که تغییر هوا اجازه می‌داده، شروع شده است. نبشته بالای سر فرمانفرما - ده خط متن عیلامی - نیز در همان زمان حجاری شده است.

در این زمان ایرانیان هنوز خط نداشتند. چون پارس در آغاز از مناطق عیلامی به شمار می‌رفت، پارس‌ها بعد از فتح عیلام نیز همچنان از خط محلی، یعنی خط عیلامی استفاده می‌کردند. داریوش مفاد نبشته‌ها را به پارسی املا می‌کرد و منشیان آن را به عیلامی ترجمه می‌کردند. پیش‌نویس روی پوست نوشته می‌شد، سپس سنگتراشان علائم خط میخی عیلامی را بر دیواره صخره‌ای می‌کنند.

اما برآستی داریوش چه متنی را بدانها املا کرده بود؟ «من داریوش‌ام، شاه، پسر هیشتاسپ^۱، یک هخامنشی، شاه شاهان. من در این زمان شاه در پارس‌ام.» - «داریوش شاه گوید: پدرم هیشتاسپ است؛ پدر هیشتاسپ ارشامه^۲ است؛ پدر ارشامه، اریارمنه^۳ بود؛ پدر اریارمنه، چه‌ئیش‌پیش^۴ و پدر چه‌ئیش‌پیش هخامنش بود.» - «داریوش شاه گوید: «از این رو ما نسلمان را هخامنشی می‌نامیم [که] از دیرباز آزاده بوده‌ایم، از دیرباز نسل ما از شاهان است.» - داریوش شاه گوید: «هشت شاه از نسل ما قبلاً به شاهی رسیده‌اند. من نهمین شاه‌ام که فرمان می‌رانم. در دو شاخه ما شاه هستیم.»

داریوش در نبشته بالای سرش خواسته است حق فرمانفرمایی خود را با استدلال توجیه کند. در چهار بند اول خود را می‌نامد، تا حدی ساده‌دلانه، او عنوان اصلی خود «پادشاه» یا «بزرگ‌شاه» را فراموش می‌کند و سپس عنوان «شاه شاهان» را اضافه می‌کند.

در این اطلاعیه اولیه که ما از داریوش در اختیار داریم، تأکید می‌کند «من در این زمان شاه در پارس‌ام» امروز هم می‌توان احساس کرد که او این جمله را در حالی که نفسی براحتمی می‌کشیده، املا کرده است. جنگهای سخت به پایان رسیده

1. Hyshtāspa.

2. Rshama.

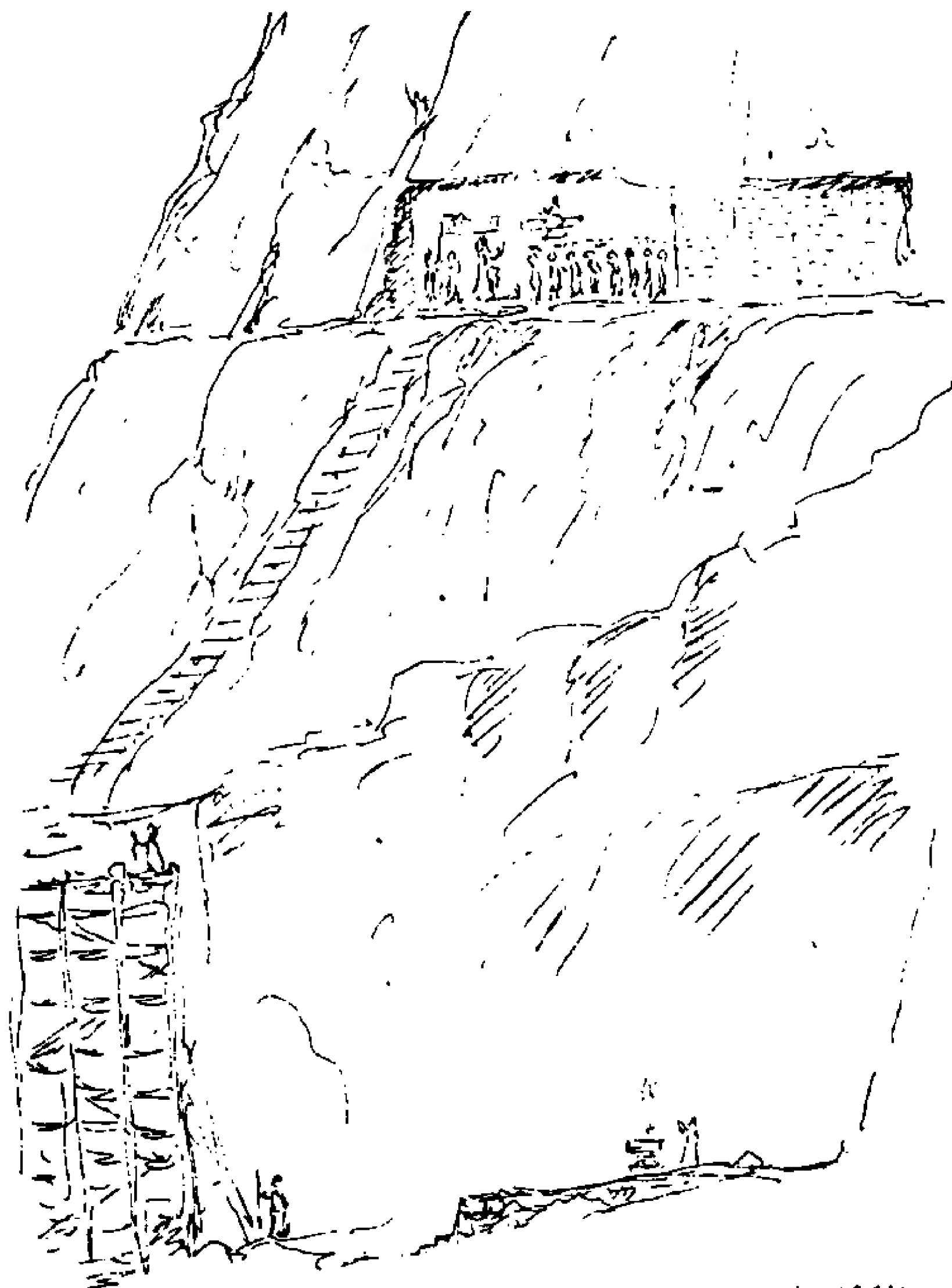
3. Aryaramna.

4. Tshaishpish [Teispis یونانی].

بود - حتی پارس هم مدتی از او جدا شده بود - ولی در این زمان دشمنان مغلوب شده بودند. داریوش با رضایتی عمیق اظهار می‌دارد «من در این زمان شاه در پارس‌ام» برای او سلطنت جهانی مهم نمی‌بود، سلطنت بر پارس اهمیتی خاص داشت.

در جمله بعدی داریوش نسب خود را بر می‌شمارد و خود را از سلسله‌ای که یونانیان آن را اخه‌منس^۱ و پارس‌ها آن را هخامنش می‌نامیدند، می‌خوانند. در بند سوم پادشاه تأکید می‌کند که از آزادان و محتشمان است و پیشینیانش شاه بوده‌اند. در بند چهارم درباره فرمانفرمایی دو شاخه سلسله هخامنشیان توضیح می‌دهد، ولی در این باره که او از شاخه جوانتر است چیزی نمی‌گوید و هیچ‌یک از هخامنشیان شاخه قدیمتر را، حتی کوروش بزرگ را، نام نمی‌برد.

1. Achaemenes.



۳۷۷۱۹۶۴

تصویر ۱۰: طرح داریوش بر صخره بگستانه، مرحله دوم (۵۲۰ ق.م.) این طرح، پیکره و نبشته عیلامی آن را و همچنین نبشته بزرگ عیلامی سمت راست پیکره را، نشان می دهد.

درحالی‌که پیکرتراشان و سنگتراشان به زحمت اولین طرح اثر را براساس تصویر ۹ پیاده می‌کردند، فکر تازه‌ای داریوش را به خود مشغول داشت؛ مشاهده‌کننده این پیکره - در آینده نخواهد دانست این مغلوبان نمایش داده شده، چه کسانی هستند. بنابراین مقرر داشت برای آنها هم نبشته‌ای (به عیلامی) تعبیه شود. ولی این هم کافی نبود. او تمامی وقایع اولین سال قدرت‌یابی خود را املا می‌کند تا به عیلامی در سمت راست پیکره بر صخره حک شود. به مجرد اتخاذ تصمیم، چنانکه رویه داریوش بود، تصمیم فوراً اجرا شد و دومین مرحله اثر بیستون، به نحوی که هانس لوشی^۱ در تصویر ۱۰ طراحی کرده است، انجام شد. درباره محتوای گزارش راست پیکره بعداً به تفصیل بحث خواهیم کرد؛ در اینجا تنها نحوه ایجاد نبشته بیستون مورد توجه است. داریوش برای گزارش کارهای انجام شده به عنوان مقدمه، متن نبشته بالای تصویر خود را برگزید. ولی در این مورد منشیان عیلامی دفتر مخصوص، دخالت کرده و برای آغاز گزارش بزرگ، صورت جلسه‌ای کاملاً شاهانه تدوین می‌کنند. بدین ترتیب نبشته عیلامی سمت راست پیکره با این جمله شروع می‌شود: «من داریوش‌ام، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه سرزمینها، پسر هیشتاسپ، نوه ارشامه، یک هخامنش» از بیان مغرورانه و در عین حال خصوصی «من در این زمان در پارس شاه‌ام» فقط جمله خشک «شاه در پارس» باقی می‌ماند. انشای دقیق دفتری بر جمله حاکی از احساس فرمانفرما غلبه می‌کند.

زمستان (۵۱۹-۵۲۰) را داریوش در منطقه گرم عیلام - که بعدها رویه‌ای معمول شد - می‌گذراند. در آن هنگام در شوش به منشیان بابلی دفتر خود دستور می‌دهد برای اثر بیستون یک متن اکدی نیز تدوین کنند. این کار انجام می‌شود ولی منشیان در ترجمه از عیلامی به اکدی به خود اجازه می‌دهند در گزارش هریک از جنگها شمار مردگان و کشتگان دشمن را نیز عنوان کنند. آنان این کار را بنابر سنت خبرگزاری بابلی انجام دادند و داریوش هم اعتراض نمی‌کند. در نسخه‌ای به زبان آرامی که در مصر پیدا شده نیز، ارقام مربوط به کشتگان دشمن ذکر شده است. اما متن بابلی (اکدی) را بر کجای صخره باید حجاری کرد؟ مکان دست راست پیکره با متن عیلامی پر شده بود، دست چپ را

1. Heinz Luschey.

نیز برآمدگی عظیمی پوشانده بود. این موضوع پادشاه را نگران نمی‌کند، دستور می‌دهد ترجمه بابلی گزارش کارهای انجام شده را بر روی این برآمدگی حک کنند. از آنجا که نبشته عیلامی مربوط به یاغیان مغلوب، بالای سر آنها کنده شده بود، دستور داد نبشته بابلی مربوط بدانها را در زیر تصویرهایشان در صخره حجاری کنند. این سومین مرحله ایجاد اثر بیستون بود.

خط تازه داریوش

درحالی‌که فرمان اخیر اجرا می‌شد، برای داریوش فکر تازه‌ای پیدا شد. هخامنشیان از زمان سلطه در جنوب ایران در سال ۷۰۰ ق.م. مجبور به استفاده از منشیان عیلامی بودند. نبشته‌های حک شده بر مهر پادشاهی، به زبان عیلامی بود (تصویر ۱۶). منشیان عیلامی بر لوحهای گلی به زبان عیلامی حسابهای فرمانفرمایان پارسی را نگاه می‌داشتند. بعد از اینکه کوروش بزرگ در سال ۵۳۹ بابل را فتح کرد، در دفترش علاوه بر منشیان عیلامی، منشیان بابلی و آرامی نیز به کار مشغول شدند. در این زمان پارس‌ها بر قلمرویی که از دریای مدیترانه تا آسیای میانه گسترده بود، حکومت می‌کردند ولی خطی برای خود نداشتند، همان‌طور که پیشینیان آنها، مادها و ایل‌های ایرانی دیگر در شمال و شرق نیز خط مخصوص به خود نداشتند.

این واقعیت، غرور داریوش فرمانفرمای جهان را جریحه‌دار می‌کرد. چرا ایرانیان نباید خط مخصوصی برای خودشان داشته باشند؟ لازم است که در این باره اقدامی کرد. در اواخر سال ۵۲۰ یا اوایل سال ۵۱۹ فرمان پادشاه به منشیان عیلامی و آرامی دفتر صادر شد که بی‌تأمل خطی ایرانی بسازند. دستور داده شد، متن نبشته مربوط به گزارش کارهای انجام‌شده مجدداً به پارسی برگردانده و برای تصویب خوانده شود و پس از تصویب به خط جدید ایرانی (آریایی) بر صخره بیستون حجاری شود.

منشیان تعجب‌زده تذکر دادند که برای این کار در روی دیواره صخره‌ای محلی باقی

نمانده است در سمت راست پیکره، متن عیلامی همه فضا را پر کرده، در سمت چپ، متن بابلی روی پیش‌آمدگی صخره حجاری شده، بنابراین متن پارسی را کجا باید کند؟ داریوش دستور می‌دهد: در زیر پیکره حجاری شود.

می‌توان تصور کرد که این دستور غیرمنتظره پادشاه باعث هیجان و گنجی شده است. در دفتر مخصوص، منشیان عیلامی و آرامی با سرعت زیاد برای اختراع خط میخی ایرانی کوشش می‌کردند. منشیان همه اجزای خط میخی، یعنی میخهای افقی، میخهای عمودی و زاویه‌ها را، مورد استفاده قرار دادند و با خصوصیات خط الفبایی آرامی، یعنی خط عبری امروزی آمیختند. بدین ترتیب در مدتی کوتاه ۳۷ علامت خط میخی ایرانی که قسمتی از آن مانند خط عیلامی، هجا و قسمتی دیگر مانند خط آرامی، حرف است آماده شد. راه حل انتخابی بسیار مطلوب نبود، چون این خط جدید دو روش نوشتن متفاوت را با یکدیگر آمیخته بود و بدین ترتیب علاوه بر برخی مزایا، همه کاستیهای هر دو روش را حاوی بود. گرفتاری در بالای صخره بیستون نیز کمتر از گرفتاریهای دفتر مخصوص نبود. تاکنون استادان در روی چوب‌بستی به کار مشغول بودند که بر روی پیش‌آمدگی زیر پیکره براحتی استقرار یافته بود. اینک مقرر بود که فضایی به طول چهار متر تسطیح شود تا متن پارسی نبشته روی آن حجاری شود. از لحاظ فنی مشکلی وجود نداشت. استادان آن زمان می‌توانستند با تبحر کامل سوراخهایی در صخره تعبیه کنند و تکه چوبی در آن قرار دهند تا با پاشیدن آب روی چوب، در اثر باد کردن چوب، صخره متلاشی و مسطح شود. ولی برای متلاشی کردن صخره باید چوب‌بست پیاده می‌شد و مجدداً در محل بالاتری مستقر می‌شد.

خوشبختانه در آن زمان، در بهار سال ۵۱۹ ق.م. پیکره‌ها کامل شده بودند. اینک باید ابتدا به کمک چوب‌بست قدیمی نبشته پارسی مربوط به پیکره‌های یاغیان حجاری شود. در اطراف پیکره‌ها که حتی برای نبشته‌های خط عیلامی هم طرح‌ریزی نشده بودند، در اغلب موارد دیگر محلی برای نبشته به خط پارسی وجود نداشت، با توجه به اینکه از لحاظ اعتبار هم طبیعتاً باید بالاتر از نبشته عیلامی حک می‌شدند. به هر حال سنگتراشان نبشته پارسی را در هر جایی که ممکن بود، مثلاً بین پاهای تصویر نمادی

پروردگار دانا، کردند. ولی برای نبشته مربوط به فرورتیش^۱، شاه یاغی، که پیکره او درست زیر تصویر نمادی اهورامزدا قرار گرفته بود، این راه حل هم ممکن نشد و راه دیگری باقی نماند، جز اینکه نبشته بر روی دامن و کنار او کنده شود. در این بین منشیان متن نبشته دست راست پیکره را از عیلامی به پارسی برگردانده بودند. زمانی که این متن را برای فرمانفرما خواندند، داریوش توجه کرد که در سال قبل مطالبی را املا کرده است که اینک به نظرش کاملاً مطلوب نمی نماید.

مشکل این بود که امکان تغییر اساسی وجود نداشت. در کتاب استر (۸/۸) می خوانیم: «چون نوشته ای را که به نام پادشاه تدوین و مهر شده، نمی توان بازپس گرفت.» حداکثر، تغییراتی ممکن می بود که چشمگیر نباشد. بنابراین داریوش بندهای گزارش خود را اینک بهتر طبقه بندی می کند و تعداد آنها را از ۵۴ - این بندها در هر مورد با جمله «داریوش شاه می گوید» شروع می شود - به ۶۹ بند افزایش می دهد؛ ضمناً از اینکه اینجا یا آنجا از مطلبی صرف نظر کند، ابا نکرده است از جمله:

در بند ۲۵ داریوش درباره فرماندهاش ویدرنه^۲ می گوید که او بعد از غلبه بر مادهای یاغی در ۱۲ ژانویه ۵۲۱ دیگر کاری انجام نداد و در انتظار ورود پادشاه ماند. املائی اولیه: «سپس فرمانده من هیچ نکرد، بلکه به انتظار من ماند.» اینک تغییر می کند: «سپس این فرمانده من به انتظار من ماند.» او پذیرفته است که حتی یک فرمانده داریوش هم گاه به گاه کاری انجام نمی دهد، ولی بیان آن برای پارس ها و پادشاهان پسندیده نیست.

مثال دیگر که جالبتر است. در بند ۴۱ در متنهای عیلامی و بابلی آمده است که فقط تعداد کمی از واحدهای گارد پارسی، در آن زمان، در سال ۵۲۲ به داریوش وفادار ماندند. حداقل لازم می بود که این واقعیت شرم آور از شنوندگان ایرانی پنهان می ماند، بنابراین تمامی این جمله در متن پارسی، بی آنکه جایگزینی داشته باشد، حذف شده است. داریوش از اینکه در آغاز امر قسمت اعظم گارد پارسی از او جدا شدند، ناراحت بود. اینک شایسته تر بود که آنها این موضوع را به یاد نیاورند، خود او هم مایل نبود که این واقعه را به یاد آورد. اینکه ملتهای غریبه از آن اطلاع یافته بودند به حد کافی

1. Faravartish.

2. Vidrna.

نامطلوب می‌بود، ولی این را دیگر ممکن نبود تغییر داد، چون نسخه‌برداری‌های بابلی، آرامی و عیلامی آماده و ارسال شده بود تا در نقاط مختلف به اطلاع عموم برسد. متن این نسخه‌ها نیز متعاقباً اصلاح نشد. در محل فعلی آسوان در مصر و محل باستانی یب^۱ یا الفاتین^۲ در یکی از واحه‌های یهودی نشین کشور ایران، یکصد سال بعد از تاریخ اولین تألیف (۵۲۱)، چون پاپیروس نسخه اصلی پوسیده بود، نسخه‌برداری تجدید شده از این نسخه جدید قسمتهایی باقی مانده است. در این نسخه جمله مربوط به گارد پارسی مهر گسل و بی‌وفا، بدون تغییر وجود دارد... علاوه بر «اصلاحاتی» که داریوش در املاي اولیه خود انجام داده، متن پارسی دارای یک بند ۷۰ اضافی است که مربوط به خط میخی جدید است. این بند در زیر چهارمین قسمت نبشته پارسی در زیر پیکره حک شده است. متن عیلامی آن به علت نبودن جا در بالای پیکره در سمت چپ بالاتر از سایر قسمتهای نبشته عیلامی، در بالای سر پیکره پادشاه، حجاری شده است. متن بابلی بکلی وجود ندارد، برای آن واقعاً دیگر جایی باقی نمانده بود.

در تاریخچه تحقیقات، این بند ۷۰ اضافی فصلی را به خود اختصاص داده است، پس از آنکه مفهوم آن مدت‌ها بشدت مورد اختلاف بود، امروز مفاد آن بدون تردید [۴] مشخص شده است. در این بند داریوش استفاده از خط میخی ایرانی را چنین شرح داده است:

«به خواست اهورامزدا این خط من است، که من آن را خلق کرده‌ام. این خط ایرانی (آریایی) است که بر لوحهای گلی و بر پوست نوشته شده است. نام و عنوانهایم را به این خط نوشته‌ام. برای من نوشتند و سپس برخواندند. سپس این خط را به همه سرزمینهای کشورم فرستادم. مردم آن را خواهند آموخت.» در متن عیلامی که به عنوان ایرانی‌ها نیست بلکه خطاب به عیلامی‌هاست و به خط میخی آنها حجاری شده است، داریوش آغاز آن را متناسب تغییر داده است: «به خواست اهورامزدا، من خطی از گونه‌ای دیگر خلق کردم، به ایرانی، خطی که از پیش نبود.» بنابراین بعدها تمیستوکلس^۳ یونانی فاتح جنگ دریایی سالامیس در نامه‌ای می‌نویسد: «خطی که داریوش پدر خشیارث در

1. Yeb.

2. Elephantine.

3. Themistokles.

گذشته وقف پارس‌ها کرد.» [۵] با وجود این خط میخی جدید فارسی توفیق آن را نیافت که پیشینیان خود را کنار زند. این خط به جای بیشتری نیاز داشت. مثلاً لغت «شاه» که مکرر می‌آید، در خط میخی پارسی، همان‌طور که دیدیم نیاز به هفت علامت، یعنی تمام نیمه راست یک خط از نبشته (تصویر ۷) را داشت. بدین جهت منشیان بزودی برای این لغت پارسی «تک‌علامتی» را که گروتفند برای اولین بار شناخت، خلق کردند. بعدها برای لغت‌های «سرزمین»، «زمین»، «اهورامزدا» و در دوران خشیارشا گاه به گاه برای لغت «خدا»، تک علامت به کار برده می‌شد.

ولی همه این اقدامات بی نتیجه ماند. در مکاتبات کشور جهانی هخامنشی زبان و خط آرامی بیش از پیش جا می‌افتاد. در زمان اردشیر اول، سال ۴۵۷ ق.م. زبان آرامی جایگزین زبان عیلامی که تا آن زمان، زبان امور مالی به شمار می‌رفت، شد.

در همین زمان پوست و پاپروس نیز جایگزین لوح گلی، که حمل آن سخت‌تر ولی عمر آن بیشتر بود، شد. خط میخی پارسی حتی در زمان داریوش هم بیشتر برای اطلاعیه‌های مهم، بر سنگ نبشته‌ها، بر ستون نبشته‌ها و برای نوشتن بر لوح‌های مرمرین، زرین یا سیمین بنا به کار می‌رفت. به ندرت آن را بر لوح‌های گلی می‌نوشتند و در موارد بسیار محدود بر مهر سنگها نقش می‌کردند. سران پارسی و مادی، به استثنای چند مورد، همچنان مهرهای خود را با حروف عیلامی نقش می‌کردند.

در مقابل خط میخی پارسی در نبشته‌های روی جام‌های زرین و سیمین بر دیگر خطها تفوق یافت، بخصوص استفاده وسیع از این خط در صنایع فلزکاری حاکی از این است که در واقع این خط «خطی شاهانه» به شمار می‌رفته و قشرهای دیگر جامعه از مصرف آن ابا داشته‌اند.

در این مورد مدرکی معتبر از منابع یونانی در دست است: زمانی که تمیستوکلس به حکم دادگاه از آتن اخراج و سپس در سال ۴۶۴ به آسیای صغیر تبعید شد، در نامه‌ای که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم، از دوستش آرگوس خواهش کرد برایش چهار کوزه بزرگ نقره‌ای و یک کاسه طلایی بخور بفرستد که با حروف قدیمی سریانی نقش شده باشد.

کارل نیلندر^۱ معتقد است که منظور حروف آرامی است. سپس تمیستوکلس اضافه می‌کند که دوستش مبادا ظرفهایی را که خط میخی ایرانی بر آنها نقش شده باشد، ارسال دارد. ظاهراً این ظرفها سهم او از غارت ایرانی‌ها بعد از غلبه بر خشیارشا در جنگ سالامیس در سال ۴۸۰ بوده است و ظاهراً در آن روزگار هرکسی می‌دانسته که ظرفهای گرانبها با نقش خط میخی ایرانی، منحصرأ متعلق به پادشاه است.



تصویر ۱۱: جام طلایی (به بلندی ۱۱/۵ سانتیمتر و پهنای ۲۰/۵ سانتیمتر) که در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود. سمت چپ به پارسی باستان، در وسط به عیلامی، سمت راست به بابلی نوشته شده است «خشیارشا، شاه بزرگ».

1. Carl Nylander.

تمیستوکلس مایل نبود با چنین ظرفهایی در برابر مأموران دولتی هخامنشی که تقاضای پناهندگی خود را تسلیم آنها کرده بود، ظاهر شود. زیبایی و کمال هنر فلزکاری دوران هخامنشی را می‌توان از تصویر شماره ۱۱ درک کرد؛ این تصویر جامی زرین است که در همدان (اکباتان باستانی) یافت شده و به سه زبان بر آن نوشته شده است «خشیارشا، شاه بزرگ».

به هر حال بدون توصیه دایمی داریوش، استفاده از این خط بکلی موقوف می‌شد. حتی پسر و جانشین او خشیارشا کمتر آثاری به خط پارسی باقی گذارده؛ پس از او سایر هخامنشیان به ندرت چنین سند ارزنده‌ای به یادگار گذاشته‌اند.

داریوش بزودی دریافت که پارس‌ها چندان علاقه‌ای به کاربرد خط جدید او نشان نمی‌دهند. بنابراین تصمیمی لازم اتخاذ کرد. اتفاق باعث شده است که دو لوح کوچک گلی به خط و زبان عیلامی از خزانه پرسپولیس تا به زمان ما باقی بماند، لوحهایی که نشان می‌دهند داریوش مصمم بوده مقاومت در برابر خط میخی ایرانی را ریشه کن کند. هر دو سند مربوط به جیره دریافتی بیست و نه «پسربچه» ایرانی است که به آموزش خط مشغولند، شانزده نفر ایشان علاوه بر سهمیه جو، ماهانه نیم لیتر شراب ترش نیز دریافت می‌کردند. کلاس درس، یک سخنگو نیز داشته که ماهانه یک لیتر شراب دریافت می‌کرده است. لابد شانزده دانش‌آموزی که از امتیاز خاص برخوردار بودند، اشراف‌زادگانی بوده‌اند که اوامر پادشاه، آنها را بر روی نیمکت مدرسه نشانده بود. حتی امروز هم قابل تصور است که بدین لحاظ، پسربچه‌های پارسی تا چه حد احساس نارضایتی می‌کرده‌اند.

ولی تاریخچه پیکره بیستون، با بند ۷۰ نبشته مربوط به رواج خط میخی ایرانی نیز به پایان نمی‌رسد. در دومین سال سلطنت داریوش در ۵۲۰ ق.م. عیلام بار دیگر طغیان کرد. پادشاه، نیزه‌دار خود، گئوبروه را که از نزدیکترین محرمان او بود با قشونی بدانجا فرستاد. رهبر یاغیان اقه‌میثی^۱ ته دستگیر و اعدام شد. سال بعد در ۵۱۹ داریوش شخصاً برای سرکوبی سکاهای عصیانگر به جانب شرق دریای خزر حرکت کرد. داریوش قشون خود را به کمک تنه‌های درخت از رودخانه جیحون که امروز آمودریا خوانده می‌شود، گذراند و بر سکاهای خود نوک‌تیز غلبه کرد و پادشاه آنها اسکونخه^۲ را اسیر کرد.

1. Attamaita.

2. Skuncha.



تصویر ۱۲: قسمتی از پیکره مسطح بیستون، سمت راست تصویر، پادشاه سکاها اسکونخه با خود نوک تیزش؛ جلوی او تصویر فراده (frâda) یاغی که در ۲۸ دسامبر ۵۲۱ در نزدیکی مرو امروزی شکست خورد.

بنابر خواست پادشاه مقرر می‌شود این دو فتح نیز به اطلاع آیندگان برسد. بنابراین بند ۷۱ تا ۷۶ به عنوان قسمت پنجم در سمت راست در زیر پیکره نقش شده است. به علت کمبود جا این گزارش متمم، تنها به خط میخی ایرانی حجاری شده است، ولی فرمان داریوش مبنی بر اینکه اسکونخه و خود نوک تیز او را نیز در پیکره جاودان سازند، پیکر تراشان را دچار تردید ساخت. داریوش از اضافه کردن تصویر یاغی عیلامی اته میثی ته صرف نظر کرد چون اهمیت زیادی نداشت.

پیکر تراشان بیهوده یادآور شدند، اگر قرار باشد پیکره اسکونخه اضافه شود، ناچار باید نبشته عیلامی سمت راست پیکره را از بین برد، فرمانفرما بدون احساس ناراحتی پاسخ می‌دهد که راه دیگری وجود ندارد. آنجا را باید پاک کرد و نبشته را در سمت چپ پایین و در کنار متن پارسی و در زیر متن بابلی مجدداً حجاری کرد.

بنابر اوامر عالیّه، پیکره‌ای که تاکنون بارها وصله شده بود بار دیگر مورد تجاوز قرار گرفت، در عوض با تصویر اسکونخه و کلاهخود چهارترک و بلند او، تنوع بیشتری یافت (تصویر ۱۲). به هر حال محققان تاریخ از گزارش وقایع سال ۵۱۹ بهرّه فراوان برده‌اند.

از دورادور، از پایین صخره که نگاه کنیم - داریوش ترتیبی داده است که هیچ‌کس نتواند به پیکره‌اش نزدیک شود - وصله‌ها یا به‌طوری‌که لوشی می‌گوید، «آکندی‌ها» چندان به چشم نمی‌خورد. در طی دهها قرن تا به امروز مشاهده‌کننده غرق در تعجب توأم با احترام عمیق در برابر این اثر بی‌نظیر، ایستاده است. [۶]

بحث درباره سند دروازه آسیا از آن جهت بدین تفصیل آمد که بنای این پیکره و نبشته‌های آن نه تنها از لحاظ تاریخ فرهنگ جذاب است، بلکه شخصیت وقف‌کننده آن، داریوش را روشن می‌سازد. ولی اینک باید به آغاز کار پارس‌ها و نام کشورشان ایران، بازگردیم.

از دریاچه آبی به سوی انزن [انسان، انزان]

تاریخ با پاپوشی بی صدا وارد می شود. هیچ کس دقیقاً نمی تواند بگوید چه زمان و چه سان پارس ها، مادها و دیگر ایرانیان به فلاتی مهاجرت کردند که از آن پس به نام آنها، فلات ایران و یا در واقع «سرزمین آریاها» خوانده شد. احتمالاً پارس ها از جنوب روسیه امروزی آمده اند. با ارا به ها، اسبها و گله هایشان از طریق جاده نظامی باریکی که بین قفقاز و دریای سیاه کشیده شده بود، فرود آمدند و در غرب و جنوب دریاچه ارومیه مستقر شدند.

دریاچه ارومیه همچون جواهری آبی رنگ درحالی که اطراف آن را پوسته های نمکی سفید احاطه کرده است، در سرزمین زرد و خاکستری آذربایجان در شمال غربی ایران قرار دارد. زیبایی و باروری این سرزمین را هیچ مسافری فراموش نخواهد کرد. ایرانیان باستان این دریاچه را کپه اوته^۱ (آبی کفتری) نامیدند. در ساحل غربی دریاچه آبی در سال ۸۴۳ ق.م. آشوری ها به رهبری شاهشان شلمنصر^۲ سوم، با ملتی که تا آن زمان برایشان نا آشنا می بود و خود را پارسه^۳ می نامیدند، برخورد کردند. این اولین بار است که در تاریخ نامی از پارس ها برده می شود. زمانی که آنها بدین محل مهاجرت کرده اند،

1. Kapauta.

2. Salmanassar.

3. Parsa.

مشخص نیست و احتمالاً مدتی کوتاه قبل از سال ۸۴۳ ق.م. بوده است. نه در بین‌النهرین، نه در عیلام، نه در آسیای صغیر، نه در سوریه و نه در فلسطین کسی توجهی به این تازه واردها نمی‌کند. ولی در مدتی کمتر از سه قرن، آنها فرمانفرمای بلامنازع این سرزمینها و مناطق دورتر می‌شوند. تاریخ بی‌آنکه جلب توجهی کرده باشد، پارس‌ها را بدین مقام والا هدایت کرده است. در آغاز امر در ایران کارها به سادگی گذشت. سرزمین بازور غرب دریاچه‌آبی که ایرانیان تصرف کردند، سرزمین بلاصاحبی نبود. این سرزمین که در تورات آارات خوانده شده است، جزء قلمرو قوم اورارتو بود.

در جنوب دریاچه‌آبی، مانایی‌ها می‌زیستند که در این هنگام به‌سوی ساحل شرقی عقب نشسته بودند. مادها که از لحاظ ایلی، خویش پارس‌ها بودند، در جنوب دریاچه یعنی در سرزمین کردستان امروزی ایران و همچنین در منطقه شرق آن تا نزدیکی تهران امروز و شرق آن سکنی داشتند. بنابر ظواهر امر مادها قبل از پارس‌ها از استپهای شرق دریاچه خزر به فلات ایران مهاجرت کرده بودند. ولی منابع آشوری از آنها برای اولین بار در سال ۸۳۵ ق.م. یعنی هشت سال پس از تاریخ برخورد با پارس‌ها، نام می‌برند.

آرامو، شاه اورارتو، که پایتختش در توشپا^۱ در ساحل دریاچه وان بود نتوانست پارس‌ها را از مهاجرت به قسمت شرقی قلمرواش بازدارد. شاید هم او از آنها به‌عنوان هم‌عهدی برضد قدرت تهدید کننده آشور، استقبال کرده باشد. پارس‌ها در اطراف دریاچه‌آبی یک لحظه آرامش نیافتند.

در سال ۸۲۹ شلمنصر سوم از نینوا، یعنی موصل امروزی، از طریق گردنه‌کلیشینی^۲ حمله‌ور شد. در گزارش خود می‌نویسد: «در سرزمین پارس‌ها فرود آمدم، خراج شاه سرزمین پارس‌ها را پذیرفتم.» در سال بعد یعنی در ۸۲۸ شلمنصر بار دیگر به پارس‌ها حمله‌ور می‌شود: «حمام خون بین آنها راه انداختم، آنها را اسیر و از آنجا همراه بردم» یعنی از طریق جاده نظامی تا گردنه‌سی‌سی تا دروازه آسیا. آیا پارس‌های اسیر در این محل به پیکره‌سنگی آنوبانی‌نی که بیانگر تقدیری بود که در نینوا انتظار آنها را می‌کشید،

1. Tushpa.

2. Kelishin.

نگاه کرده‌اند؟

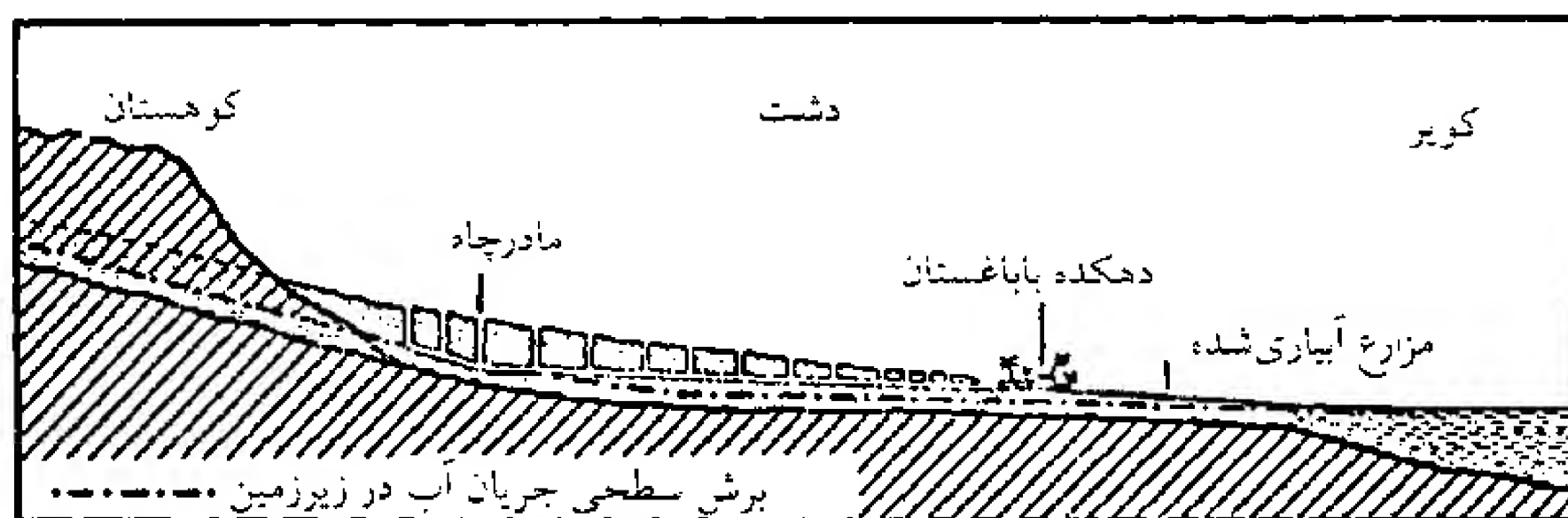
فشار در حال تزاید آشورها و گسترش قدرت شاه اورارتو که با مانایان هم‌پیمان شده بود، پارس‌ها را آرام‌آرام از اطراف دریاچه آبی به جنوب راند. در جنوب آنها با خویشان خود مدها، برخورد پیدا کردند.

پارس‌ها در یک قرن توقف در سرزمین اورارتو تجربه‌ای بس ارزنده کسب کردند و هنر آبرسانی زیرزمینی را آموختند. آنان این هنر را که ظاهراً از کشفیات مانایان است بعدها در موطن جدید خود در جنوب، در انزن به کار بستند. این روش آبیاری استقرار اقامتگاهی شکوفان را برای پارس‌ها در سرزمین خشک جنوب ایران ممکن ساخت که حداقل تا حدی توضیحی برای فرمانفرمایی پارس‌ها در آسیا به شمار می‌رود. تا به امروز در ایران در شهرها و دهکده‌ها از این روش آبیاری زیرزمینی برای رفع نیاز به آب استفاده می‌شود. واژه فارسی این روش که به عربی «قنات» نامیده می‌شود، کاریز است. از پولی‌بیوس^۱ مورخ باستانی درباره این روش آبیاری گزارش مفصلی باقی مانده است؛ در گزارش او مربوط به سال ۲۰۹ ق.م. چنین آمده است: «در سطح زمین (منطقه جنوب کوه‌های البرز) هیچ‌کجا آب دیده نمی‌شود. ولی تعدادی آبروهای زیرزمینی وجود دارد که در نقاط مختلفی که فقط اهالی می‌شناسند، به صورت چشمه ظاهر می‌شود. اهالی داستانی در این باره می‌گویند که با حقیقت منطبق است. در زمانی که پارس‌ها بر آسیا حکومت می‌کردند به کسانی که در زمینی که قبلاً آبیاری نشده بود، چشمه‌ای جاری می‌ساختند، تا پنج نسل حق بهره‌برداری از آن زمین را واگذار می‌کردند... اهالی هرگونه زحمت و هزینه‌ای را بر خود هموار می‌داشتند تا آبروهای زیرزمینی ساخته و آب را از راههای بسیار دور به محل مورد نظرشان منتقل سازند، آبروهایی که استفاده‌کنندگان امروزی آن حتی نمی‌دانند از کجا آغاز شده است...»

از ایران هنر آبیاری زیرزمینی به همه سرزمینهای خشک آسیا و شمال آفریقا گسترش یافت. از طریق تونس و مراکش این هنر به اسپانیا و از آنجا حتی به مکزیک رسید. کارل

1. Polybios.

ترول^۱ در ۱۹۵۴ این مطلب را اثبات کرده است. [۷]
 گرچه برای این کار از وسایل ساده‌ای استفاده می‌شد - گذشتگان حتی تراز هم نداشتند - ولی ایرانیان در کندن کاریزها، استعداد فنی چشمگیر، تجربه‌ای وسیع و آشنایی کامل با زمین‌شناسی و آب‌شناسی از خود بروز می‌دادند.
 این تأسیسات در سطح بالا با مادرچاه شروع می‌شود که عمق آن گاه به صد متر می‌رسد. خاک کنده شده را که مقنی در دلو چرمی می‌ریزد توسط چرخ و طناب بالا می‌کشند.



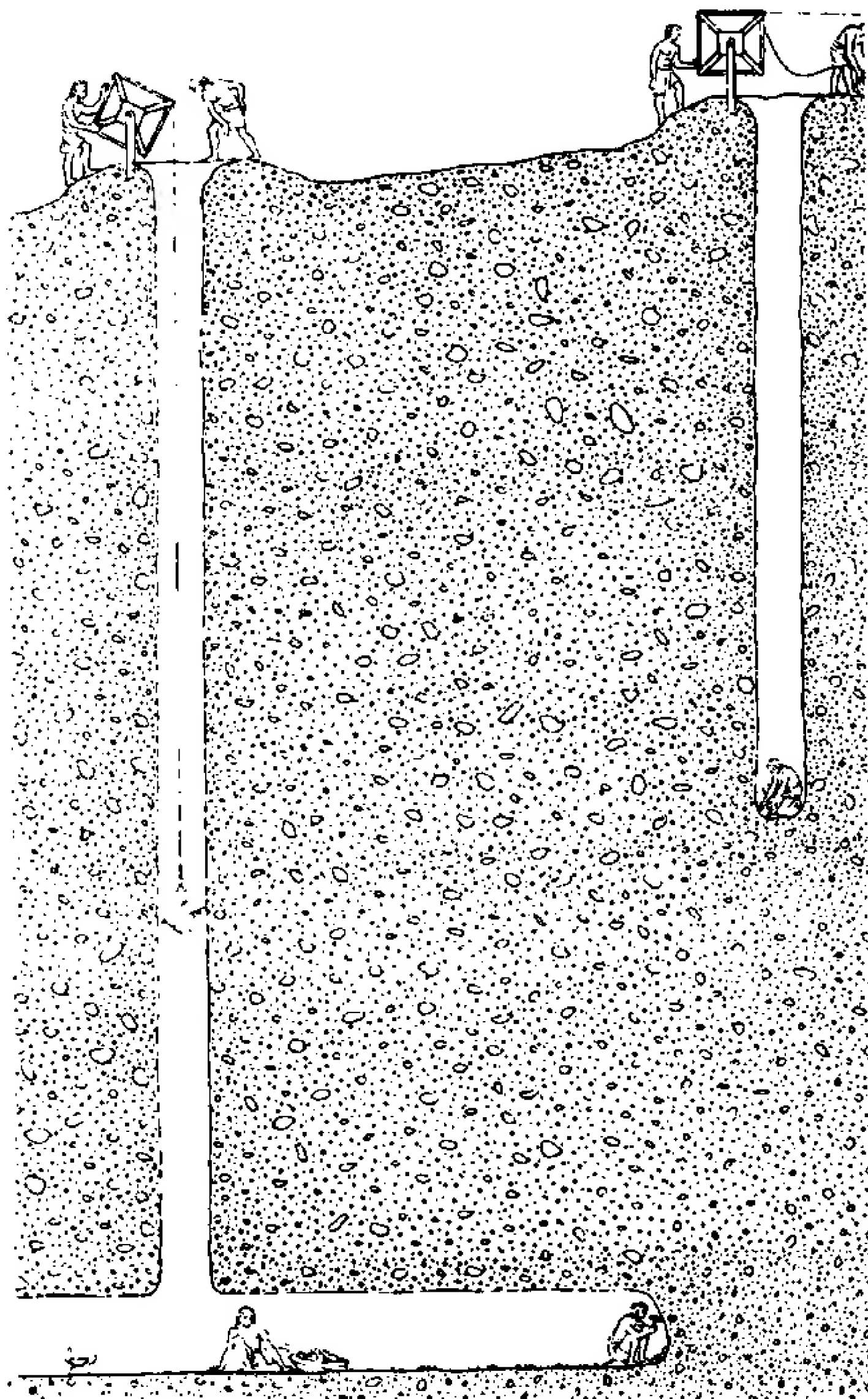
تصویر ۱۳: برش یک کانال زیرزمینی آبرسانی از بوبک.

اگر مقدار آب‌دهی چاه رضایت‌بخش باشد، آبروی زیرزمینی مشخص می‌شود. آبروی زیرزمینی در محلی که آب باید از زمین خارج شود آغاز می‌شود و از این نقطه مقنیها به سوی مادرچاه پیش می‌روند. شیب این آبروی زیرزمینی نباید بیش از پنج در هزار باشد تا آب نتواند زمین را کنده و اطراف کاریز را خراب کند. هر پنجاه یا صد متر یک چاه برای برقراری جریان هواکنده می‌شود. خاک کنده شده در اطراف دهانه چاه‌ها جمع می‌شود به نحوی که از دور همانند ردیفی از تپه می‌نماید. این منظره در عکسبرداری هوایی از پرسپولیس (تصویر ۵۶) بخوبی دیده می‌شود. کاریزها را از طریق چاه‌های جریان هوا، بعدها به طور منظم تمیز می‌کنند.

مقنیها کاریز مورد نظر خود را به طول چهار میل زیر زمین می‌کنند، بی آنکه از وسیله جهت یابی خاصی استفاده کنند و به کمک «حس ششم» این استادان برجسته بالاخره کاریز را به مخزن آب زیر مادرچاه می‌رسانند. گاهی در جریان مسیر کاریز با قطعه سنگی برخورد می‌کنند و با چند ضربه درمی‌یابند که آیا سنگ آن قدر کوچک است که بتوان آن را از میان برداشت و پیش رفت یا نه. اگر سنگ زیاده از حد بزرگ باشد، باید آن را دور زد.

مقنیها بعد از دور زدن سنگ، بار دیگر در مسیر صحیح قرار می‌گیرند و این کار را بدون قطب‌نما انجام می‌دهند. طول کاریزهای ایران معمولاً بین ده تا پانزده کیلومتر است، ولی طول پاره‌ای از آنها، مثلاً در اطراف یزد از چهل کیلومتر هم متجاوز است. مقنیها در موقع حفر قنات دقیقاً به چراغ روغنی خود که بدانها نشان می‌دهد که آیا در کاریز به حد کافی اکسیژن وجود دارد یا نه، توجه دارند.

هر اندازه به آب نزدیکتر شوند - و بخصوص در موقع اتصال کاریز به مادرچاه - خطر فرو ریختن ناگهانی کاریز و چاه بیشتر می‌شود، به همین جهت مقنیهای امروزی به قنات لقب «مرگ‌آور» را داده‌اند و هرگز فراموش نمی‌کنند قبل از ورود به چاه دعایشان را بخوانند.



تصویر ۱۴: طرحی از هانس وولف (Hans wulff) برای روشن کردن نحوه بنای آبروهای زیرزمینی

آبرسانی.



تصویر ۱۵: ستون نصرت سارگون دوم، شاه آشور مربوط به سال ۷۱۶ ق.م. که در ۲۲ اکتبر ۱۹۶۵ توسط ل. د. لوین (L. D. Levine) و ت. کایلریانگ، جونیوم (T. Cuyler Young, Jr.) در دهکده نجف آباد در ۱۵ کیلومتری شمال غربی کنگاور یافته شده است. این ستون که بلندی آن ۱۶۵ سانتیمتر است از سنگ گچی خاکستری است و در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود.

حرکت عظیم به طرف جنوب

در نیمه دوم قرن هشتم ق.م. سرزمین مقر پارس‌ها به نام پارسوه^۱ یکی از ایالات آشوری شد. مرکز این ایالت سقز و سنندج امروزی^۲ (سیننه ی باستانی)، در قسمت شمالی کردستان ایران بود. از این سرزمین، سارگون، شاه آشور هجومهای متعددی بر ضد ملتهایی که در شرق می‌زیستند، آغاز کرد.

بیش از همه ایرانیان، مادها که در جنوب در طول جاده نظامی بزرگ دروازه آسیا مستقر بودند، رنج می‌بردند. (نقشه ۱) در ششمین حمله سارگون در سال ۷۱۶ گردانهای آشوری از این جاده به سمت شرق پیش رفتند و از کنگاور گذشتند. سارگون قبل از بازگشت دستور داد ستون نصرتی با پیکره خودش و به خط آشوری تعبیه کنند. این نبشته از غلبه خونین او بر تعداد زیادی سران ماد گزارش می‌دهد. (تصویر ۱۵)

یکی از این سران به نام دهیه‌ئوکو^۳ [دیاکو] کوشید ایلی را تشکیل دهد و رهبری آن را به عهده گیرد. بنا بر نظر هرودوت که او را به یونانی دیوکس^۴ می‌خوانند، او اولین شاه ماد بوده است. سارگون در سال ۷۱۵ آگاه شد که دهیه‌ئوکو با روساس^۵ اول، شاه اورارتو هم‌پیمان شده است، در نتیجه او را بشدت در فشار گذاشت. در هفتمین حمله، بار دیگر تا قلمرو مادها پیش رفت تا به قول خودش «اوضاع نابسامان آنجا را» سامان دهد.

سارگون این مطلب را با رضایت خاطر در سنگ‌نبشته‌ای در قصرش در خرمسabad اعلام داشته است: «دهیه‌ئوکو را با قومش به منطقه حمث^۶ (حمله فعلی در سوریه) تبعید کردم.» بار دیگر در ۷۱۴ شاه آشور قدرت اورارتو را نیز درهم می‌کوبد و در سر راه خود به ایالت پارسوه هم وارد می‌شود. در اینجا، در نزدیکی سقز امروزی، شاه جدید ماد و رهبر ایلی که دهیه‌ئوکو تشکیل داده بود، نیز حاضر بود. هرودوت این شاه

1. Parsava.

2. Sinneh.

3. Dahyauka.

4. Deiokes.

5. Rusas.

6. Hamath.

مادی را کیاکسارس^۱ می خواند، نام مادی او خوششتره [هوخشتره]^۲ «خودش حاکم» است.

کیاکسارس اول با عجله خراجش را به شاه آشوری تقدیم می دارد و سپس سارگون به سوی شمال دریاچهٔ آبی حرکت می کند. در ساحل دریاچه، در نزدیکی کوه سهند بر اورارتوها پیروز می شود و آنها را نابود می کند.

شاه آنها، روساس اول خودکشی می کند، سارگون با لحنی تمسخرآمیز اعلام می دارد: «دشنهٔ آهنی خودش را مانند یک خوک در قلب خود فرو برد.» فشار آشورها کم کم برای پارس ها غیرقابل تحمل می شود. علاوه بر این از همسایگان خود نیز احساس ناراحتی می کنند؛ از سگرت^۳ ها در غرب، پیشینیان کردهای امروزی؛ از اورارتوها در شمال؛ از مانایی ها در شرق و از مادها در جنوب. در آن هنگام پارس ها نیز مانند مادها یک اتحاد ایلی تشکیل داده بودند. رهبر این اتحاد هخامنش جد - سلسلهٔ هخامنشی بود. نام پارسی او هخامنش، یعنی «یگانه منش» بوده است.

زمانی که در سال ۷۰۵ سارگون دوم کشته شد و پسرش سنخریب^۴ در نینوا بر تخت نشست، بابلی ها و عیلامی ها باور کردند وقت آن رسیده که از زیر سلطهٔ آشور بیرون روند. شوتروک ناهوتته دوم^۵ از شوش پایتخت عیلام به سمت شمال حرکت کرد و منطقهٔ کردستان امروزی را به تصرف درآورد. سپس از طریق جادهٔ نظامی بیستون به سمت غرب پیش رفت. قشون عیلامی کرینتش^۶ (کردن امروزی) و همچنین ارمن (سرپل امروزی) را تصرف کرد.

1. Kyaxares.

2. Chvachsahtra [Cyaxares].

3. Sagart.

4. Sanherib.

5. Shutruk Nahhunte.

6. Karintash.

این پیشرفت عیلامی‌ها در قلمرو آشوری‌ها، توجه هخامنش، شاه پارس‌ها را به خود جلب کرد. او با شوتروک ناهوتته، شاه عیلام - از مطالبی که در آینده خواهد آمد می‌توان این فرض را پذیرفت - وارد مذاکره شد و به عیلامی‌ها متابعت کمک تسلیحاتی برضد آشورها را پیشنهاد کرد، مشروط بر اینکه پارس‌ها حق تصرف زمین در قلمرو عیلام را به دست آورند. احتمالاً مذاکرات منجر به بسته شدن قراردادی بین هخامنشیان و شوتروک ناهوتته دوم شد. چون عیلامی‌ها در جنگ برضد شاه آشور، سنجریب، شکست خورده بودند، این قرارداد برایشان بسیار لازم بود.

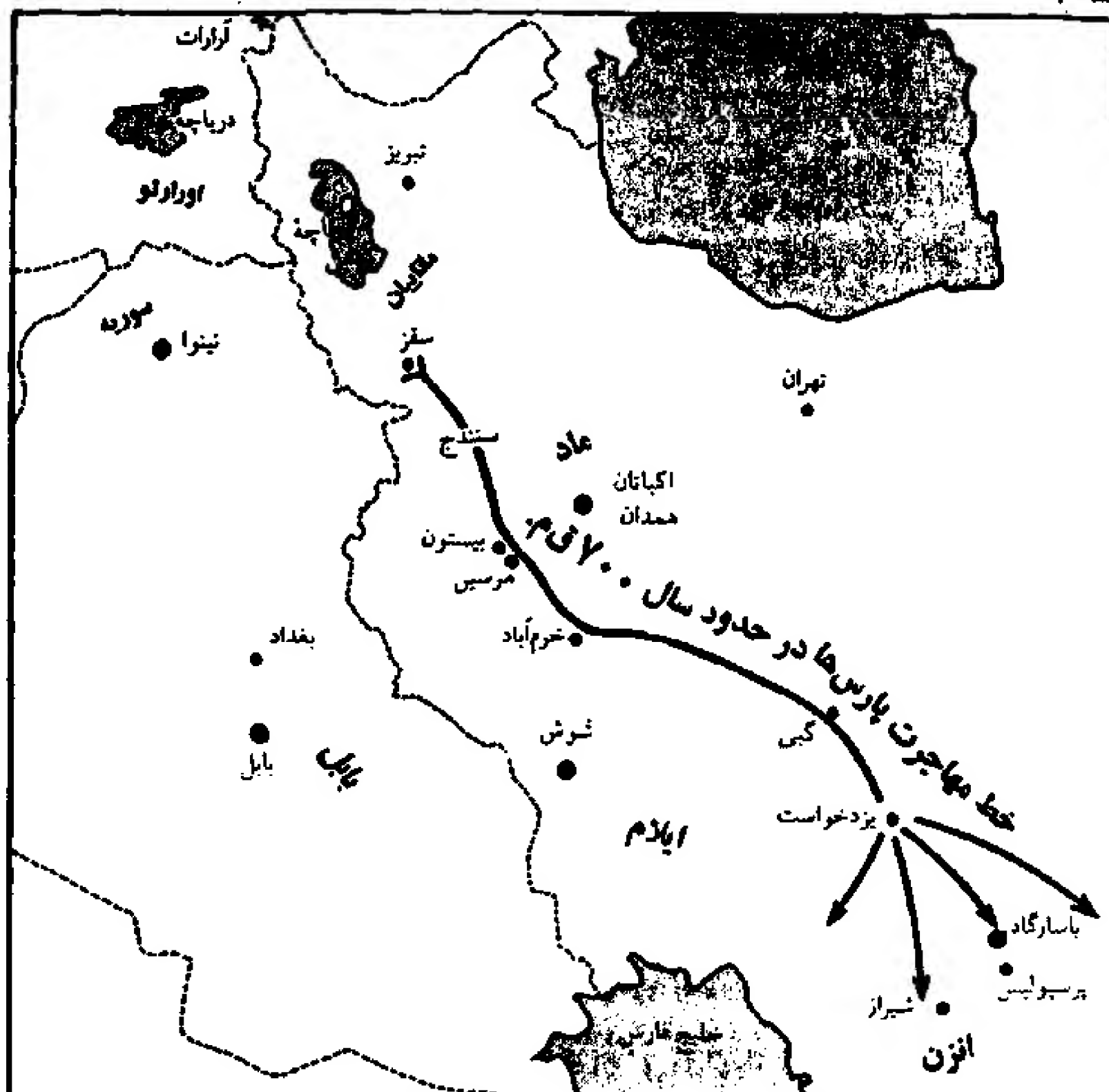
بدین ترتیب احتمالاً در بهار سال ۷۰۱ ق.م. حرکت عظیم پارس‌ها به رهبری هخامنش، به طرف جنوب آغاز شد. آنان با ذخایری کافی، به نحوی که امروز هم ایلات ایرانی نقل مکان می‌کنند، با روپوشها و چادرها، درحالی که بچه‌ها در آغوش مادرشان روی اسب سوارند، استرها و خرهایی که مرغها بر پشت آنها بسته شده است، مردها و جوانهایی که گله‌های گوسفند، بز، گاو و شتر در پیشاپیش دارند، به حرکت درآمدند.

در آن زمان چه تعداد پرسی به جنوب رفتند؟ در این باره هیچ اطلاعی نداریم. ده هزار نفر، شاید بیست هزار نفر، به هر حال در بین آنها استادانی بودند که هنر کاریز کردن را آموخته بودند؛ اینکه سرزمین کم محصول، خشک و بدون درخت انزن، جنوب ایران امروز، مبدل به پارس پرجمعیت، شکوفان و بارور شد، مرهون این استادان است.

نقشه شماره ۲، راهی را که پارس‌ها طی کرده‌اند نشان می‌دهد. این راه از منطقه سقز - سنج، یعنی از منطقه کردستان ایران، آغاز شده و از طریق بیستون - خرم‌آباد، یعنی لرستان امروز به جانب گبی^۱ (اصفهان امروز) ادامه یافته است. پس پارس‌ها بیشتر در سرزمینهای مادی پراکنده شدند. ظاهراً شاه مادی، کیاکسارس (خوخشتره) اول با این امر موافقت کرده است. از آن پس در مناطق جنوبی‌تر نیز پراکنده شدند. در نزدیکی ایزدخواست امروزی پارس‌ها به قلمرو عیلامی رسیدند. اینکه تا چه حد در آن زمان پیش رفتند، امروز قابل تشخیص نیست، احتمالاً تا مرکز انزن پیش رانده بودند.

1. Gabai.

نقشه ۲



کشور باستانی عیلام که آغاز آن به هزاره سوم ق.م. می‌رسد، تا جایی که از آن خبر در دست است، از دو قسمت تشکیل می‌شده: از سرزمین مسطح و بارور سوسیانا در غرب، در سرحد بین‌النهرین که پایتخت قابل احترام آن شوش نامیده می‌شد و سرزمین کوهستانی و دشتهای انزن در شرق که از کوههای بختیاری تا حاشیه کویر نمک لوت، یعنی تا کرمان و شرق آن گسترده بود.

انزن که گاهی انزان یا انشان نوشته شده است، به عیلامی انت‌سن^۱ تلفظ می‌شده است. پارس‌ها در این منطقه در سال ۷۰۰ ق.م. دست به تصرف زمین زدند. در آن هنگام پارس‌ها ظاهراً شهر انزن، مرکز سرزمین انزن را نیز تصرف کرده بودند.

۱ Antsan.

محل این شهر در خرابه‌های تل ملیان تقریباً در ۵ کیلومتری غرب تخت جمشید تصور می‌شود. [۸]

علی‌رغم همه توافقهایی که بین شاه پارس‌ها، هخامنش و شاه عیلامی‌ها، شوتروک ناهوتته دوم به عمل آمده بود، در شوش مذاکرات مربوط به تصرف زمین از طرف پارس‌ها، ساده انجام نشده است. گرچه عده‌ای از سران ایلات پارسی، زمینهایی گرفتند و حتی لغت پارسی ارماتم^۱ در زبان عیلامی رسوخ کرد، ولی دو سندی که به طور اتفاق باقی مانده حکایت از اعمال زور در موقع تصرف زمینهای انزن از طرف پارس‌ها می‌کند.

در خزانه داریوش در تخت جمشید، لوحی برنزی به خط عیلامی مربوط به اوایل قرن هفتم ق.م. پیدا شده - آتشی که اسکندر در سال ۳۳۰ ق.م. در پرسپولیس برپا داشت، تا حدی این لوح را ذوب کرده است - ولی تا این حد امروز هم قابل خواندن است که مشخص سازد هخامنشیان سند مزبور را از معبدی در شهر گسات^۲ ربوده‌اند. این سند ظاهراً مربوط به ثبت اسناد و مالیاتهای متعلقه آنها بوده است. بنابراین هخامنشیان به عنوان صاحبان جدید، این «دفتر ثبت املاک» را همراه برده‌اند.

سند دومی که در خاموشی خود بیانگر این واقعیت است که پارس‌ها بزور وارد انزن شده‌اند، جامی است سیمین، که در سال ۱۹۶۶ در نزدیکی تخت جمشید یافت شده است. این جام در ۲۳ قرن ق.م. متعلق به پیشوایان مذهبی عیلام بوده است. در جلوی آن الهه نارونده^۳ تصویر شده است. بالای تصویر و گرداگرد دهانه جام، نبشته‌ای در یک سطر به خط عیلامی حک شده است.

احتمالاً این جام در تملک معبد محلی و خادمان آن بوده تا اینکه یکی از خادمان آن را همراه با کمربندی سیمین و جواهرهایی دیگر در کوزه‌ای گلی گذاشته و زیر خاک پنهان کرده است، بی آنکه هرگز فرصت کند بدین پناهگاه بازگردد. طبیعتاً به طور قطع نمی‌توان اثبات کرد که این اقدام از ترس هجوم «بربرهای شمالی» انجام شده، ولی ما اطلاعی از تسخیرکننده دیگری در عیلام نداریم.

1. Rmātam.

2. Gesat.

3. Narunde.

می‌توان تصرف زمین توسط پارس‌ها در انزن را تقریباً همانند هجوم اتحاد شوالیه‌های آلمانی در دو هزار سال بعد به پروس تصور کرد. تازه‌واردان درحالی‌که سندی در دست داشتند که آنها را محق می‌ساخت، بزور زمینها را تصرف می‌کردند. آنچه مسلم است این است که پارس‌ها قولی را که به شاه عیلام دربارهٔ کمک تسلیحاتی در جنگ برضد آشور داده بودند، رعایت کردند.

در سال ۶۹۱ یعنی ده سال پس از مهاجرت به انزن، قوای هخامنشی در کنار قوای عیلامی (و بابلی) برضد سنخریب، شاه آشوری جنگیدند. این موضوع را شاه آشور اعلام می‌دارد که شاه عیلام هومبان - نیمنا^۱ لشکر پارسو^۲ را به میدان آورد. برای سومین بار پارس‌ها نام خود را به سرزمینی که اشغال کرده بودند، می‌دهند، ابتدا در قرن نهم به منطقهٔ غرب دریاچهٔ آبی در آذربایجان، سپس در قرن هشتم به منطقهٔ سقز در کردستان و اینک نامشان برای همیشه بر منطقهٔ جنوب ایران، یعنی پارس باستان که یونانیان آن را پرسیس می‌خواندند و امروز فارس خوانده می‌شود، باقی می‌ماند. شاید فرماندهٔ لشکر پارس و هم‌پیمان عیلام، دیگر هخامنش پیرمرد نبود، بلکه پسرش ته‌ایس‌پس (به پارسی چیش‌پیش یا چه‌ئیش‌پیش) که بعدها جانشین او شد فرماندهی را بر عهده داشت.

سنخریب دربارهٔ دشمنانش گزارش می‌دهد: «لشکر عظیمی را شاه عیلام به میدان آورده بود. دشمنان مانند دسته‌های ملخ بهاری، بی‌آنکه بتوان آنها را متوقف ساخت به سوی من پیش می‌آمدند. غبار حرکت آنها آسمان را پوشانده بود. در نزدیکی شهر هالوله^۳ در ساحل دجله راه را بر من بستند.» بقیهٔ گزارش سنخریب چنان است که گویا آشورها فتح درخشانی داشته‌اند، ولی با آنکه فرماندهٔ لشکر عیلام کشته شد، در واقع جنگ مساوی به پایان رسید. ما با کمال میل باور می‌کنیم که این موفقیت محدود متحدان برضد سنخریب، که به پیروزی عادت می‌داشت، مرهون شجاعت قشون پارس‌ها بوده است.

1. Humban nimena.

2. Pārsava.

3. Halule.

شاه پارس، کوروش اول

حتی مبارزان شجاع ایرانی در انزن نمی‌توانستند نابودی عیلام را متوقف سازند و احتمالاً به این کار علاقه‌ای هم نداشتند.

زمانی که در سال ۶۴۶ لشکریان آشور بانیپال پایتخت عیلام، شوش را متصرف شدند و از آنجا به سوی کوهستانهای انزن پیش می‌رفتند، پسر بزرگ و جانشین چه‌ئیش‌پیش، کوروش اول، مصلحت دانست که سلطه آشورها را بپذیرد.

آشور بانیپال با لحنی حاکی از غرور که برای شاهان آشوری مشخصه است، در این باره گزارش می‌کند:



تصویر ۱۶: اثر مهر کوروش اول بر دو لوح کوچک گلی عیلامی خزانه داریوش در تخت جمشید.

«زمانی که Kurash (کوروش) شاه سرزمین پارس آگاه شد که من به حمایت خدایان و قشونم بر عیلام، درحالی که چون سیل آن را نابود کردم، پیروز شدم، خراج خود را همراه بزرگترین پسرش اریه‌ئوکه^۱ به پایتخت من نینوا فرستاد و قبول خدمت کرد و از من خواست که سرورش باشم» [۹] آشور بانیپال، شاه پارس را kurash می‌خواند درحالی که نام او به پارسی Kurush بود. این تلفظ را او از عیلامی‌ها اخذ کرده بود، ما نبشته عیلامی مهر کوروش اول، پدر بزرگ کوروش بزرگ را می‌شناسیم.

1. Aryauka.

این مهر رزمنده‌ای را سوار بر اسب نشان می‌دهد که بر دشمنی که نیزه‌ای از بدن او گذشته است همچنان حمله‌ور است، دشمن مرده‌ای نیز در زیر پای اسب او افتاده است. در سمت چپ سوارکار، نبشته‌ای در شش سطر به زبان و خط عیلامی وجود دارد که سطر اول آن در تصویر قابل تشخیص نیست. مفهوم این نوشته چنین است: «کوروش از انزن، پسر چه‌ئیش‌پیش» جالب توجه، نحوه نگارش Kurash به جای Kurush پارسی است. منشیه‌ای عیلامی هرگز، حتی در زمان کوروش بزرگ یا بعد از آن، نام پارسی کوروش را صحیح ننوشته‌اند. این موضوع می‌باید دلیلی پنهانی داشته باشد؛ چون جز در این مورد آنها اسامی خاص ایرانی را بخوبی به خط عیلامی می‌نوشتند. دلیل این نادرست نویسی را من (مؤلف) چنین احتمال می‌دهم: Kurush به عیلامی حدوداً به مفهوم «او حفاظت می‌کند، نگهداری می‌کند» است، درحالی‌که Kurash به مفهوم «او می‌سوزاند، آتش می‌زند» است. بنابراین کافی بوده است که به جای صدای «ا» صدای «ا» به کار برده شود تا نام کوروش به زبان عیلامی از مدح تبدیل به قدح شود. ظاهراً ساکنان قدیم انزن هخامنشیان را حافظ نمی‌دانستند، بلکه آنها را «آتش زن» می‌دانستند. منشیان عیلامی دشمنی خود را با پارس‌ها پنهانی و بی‌آنکه جلب توجه کند، با تبدیل Kurush به kurash، اعمال می‌کردند.



تصویر ۱۷: طرح پیکره‌کنده شده بر مهر کوروش اول.

بابلی‌ها، بعد از تصرف بین‌النهرین توسط کوروش دوم در سال ۵۳۹ دریافتند که فرمانفرمای جدید آنها در واقع Kurush نامیده می‌شود، ولی از آنجا که نسلها بود شکل عیلامی این نام را به کار برده بودند، همچنان بدین کار ادامه دادند. شاید هم منشیان بابلی از علت این نادرست‌نویسی آگاه بودند و درباره آن شوخی می‌کردند. به هر حال این تبدیل نام کوروش نشانه دیگری است که از نظر ساکنان قدیمی انزن «وحشیهای شمالی» بدانجا خوش نیامده بودند. پارس‌ها چون خواندن نمی‌دانستند توجهی نداشتند که منشیان عیلامی در واقع سرور آنها را پنهانی مورد استهزاء قرار داده‌اند.

این مهر کوروش اول، تنها نشانه بلاواسطه‌ای است که از این فرمانفرمای هخامنشی در دست است. ما آن را مرهون نوه بزرگ برادر او، آریارمنس، یعنی داریوش بزرگ هستیم. داریوش دستور داد که این مهر در دربار او همچنان به کار برده شود و با آن گاو و گوسفندهای تحویل شده را که مخصوص سفره او می‌بود، رسید دهند. بنابراین مهر کوروش اول در زمان داریوش، فقط برای کارهای بی‌اهمیت مورد استفاده قرار می‌گرفت. سوارکاری که روی مهر نقش شده است، در دست رئیس قصابان دربار یعنی گدئوکه^۱ که در این زمان مهر کوروش اول را در اختیار داشت، احساس حقارت می‌کرد. بی‌اختیار انسان از خود می‌پرسد که آیا داریوش نمی‌خواسته است با این کار شاخه قدیمتر هخامنشی را اندکی تحقیر کند؟

دلیل اصلی اختلاف محسوس، میان دو شاخه هخامنشی باید کوروش اول بوده باشد. در حدود سال ۶۵۰ ق.م. ته‌ایس‌پس مرد و کوروش پسر بزرگ او تاج پدر را به ارث برد. البته در آن زمان کوروش جرئت نمی‌کرد عنوان شاهی را بر خود بگذارد، چنین اقدامی در دربار شوش با عکس‌العمل منفی مواجه می‌شد. به همین جهت او خود را در روی مهرش فقط «کوروش از انزن» و یا دقیقتر «کوروش انزانی» خوانده است. در آن زمان فرمانروای عیلام اته‌همی‌تی اینشوشی‌نک^۲ (۶۴۸-۶۵۳ ق.م.) بود که عنوان رسمی او «شاه سوسیانا و انزن» بود. ولی از نظر آشوربانیپال، کوروش چند سالی پس از آغاز فرمانروایی اش، در سال ۶۴۵ ق.م. بدون هیچ‌گونه تردید «شاه پارسوه» شناخته می‌شد.

1. Gadauka.

2. Atta hamiti Inshushinak.

کوروش برادر جواترش آریارمنس؛ به پارسی اریارمنه (مایه آرامی ایرانیان) را احتمالاً به فرمانداری انزن شرقی، که قسمتی از آن هنوز تسخیر نشده بود منصوب کرد. این منطقه از کرمان به سمت جنوب تا خلیج فارس گسترش یافته، بعدها یوتیا^۱ خوانده شد و با پارس، قسمت غربی انزن یک واحد را تشکیل می‌داد. داریوش یوتیا را از پارس جدا ساخت، چون این منطقه برضد او طغیان کرده بود.

دو برادر، کوروش اول به‌عنوان «ابرشاه» انزن و آریارمنه به‌عنوان «شاه» یوتیا، زندگانی طولانی داشتند. برادر بزرگتر تا حدود سال ۶۰۰ ق.م. زنده بود و برادر کوچکتر حدود ده سال بیشتر زیست. هر دو برادر از ۶۴۵ ق.م. از فرمانبرداران آشوریانیپال که تا سال ۶۲۹ سلطنت کرد، بودند. از آنجا که از اریه‌ئوکه^۲ پسر بزرگ کوروش اول، که هنگام سقوط عیلام بچه بوده است، دیگر نامی برده نمی‌شود. احتمال می‌رود که تا پایان عمر به‌عنوان گروگان در دربار آشور بسر برده باشد. در مقایسه با زمانی که پارس‌ها در کردستان می‌زیستند، اینک فشار آشورها در انزن برای پارس‌ها قابل تحمل بود. چون حتی بعد از سقوط شوش (۶۴۶ ق.م.) هم همچنان نوعی کشور عیلام باقی مانده بود که بین پارس و آشور منطقهٔ حایلی به شمار می‌رفت. بنابراین کوروش اول و برادرش آریارمنس می‌توانستند بی‌آنکه مزاحمی داشته باشند، برنامهٔ ایرانی کردن انزن را دنبال کنند.

از آنجا که از لحاظ سنت و فرهنگ عیلامی‌ها در پاره‌ای موارد بر مهاجران پارسی برتر بودند، پارس‌ها تحت تأثیر عمیق اهالی محلی قرار گرفتند. پارس‌ها - حداقل در روزهای جشن - لباس عیلامی، قبایی بی‌آستین و روپوش مرتبط با آن را پذیرا شدند؛ همچنین پاپوش چرمی سه‌بندی عیلامی را قبول کردند. تصویر ۱۸ (سمت راست) یک پارسی و (سمت چپ) یک عیلامی را نشان می‌دهد، صرف‌نظر از سرپوش، لباس آنها کاملاً یکسان است. پارس‌ها قسمت مهم تسلیحات خود را نیز از عیلامی‌ها اقتباس کردند. در انزن جوانان پارسی اجباراً زبان عیلامی می‌آموختند. این زبان را از الله‌ها، پرستاران بچه، آشپزهای عیلامی‌شان، از خدمهٔ عیلامی‌شان، از باغبانها و خدمهٔ اسطبل فرا می‌گرفتند. منشیان و مباشران سران و اشراف پارسی همگی عیلامی بودند. از آنجا

1. Yutiyā [Yuttiyā یوتیا].

2. Aryauka.

که پارس‌ها به زبان عیلامی تسلط داشتند، مثلاً این امکان وجود داشت که در هرج و مرج سال ۵۲۲ ق.م. شخصی به نام مرتیه، یک پارسی از منطقه کوگنه کا^۱ در قلب پارس، به شوش برود و در آنجا به عنوان شاه اوم‌مانیش^۲ تاجگذاری کند. همچنین به همین جهت قابل فهم است که داریوش، گزارش کارهای انجام‌شده‌اش را در مرحله اول فقط به عیلامی بر صخره بیستون حجاری کرد، هرگاه این گزارش به عیلامی بازخوانده می‌شد، پارس‌ها نیز آن را درک می‌کردند. تاریخ فرهنگ هخامنشی فقط با توجه به نحوه زندگی عیلامی‌ها، قابل درک است. جزء دیگری از فرهنگ باستانی پارسی، نمایانگر تأثیر فرهنگ مادی است که بخصوص در اداره دربار و تشکیلات اداری کشور هخامنشی انعکاس می‌یابد. این تأثیر مادی بر فرهنگ پارسی در زمانی که پارس‌ها، همسایگان شمالی مادها بودند، یعنی در قرن نهم و هشتم ق.م. آغاز شد و بعد از سقوط کشور آشور این تأثیر بیشتر شد و حتی پارس‌ها برای مدتی زیر سلطه مادها قرار گرفتند.

کشور مادها

آنچه را کوشش دسته‌جمعی عیلامی‌ها، بابلی‌ها و پارس‌ها در آغاز قرن هفتم از عهده برنیامد، در اواخر همین قرن مادها در اتحاد با بابلی‌ها با موفقیت به انجام رساندند و آشور را نابود کردند. در این جنگ نقش اصلی به عهده مادها به فرماندهی خوششتره [کیاکسارس] دوم بود.

شاه قبلای مادها فرائوتس (به مادی فرورتیش) در سال ۶۲۳ ق.م. کوشید که پایتخت آشور یعنی نینوا را فتح کند، ولی در جنگ کشته شد. پسر و جانشینش به نام خوششتره دوم در سال ۶۱۴ ق.م. شهر قدیمی و مقدس آشور را فتح کرد و با شاه بابلی نابوپلصر^۳ هم‌پیمان شد. دو سال بعد از این تاریخ، هم‌پیمانها تا کنار دیوار نینوا پیش رفتند. پیامبر یهودی، ناحوم، که قبر او به فاصله یک روز در شمال موصل قرار دارد، سقوط پایتخت آشور را چنان زنده گزارش کرده است که گویا شخصاً شاهد عینی این واقعه بوده است.

1. Kuganaka.

2. Ummanish.

3. Nabopolassar.



تصویر ۱۸: سمت چپ یکی از افراد گارد عیلامی. سمت راست فرمانده پارتی محافظان داریوش.
(پیکره مسطح مربوط به سمت شرقی آپادانا در تخت جمشید).

ناحوم دربارهٔ رویوش سرخ مادها - آنها علاوه بر این سپرهای سرخ حمل می‌کردند - توضیح می‌دهد. محاصره‌کنندگان در زیر پوشش حافظ چرمی به‌سوی دیوار شهر می‌خزیدند. از طریق راه‌آب مادها و قوای کمکی آنها، سکاها بزور راه خود را به قصر شاهی باز کردند. شاه را بیرون کشیدند و او را به تبعیدگاه فرستادند.

پیامبر یهودی هیاہوی جنگ را چنین شرح می‌دهد: «دوان دوان به حصار می‌آیند و اهلش فرار می‌کنند و اگرچه صدا می‌زنند که بایستید، بایستید. لکن احدی ملتفت نمی‌شود. نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اندوختهٔ او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه‌اش را انتهای نیست. او خالی و ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان. آواز تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبها و جستن ارابه‌ها. سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع می‌باشد و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشه‌ها را انتها نیست. بر لاشه‌های یکدیگر می‌افتند... [کتاب ناحوم نبی، باب دوم و سوم].

در اوت سال ۶۱۲ ق.م. بعد از آنکه سه ماه نینوا توسط مادها و بابلی‌ها محاصره شده بود، شاه آشور سین شار - ایش کون^۱، به یونانی سارداناپال، ظاهراً با آتش زدن قصرش خودکشی کرد. پایتختش غارت و تخریب شد.

دویست سال بعد در ۴۰۱ ق.م. کسنوفون آتنی از کنار خرابه‌های نینوا گذشت و درحالی‌که آنجا را مسپیل^۲ می‌خواند - از این لغت بعدها نام موصل امروزی برخاسته است - چنین نوشت: «حصاری متروک که شهر بزرگی را احاطه کرده بوده است، پایهٔ حصار که از سنگهای نرم آهکی ساخته شده پانزده متر پهنا و بلندی دارد و روی آن، حصار دیگری از آجر به پهنای پانزده متر و بلندی سی متر ساخته شده است.» اگر هم مقیاسهایی که در گزارش کسنوفون آمده اغراق‌آمیز باشد، از این گزارش می‌توان درک کرد که چرا محاصره‌کنندگان مادی ناچار بودند از راه آب به شهر وارد شوند.

1. Sin Shar - ishkun.

2. Mespila.

بدین ترتیب آشور که مدتها قدرت زورگوی خاور نزدیک به شمار می‌رفت، از نقشه حذف شد. قلمرو این کشور بین فاتحان تقسیم شد، سرزمین جنوب زاب کوچک و شوش نصیب بابلی‌ها شد. شاه خوخشتره دوم هم در ۱۴ سپتامبر سال ۶۱۲ ق.م. درحالی‌که ذخایر زیادی همراه داشت از نینوا حرکت کرد و به پایتختش هگمتانه (اکباتان - همدان) بازگشت. اینک کشور ماد از اریل در غرب، تا هیرکانیه (گرگان) در جنوب شرقی دریاچهٔ خزر در شرق، و از دریاچهٔ آبی در شمال تا گبی (اصفهان) در جنوب، گسترده شده بود.

درحالی‌که فرمانروای جدید شوش، شاه بابل، نابوئَلْصَر همسایگان شرقی خود، پارس‌ها را به حال خود گذاشت، خوخشتره بزور کوروش و آریارمنس هخامنشی را تحت فرمان خود درآورد. ظاهراً برای این کار گردانهای مادی را در انزن مستقر ساخت. یکی از دلایل این ادعا نام پاسارگاد، پایتخت کوروش بزرگ است؛ این نام یعنی پاتره‌گدا^۱ لغتی است مادی و نه پارسی، و به معنی «حفاظت یاغیان» است. مادها در قلمرو پارس‌ها گردان دیگری در نزدیکی سیوند داشتند که بین پاسارگاد و پرسپولیس قرار داشت. تلفظ این اسم که هنوز هم باقی است خصوصیت مادی دارد.

تأثیر فرمانروایی مادی بر پارس بیش از همه در روش سلطنت و ادارهٔ کشور هخامنشیان باقی ماند. از این لحاظ مادها را می‌توان معلم پارس‌ها دانست. این موضوع را از پاره‌ای اصطلاحات تخصصی می‌توان درک کرد. این‌گونه اصطلاحات اغلب مادی هستند و نه پارسی، از آن جمله لغت خشایثیه^۲ (شاه). اصطلاحات مربوط به امور شاهنشاهی، خزانهٔ شاهی، لشکریان و قانونهای پارسی اغلب مادی هستند.

بنابراین پارس‌ها لباسها، جشنها و تسلیحات خود را بیشتر، از عیلامی‌ها و اصول اداری دربار و دولت را از مادها به ارث بردند. به‌طوری‌که در فصلهای آتی خواهد آمد، مذهب خود را نیز از یکی از اهالی باکترا (بلخ) گرفتند. متکی بر این سه میراث - این موضوع همواره به‌صورت رمز و راز باقی خواهد بود - پارس‌ها برای همیشه فرهنگی

1. Pathragadā.

2. Chshayathya.

خاص خود که قابل اشتباه با فرهنگهای دیگر نیست، خلق کردند و با علائم مشخصه آن دوران هخامنشی را که اسکندر وارث آن شد، در تاریخ جهان مشخص ساختند. تا به امروز ایرانیان از این استعداد برخوردارند که فرهنگ بیگانه را چنان پذیرا شوند که پس از مدتی چون فرهنگ خودی بنماید.

در سال ۶۰۰ ق.م. هنوز هیچ چیز از نقشی که پارس‌ها تحت رهبری هخامنشیان در تاریخ جهان به عهده داشتند، حکایت نمی‌کرد. زمانی که کوروش اول در حدود سال ۶۰۰ ق.م. درگذشت، پسر او کمبوجیه^۱ (کمبوجیه، به یونانی کمبوسس) شاه پارس شد. عموی او اریارمنه ظاهراً تا سال ۵۹۰ ق.م. همچنان شاه یوتیا، یعنی منطقه شرقی انزن بود. پس از اریارمنه پسر اورشامه^۲ (به پارسی رامه، رهامه، ارهامه - دلیرانه قوی)، پدر بزرگ داریوش بزرگ جانشین او شد. این شاهان اولیه هخامنشی عمری بسیار طولانی داشتند. کوروش اول و همچنین برادر جوانترش اریارمنه باید حدود ۸۰ سال یا بیشتر زندگی کرده باشد. ارشامه اگر حدود سال ۵۹۰ ق.م. شاه یوتیا شده، باید حدود سال ۶۱۵ ق.م. متولد شده باشد. او در سال ۵۲۲ ق.م. زمانی که نوه‌اش داریوش به قدرت رسید، هنوز زنده بوده است؛ این موضوع را داریوش در بنابشته قصر شوش اعلام می‌دارد. بنابراین ارشامه ۹۰ سال عمر کرده است.

دو عموزاده، کمبوجیه و ارشامه، چندین سال به مسالمت کنار یکدیگر با پارس‌ها در پارس و یوتیا حکومت کردند. هیچ اثر، نبشته یا ساختمانی از آنها باقی نمانده است. ولی همچنان‌که بورکارت در کتابی تحت عنوان *نظاره‌ای بر تاریخ جهان*^۳ نوشته است، «بزرگترین وجود تخیلی یعنی کورش» برای ورود به صحنه تماشاخانه جهان انتظار می‌کشید. بنابراین تاریخ عجولانه دوران شاهان ماد را ورق می‌زند - گرچه تعداد آنها هم محدود بود - تا هرچه زودتر به کوروش بزرگ برسد.

ما هم گرچه - اجباراً - تاریخ شاهان ماد را ورق می‌زنیم، ولی باید در عین حال تا

1. Kambuzhya (Cambyse).

2. Rshâma.

3. *Weltgeschichtlichen Betrachtungen*.

رسیدن به کوروش باز کمی تأمل داشته باشیم، زیرا قبلاً صحنه دیگری از تاریخ جهان توجه ما را به خود جلب می‌کند: باکتریا [بلخ و باختر]، موطن پیامبر باستانی ایرانیان، زرتشت.

زرتشت پیامبر

در شرق انزن، کویر عظیم لوت، که در آن زمانها برای انسان قابل عبور نمی بوده، گسترده است. در آن سوی کویر لوت، منطقه سیستان امروزی است که نام باستانی آن زرنکه^۱ - به یونانی درنگیه نه^۲ - بوده است. از مراکز این منطقه، که تا دامنه کوه هندوکش گسترده است، رود جیحون (آمودریای امروز) به سوی شمال شرقی جاری است. در جنوب این منطقه، منطقه باستانی آراخوسیا بود که پایتخت آن شهری است که امروزه قندهار خوانده می شود؛ در شمال این منطقه تا ساحل رودخانه آمودریا منطقه باکتريا (باختر) قرار داشته که پایتخت آن باکترا - بلخ امروز در افغانستان - بوده است.

باکترا، موطن زرتشت، یکی از پیامبران بزرگ قبل از مسیح (ع) است. فرهنگ آشوری، بابلی یا عیلامی در این دوردست شرق هنوز نفوذ نکرده بود. حتی امروز هم هوای بلخ برای سیاح تاریخ شناس، از دوران اجداد بزرگش رایحه ای در بر دارد. مناظر آن پرشکوه است و بیش از مناظر ایران تنهایی دلیرانه ای را می نماید؛ دره های وسیع کوهستانی و چراگاه های سرسبز، در بین قللی بی درخت و رنگارنگ، گسترده است. پس از زمستانی یخبندان، تابستانی داغ ولی قابل تحمل می رسد؛ جز در فلات هامون که گرما

1. Zranka.

2. Drangiana.

در تیرماه، پرتحمل‌ترین شترها را نیز که در دوران باستانی، به بلخ نی حمل می‌کردند، از پا در می‌آورد. در دوران باستان هم، شترهای بلخ شهرت داشتند. این شترها دوکوهانه، یعنی شتر واقعی بودند، نه مانند شترانی که معمولاً این روزها دیده می‌شوند و یک کوهان دارند. هنر هخامنشی تصویر نمونه‌هایی از این شترها را به زیباترین نحوی، به یادگار گذاشته است. مثلاً در پیکره سطحی تخت جمشید که پیشکش آورنده‌ای را از آریه^۱ - هرات امروز - می‌نماید. (تصویر ۱۹) یا شتری که نمایندگان باکتریا همراه دارند، عیناً نظیر شتر اولی که متأسفانه تا حد زیادی از بین رفته است.

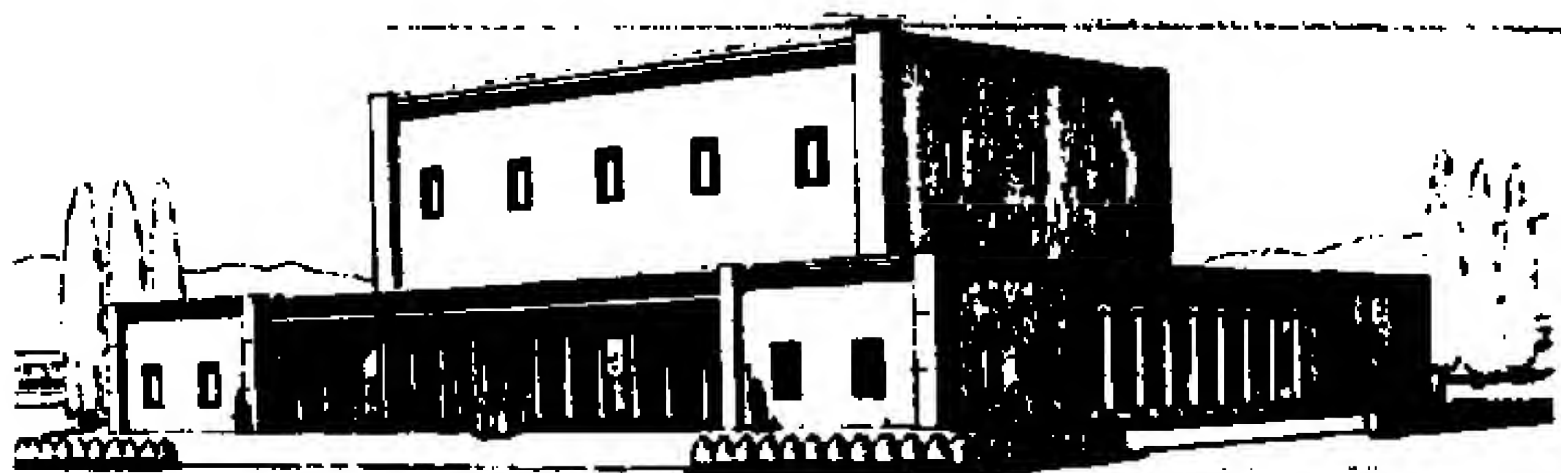


تصویر ۱۹: شترهای باکتریا که نمایندگان هرات به عنوان پیشکش همراه دارند. سمت شرقی آپادانا در

تخت جمشید.

دلیری و افسانه پهلوانان

برای محققان فرهنگ ملل، آنچه بیش از همه در کتابهای مقدس جالب توجه است، بخشهایی است که از محتوای «دنیوی» برخوردارند و اغلب تعلق مستقیمی به متن کلی کتاب ندارند. مثلاً غزل، غزلهای سلیمان به عنوان جزئی از عهد عتیق یا داستان یوسف در مصر به عنوان سوره ۱۲ قرآن. در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان یا پارسیان نیز، آن قسمت از سرود خدایان یا یشت‌ها که حافظ باقیمانده افسانه‌های تاریخی ایران باستانند، چنین متنی نامتناسب به شمار می‌رود. به طوری که آرتور کریستن سن توجه داده است، این سرودها بازنمای دنیایی از دلاوری و افسانه‌های شجاعانه‌ای است که تشعشع آن از دورانی طلایی به ما رسیده است. اشراف ایران در شرق، همراه قوم خود در املاک وسیعی می‌زیستند، این اشراف از نوعی مصالح ساختمانی استفاده می‌کردند که هنوز هم در ایران، مصرف می‌شود؛ گل آمیخته با کاه، کاه گل، که از آن خشتهایی $(۳۳ \times ۳۳ \times ۶/۵)$ سانتیمتر آماده می‌کردند که در حرارت خورشید خشک می‌شد. دیوارهای خشتی آنها که پوشش سفیدی داشت به حد کافی ضخیم بود تا در تابستان هوای داخل را خنک و در زمستان گرم نگاه دارد. در ورودی اربابی به پیشخانه‌ای باز می‌شد که دارای ستونهای چوبی بود - میراثی از موطن پیشینیان شمالی که هنوز هم در دهات ایران باقی مانده است - خانه‌های نوع آتن^۱ یونانی در واقع قرینه خانه‌های ایرانیان باستان است.



تصویر ۲۰: طراحی آپادانای قصر کوروش بزرگ در پاسارگاد توسط فریدریش کرفتر.

طرحی که کرفت^۱ (تصویر ۲۰) از دربار کوروش بزرگ در پاسارگاد کشیده است، تصویری از مشخصات این‌گونه خانه‌ها را باز می‌نماید.

البته خانه‌های اربابی شرق ایران کوچکتر از قصر کوروش بود، ولی آنها نیز - بنابر شهادت یشت‌ها - بلند، و بر روی حمالها و با تعداد زیادی پنجره بدون شیشه دارای نرده‌های چوبی، ساخته می‌شد. تعداد زیادی خدمه در حیاط داخلی که در چهارگوشه آن اتاقهای کوچک خدمه ردیف شده بود، از حیوانات نگهداری می‌کردند. در اتاقهای اربابی، تختهایی که استادانه نجاری شده بود قرار داشت. پایه‌های تختها، طلاکاری و روی آن پوششهای زیبا و تشکهای خوشبو پخش بود.



تصویر ۲۱: نمایندگان باکتریا (گروه ۱۳) پیکره سمت شرقی آپادانا در تخت جمشید. آیا در ظرفها جواهر پیشکش آورده‌اند؟ احتمالاً لعل بدخشان است.

1. Friedrich Krefter.

میهمانان با غذای همیشه آماده پذیرایی می شدند؛ رایحه بره‌های بریان شده به نحوی اغواکننده در فضا می پیچید و در اتاقهای اندرون، زنان ارباب و دختران اشراف می زیستند، آنها اندام خود را تنگ می بستند و با گوشواره‌ها و گردن‌بندهای زرین و یا بندهای سیمین، می آراستند. بازرگانان از سرزمینهای دوردست برای زنان ارباب طلا، نقره و پارچه‌های مجلل می آوردند و با محصولات املاک اربابی معاوضه می کردند.

اغلب اشراف بلخ برای شکار به کوهستان می رفتند یا خود را با هیجان مسابقه ارباه‌رانی مشغول می داشتند. در این مسابقه باید میدان نه بار با ارباه دو اسبه طی شود. به اصطلاح «در آخرین گردش» یعنی در نقطه پایان و هدف، که از مسابقات ارباه‌رانی ریشه گرفته است، حتی در سرودهای زرتشت هم برمی خوریم که مقصود او البته نقطه عطف گردش خلقت، یعنی روز قیامت است.

در قسمتی از یشت پنجم درباره آخرین شاه شرق ایران هُسرَه‌وَه^۱ [کیخسرو - خسرو] از همزمانان کوروش اول، که به الهه آناهیتا [اناهیته] قربانیان زیادی تقدیم می داشته تا در مسابقه ارباه‌رانی پیروز شود، چنین آمده است: «که پیش از هر ارباه‌ای / باشد که من پیشتر برانم / در طول میدان بزرگ مسابقه / که به اندازه نه بار با تیرهای چوبی مستحکم شده است / زمانی که او، آن نارمانای^۲ ملاک، سوار بر ارباه جنگی اسب بسته‌اش برضد من مبارزه می کند». [۱۰]

میدان ارباه‌رانی صاف نشده بود، بنابراین توانایی زیادی از راننده ارباه و اسبها انتظار می رفت. اطراف آن حصار داشت تا کسی نتواند بازگردد یا از بیراهه رود، یا آنکه میدان را در جنگلی که فقط به اندازه لازم درختهای آن بریده شده بود، اختیار می کردند. معروفترین میدان ارباه‌رانی شرق ایران برای ایرانیان باستان به همان اندازه اهمیت داشت که المپیا برای یونانیان؛ همان‌طور که المپیا را به احترام «از آن همه هلنی‌ها» می خواندند، این میدان هم «میدان ارباه‌رانی همه ایرانی‌ها» خوانده می شد. این میدان احتمالاً در نثوته که^۳ بین بلخ و سمرقند قرار داشته است.

شبها اربابان به افسانه پهلوانان که خنیاگران دوره گرد می خواندند، گوش فرا می دادند.

1. Hosravah.

2. Narmarah.

3. Nautaka.

نهمین فصل یسنا کتاب اصلی نیایش پارسیان، به‌طور غیرمنتظره‌ای قسمت بسیار جالبی از افسانه روئین‌تن ایرانی - نظیر افسانه زیگفرید روئین‌تن ژرمن - را شرح می‌دهد. کشنده باستانی اژدها در ایران نام ساده‌تری از همتای ژرمنی خود دارد: کرس‌آسپه^۱ (اسب لاغر). باید توجه کرد که ایرانیان علاقه داشتند بر بچه‌های خود نامی بگذارند که با عزیزترین حیوان خانگی‌شان مرتبط باشد؛ مثلاً نامهایی که با اسپه^۲ (اسب) یا با اوشره^۳ (شتر) ترکیب شده باشد. نام زرتشت پیامبر نیز با اوشره ترکیب شده بود (زرت - اوشره^۴) که معنی جزء اول آن به‌طور یقین مشخص نشده است. ما از پاره‌ای جزئیات اعمال شجاعانه روئین‌تن ایرانی آگاه می‌شویم: «شجاعی با موهای مجعد، گرزش را به حرکت درآورد / کرس‌آسپه این‌سان بر اژدهای فلس‌دار غلبه کرد، اژدهایی که اسب می‌بلعید، انسان می‌بلعید / آن اژدهای زهردار را، از پا درآورد. / به بلندی یک ذراع پشتش متورم گشت / بر پشت همین اژدها، چنین پیش آمد که زمانی کرس‌آسپه شجاع به هنگام ظهر گوشتش را در ظرف روی آتش گذارد. / آنگاه هیولا گرمش شد و عرق کرد / با جستی از جا پرید / آب جوشان بر زمین جاری شد / و حتی کرس‌آسپه شجاع هم وحشت کرد...»

ما با لباس بلخیان باستان در موزه غنی ملل‌شناسی‌ای که داریوش در سمت جنوب و شمال قصر پذیرایی بزرگش در تخت جمشید برجا گذارده، آشنا می‌شویم. بیست و سه ملت از قلمرو جهانی‌اش، همراه با پیشکشهایشان که هر ساله در عید نوروز، به پیشگاه پادشاه تقدیم می‌داشتند، در اینجا تصویر شده‌اند. در این پیکره مسطح اهالی باکتریا روپوشی منطبق بر برش مادی که بر کمر بند بسته شده است، بر تن دارند. شلوار بلند چرمی آنها که کمی گشاد است تا روی کفش می‌رسد. به گوشه‌هایشان گوشواره‌های طلایی جواهرنشان - شاید لعل که امروز هم در کوه‌های بدخشان یافت می‌شود و از جمله کالای مرغوب بازار کابل به شمار می‌رود - آویزان است. ریش آنها کاملاً شانه‌زده و جلوی آن راست گوش کوتاه شده است. موی باز آنها در پشت سر - از علائم مشخصه

1. Krsâspa.

2. Aspa.

3. Ushtra.

4. Zarath - Ushtra.

باکتری‌ها - در کیسه‌ای جمع شده است. زرتشت را نیز می‌توان با چنین لباسی در نظر مجسم کرد.

از اعتقادات مذهبی ایرانیان باستان، امروز تنها اطلاعاتی سطحی در اختیار ماست. زرتشت فضای مذهبی سرزمینی را که در آنجا متولد شد، شدیداً تحت تأثیر قرار داده است. بعدها پس از مرگ زرتشت،خدایان جاهلیت که مغلوب زرتشت شده بودند، بار دیگر جرئت خودنمایی یافتند. دربارهٔ تشریفات مذهبی که سران اقوام شرق ایران انجام می‌داده‌اند، در جزء قدیمی یشت ۱۵ چنین آمده است:

«ارباب برای خدای باده‌ها قربانی کرد / در جنگلی کم‌درخت در میان جنگل / بر تختی زرین / بر فرش زربفت / در کنار قربانگاهی آماده / کنار (جام شراب قربانی) آکنده لبریز.» قربانگاه برای خدایی نادیدنی ولی حاضر، در واقع به‌عنوان نشیمنگاه و استراحتگاه در نظر گرفته شده بود.

در موطن زرتشت بنابر ظواهر امر از بین خدایان میثره (مهر)، خدای «پیمانها» (میثره در آغاز امر چنین مفهومی داشته) که بعدها مبدل به خدای آفتاب و خدای فاتح جنگها شد جایگاهی والا داشت. آناهیتا هم به‌عنوان الههٔ عشق و باروری پرستش می‌شد. زرتشت برضد همهٔ این خدایان جاهلیت بشدت به مبارزه برخاست.

بعثت زرتشت

زرتشت که بین پنج پسر پدرش، سومین بود، احتمالاً در سال ۶۳۰ ق.م. متولد شده است. نام پدرش پوئوروشیسه^۱ (آنکه اسبهای ابلق دارد) و نام مادرش دوغدووا^۲ (تقریباً - شیردوش) و نام جد قومش اسپیتا^۳ بوده است.

در سرودهایش، گائاه‌ها، پیامبر باستانی ایران بارها خود را زرتشت اسپیتامه

1. Pourushaspa.

2. Dughdovā.

3. Spitāma.

می‌خواند. از سایر خویشان او ما تنها عموزاده‌اش، مادیومنه^۱ را می‌شناسیم، این عموزاده از وفادارترین پیروان او بود «همان‌سان که در زمان پیغمبر اسلام، محمد (ص) نیز عموزاده‌اش علی (ع) وفادارترین پیروان او به شمار می‌رفت.» زرتشت در پانزده سالگی - ظاهراً بنابر سنت معمول - بالغ شد و در بیست سالگی براساس روایت پیشینیان، مسافرت‌های خود را آغاز کرد. پدرش برایش همسری انتخاب کرد که نام او را ما نمی‌دانیم، این زن برای زرتشت یک پسر و سه دختر زایید. زرتشت حرفه خود را اعلام می‌دارد:

او مغ بوده است. بیش از این چیزی درباره سه دهه اول زندگی زرتشت نمی‌دانیم. این دوران با واقعه‌ای مهم و بس عظیم، یعنی بعثت زرتشت به پیامبری، به پایان می‌رسد. در ماه مارس سال ۶۰۰ ق.م. یعنی زمانی که کوروش بزرگ هنوز در گهواره بود، زرتشت به سوی پایتخت یعنی باکتر، شهری که امروز بلخ خوانده می‌شود، حرکت می‌کند تا در آنجا نوروز را جشن گیرد.

از باکترای باستانی اینک تنها حصار عظیمش باقی مانده که در داخل آن بلخ امروزی بس کوچک می‌نماید. (تصویر ۲۲) قبل از بعثت، زرتشت مدتها در تفکر و تنهایی به سر برده بود. او درحالی که سرشار از احساسی خاص بود، در جنگل، در کوهستان، در غارها روزه می‌گرفت و نیایش می‌کرد. این دوران مبارزه با خود در مواجهه با دنیایی فوق ادراک پایان می‌پذیرد. در ساحل رودی که به آمودریا می‌ریزد، آن‌طور که زرتشت در سرودهایش با احتیاط اشاره می‌کند؛ «آنچه مقدس است بر من فرود آمد».



تصویر ۲۲: باقیمانده باروی بلخ در افغانستان، در زمانهای گذشته باکترا (بلخ) پایتخت باکتريا (باختر) موطن زرتشت.

در حمله لرز، فرشته‌ای بر او ظاهر شد و درباره قلمرو پروردگاری که مقرر شده بود او به عنوان پیامبرش کوشا باشد، او را آموزش داد. بعدها زمانی که زرتشت در شانزدهمین سرود، که از زیبایی شاعرانه بی نظیری برخوردار است، ظهور آیین جدید را بازگو می‌کرد، چنین نمود که این سرود با وجود آن فرشته‌ای که او را با مصلحت پروردگاری، آشنا ساخته بود، تلفیق شده است. نام این فرشته وهومنه^۱ (بهمن - منش نیک) بود. نام این فرشته از یک سو مبین سرشت او، و از سوی دیگر مبین رفتاری است که از انسانها انتظار می‌رود: یعنی منش نیک، تقدس. این فرشته در سراسر عمر زرتشت، راهنما و روشنگر راه او بود.

در هشتمین گاتا [یسنا۴۳]، پیامبر در سرودی در مدح پروردگار اشاره‌ای درباره بعثت خود دارد: «تو را پاک شناختم / ای اهورامزدا / هنگامی که نخستین بار از سخنان تو آموزش یافتم.» در این مورد سندی از زرتشت در دست است که حاکی از آن است که او نه تنها فرشته را دیده، بلکه با گوشه‌هایش آموزش او را دریافته است. در سرود سیزدهم خطاب به پروردگار استدعا می‌کند که چنان مقرر دارد که بیان فرشته‌اش، روشن و شنوا به او برسد: «باشد که آموزش وهومنه بر من آشکارا بیان شود» گرچه یک بار شکایت می‌دارد: «جهد من دردآور است زیرا، برای چیزی می‌ستیزم که شما آن را در من برترین نیکی خوانده‌اید.» ولی حتی لحظه‌ای تأمل نمی‌کند که خود را در خدمت وظیفه سختی که به عهده‌اش واگذار شده، بگذارد.

خطاب به پروردگار در یکی از ابیات هشتمین گاتا بر فرمانبرداری خود تأکید می‌کند: «و زمانی که به من گفתי برای برپا شدن نظم راستین باید به پا برخیزی / آن زمان بر من فرمانی ندادی که اجرا نشده بماند...» برخلاف موسی، ارمیا، و بسیاری دیگر از پیامبران، زرتشت بنا بر این شهادت، در مقابل بعثت، بدون اعتراض از آغاز از روی میل، خود را در اختیار گذاشته است.

1. Vohu manah.

مبارزه، فتح و فرار

ما از اینکه زرتشت چگونه می خواسته است آیین خود را در موطنش باکتریا اشاعه دهد، آگاه نیستیم. ظاهراً او طی ده سال، یعنی از سال ۶۰۰ تا ۵۹۰ ق.م. برای آیین جدید تبلیغ و مبارزه کرده است، و البته کم و بیش بدون توفیق. به نظر می رسد که مبارزه او بیشتر متوجه پرستش میترا بوده است. در این آیین، شبانه در غارها، گاوهای نر را ذبح می کردند و یک نوع آشامیدنی مخدر می نوشیدند که هندی ها آن را سوما - سومه^۱ و ایرانی ها آن را هئومه (هوم)^۲ می نامیدند. زرتشت پرستندگان میترا را متهم می کرد که آنها «انسان را از نیکترین کارها باز می دارند.» و کسانی هستند «که قهقهه زنان، فریاد زنان، آنچه زندگی گاوها را لازم است، ضایع می کنند»؛ و توسط خدام میترا بدین کارها واداشته شده اند. زرتشت با شوری خشماگین این «مداحان فریادکش»، یعنی «مغان» را متهم می کند که برضد نظام انسانی و خدایی، دست در کارند: «ضابطه چراگاه را مراعات نمی کنند. / نسبت به دردی که گاوها از نیایشها و رفتار آنها، تحمل می دارند بی احساس اند.» در استعمال کلمه «گاوها» زرتشت دو مفهوم قایل بوده، یعنی هم گله های دهقانان ایرانی را و هم «گله» به مفهوم مذهبی آن، اجتماع مؤمنان را مورد توجه داشته است. مغان با تحت فشار گذاشتن دهقانان گله دار و غارت گله ها و املاک آنها، به بهانه پرستش میترا، ثروت کلانی برای خود جمع کرده بودند. زرتشت غمزده از پروردگارش سؤال می کند، چه زمانی این نابسامانی به پایان خواهد رسید: «چه زمانی، اهورامزدا، این مردان از تخدیرشان دور می گردند، تا آن سان که بایسته است (برای انجام مراسم دینی) حضور یابند؟ / چه زمانی تو این شاش - شرب مخدر را بر زمین خواهی ریخت، / شربی که مغان به بدترین شیوه تهوع آورش می سازند، / همان سان که کدخدایان به میل خود بدی را.»

شاید خواننده از کاربرد اصطلاح «شاش - شرب مخدر» برای هوم حتی توسط پیامبری باستانی احساس خشونت کند - من هم چنین احساسی داشته ام - ولی اینک عاقبت می توانیم به مباحثه بی ثمر درباره اینکه هوم چه گیاهی است پایان دهیم، از جمله

1. Soma.

2. Hauma.

به کمک همین اصطلاحی که زرتشت به کار برده است. واسن^۱ بدین نتیجه رسیده است که سومای هندی‌ها و هوم یا هئومه ایرانیان نوعی قارچ سمی خشک شده بود که آن را می‌خیساندند. [۱۱] حتی تا زمان ما نیز رهبران مذهبی در سیبری برای تخدیر و «خلسه» این شیره را مصرف می‌کردند. از آنجا که این تنها مخدری است که حتی در ادرار به حالت مؤثر همچنان باقی می‌ماند، معتادان هوم از این کار ابا نداشتند که ادرار کسانی را بنوشند که قبلاً این ماده را مصرف کرده بودند و این کار تا هشت نه بار تکرار می‌شد. با توجه به این واقعیت روشن می‌شود که چرا کاربرد اصطلاح «شاش - شرب مخدر» توسط زرتشت، مفهوم و بی‌اشکال است.

آریاهایی که به ایران و هند مهاجرت کرده بودند، در اقامتگاه جدید خود این‌گونه قارچ را دیگر نیافتند. این نوع قارچ فقط در ماورای رودخانه سیحون (سیردریا) در آسیای میانه، در محل اقامت سکاهاى ملقب به کیفوراز هوم - در نبشته‌های هخامنشی سکا هئومه ورگا^۲ و در نوشته‌های هرودوت سکاهاى کف بر لب - یافت می‌شد. احتمالاً این سکاها قارچهای خشک را برای عموزادگان خود به فلات ایران صادر می‌کردند و سود می‌بردند. کم‌کم این ماده مخدر پرطرفدار در ایران کمیاب‌تر می‌شد و ناچار باید جانشینی برای آن یافت. بعدها که آیین پرستش میترا در بین لشکریان رومی شیوع یافت، لژیونرها به جای ماده مخدر شراب مصرف می‌کردند.

اطلاعات ما درباره آیین پرستش میترا توسط ایرانیان باستان تا حدی متکی به آثار گذشتگان است. پیکر تراشان رومی برای پرستندگان میترا در اروپا، پیکره‌ای از میترا در حال کشتن گاو نر می‌ساختند که معابد میترا را تزین می‌کرد. در آلمان هم این‌گونه آثار باقی مانده است. (تصویر ۲۳)

اعلام مبارزه زرتشت با آیین میترا پرستی، مغ‌ها و کدخدایان باکتریا را بر آن داشت که مقاومت خود را تشدید کنند. عاقبت ناباوری آنها در برابر آیین جدید مبدل به مبارزه‌ای توأم با تنفر برضد پیامبر شد. زرتشت نگران از پروردگار خود می‌پرسد: «در کدام جای خود را پنهان دارم، تا خود را پنهان سازم، به کجا بایدم رفت؟ / از بزرگان و مغان مرا دور

1. R. G. Wasson.

2. Sakā Haumavargā.

می دارند. / نه اجتماع دهقانان که به خاطرشان زحمت می دارم مرا راضی می سازد، / و نه
 کدخدایان، خادم دروغ آنها. / چه سان، باید این سان، تو را اهورامزدا، راضی سازم؟»
 پیامبر علت ناموفق بودن خود را می داند: «بلی می دانم، اهورامزدا، چرا این سان
 ناتوانم / از آن روی که حیواناتم اندک است، از آن روی که مردان کمی دارم.»



تصویر ۲۳: میترا در حال کشتن گاو نر مربوط به پرستشگاه میترا در هیدلبرگ - نوینهایم (Heidelberg)
 (Neuenheim - قرن دوم بعد از میلاد).

در نهایت امر، تنها راهی که برای زرتشت باقی می ماند فرار است و این تازگی ندارد
 که پیامبر نباید در موطن خود بماند. در اواسط زمستان سال ۵۹۰ ق.م. حرکت می کند،
 شبانه ارا به اش را که دو اسب بر آن بسته است جلوی خانه کدخدایی از سران باکتریا نگه

می‌دارد. زرتشت از او محلی برای خواب تقاضا می‌کند؛ این خاطره بلاواسطه در آخرین، یعنی شانزدهمین سرود بازگو می‌شود: «هیچ چیز آن کدخدای خادم گاو نر را در میانه زمستان، بدان‌سان راضی نمی‌ساخت که زرتشت اسپتامه را که بدانجا رسیده بود، و همچنین کسانی را که همراهی‌اش می‌کردند و همان‌سان دو اسب از سرما فسرده او را دور سازد.» پیامبر مجبور می‌شود نیمه‌شب در کوهستانهای برف گرفته همچنان به سوی غرب پیش رود. عاقبت با همراهان مغدود خود که در بین آنها عموزاده باوفایش مدیومنه نیز بود، به قلمرو ویشتاسپ حکمرمای خوراسیمه (خوراسمیا) رسید. امروز این سرزمین اطراف دریاچه آرال، خوارزم خوانده می‌شود؛ در زمان هخامنشیان خوراسمیا به سمت جنوب تا کناره کویر نمک گسترده بود، یعنی تا نیشابور و مشهد امروزی. ویشتاسپ که نباید با هم‌نامش عموزاده داریوش (به یونانی هوستاسپس) اشتباه شود، به پیامبر فراری موطن جدیدی عرضه داشت. احتمالاً زرتشت در همان زمان در نزدیکی کاشمر در جنوب نیشابور امروزی، در جایی که آتشکده مقدس معروفش را برپا داشته، اقامت گزیده است.

دو سال تمام زرتشت در خوارزم آیین خود را تبلیغ کرد. ظاهراً در اینجا هم همانند بلخ، مغان خادم میترا با او به مخالفت برخاستند. شاید مجادله بزرگی که در روایت آمده واقعاً روی داده و همان‌طور که روایت شده است، مغ‌ها از او سی و سه سؤال کرده‌اند. در این جلسه به نظر می‌رسد بحث بسیار داغ شده باشد. ویشتاسپ که ریاست جلسه را بر عهده داشته عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته، بدین جهت مخالفان زرتشت بر کوشش خود افزودند. در خبر آمده که دشمنانش او را به جادوگری متهم ساختند و در نتیجه توفیق یافتند و ویشتاسپ را بر آن داشتند که زرتشت را به زندان اندازد تا در آنجا از گرسنگی از پا درآید. زرتشت آزادی خود را بدین ترتیب باز یافت، که توانست اسب خاص فرمانفرمای خوارزم را معالجه کند.

این جریان، جریان دیگری را که حدود نه قرن بعد اتفاق افتاد به یاد می‌آورد. در آن زمان مانی پیامبر ایرانی در اثر اقدام موید موبدان در زندان به سر می‌برد. مانی درحالی که با زنجیر بسته شده بود، مأمور معالجه خواهر بهرام اول پادشاه ایران شد. اگر مانی که در

هنر پزشکی شهرتی داشت، می‌توانست بیمار را معالجه کند، آزاد می‌شد؛ چون مانی موفق نشد در ۲۰ مارس سال ۲۷۶ ق.م. در زندان مرد. به هر تقدیر بعد از دو سال تبلیغ در خوارزم در سال ۵۸۸ ق.م. توفیقی دست داد و تغییری را باعث شد؛ ویشناسپ و درباریان‌ش دسته‌جمعی به آیین جدید ایمان آوردند. خوشوقت و سپاسگزار در برابر پروردگارش، در برابر آتشگاه مقدس خود در کاشمر، پیامبر ایران باستان به یادبود این عطف، درخت سروی کاشت. کاشمر امروزی را در تابلوی ۲ می‌بینید. این درخت سرو، احتمالاً بنابر فرمان خلیفه متعصب عرب المتوکل در سال ۸۶۱ بعد از میلاد بریده شده است. در ۱۲۷۲ بعد از میلاد هنگامی که مارکوپولو در راه چین از کاشمر می‌گذشت، ظاهراً یکی از پارسیان به جوان ایتالیایی درباره درخت مقدس پیامبرش گفته است که «اینجا محل درخت سرو» است. جالب است که هنوز هم در حدود کاشمر تک‌تک این‌گونه درختان سرو بسیار کهن یافت می‌شود.

یک سال پس از واقعه بزرگ پذیرش آیین زرتشتی از طرف مردم خوارزم، در ۲۹ ژوئیه ۵۸۷ ق.م. اورشلیم به دست نبوکد نصر دوم شاه بابل سقوط کرد. یهودیان ملت خدا، به اسارت به بابل برده شدند. ارمیای پیغمبر به مصر تبعید شد. درحالی‌که اسرائیل سوگوار می‌شد، در شرق ایران امید تازه‌ای نمایان می‌شد. از این پس اعتقاد به خدا تنها به فرزندان اسرائیل واگذار نشده بود. این موضوع ما را متوجه محتوای آیین زرتشت می‌سازد.

آیین زرتشت

در سه دهه‌ای که به دنبال قبول آیین زرتشتی از طرف ویشناسپ آمد زرتشت فرصت یافت، آیین خود را تبلیغ و تثبیت کند. شهرت پیامبر به همه جا رسید. جمعیت عظیمی از مردان و زنان به سوی او به کاشمر آمدند تا موعظه او را گوش فرا دارند. زرتشت از شنوندگان خود می‌خواهد به آیین او ایمان آورند. «اینک بر آن دارم که برگویم، پس گوش

فرا دارید، پس بشنوید / شما، کسانی که از نزدیک و همچنین از دور آمده‌اید، کسانی که برای درک کوشایید / زین‌پس هیچ‌یک از شما به گفتارها و آموزشهای دروغ‌پرستان [خادمان دروغ] گوش فرا ندهید! چون اینان خانه و دهکده، قریه و مزرعه را به تیره‌روزی و نابودی می‌کشانند.»

بارها آیین جدید باعث اعتراض و دوگانگی بین ایلها و قومهای سرزمین خوارزم شد. پیامبر به طرفداران خود توصیه می‌کند در به روی بت‌پرستان، که آنها را خادمان دروغ «دروغ‌پرست» یا خادمان شیطان «دیو‌پرست» می‌خواند، ببندند: «آنکه چونان کوشنده و جوینده نمی‌آید، می‌تواند به سوی مسکن اقوام دروغ پیش رود!»

موعظه زرتشت براساس سرودهایش، گائاه‌ها، بدین شرح است:

هدف زندگانی شرافتمندانه «کشور» یعنی استقرار سلطه پروردگاری در بین انسانهاست. برای رسیدن بدین «کشور پروردگاری» که در ماورای بهشتی آن «سامان و جاودان‌گر» در انتظار مؤمنان است، باید از تثلیثی گذشت: ابتدا «نظام راستین» - به پارسی باستانی رتم Rtam به اوستایی‌اشه Asha این از اصطلاحات اساسی نظریه زندگی و جهان‌بینی ایرانیان است که توسط زرتشت جلوه تازه‌ای یافت - سپس «منش نیک» - به یاد داریم که نام فرشته‌ای که زرتشت الهام خود را مرهون او بود، نیز منش نیک بود - و جزء سومین این تثلیث «تأمل و تعمق» است.

بنابر این آیین، انسان مکلف است کار روزانه‌اش را به عنوان وظیفه‌ای شریف تلقی کند و چنان به انجام رساند که تثلیث مورد اشاره رعایت شده باشد، یعنی بنابر «نظام راستین» که توسط پروردگار برقرار شده و به «منش نیک» (از روی ایمان) و از روی «تأمل و تعمق»؛ پیامبر تأکید می‌کند که صبح، ظهر و شب از جانب پروردگار بدان سبب مشخص شده «تا وظیفه‌شناسان به کار روزانه خود پردازند» سستی و تنبلی در آیین زرتشت جایی ندارد؛ هنوز هم خروس خانگی در نزد ایرانیان ارزنده است چون صبح زود وظیفه خود را انجام می‌دهد. زرتشت از این کار خسته نمی‌شد که انسانها را تبلیغ کند تا آزادانه «نظام راستین» را بپذیرند و آن را فرمان بردارند. چون بدین‌سان انسان در عین حال در جهت خاموش کردن و در نهایت امر توفیق یافتن بر بدیها، گام برداشته

است.

شدر^۱ بحق آیین زرتشت را «پیام نظام راستین» دانسته است. کسی که منطبق با نظام راستین فکر کند و عمل کند - بدانسان که استنباط مسیح (ع) بود - درحقیقت با آن زندگی می‌کند. نظام راستین نگاهبان وقایعی است که براساس قانون طبیعت در جهان روی می‌دهد، همچنین نگاهبان مزرعه و اسطبل دهقانان و گله‌داران مؤمن و خادمان وفادار آنهاست. همواره ما با این اصطلاح اساسی برخورد می‌کنیم. بنابراین داریوش در ۵۱۹ ق.م. می‌توانست بیان کند «آنکه اهورامزدا را محترم دارد، او همواره از نظام راستین برخوردار است، خواه در زندگی، خواه در مرگ.» انجام وظیفه، به‌نحوی بایسته، از نظر آیین زرتشت همان پرستش پروردگار به شمار می‌رود.

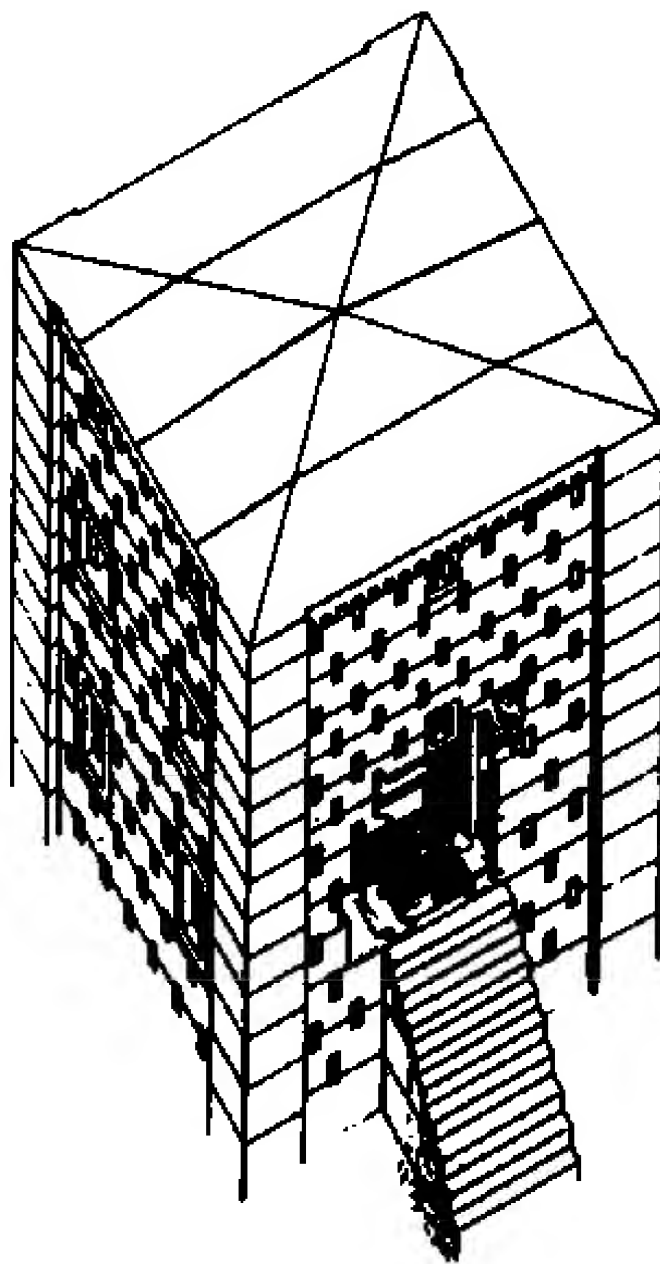
با اثری حاکی از این طرز تفکر، حدود دو هزار سال بعد در سفرنامه‌ای از ایران، مربوط به سال ۱۶۸۳، برخورد می‌کنیم، سانون^۲ میسیونر مذهبی فرانسوی توضیح می‌دهد که پارسیان کوشا هستند، بنابر خواست پروردگار - یعنی براساس نظام راستین - زندگی کنند و بدین جهت به پاکی عوامل توجه خاص دارند.

برای این کار آنها با جهد زمین را کشت می‌کنند، باغها را آباد می‌دارند، جویبارها را پاک می‌کنند و نمی‌گذارند آتش خاموش شود. گوته این جنبه مفید موعظه زرتشت را شاعرانه بیان داشته است. در کتاب پارسیان از دیوان شرقی، غری می‌گوید: «مزرعه‌تان را در ردیفهای منظم با ظرافت شخم زنید، / تا آفتاب به میل بر جهد شما بتابد. / اگر درخت می‌نشانید، به ردیف بنشانید / چون بسامان‌تر رشد خواهد کرد.»



تصویر ۲۴: نیایش‌کننده زرتشتی با لباس ایرانی که تقلیدی از لباس عیلامی است. پیکره مربوط به سکاوند در نزدیکی بیستون احتمالاً در قرن پنجم ق.م.

منطبق با این آیین، تشریفات ستایش پروردگار، دانسته و خودآگاه، ساده و محدود در نظر گرفته شده بود. به جای قربانی خون‌آلود حیوانات، نیایش و تأمل و تعمق مرسوم شد. بدین ترتیب زرتشت در شرق دور ایران به ستایش معنوی پروردگار که حتی نزد ملت اسرائیل، در واقع از زمان مسیح معمول شد، دست زد. زرتشت مصمم، همه سنتها و خصوصیت‌های «بت‌پرستی» را کنار گذاشت و کاملاً برخلاف سنن پرستش میترا که شبانه در غارها همراه با گاو خونین و تخدیر ناشی از مصرف هوم انجام می‌شد، پروردگار را در نور پاک روز نیایش می‌کرد. پیامبر درحالی که پرستشگاهی را که در هوای آزاد بنا شده دور می‌زند، می‌گوید: «با دست‌هایی افراشته و استدعا کنان / خواهم که در اطراف تو ای اهورامزدا، با منش نیک بگردم و تو را براساس نظام راستین ستایش کنم.» نقش مسطح سکاوند در نزدیکی بیستون که مشخص نیست چه کسی دستور حجاری آن را داده است، تا حدودی نمایانگر تشریفات ستایش پروردگار توسط زرتشت است. دو دودگاه و پیکره کوچک سمت راست بعدها بدان اضافه شده است (تصویر ۲۴). در تصور مردمان دوران بعد، آتش سوزان در پرستشگاه‌های زرتشت چنان مفهومی غلوآمیز و اشتباه یافت، که در نهایت امر پارسیان به عنوان «آتش‌پرست» شهرت یافتند. ولی در گائاه‌ها که در آنها مثلاً اصطلاح «نظام راستین» یکصد و شصت و دو بار آمده است، اصطلاح «آتش» تنها شش بار عنوان شده است. برای انجام نیایش در آیین زرتشت فقط به دو چیز نیاز بوده است: پرستشگاهی در هوای آزاد و مکانی برای حفاظت آتش دایمی از تغییرات هوا. برای هر دو منظور، معماران کوروش بزرگ راه حل هنرمندانه و پیشرفته‌ای یافتند. تابلوی ۳ در سمت چپ پرستشگاه پاسارگاد را نشان می‌دهد. سکوی پله‌دار سمت راست، لابد برای پادشاه در نظر گرفته شده است. برای انجام تشریفات نیایش، آتش مقدس در آتشدانی قابل حمل از برج حفاظت آتش که کمی دورتر بنا شده بود، آورده می‌شد. چون این برج بشدت خراب شده است، طرح بازساخته آن را در تصویر ۲۵ آورده‌ایم.



تصویر ۲۵: باز آفرینی برج نگهداری آتش که کوروش بزرگ در پاسارگاد بنا کرده است.

خوشبختانه داریوش در نزدیکی پرسپولیس عیناً نظیر بناهای کوروش را ساخته که بسیار خوب باقی مانده است. بدین ترتیب می‌توانیم از زیبایی ساده این بنای فرهنگی هخامنشی زرتشتی، تصویری داشته باشیم.

تصور زرتشت از خداوند

نام پروردگار زرتشت «پروردگار دانا» یا «پروردگار دانشمند» بود که به پارسی باستانی اهوره مزدا خوانده می‌شد. برای پیامبر ایران باستان، اهورامزدا، یگانه خداوند خالق و قادر و بر همه چیز واقف بود. در ابیاتی حاکی از بیانی شاعرانه و جذاب، زرتشت از پروردگاری خبر می‌دهد که به وسیله فرشته‌ای او را شناخته است: «چه کسی مدار گردش

خورشید و ستارگان را مسلم ساخته است؟ / چه کسی است که به دست او ماه گاه بزرگ و گاه ناپدید می شود؟ / چه کسی زمین را در زیر و گنبد آسمان را در بالا چنان نگاه داشته که فرو نمی افتند / چه کسی آبها و گیاهان را [آفریده]؟ / چه کسی دو اسب تیز تک را بر باد و ابر بسته است؟ / کدام استاد نور و ظلمت را خلق کرده است؟» در چهاردهمین سرود پیامبر فریاد می دارد: «ولی تو را، ای اهورامزدا با احساسم چونان نخستین و بازپسین بشناختم!» و این نقطه عطفی است که در سرزمین اسرائیل دهها سال بعد، یعنی در زمان اشعیای دوم (کتاب اشعیا ۴۴/۶) ظاهر شد.

در آیین زرتشت خداوند، «ازلی و ابدی» و «خالق همه چیز است» و مهمتر از همه «خالق واقعی نظام راستین» است. به نیروی این نظام راستین، یعنی به وسیله قانون جهانی اش، خداوند بر همه امور نظارت دارد: «اهورامزدا! آنچه را که آشکارا گفته شود، همچنان که آنچه را که در پنهان و میان دو کس؛ / آن را که کمترین گناه را مرتکب شده و یا آن را که سخت ترین جزا بر او روا باشد؛ / همه را با شعاع چشمان هشیار و با نظام راستین، می پایی».

بدین سان پیامبر خود را با خدایش نزدیک احساس می کند. زرتشت بکلی از حقارت خادمانه ای که از خصوصیات شرق باستان بوده به دور است، او خود را دوست خداوند می داند. در زمانی که تعقیب می شود و موفق نیست به او شکایت می برد: «بدین سان شکایت می برم بر تو، بنگر، پروردگارا، / حمایت را دریغ مدار، همان سان که دوست از دوستش دریغ نمی دارد». زرتشت آگاه است که خداوندش او را حفاظت می کند: «تو، اهورامزدا، همواره آن کس را که از او خطری متوجه من باشد، می پایی». زرتشت این را هم می داند که خداوند نیز، نظام راستین مخلوق خود و همچنین فرامین خود را، مراعات می کند. اگر خداوند در وقایع دنیوی دخالت می کرد، گرچه بدی در مبارزه خود برضد نیکی بزودی می باخت، ولی آزادی تصمیم گیری انسان هم در اموری که گرو شرافت اوست از میان می رفت. درحالی که انسان در این مبارزه دخالت یافته تا بدین نحو آزادانه و براساس انتخاب شخصی خودش، نیکی را برگزیند.

نخستین و واپسین آفریدگان

شرح جامعی از نخستین و واپسین نیامده؛ ولی از اشارات متعدد می‌توان بخوبی تصویر جامعی از تصور زرتشت از جهان دیگر را درک کرد. این تصویر بی‌نهایت نافذ است، حتی برای ما امروزیها. تنها اهورامزدا - همان‌سان که آمد - ازلی و ابدی، یعنی بدون آغاز و پایان است. او در «صفیر» [کشور] با آمرزندگی پایان ناپذیرش، بر تخت نشسته است. برخلاف دنیای زمینی این کشور پاک، روحانی و از نور جاودان «خورشیدوش» است؛ این خداوند بود که «چونان نخستین بر آن شد که احساس آمرزنده را به نور روشن سازد».

داستان این دنیای روحانی به علت بروز دوگانگی بین دو مخلوق اولیه خداوند مبدل به حکایتی غم‌انگیز می‌شود. «آن دو روح نخستین، آن دو همزاد، که در تصویری رؤیایی بر من نمایان گردیدند / آنها پندار، گفتار و رفتار نیکی و بدی هستند. / از این دو روح، روح دروغ چنین برگزید که اندر کار بدترین آثار باشد، ولی نظام راستین، / روح مقدس را برگزید...» بین این دو مخلوق نخستین، بین روح بدی یا اهریمن و روح مقدس، مبارزه آغاز شد. «زمانی که این دو روح با یکدیگر برخورد کردند، آنگاه نخستین بار بود که زندگی و مرگ را برپا داشتند.» درحالی که قبلاً فقط زندگی روحانی وجود داشت و اینک به علت برخورد تضادها «مرگ» نیز هویدا شد.

روح بد قبل از تصمیم نهایی کوشید تا فرشتگان نرینه را به سوی خود جلب کند. آنهایی را که او از راه به در کرد، مبدل به شیطان شدند: «و همه با هم پیش رفتند به سوی «تخدیر مرگ» که با آن انسانها وجود را می‌آزمودند» («تخدیر مرگ» به پارسی باستانی ائشمه^۱ همان نخست شیطان، یعنی آسمودی^۲ در کتاب توییا^۳ است). همه آنها که از خداوند و «روح مقدس» جدا شدند و به واسطه عصیان مبدل به «خادمان دروغ» یعنی زبردستان و وسیله کار روح بد، که در نظر زرتشت تجسم «دروغ» است، شدند. بدین جهت زرتشت اغلب دوزخ را «خانه دروغ» می‌خواند. از ارواح انسانهایی که بدانجا

1. Aēshma.

2. Asmodi.

3. Tobia.

کشانده شده‌اند، ساکنان دوزخ «با غذاهای فاسد» پیشباز می‌کنند. «برای آنان پایان زندگی در زمین دردناک است!» چون «زجری طولانی در ظلمات، خوراکی ناپاک و فریادی دردناک» در انتظار آنهاست.

سرنوشت هر روح را در جهان دیگر و بعد از مرگ زمینی بر «پل برگزیدگان» یکی از ملائک اعظم، در مقام قاضی مرگ، تصمیم می‌گیرد: «روحش می‌لرزد، زمانی که در پل برگزیدگان آشکار گردد، / که با کردار و گفتار خود، از راه پروردگاری به دور افتاده است» ولی «آنکه ایمان راستینی را پذیرفته، او در آینده آمرزش را از آن خود می‌نامد» چون خداوند، حقیقت و وفاداری نسبت به نظام راستین را با نیروی خود به بهشت آمرزش تبدیل می‌کند. علاوه بر دادگاه فردی، زرتشت به دادگاهی جهانی نیز معتقد است، «در آخرین برگشتگاه گردش خلقت» زمانی که موقع آن رسیده باشد، زمانی که نهمین گردش در تاریخ زمین به انجام رسد، آنگاه «اهورامزدا» همراه با «روح مقدس» و «منش نیک» در نقطه هدف حاضر خواهند بود. جبهه نیکی از بدی به وسیله آتش جدا خواهد شد: تأمل و تعمق حکم قاضی را بر آنها اعلام می‌دارد / تصمیم مشورتی تو را که هیچ‌کس اشتباهش نتوان کرد». قبل از اینکه به روز رستاخیز برسیم، مبارزه‌ای سخت انجام خواهد شد. فتح نهایی، افق دروغ را فرو خواهد ریخت. ولی برای جهان دادگاه نهایی به مفهوم پایان جهان نیست، بلکه به مفهوم دوران شناخت و روحانیت است.

در نظام خداشناسی زرتشت، عضو مرموزی که بارها نام برده می‌شود «روح مقدس» است. او در تضاد کامل با روح بد، که حتی در دوران باستان هم آن را با لوسیفریکی دانسته‌اند، قرار دارد. بنابر فرمان پروردگار، روح مقدس از جمله، دنیای حیوانات و گیاهان و آبها را خلق کرده است. او همراه با پروردگار نظام راستین را برپا داشته است. به عنوان بازرس و قاضی اعظم به روح مؤمن بعد از مرگ زمینی، سلامت و زندگانی جاودانی می‌بخشد. در دنیای آمرزیدگان چون پدر و برادری وفادار خواهد بود.

در روز رستاخیز روح مقدس به دستور پروردگار بر عادل و ظالم قضاوت خواهد کرد. چون او بر تصمیم مشورتی سری پروردگاری که با او نهایت نزدیک است، بل با او از ازل یکی بوده است، آشناست. روح مقدس پسر اهورامزداست؛ زرتشت ایمان خود را

چنین بیان می‌دارد: «تو پدر مقدس این روح هستی! از این رو، ای اهورامزدا، او - زرتشت - برای خود این روح را برگزید. اهورامزدا، روحی را که تو را از همه مقدس‌تر است.» این شهادت غیر منتظره در گاتاها باعث شده است که دوشن‌گیمن^۱ چنین نتیجه‌گیری کند: «اهورامزدا پدر روح مقدس است - در عین حال با او یکی است - پدر و پسر یکی و در عین حال روح مقدس است - یک چنین نتیجه‌ای شش قرن قبل از مسیح باعث تفکر انسان می‌گردد...»

اگر انسان بدین نتیجه برسد، همان‌سان که من رسیده‌ام، که ادراک زرتشت از خداوند در اصول کلی با ادراک ما [مسیحیان] از خداوند یکی است، در این صورت مشکل می‌توان از این نکته گذشت که «روح مقدس» زرتشت در واقع همان مسیح است. چون «روح مقدس» مصلح، عیناً: «مصلح وجود» نیز هست که آمدنش به دستور پروردگار است: «تو قضاوت‌کننده‌ای، به ما نوید دادی، تو مصلحی!» آنکه «او به تو، اهورامزدا، شبیه است - چه زمانی خواهد بود؟ / کردار او چه خواهد بود؟...» آیین زرتشت از لحاظ تاریخ جهان توسط دو پادشاه هخامنشی، کوروش کبیر و داریوش که بدین آیین ایمان آوردند، اهمیت یافت. با این دو فرمانفرما نظام راستین پیامبر باستانی ایران، گرچه در بسیاری موارد ناقص و به علت مقاومت دنیوی تضعیف شده بود، در قملرو جهانی هخامنشیان گسترده شد. برای دنبال کردن تأثیر آن اینک به یکی از دو پادشاه، به کوروش توجه خواهیم کرد.

1. Duchesne Guillemin.

کوروش بانی کشوری جهانی

بیست و پنج قرن پیش در ۱۲ اوت ۵۳۰ ق.م. در بوریسیپه^۱ زنی بابلی، زمینی را در نزدیکی یکی از دروازه‌های شهر به یکی از خویشان خود منتقل می‌کند. تاریخ لوح خط میخی مربوط به «نهمین سال کوروش، شاه سرزمینها» است. در ۳۱ اوت همان سال ۵۳۰ ق.م. در بابل پایتخت سرزمین بابل، زن بابلی دیگری خری را به ارزش پنجاه سکه نقره بابت بدهی خود به طلبکارش منتقل می‌کند. تاریخ لوح مربوط به این انتقال «سال جلوس کمبوجیه، شاه سرزمینها» است.

این دو سند خط میخی کم اهمیت حاوی خبری از تاریخ جهان است. بین ۱۲ اوت و ۳۱ اوت سال ۵۳۰ ق.م. خبر مرگ کوروش بزرگ و جلوس پسر بزرگش کمبوجیه، انتشار یافته است. این دو لوح کوچک [۱۲] تنها مدارک در دسترسی هستند که شهادت می‌دهند پایه‌گذار کشور جهانی ایرانی، کوروش هخامنشی در اواخر ژوئیه ۵۳۰ ق.م. مرده است. کوروش در سن هفتادسالگی در جنگ برضد سکاها در آسیای میانه کشته شد. هر در^۲ دویست سال قبل در کتابی با عنوان اندیشه‌هایی درباره فلسفه تاریخ بشر^۳ کوروش را

1. Borsippa.

2. Johan Gottfried Herder.

3. *Ideen zur Philosophie der Geschichte der Menschheit.*

«فرزند خدایان» می‌خواند و می‌نویسد: «اگر تاریخ شاهزاده‌ای به نظر شعر برسد، همان تاریخ، بانی کشور جهانی پارس‌ها، کوروش خواهد بود. اگر کسنوفون دربارهٔ ستن پارس‌ها که براساس آن کوروش تربیت شده، حقیقت را گفته باشد، ما آلمانی‌ها باید خوشوقت باشیم که با چنین ملتی احتمالاً از لحاظ قومی، خویشاوندیم...»

چهرهٔ تاریخی کوروش دوم، نورانی، شجاعانه و سخت انسانی است، حتی یونانیان در واقع دشمنان اصلی او هم نتوانستند خود را از تشعشع او دور نگاه دارند. آیسخولوس^۱ که در سال ۴۹۰ ق.م. در ماراتن، برضد کمانداران داریوش می‌جنگید، در تواژدی پارس‌ها دربارهٔ کوروش می‌گوید: «او مردی خوشبخت بود، صلح را برای مردمانش آورد... خدایان دشمن او نبودند، چون او معقول و متعادل بود.» دو نسل بعد هروdot می‌نویسد: «هیچ پارسی هرگز جرئت نخواهد کرد خود را با کوروش مقایسه کند.» در بین مردم شایع بود که او «چون پدری» بوده است. علاقه به او در بین ایرانیان به حدی بود که پلوتارک [پلوتارخوس] گزارش می‌دهد، همهٔ آنها دماغ عقابی را زیبا می‌پنداشتند چون بانی کشور جهانی آنها چنین دماغی داشت. ارسطو، کوروش را از زمرهٔ آزادکنندگان و خیرخواهان ملتها می‌داند.

افلاطون (در کتاب قوانین) عنوان می‌کند که ملت ایران تحت فرمانفرمایی کوروش از آزادی نسبتاً زیادی برخوردار بود؛ این آزادی در زمان کمبوجیه از بین رفت و در زمان داریوش هم فقط تا حدی بار دیگر برقرار شد. کوروش با میل به نظر مشورتی ارزندهٔ دیگران گوش فرا می‌داد، «در آن زمان بدین نحو پارس‌ها همگی در خوشبختی شکوفان می‌شدند و این همه به خاطر آزادی، یگانگی و تفاهم همبسته و برنامه‌دار آنها بود.»

کسنوفون در کتاب توییت کوروش که داستانی آموزشی و تلفیق‌شده با وقایع تاریخی است، حتی جرئت می‌کند که کوروش را به عنوان شخصیت قابل تقلید به هموطنان یونانی خود معرفی کند. اگر یونانیان در ۴۰۰ سال ق.م. به عظمت پادشاه ایران اعتقاد نمی‌داشتند، او هرگز نمی‌توانست چنین کاری بکند. کسنوفون در مقدمهٔ کتاب خود می‌نویسد: «به سخنان کوروش حتی ملتهای دوردست هم از روی میل گوش فرا

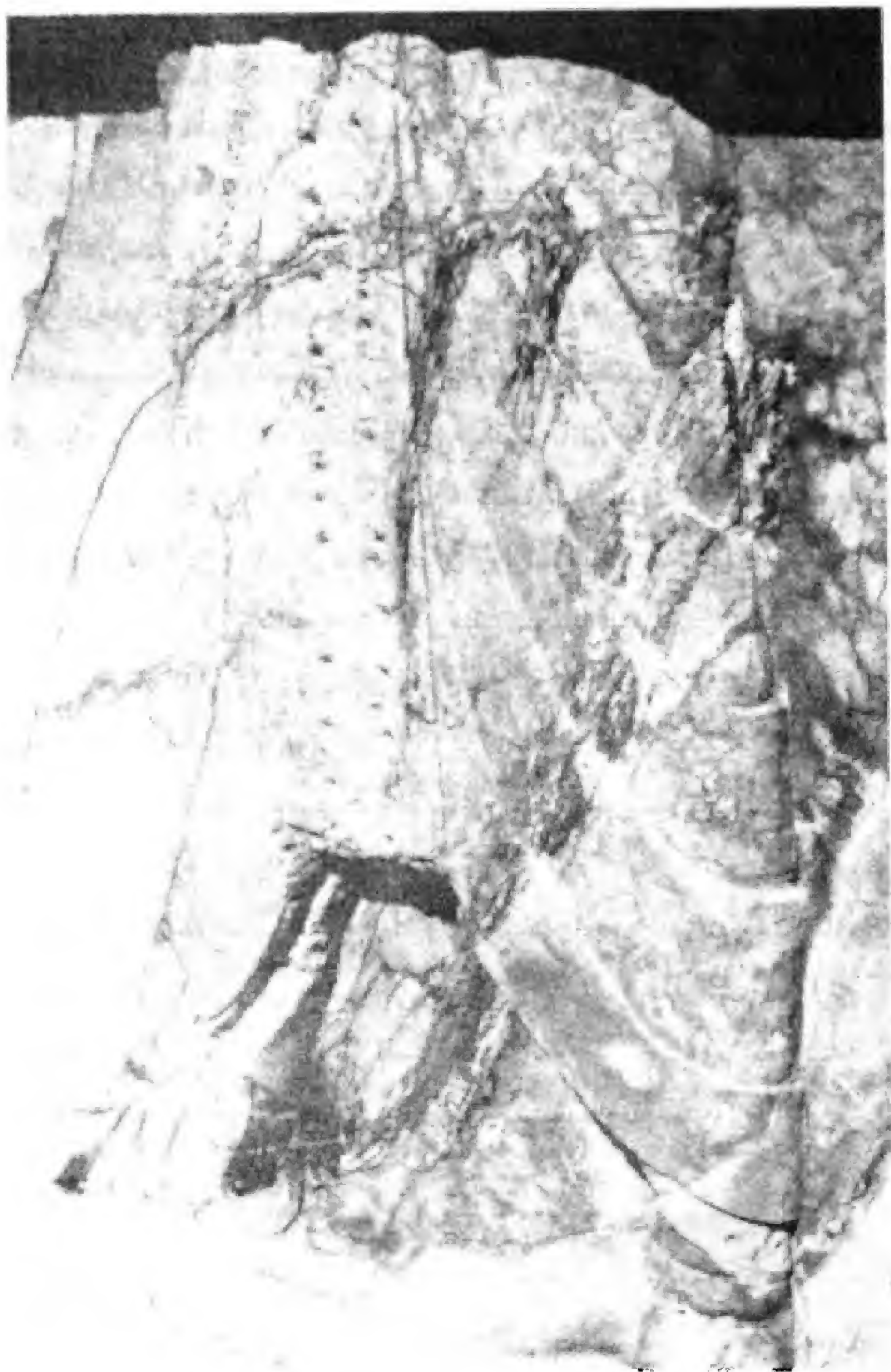
1. Aischylos.

می دادند، حتی ملتهایی که هرگز او را ندیده بودند و می دانستند که هرگز او را نخواهند دید... به وسیله قدرت نامش، قلمرویش را چنان گسترده، که همه از او وحشت داشتند و هیچ کس برضد او قیام نمی کرد برعکس، همه آنها علاقه مند بودند که برابر میلش عمل کنند، مایل بودند که فرمانبردار خواست های او باشند.» آنگاه ادامه می دهد که اگر بتوان اخباری که به ما رسیده، و سرودهایی را که حتی در زمان او بین پارس ها شایع بود، باور داریم، او نهایت خوش اندام بوده است.

متأسفانه هیچ پیکره ای از کوروش باقی نمانده - فقط قسمت پایین پیکره او در خرابه های قصرش در پاسارگاد (تصویر ۲۶) باقی مانده است؛ این پیکره مسطح، فرمانفرما را در لباس چین داری که از عیلامی ها تقلید شده است نشان می دهد، قسمت میانه آن قبلاً پوششی زرین داشته، سوراخهای روی پاپوشها حکایت از این دارد که پاپوشها هم در آغاز امر با طلا تزیین شده بودند. این پاپوشها فاقد سه بندی است که عیلامی ها و پارس ها در روی پاپوشهای ایام جشن داشتند (پاپوشهای جنگی تا روی قوزک پا بود و بنابراین شش بند داشت).

روی لوح دیواری در سمت چپ به خط میخی عیلامی و سمت راست به خط میخی بابلی نوشته شده: «کوروش، پادشاه، هخامنشی». این تنها نبشته ایست که از کوروش در سرزمین ایران باقی مانده است. نبشته ای به زبان پارسی وجود نداشت. همان طور که در فصل اول متذکر شدیم داریوش خط میخی پارسی باستانی را شایع کرد. داریوش بعدها دستور داد نبشته ای به زبان پارسی نیز اضافه شود؛ به خاطر نبودن جا این نبشته روی آستین پیکره کوروش حجاری شد. یک قطعه آن توسط داوید استروناخ^۱ در پاسارگاد پیدا شد.

1. David Stronach.



تصویر ۲۶: باقیمانده پیکره مسطح کوروش در قصر مسکونی اش در پاسارگاد.

همه نبشته‌های - سه زبانه - دیگر در پاسارگاد مربوط به داریوش است. این نبشته‌ها اغلب اشاره‌های ساده برای راهنمایی است: «من کوروش، شاه هخامنشی» و حاکی از این است که بنای مورد نظر مربوط به دوره کوروش است. جالب است که داریوش در این نبشته‌ها برای کوروش، بانی این بناها عنوان پادشاه (شاه بزرگ) را قایل نمی‌شود، گرچه قطعاً این عنوان بر او برازنده است.

شاید تنها به دلیل اینکه کوروش خودش هم در مهر سلطنتی تنها از عنوان «شاه» استفاده می‌کرده و این نبشته‌ها در پاسارگاد نیز، در واقع نوعی مهر برای مشخص ساختن مالکیت به شمار می‌رفته است. از این رفتار داریوش، تا حدی نیز اختلاف بین شاخه جواتر هخامنشیان که داریوش متسبب بدانها بود و شاخه قدیم‌تر که کوروش بدان تعلق داشت، استنباط می‌شود. به هر حال چون در نبشته مربوط به پیکره مسطح پاسارگاد، کوروش خود را «پادشاه» خوانده، داریوش نیز در متن پارسی که بعدها اضافه کرده، همین عنوان را به کار برده است. نبشته بزرگی به دستور داریوش در بالای پیکره کوروش در پاسارگاد حجاری شده است. از متون پارسی باستانی، عیلامی و بابلی این نبشته، که تکه‌هایی از آنها را هرتسفلد در ۱۹۸۲ در خرابه‌های کاخ کوروش یافت، می‌توان تقریباً جملات زیر را استخراج کرد:

«داریوش، پادشاه، پسر ویشتاسپ، هخامنشی می‌گوید: این قصر مسکونی را کوروش، شاه... بنا کرده، و در آن این پیکره را. ولی او نبشته‌ای را فرمان نداد. بدین جهت این نبشته به دستور من نوشته شد» [۱۳]. در این نبشته هم داریوش عنوان شاه بزرگ را از کوروش دریغ می‌دارد، در حالی که برای خود به کار می‌برد... ولی او خدمات کوروش را به عنوان بناکننده پاسارگاد، کم‌ارزش نساخته و در روی ستونها و اطراف درها، بارها دستور حجاری نبشته‌هایی را داده است. امروز تنها دوتا از این نبشته‌ها باقی مانده است.

شعر و حقیقت

از زمانهای بسیار قدیم، کوروش را هاله‌ای از اسطوره‌ها در بر گرفته‌اند و بخصوص حلقه‌ای از این اسطوره‌ها دوران جوانی او را پوشانده‌اند. بنابر یکی از این اسطوره‌ها کوروش دوم فرزند یک بزچران و یک پارسی ساده است که به‌علت فقر غارتگری می‌کرد. کوروش جوان به دربار آستیاگس، شاه ماد می‌آید و به‌عنوان خادم قصر در هگمتانه وارد خدمت می‌شود، بعدها به درجه ساقیگری ارتقا می‌یابد و در نهایت امر با آستیاگس مبارزه و بر او غلبه می‌کند.

بنابر اسطوره مشهور دیگری، آستیاگس خواب می‌بیند؛ او می‌بیند که از دامان دخترش ماندانا [منده‌نه] آن‌قدر آب جاری می‌شود که تمامی آسیا را سیل می‌برد. از ترس اینکه پسر آینده ماندانا ممکن است بر او غلبه کند و حتی حکمفرمای جهان شود، آستیاگس دخترش را به کمبوجیه اول می‌دهد. او ظاهراً این پارسی را گرچه شاه انزن بود کم‌نفوذتر از یک شریف مادی می‌دانسته.

رؤیای دیگری که شبیه رؤیای اولی بود، آستیاگس را بیشتر نگران می‌سازد. زمانی که ماندانا پسری زاید، فرمانروا به فرمانده قصرش اربکه^۱ دستور داد پسر را توسط گاوچرانی در بیابان رها سازند. ولی کوروش در بیابان شیر ماده‌سگی را که از طرف خدایان مأمور شده بود، نوشید. از داستان رنگارنگ هرودوت درباره جزئیات نجات پسر بچه و رشد افسانه‌ای او در اینجا صرف‌نظر شده است.

به‌علت پستی و بلندیهای این اسطوره‌ها، حقیقت تاریخی تقریباً ناشناس مانده است. تحت تأثیر همین اسطوره‌ها، بعدها هخامنشیان در موقع تاجگذاری تشریفات خاصی را انجام می‌دادند. پلوتارک درباره تاجگذاری اردشیر دوم (۴۰۵ ق.م.) چنین گزارش می‌کند: «کمی پس از مرگ داریوش دوم، فرمانروای جدید به‌سوی پاسارگاد حرکت کرد تا در آنجا توسط موبد موبدان پارسی تشریفات تاجگذاری‌اش انجام شود».

در پاسارگاد معبد مقدسی بوده که ظاهراً معبد آناهیتا بوده است. «زمانی که او برای

1. Arbaka.

انجام تشریفات وارد معبد می‌شود، باید جُبه خودش را درآورده و جبه‌ای را بپوشد که روزگاری کوروش، قبل از اینکه شاه شود، بر تن می‌کرده است.^۱ آنگاه باید جامی دوغ بنوشد و انجیر خشک و بُنگُلک^۲ بخورد. به هر حال پادشاه در موقع تاجگذاری باید از همان نحوه زندگی که بنا بر اسطوره، کوروش فرزند بزچران از آن برخوردار بوده، برخوردار شود. بنابر نظر آندراس آلفولدی^۳ بدین ترتیب کوشش می‌شده است تا نیروی جادویی دوران پرافتخار کوروش «سلطان ازلی» بار دیگر در ایران زمان حال، تجدید شود. تعجب آور است که جزئی از اسطوره‌های کوروش حتی تا به دوران ما به جا مانده است.

در همه آثار علمی که در سالهای اخیر در جهان درباره کوروش انتشار یافته است - به استثناء یک اثر - پذیرفته شده است که دختر آستیاگس یعنی ماندانای مادی مادر کوروش بوده است. ولی بسادگی می‌توان اثبات کرد، که این امر غیرممکن است. برای اثبات این ادعا باید کمی از تاریخ ماد را که از آن صرف نظر کرده‌ایم بررسی کنیم.

کیاکسارس [خوخستره یا هوخستره] دوم شاه ماد، به طوری که می‌دانیم در سال ۶۱۲ ق.م. در اتحاد با بابلی‌ها شهر نینوا را فتح و سپس قسمت اعظم آشور را به قلمرو خود اضافه کرد. او در ۵۸۵ ق.م. حکمفرمایی می‌کرده است، چون در این تاریخ در شرق آسیای صغیر برضد آلواتس^۴ شاه لیدیه، پدر کروسوس که ثروت افسانه‌ای او شهرت دارد، می‌جنگیده است.

هرودوت درباره این جنگ گزارش می‌دهد: «ناگهان روز مبدل به شب شد.» مبارزان که از خورشیدگرفتگی وحشت زده شده بودند، فوراً صلح کردند و رودخانه هالیس - قزل‌ایرماق امروزی - را سرحد بین لیدیه و ماد قرار دادند. ستاره‌شناسی زمان دقیق این خورشیدگرفتگی را مشخص کرده است، این جنگ در ۲۸ ماه مه ۵۸۵ ق.م. انجام شده

۱. میوه درخت بنه (پسته وحشی) که گرچه تلخ مزه است ولی خوراکی است و سربازان ایرانی در زمان جنگ مصرف می‌کرده‌اند.

2. Andreas Alföldi.

3. Alyattes.

است. قسمت اعظم محاسبه تاریخ وقایع باستانی آسیای نزدیک، متکی به تاریخ این واقعه حساب شده است.

کیاکسارس دوم چهل سال بر ماد حکومت کرد، پسرش آستیاگس به مادی رشتی وئیگه^۱ به معنی «نیزه‌انداز» می‌بایست در ۵۸۴ ق.م. بر تخت نشسته باشد، اگر در سال خسوف به شاهی نرسیده باشد. هرودوت مدت شاهی او را سی و پنج سال دانسته و قطعی است که در ۵۵۰ ق.م. از کوروش شکست خورد و عزل و تبعید شد.

به هر حال آستیاگس در موقع تاجگذاری عاقل مرد بوده است، بنابراین بخوبی می‌توانسته در ۵۸۵ دختری آماده برای شوهر کردن داشته باشد. فرض کنیم که رویای وحشتزای آستیاگس مربوط به آغاز حکومتش باشد، در این صورت هم باید کوروش پسر فرضی ماندانا در ۵۸۳ ق.م. (زودترین زمان ممکن) متولد شده باشد، درحالی‌که کوروش تاریخی در این زمان هفده‌ساله بوده است... چون او در سال ۶۰۱ ق.م. متولد شده است. این تنها نتیجه‌گیری دینون و ژوستن نیست بلکه در کتاب دانیال (۶/۱) به تأکید آمده است، فاتح بابل - یعنی کوروش دوم - در زمان فتح بابل (۵۳۹ ق.م.) شصت و دو ساله بوده است.

بدین ترتیب داستان ساختگی و زیبای شاهزاده خانم ماندانا مربوط به جهان اسطوره‌هاست و کوروش بزرگ مادر مادی نداشته است. احتمالاً این افسانه ریشه سیاسی داشته و از بانی کشور جهانی هخامنشی، یک نیمه مادی می‌سازد تا مادها را با حکمروایی پارس‌ها صلح دهد. تاریخ جهان از حقایق دوران جوانی کوروش اطلاعی به دست نمی‌دهد. در سن چهل و دو سالگی (۵۵۹ ق.م.) جانشین پدرش کمبوجیه اول می‌شود و بر تخت شاهی پارس می‌نشیند.

1. Rshtivaiga.

سقوط دولت ماد

اگر بتوانیم از خصوصیات غیرعادی کُوروش تصویر تا حدی مرتبط در نظر مجسم سازیم، باید بپذیریم که او قبل از نشستن بر تخت شاهی برنامه‌های مهمی داشته است. مهمترین این برنامه‌ها استقلال پارس‌ها از حکمروایی منفور مادی بوده است. از نبشته‌های خط میخی بین‌النهرین می‌توان استنباط کرد که کُوروش خیلی زود روابط سیاسی با بابل برقرار کرده تا از جانب غرب خیالش راحت باشد. احتمالاً در همان زمان در جنوب و شرق ایران نیز پرس‌وجو می‌کرده است.

بنابراین قابل تصور است که به‌منظور موافق ساختن اهالی خوارزم با برنامه‌های خود بدانجا سفر کرده باشد. در این جریان ممکن است کُوروش با پیامبر بزرگ هم در کاشمر ملاقات کرده باشد... در آن زمان به تحقیق همه ایرانیان درباره زرتشت مطالبی شنیده بودند. همان‌سان که اشاره شد، معبد هوای آزاد و آتشکده‌ای که او در پاسارگاد بنا کرده، ثابت می‌کند که کُوروش به آیین جدید ایمان آورده بوده است. بنابراین چرا ممکن نباشد که واقعاً در باغ عبادتگاه کاشمر ملاقاتی بین کُوروش یا پیامبری که سی سال از او مسن‌تر بود روی داده باشد. در این صورت در آن زمان یعنی در ۵۵۵ ق.م. یکی از بزرگترین صاحبان قدرت تاریخ جهان، در چشمان یکی از بزرگترین متفکران تاریخ نگریسته است.

تصور اینکه در چنین ملاقاتی آن دو مطلبی برای گفتن نداشته‌اند، احمقانه است. به نظر محتمل می‌نماید که زرتشت برای میهمان خود آینده را پیشگویی کرده باشد. ممکن است او کُوروش را مجری «نظام راستین» که خود مبلغ آن می‌بوده، دانسته باشد. ولی در این باره اطمینان وجود ندارد... در همین زمان یعنی در ۵۵۶ نبوند^۱ شاه جدید آرامی در بابل که سنی از او می‌گذشت، رویایی داشت.

نبوند از اهالی حران در سوریه بود، این محل در نزدیکی اورفا در جنوب ترکیه است. در این مکان، زمانی ابراهیم در راه مهاجرت از اور به کنعان توقف کوتاهی داشت.

1. Naboned.

رومیان که این محل را کارائنه می خواندند، در ۵۳ ق.م. به رهبری کراسوس در جنگ برضد پارت‌ها شکست سختی خوردند. سین، خدای ماه در حران از زمانهای گذشته پرستش می شد و نبوند نیز احترام زیادی برای این خدا قایل بود. مادها در موقع فتح حران در ۶۱۰ ق.م. معبد سین را تخریب کرده بودند، اینک نبوند مصمم بود به هر قیمتی آن را باز سازد. ولی در آغاز امر جسارت این کار را ندارد و می نویسد: «مادها معبد را بسته اند و قدرت آنها عظیم است.» رویایی که بدان اشاره شد در ۵۵۶ به او جرئت می دهد؛ موجود رویایی خطاب بدو می گوید: «مادهایی که از آنها صحبت می کنی، دیگر وجود نخواهند داشت، نه شاهشان و نه کشورشان و نه سرکردگانشان و فرمانبردارانشان!» [۱۴] بدین ترتیب نبوند درحالی که برای اقدامی که در نظر داشت ترغیب شده بود، به سوی حران پیش رفت، مادها مقاومتی نشان ندادند لابد آنها گرفتار پارس‌های عصیانگر در جنوب بودند. جنگ بین مادها و پارس‌ها سه سال بعد در ۵۵۳ ق.م. احتمالاً در سال مرگ زرتشت، آغاز شد. در این زمان نبوند با راحتی خیال و علاقه بسیار، مشغول بازسازی معبد سین بود.

کوروش هجوم خود را برای آزادی از فرمانبرداری ماد با حمله به پادگان مادی پاتره گدا (پاسارگاد) آغاز کرد. بعدها در این محل باروی بسیار جالبی بنا شد. این جنگی سخت بود، ظاهراً استیاگس شخصاً به منظور تقویت پادگان خود آمده بود. بنابر روایتی کوروش شبانه خسته به خانه پدری خود در پاسارگاد باز آمد. او آرد گندم قربانی کرد و با سایش چوب سدر و چوب برگ بو آتش مقدس را برپا داشت. در این موقع در سمت راست او برق جهید و تندر غرید و زمانی که نیایش می کرد، پرواز پرندگان به عنوان نشانه خوشبختی فتح پاسارگاد را بدو نوید داد.

بنابر روایت دیگر وضع او آن قدرها خوب نبود. قشون پارس‌ها از قشون مادها، که از لحاظ تعداد برتر بودند، شکست خورده و در حال فرار بود، پارس‌ها زنهارا قبل از آغاز جنگ در محل مطمئنی در کوه جمع کرده بودند. زمانی که در حال فرار بدانجا روی آوردند، زنان دامن‌ها را بالا زدند و گریان فریاد برداشتند: «می خواهید کجا روید ترسوها، شاید می خواهید در جایی پنهان شوید که از آنجا آمده اید؟» پارس‌ها شرم زده از این پس

با چنان تعصبی جنگیدند که شاه آستیاگس که در آغاز آنها را «گروه گدایان» خوانده بود، اینک اذعان داشت که «این بنگلک خواران واقعاً شجاعند!...» مشکل است که از این روایات هسته حقیقی آن را بازشناخت.

به هر حال این واقعیتی است که در نزد هخامنشیان سنت این بود که هرگاه پادشاه به پاسارگاد می آمد به همه زنان پاسارگاد سکه طلایی هدیه می کرد. شاید برای قدردانی از خدمات پیشینیان آنها. پلوتارک می نویسد که اردشیر دوم به علت بخل، همواره آن شهر را دور می زد تا مجبور به هدیه دادن به زنان نشود. با توجه به اینکه حتی اسکندر این سنت را مرعی داشت و حتی به هریک از زنان آبتن دو سکه طلا هدیه کرد، ممکن است روایت مربوط به زنان شجاع پاسارگاد واقعیت داشته باشد.

در طی دو سال بعد کوروش باید توانسته باشد به آرامی متصرفان مادی را از سراسر پارس بیرون براند. آستیاگس برای نبرد نهایی در سال ۵۵۰ ق.م. کلیه نیروهای کمکی خود را از شمال و شرق ایران فراخواند. در گزارش وقایع نبوند آمده است که «آستیاگس قشون خود را فراگرد آورد و برضد کوروش شاه انزن به میدان رفت تا بر او غلبه کند». [۱۵]

به نظر می رسد فرمانده قشون مادی اربکه سپهبد دربار بوده است که یونانیان او را هاریاگوس می خوانده اند. زمانی آستیاگس او را بشدت زجر داده بود. به طور کلی شاه ماد بین ملتش از محبوبیت برخوردار نبود. ظاهراً کوروش توانسته اربکه را طرفدار خود سازد. در گزارش وقایع نبوند آمده است «قشون آستیاگس عصیان می کند» قسمتی از قشون مادی جانب کوروش را می گیرد، گروهی فرار می کنند. در این زمان آستیاگس شخصاً فرماندهی باقیمانده قشون را بر عهده می گیرد تا از پایتخت خود هگمتانه دفاع کند؛ عاقبت شکست می خورد و مردد و درحالی که کوروش او را تعقیب می کند به برج پناهنده می شود.

کتسیاس پزشک یونانی که در فصل اول با او برخورد داشتیم و در حدود ۴۰۰ ق.م. در

دربار اردشیر دوم می‌زیسته، گزارش می‌کند که شاهزاده خانم آموتیس^۱ پدرش آستیاگس را در خرابه‌های قصر پنهان داشته بود، ولی او عاقبت به کوروش فاتح تسلیم می‌شود تا از شکنجه شدن نوه‌هایش اسپیتکه^۲ و بگه‌فرنایش^۳ - که کوشش می‌شد با شکنجه آنها به مخفی‌گاه شاه پی برند جلوگیری کند. سپهبد پارسی و هویره^۴ شاه ماد را به زنجیر می‌کشد؛ کوروش شخصاً زنجیر او را باز و با پیرمرد مغلوب چون پدر خود رفتار می‌کند.

در گزارش وقایع نبوند که نمونه بارزی از رعایت اختصار در وقایع‌نویسی است، تنها اشاره شده است «آستیاگس اسیر شد و مادها او را تسلیم کوروش کردند». جزئیات هرچه می‌خواهد باشد، آنچه مسلم است این است که کوروش آخرین شاه ماد را زنده گذاشت، ولی او را به هیرکانیه تبعید کرد، یعنی به منطقه گرگان امروزی در جنوب شرقی دریاچه خزر. کوروش از هگمتانه نقره، طلا و همه گنجهای دیگر را بیرون آورد و به انزن برد.

با غلبه بر مادها در ۵۵۰ ق.م. کوروش فرمانفرمای قسمت اعظم ایران شد. ولی او به تملک سرزمینهای موجود دست نزد، بلکه آنها را خراجگذار خود گرداند. بدین ترتیب اینک سران ماد، پارت، گرگان، خوارزم و بلخ و قسمتی از سرزمین سکاهای جزئی از اشراف تابع کوروش به شمار می‌رفتند.

1. Amytis.

2. Spitaká.

3. Bagafarnāsh.

4. Vohubarva.

بعد از فتح شرق و شمال، کوروش متوجه غرب شد. گرچه به عنوان وارث کشور ماد، اینک تملک کشور آشور نیز جزئی از قلمرو او می بود، ولی ظاهراً در این مناطق هنوز مقاومت‌هایی وجود داشت. کوروش در آوریل سال ۵۴۷ ق.م. از شمال سرزمین ماد از طریق گردنه رواندوز به سوی سرزمین پست بین‌النهرین پیش رفت.

ممکن است شاه بابل، نبوند، با ناراحتی از خودش پرسیده باشد این پارسی چه منظوری دارد. شاید هم کوروش هجوم خود را قبلاً به وسایل سیاسی آماده کرده است. به هر حال در گزارش وقایع نبوند بسادگی چنین آمده است: «کوروش شاه پارسه قشون خود را فراخواند و از رودخانه دجله، پایین‌تر از آربلا گذشت» - آربلا، اربیل امروزی در شرق موصل در عراق است. در آن زمان در ششم آوریل ۵۴۷ ق.م. مادر یکصد ساله نبودند، در نزدیکی سیپار در ساحل فرات مرد و بلشصر^۱، ولیعهد بابل، که در کتاب دانیال با او برخورد می‌کنیم، به جای پدر در مراسم عزاداری مادر بزرگش شرکت کرد.

بی‌آنکه توجه بابلی‌ها جلب شده باشد، کوروش در ماه مه ۵۴۷ ق.م. ظاهراً به سوهی^۲ وارد می‌شود. اسم این شهر در گزارش وقایع نبوند مسخ شده است. ماکس مالوان^۳ این اسم را «لوکین»^۴ خوانده است. سوهی منطقه‌ای در فرات وسطا بوده که مدتها بین آشور و بابل مورد اختلاف بود. «او بر شاهش غلبه کرد، غنایم را برداشت و قوایی در آنجا گذارد».

در گنجینه تخت جمشید یک قطعه لعل متعلق به درفشی از سوهی یافت شده که شاید از غنایم سال ۵۴۷ ق.م. باشد. احتمالاً کوروش در سوهی که مدتی در آنجا توقف کرد، تکلیف سرزمینهای مادی و تملک آشوری را در قلمرو متحده خود، معین کرده است. موفقیت‌های کوروش اینک دشمن دیگری را برابر او قرار داد: گرویسوس^۵ [کروزوس] شاه لیدیه.

1. Belsazar.

2. Suhi.

3. Sir Max Mallowan.

4. Lykien.

5. Kroisos.

سقوط کشور لیدیه

گرویسوس شاه لیدیه پس از اسارت پدرزنش استیاکس، شاه ماد، در پایتختش سارد، به وحشت افتاده بود؛ کوروش قطعاً به سهم‌الارث خود اکتفا نخواهد کرد، بلکه در صدد فتح سراسر آسیای صغیر برخواهد آمد. او برای حصول اطمینان از غیبگویان مطالبی سؤال کرد که خودش از آن مطلع می‌بود. چون پوثیا^۱ پیشگوی معبد آپولون در دلف صحیح پاسخ داد، گرویسوس هدایای بسیاری از گنجینه پایان‌ناپذیر خود تقدیم معبد کرد و درحالی‌که به حقیقت‌گویی پیشگوی معبد آپولون معتقد شده بود، سؤال کرد که آیا مصلحت است که برضد شاه پارس جنگ را آغاز کند؟ پاسخ پوثیا که جنبه کلاسیک یافته بدین شرح است: «اگر گرویسوس از هالیس بگذرد، کشور عظیمی نابود خواهد شد» او تصور هم نمی‌کرد که ممکن است منظور کشور خودش لیدیه باشد. خوشوقت از این خبر خوش، لشکریان خود را برای حمله برضد کوروش تجهیز کرد. بیهوده یکی از دانیان لیدیه به نام ساندانیس^۲ کوشید او را از این کار بازدارد، ساندانیس خطاب به گرویسوس می‌گوید: «سرورم چرا می‌خواهی برضد مردمی به میدان جنگ روی که لباس چرمی بر تن دارند، در ریگزارها زندگی می‌کنند و آب می‌نوشند، چون شراب ندارند. مردمی که هرگز انجیر یا چیز مطلوب دیگری نچشیده‌اند؟ اگر هم بر آنها پیروز شوی، می‌خواهی از آنها چه به غنیمت گیری؟» ولی گرویسوس در آن زمان خود را مالک کپدوکیه می‌دانست، سرزمینی که سالها بود خواستار آن بود و تنها کیاکسارس شاه ماد و آفتاب‌گرفتگی سال ۵۸۵ ق.م. باعث شده بود که نتواند آن را تصرف کند، اینک اجازه نمی‌داد هیچ مانعی او را از مقصود منصرف سازد.

در بهار ۵۴۵ ق.م. گرویسوس با قشونش به طرف جنوب رهسپار شد. گذشتن از رودخانه وحشی سرحدی هالیس بسختی صورت گرفت. در حدود پتریا^۳ - بنابر نظر پی‌ترز^۴، شهر کیرسهر^۵ امروزی، طالس ملطی که به کمک او آمده بود دستور داد

1. Pythia.

2. Sandanis.

3. Pteria.

4. R. Peters.

5. Kirsehir.

رودخانه را به دو شاخه تقسیم کنند به نحوی که بین آن دو شاخه جزیره‌ای به وجود آید تا بدین ترتیب دو شاخه هاليس بسادگی قابل گذشتن شود. گرچه هنوز هم جریان قزل‌ایرماق در این نقطه تند است، ولی تا قوزک پا بیشتر نیست. گرویسوس بدون برخورد با مشکلی وارد منطقه پتريا شد و قسمت اعظم کپدوکیه را تصرف کرد.

در این بین - ماه اکتبر - کوروش از طریق ماد و ارمنستان به منطقه پتريا وارد شد. جنگ سختی درگرفت و بدون پیروزی یکی بر دیگری پایان یافت. روز بعد کوروش از حمله تازه‌ای خودداری کرد و گرویسوس به سارد بازگشت. از آنجا از متحدانش مصر و اسپارت خواست که در بهار آینده دسته‌جمعی حمله کنند.

شاه پارس‌ها آن قدر تأمل کرد تا اطمینان یافت که سربازان اجیر لیدی به اقامتگاه زمستانی روند، آنگاه با وجود اینکه زمستان فرارسیده بود، حمله‌ور شدید. بدین ترتیب در نوامبر ۵۴۵ ق.م. در پای دیوارهای پایتخت لیدی جنگ سخت دیگری درگرفت. کوروش زیرکانه در برابر سواره‌نظام برتر دشمن، شترسواران خود را قرار داد. این توصیه را اریکه سپهبد سابق دربار آستیاگس به او کرده بود. از آنجا که اسبها از بوی شتر وحشت زده می‌شوند، سواره‌نظام لیدی دچار آشوب شد و مجبور شدند از اسبها فرود آمده و پیاده به جنگ ادامه دهند. بالاخره پارس‌ها فاتح شدند و لیدی‌ها به برج و بارو پناه بردند.

زمانی که اسکندر در ۳۳۴ ق.م. به سارد آمد، برج و باروی مزبور را همچنان مستحکم یافت؛ آریان گزارش می‌دهد: «برج و باروی مزبور نه تنها در بلندی بنا شده بود و شیب همه اطراف آن بسیار تند بود، بلکه بارویی سه‌گانه نیز اطراف آن را احاطه کرده بود.» ظاهراً کوروش فوراً فرمان حمله داده است، چون در حفاریهای اخیر در سارد تعداد زیادی سرتیر پارسی یافته‌اند، ولی این حمله دفع شد. پارس‌ها مجبور شدند وسایل محاصره برج و بارو را فراهم سازند، کاری که در فصل زمستان بسیار دشوار می‌نماید.

دو هفته بدون نتیجه گذشت، کوروش فرمان داد جار زنند که او به کسی که برای اولین بار از بارو بالا رود جوایز زیادی خواهد داد. در این موقع یک ایرانی از مناطق سواحل جنوب دریاچه خزر توجه می‌کند که سمت جنوب برج که در جهت جبال

تمولوس^۱ است، نگهبان ندارد و همچنین توجه می‌کند که در همین مکان یکی از سربازان لیدیه از برج فرود آمد تا کلاهم خود را که فرو افتاده بود بردارد. این سرباز ایرانی جسورانه از باروی جنوبی بالا می‌رود و عده دیگری از سربازان جسور از او پیروی می‌کنند؛ همواره تعداد بالاروندگان افزایش می‌یابد و بالاخره برج بلند سارد در نوامبر ۵۴۵ ق.م. فتح می‌شود.



تصویر ۲۷: گرویسوس شاه لیدیه بر تل آتش، بازسازی از روی نقش کوزه میسون (Myson).

1. Tmolos.

گرویسوس که خلاف انتظارش روی داده بود نگران به قصرش پناه برد. باک خولیدس^۱ شاعر یونانی، هشتاد سال بعد گزارش می دهد که شاه لیدیه نتوانست فکر اسارت را تحمل کند و «بنابراین دستور داد در تالار پوشیده از برنز، تل آتشی برپا دارند و بر بالای آن نشست...» نقاشی بسیار معروفی که در سال ۵۰۰ ق.م. بر کوزه معروف به کوزه میسون (تصویر ۲۷) نقش شده است، گرویسوس را در لباس رسمی در بالای تل آتش در حالی که به رسم قربانی مشروبی می فشاند، نشان می دهد خادم او ائوتوخر^۲ با باد زدن مشروب تقدیس شده را روی زمین پخش می کند.

این واقعه با اسطوره های زیادی همراه شده است. احتمالاً کوروش به موقع شاه لیدیه را از خودکشی بازداشت [۱۶] و در موقع بازگشت از سارد در اواخر نوامبر ۵۴۵ ق.م. او را به همدان همراه برد تا در تبعید به سر برد.

در پنجمین سال سقوط سارد تمامی آسیای صغیر جزئی از قلمروی جهانی هخامنشی شد. تنها میلتوس تا حدی استقلال خود را حفظ کرد. در این زمان لشکرکشیهای کوروش به منتهالیه شرقی قلمرویش که در ماورای گردنه خیبر تا به سته گیدیه^۳ امتداد داشت، انجام شد. کوروش به سند نرسید و داریوش اولین هخامنشی بود که تا بدانجا پیش رفت.

اسکندر برای کوروش احترام بسیار قایل بود و زمانی که به پیروی از او در سال ۳۲۹ ق.م. تا سیحون (سیردریای امروزی) پیش رفت و بالاخره به باروی سرحدی کوروش کته [کوروشکده]^۴ (شهر کوروش) به یونانی کوروپولیس^۵ رسید، پادشاه پارسی برای حفاظت از قلمرو خود، در مقابل سکاهای ماورای سیحون (یعنی سکاهای کیفوراز هوم) این بارو را بنا کرده بود و دیواری بلندتر از آنچه معمولاً برای پایگاهها ساخته می شد، در اطراف آن برپا کرده بود. آریان اضافه می کند: «جز این هم از بنایی که کوروش بانی آن باشد، انتظار نمی رود». اسکندر در آغاز در نظر داشت کوروشکده را به خاطر احترام بانی آن حفظ کند، لکن چون در هنگام محاصره محافظان سفدی با پرتاب سنگ

1. Bacchylides.

2. Eutychos.

3. Sattagydie.

4. Kurushkata.

5. Kyrupolis.

سر و گردن او را زخمی کردند، تصمیم گرفت که چنین پایگاه مقاومی را از میان بردارد.

سقوط کشور بابل

نبوند شاه بابل که در این زمان بسیار مسن بود، از پایتخت خود بابل دور مانده بود، چون کاهنان طرفداری او را از خدای ماه در حرّان جادوگری می‌دانستند و برخلاف مصالح خدای اعظم، مردوک تلقی می‌کردند. نبوند خشمگین از رفتار کاهنان در قلب عربستان پایتخت جدیدی به نام تیمه^۱ بنا کرد. ظاهراً در این شهر توانسته بود تجارت پرسود کهربا را به خود اختصاص دهد. وی تا یثرب که دوازده قرن بعد شهر محمد (ص) پیغمبر اسلام شد و از آن پس مدینه نامیده شد، پیش رفت. به هر حال بعد از سقوط سارد، شاه بابل در عربستان نگران شد. زمانی که کوروش سراسر شرق ایران را تا سیردریا تحت فرمان درآورد، نبوند مصلحت دانست که برای دفاع از بابل در مقابل حمله پارس‌ها خود را آماده سازد. در اواخر اکتبر ۵۴۰ ق.م. در رؤیا، سین از او خواست بازگردد، او از عربستان به بابل بازگشت. سرحدات طبیعی مرکز بابل در غرب فرات و در شرق دجله و در جنوب خلیج فارس بود. برای اینکه بابل از شمال نیز حفاظت شده باشد نبوکدنصر دوم، فاتح اورشلیم «دیوار مادها» را بنا کرد که می‌توان آن را در واقع بدل دیوار چین دانست. در موقع مرگ نبوکدنصر بنای «دیوار مادها» به پایان رسیده بود. این دیوار از سیپار^۲ در ساحل فرات تا اوپیس در ساحل دجله کشیده شده بود؛ درست در مکانی که در زمانهای باستان دو رود دجله و فرات از هر نقطه دیگری به یکدیگر نزدیکتر بودند. کسنوفون که در سال ۴۰۱ ق.م. دیوار مادها را به طول ۴۰ کیلومتر مشاهده کرد، آن را به پهنای بیست پا و بلندی یکصد پا برآورد کرده است. گذشته از این مهاجم می‌باید از خندقها و مردابها نیز بگذرد. بانی این دیوار گزارش می‌کند: «برای آنکه جریان آب به دیوار آسیب نرساند، دیوار خارجی آن را با آجر و ملات قیر معدنی مستحکم

1. Taima.

2. Sippar.

ساختم». [۱۷]

نبوند و مبارزانش در پشت این باروی عظیم مستقر شدند. بعد از غیبت ده ساله شاه، بالاخره بار دیگر در بابل، سال نو در چهارم آوریل ۵۳۹ ق.م. جشن گرفته می شد. در سالهای قبل وقایع نگار، نبوند، با عدم رضایت یادداشت کرده بود: «شاه در ماه نisan به بابل نیامد، رب مردوک از معبدش خارج نشد، جشن سال نو انجام نشد.» ولی غیبت طولانی شاه قابل تحمل نبود. اوضاع در پایتخت بابل غمزه بود و کاهنان احساس تنفر می کردند. نبوند تنها به حفاظت در پناه دیوار مادیها و جریان رودخانه ها اکتفا نکرد و بدون توجه به گرمای شدید تابستان دستور داد از معابد شهرهای بابل پیکره خدایان را به پایتخت بیاورند، ظاهراً بدین منظور که از حمایت آنها برخوردار شود و رسماً تا آنها را از پارس ها حفاظت کرده باشد. ولی با این کار غضب کاهنان به حد اعلای رسید. یک سال بعد کاهنی شعری در هجو نبوند سرود تا او را بین ملتش کم ارزش کند. در این شعر همه بدیهای او شرح داده شده بود: بی توجهی به خدای مردوک به خاطر توجه به خدای ماه معبد حران؛ تبدیل واحه تیمه در عربستان بزور به جای پایتخت بابل؛ خودسری در مسائل دینی که از رؤیاها و تصورهایش آغاز شده و به ساحری و تخطئه فرهنگ منتهی شده است، شاعر سپس به مدح کوروش شاه پارس ها می پردازد. [۱۸] کاهنان بابلی کوروش را آزادکننده و حامی خود تصور می کردند. ولی بیش از آنها یهودیان به کوروش امید داشتند، یهودیانی که نبوکدنصر دوم در سال ۵۸۷ آنها را به اسارتگاه بابل کشانده بود. بر پیغمبران یهود، مطالب غیرعادی الهام شده بود: «کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای خود می خواند، امتها را به وی تسلیم می کند و او را بر پادشاهان مسلط می گرداند» و خداوند به پیامبرش پاسخ می دهد: «کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از شرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او مانند کوزه گری که گل را پیمال می کند، بر سر سروران خواهد آمد.» و به دنبال آن می گوید: «خداوند به مسیح خویش کوروش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی ملتها را مغلوب کنم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه ها دیگر بسته نشود. من پیش روی تو خواهم خرامید و راههای ناهموار را هموار

خواهم ساخت.»

یهودیان در تبعیدگاه تا چه حد ناباورانه به سخنان پیامبرشان گوش فرا داده‌اند... شاه پارس‌ها، همان تعمیدشده یعنی مسیح‌حاست؟... در این آیات، کوروش «مردی که به تصمیم خداوندی از سرزمینهای دور» می‌آید، نام می‌گیرد. خداوند او را عادل و حتی دوست خود می‌خواند: «من او را به عدالت برانگیختم، تمامی راههایش را راست خواهم کرد، شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه در برابر قیمت و هدیه.» (اشعیا بابهای ۴۱، ۴۴، ۴۵). پنج سال بعد این پیشگویی به واقعیت پیوست.

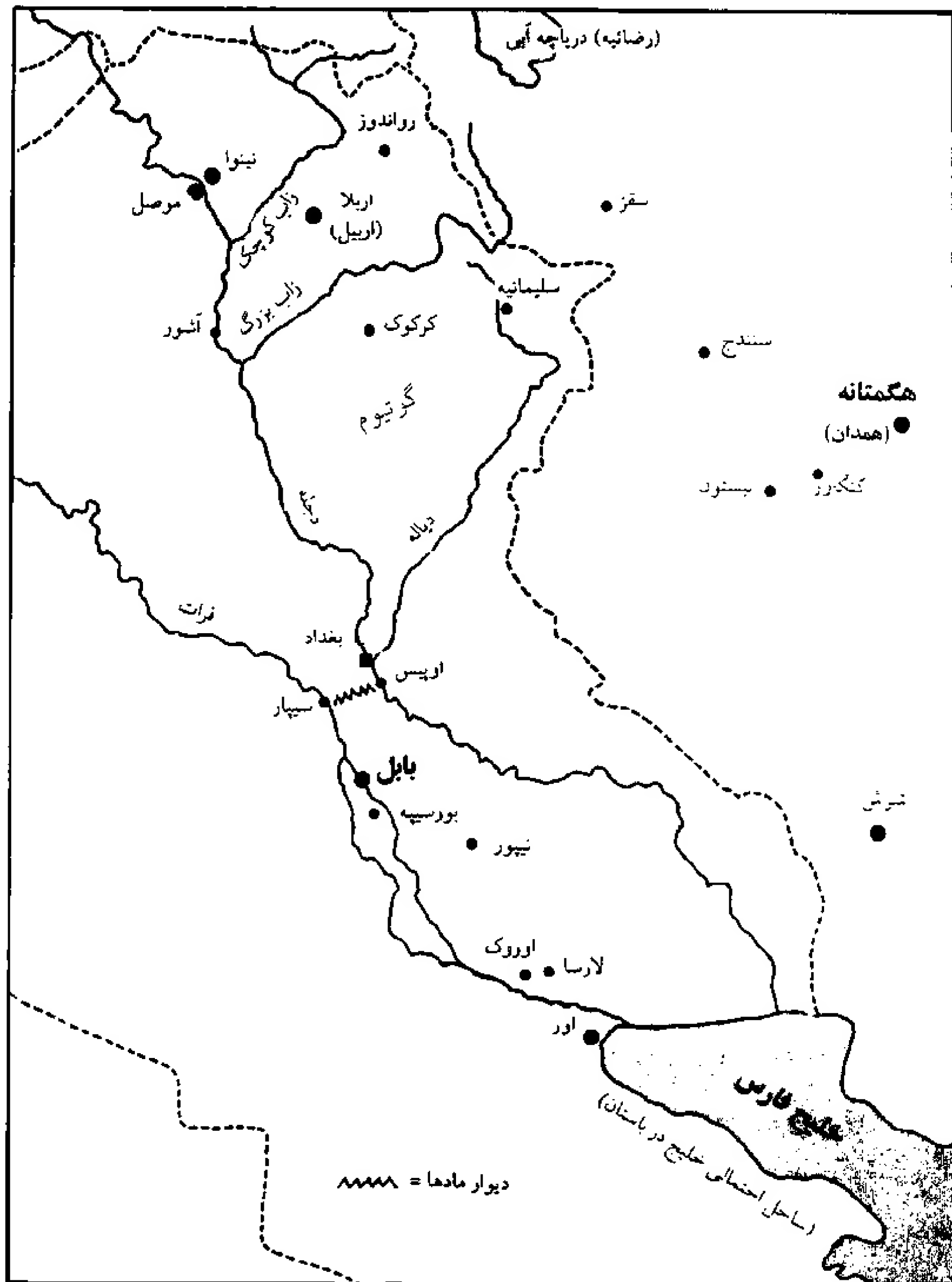
در تابستان ۵۳۹ ق.م. کوروش در منطقه دریاچهٔ آبی قشون عظیمی را از پارس‌ها، مادها و سایر اقوام ایرانی فراخواند. همانند سال ۵۴۷ ق.م. این بار نیز از گردنهٔ رواندوز گذشت و به اطراف اربل رسید. آیا لشکریان در بالای گردنه نگاهی به پیکره‌ای انداختند که هنوز هم باقی است و به دستور ایشپوئی نی^۱ شاه اوراتو در سال ۸۱۰ ق.م. در آن مکان حجاری شده و بر آن به خط اوراتوبی و آشوری نبشته‌ای حک شده است؟ شاید هم لشکریان ایرانی به گنجینه‌های بابلی فکر می‌کردند که در صورت فتح نصیب آنها می‌شد. منطقه اربل پس از سقوط کشور آشور به تملک ماد درآمده بود. رود سرحدی جنوب این منطقه زاب کوچک بود. در ماورای آن گوتیوم^۲ یعنی کردستان امروزی عراق و شهرهای کرکوک و سلیمانیه، قرار داشت. گوتیوم در آن زمان متعلق به بابل بود. اهالی این منطقه همانند اهالی منطقهٔ اربل قوم ایرانی سگرتی^۳ بود که احتمالاً اجداد کرده‌های امروزی می‌باشند. سرکردهٔ این قوم گئوبروه بود که در اسناد بابلی اوگبرو^۴ یا گوبررو نوشته شده است. این سرکرده به عنوان سرحد دار بابل مأمور حفاظت گوتیوم در برابر حملهٔ ایرانیان بود. کوروش توانست گئوبروه را طرفدار خود سازد و بدین ترتیب ۲۳۰۰ سوارکار بر لشکریان خود ییفزاید. کوروش نه تنها هنر جنگیدن را خوب می‌دانست، بلکه بر هنر دولرداری نیز تسلط کامل داشت. او از قول دادن ابا نداشت و هر خدمتی را نیز جبران می‌کرد.

1. Ishpuini.

2. Gutium.

3. Sagarti.

4. Ugbaru - Gubarru.



کوروش با لشکریانش در جهت جنوب از منطقه گوتیوم گذشت و رودخانه سرحدی دیاله را پشت سر گذاشت. شهر اوپیس کمی دورتر از نقطه‌ای مستقر بود که این رودخانه به دجله می‌ریخت. در اوایل اکتبر ۵۳۹ ق.م. کوروش به شهر اوپیس رسید و آن را محاصره کرد و آتش زد. پارس‌ها قیر و نفت از کرکوک همراه آورده بودند. و با جنگ‌هایی خون‌بار متصرف شد. در دهم اکتبر سپاه هم سقوط کرد، این شهر که در سمت شرق دیوار مادها قرار داشت بدون جنگ تسلیم شد. کوروش در جنوب دیوار مادها از دجله گذشت و بدین ترتیب خط دفاعی نبوکدنصر را بی‌اثر ساخت. دو روز بعد در ۱۲ اکتبر گئوبروه و قوای سگرتی بدون کوروش برابر دروازه‌های بابل رسید. نبوند در عقب‌نشینی از ورود به پایتختش که نظر موافقی بدو نشان نمی‌داد، صرف‌نظر کرد و در مسیر فرات به سوی بورسپه روی آورد. کوروش او را تعقیب کرد و شهر بورسپه را محاصره کرد. ولی نبوند منتظر سقوط شهر نشد و تسلیم شد. احتمالاً کوروش زندگی او را تضمین کرده بود؛ شاه هشتاد ساله بابل اینک به تبعیدگاه خود، کرمان در دورترین نقطه انزن در نزدیکی کویر نمک رفت، همان‌سان که هزار و پانصد سال قبل از او، آخرین شاه سومر یعنی ایبی سین^۱ به تبعیدگاه رفته بود. نبوند در کرمان تا پایان عمر در صلح و صفا زیست. دوازدهم اکتبر ۵۳۹ ق.م. که گئوبروه و قوای سگرتی شبانه به بابل رسیدند، براساس تقویم بابل، روز جشن بود. ظاهراً خبر سقوط سپاه هنوز به پایتخت نرسیده بود. به هر حال اهالی شهر بدون دغدغه خاطر مشغول جشن گرفتن بودند. دروازه‌های شهر باز مانده بود و گئوبروه و قوایش که در بابل ناشناس نبودند، بی‌آنکه با مقاومتی برخورد کنند، وارد شهر شدند. قوای مهاجم درحالی که همانند شرکت کنندگان در جشن رفتار می‌کردند، با فریادهای شادی صدای قربانیان خود را تحت‌الشعاع قرار دادند و بدین نحو نگاهبانان قصر را فریفتند و بی‌آنکه کشته دهند، برج را تصرف کردند. [۱۹]

بدین‌سان پیشگویی کتاب دانیال به حقیقت پیوست: «سنجیده می‌شود، مقایسه می‌شود، همه چیز با پارس‌ها!» ولیعهد بلشصر که از طرف پدرش نبوند به حکومت بابل منصوب شده بود. آن‌سان که در شعر هاینریش هاینه آمده است. در همان شب به

1. Ibbi - Sin.

دست خادمینش کشته شد.

در عهد عتیق (دانیال ۱/۵ - ۴) آمده است که بلشصر در مراسم جشن و در حال مستی و غرور دستور داد جامهای طلایی و نقره‌ای معبد اورشلیم را که نبوکدنصر غارت کرده بود، بیاورند تا میهمانها از جامهای مقدس برای نوشیدن شراب استفاده کنند. ممکن است چنین بوده باشد. بنابه دستور کوروش گئوبروه فوراً برای استقرار نظم در پایتخت فتح شده اقدام کرد. «سپرهای لشکریان گوتیوم درهای اسانگیلا^۱ (معبد مردوک) را دوره کردند. در انجام مراسم هیچ توقفی روی نداد، نه در اسانگیلا و نه در معابد دیگر، زمان هیچ قربانی به علت عدم توجه نگذشت» [۲۰] از این جملات گزارش وقایع نبوند استنباط می‌کنیم که پادشاه خواستار بوده است به هر ترتیب نظر کاهنان و از طریق آنها نظر اهالی را به خود جلب کند. لوحهای کوچک خط میخی که از همان روز (۱۳ اکتبر ۵۳۹ ق.م.) به نام کوروش تاریخ گذاری شده‌اند، حکایت از این می‌کند که انتقال قدرت بدون اصطکاک انجام شده است، این سندهای بابلی حکایت از جریان بدون وقفه زندگی تجاری در شهر فتح شده دارد.

اینک کشور جهانی هخامنشی به یکباره از پامیر تا دریای مدیترانه و از تاشکند تا اورشلیم گسترش یافت... کوروش سه کشور عظیم را فتح کرده بود؛ ماد، لیدیه و بابل. آیندگان هرگز فراموش نکردند که او هیچ‌یک از شاهان این کشورها را نکشت، بلکه به تبعید کردن آنها اکتفا کرد و حتی برای ایشان زندگی مرفهی فراهم ساخت. عملی که برای دنیای باستان غیرعادی و تا بدان تاریخ بی نظیر می‌بود.

وقایع بابل

هفته روز بعد از سقوط بابل، در ۲۹ اکتبر ۵۳۹ ق.م. کوروش شخصاً و درحالی‌که به عنوان آزاد کننده تجلیل می‌شد، وارد پایتخت شد. بنابر گزارش نبوند «شاخه‌های

1. Esangila.

خیزران در مسیر او گسترده شد. در شهر صلح برقرار بود. کوروش در سراسر بابل حالت صلح را اعلام داشت. ساتراپ او گئوبروه در سراسر بابل فرماندارانی به کار گمارد».

بنابراین کوروش فرمانده سابق لشکریان نبوکدنصر و فرمانده قوای گوتیوم را به خاطر طرفداریش از ایرانیان اجر داد: کوروش، گئوبروه را به عنوان ساتراپ سراسر بابل و سوریه منصوب کرد، شاید قول واگذاری این پست را که همراه با درآمدی سرشار بود، زمانی که درباره پیوستن گوتیوم به کشور هخامنشی با گئوبروه مذاکره می کرد، به او داده بود.

گئوبروه پیر بود و یک هفته بعد، در شب ششم نوامبر ۵۳۹ ق.م. درگذشت. کوروش به جای او یک ایرانی را برنگزید، بلکه نبوآخ‌خه بولیت^۱ را انتخاب کرد که چهار سال در این پست باقی ماند. پس از آن، در تابستان ۵۳۵ ق.م. کوروش یک پارسی را به عنوان ساتراپ بابل و سوریه انتخاب کرد - این پارسی نیز مانند اولین ساتراپ، گئوبروه نام داشت - این دومین گئوبروه قطعاً همان پارسی شریفی است که بعدها دخترش با داریوش ازدواج کرد و به عنوان «نیزه دار» از معتمدان او شد. با این گئوبروه که یونانیان او را گوبریاس^۲ می خواندند، در فصول آینده بارها برخورد خواهیم داشت.

تنها سند باقیمانده و نسبتاً مفصل از دوران کوروش بزرگ، استوانه‌ای گلی است که به خط و زبان بابلی نبشته‌ای در ۴۵ خط بر آن حک شده است. این استوانه گلی در سال ۱۸۷۹ یافته شده و در موزه بریتانیا نگهداری می شود.

پُل ریچارد برگر^۳ قسمتی از قطعه گمشده این استوانه را در مجموعه دانشگاه ییل یافت. با جور کردن این قطعه از استوانه ممکن شد که متن نبشته تقریباً به طور کامل بازخوانده شود؛ تنها جمله آخر هنوز مشخص نشده است. [۲۱] (تصویر ۲۸)

1. Nabu - achche - bullit.

2. Gobryas.

3. Paul - Richard Berger.



تصویر ۲۸: استوانه معروف کوروش مربوط به بابل، بنا نبشته‌ای به زبان اکدی. قطعه مرتبط با آن را پل ریچارد برگر در ایالات متحده یافت. عکسی که توسط موزه بریتانیا برداشته شده، استوانه گلی را درحالی که قطعه یافته شده با آن جور شده است نشان می‌دهد.

این سند به عنوان شاهی از تاریخ باستان ارزش زیادی دارد، لکن نمی‌توان آن را تنها بیانگر تفکر بانی آن کوروش دانست، چون در تدوین این نبشته، کاهنان بابلی بدون تأثیر نبوده‌اند. در متن استوانه گلی از نحوه نگارش خشک منشیهای محلی پیروی شده است و فقط در آن قسمت که نسبت به نبوند شاه مخلوع بیان تنفر می‌شود، زنده و گرم است.

گرچه این متن در واقع نوعی بنا نبشته است نه اعلامیه سیاسی، ولی با این وجود بروشنی حکایت از این دارد که این اقدام کوروش که فوراً برنامه وسیع بازسازی خود را اعلام داشته، تا چه حد از لحاظ کشورداری اقدام زیرکانه‌ای بوده است.

دیوار داخلی و احتمالاً خارجی شهر تعمیر شد. در سند آمده است که پادشاه پارسی دروازه جدیدی با دری از برنز و مس ساخت. در یکی از دروازه‌های شهر او نبشته‌ای «حاوی نام یکی از پیشینیان خود آشوریانیال» را دیده است. کوروش شخصاً کلنگ و بیل و سبد برداشت و بدین نحو مثالی شاهانه برای دیگران گردید.

بنابر عقیده کاهنان، رب مردوک شخصاً کوروش را به بابل آورده بود. در استوانه گلی آمده است: «مردوک با دیدی سنجیده سرزمینها را به دنبال شاهزاده‌ای عادل، جست‌وجو کرد. آنگاه با دستهای خود کوروش، شاه انزن را برگرفت؛ او را به حکمفرمایی جهان خواند» در سند اضافه می‌شود که کوروش با بابلی‌ها همواره به عدالت رفتار کرد، پس رب مردوک به لطف بر او نگریست و او را در مسیر بابل قرار داد و خود همچون دوست و همراه با شاه پارس‌ها همراه شد.

«بی‌جنگ و قتال مردوک بگذاشت که او به بابل وارد گردد» و نبوند بی‌دین را تسلیم کوروش کرد، اهالی بابل و همه شاهزادگان و محتشمان در برابرش تعظیم کردند؛ آنها پاهایش را بوسیدند، از حکمفرمایی او خوشحال بودند و از چهره آنها شعف و شادی هویدا بود.

در قسمت دوم بنابسته بنابر مرسوم کوروش خود را معرفی می‌کند. نویسندگان روحانی نبشته همه القاب و احترامات حکمفرمایان بین‌النهرین را برای او قایل می‌شوند: «من کوروش، شاه جهان، پادشاه، شاه مقتدر، شاه بابل، سومر و اکاد، شاه چهارگوشه جهان، پسر پادشاه کمبوجیه، شاه انزن؛ نوه پادشاه کوروش، شاه انزن؛ نوه پادشاه تهابس‌پس...» به‌طوری‌که ملاحظه می‌شود در این سند همه پیشینیان کوروش متعاقباً عنوان «پادشاه» دریافت می‌دارند. احتمالاً به‌خاطر تمایل مداحانه کاهنان، ولی ظاهراً با تصویب کوروش، سپس در سند ادامه می‌یابد:

«زمانی که خواهان صلح وارد بابل شدم، با شادمانی و سرور در قصر شاهی مستقر گردیدم. رب مردوک، رب بزرگ، قلوب پذیرای اهالی (شهرهایش) یابل و (بورسیه) را متوجه من ساخت. هر روز او را ستایش کردم. لشکریان بسیاری، صلح‌جویان در بابل می‌گشتند. در سراسر سومر و اکد نگذاشتند هیچ مخالفتی برخیزد. شهر بابل و همه اماکن مقدس آن را در صلح حفاظت کردم، اهالی بابل (و بورسیه) را که خلاف خواست خدایان بر آنها قیدی بی‌بدل تحمیل شده بود، از خستگی مفرط رها کردم، من آنها را از قید خدمت آزاد ساختم. از (کار خوب) من، مردوک خوشحال شد.

از بخشندگی مرا برکت داد، کوروش، شاهی که او را می ستاید و کمبوجیه پسر محبوب من، همچنین سپاهیان مرا» شرح ستایش مردوک توسط کوروش را می توان به عنوان خوش خدمتی کاهنان کنار گذاشت - ولی زمانی که متن نبشته برای پادشاه ترجمه و خوانده شده است، ظاهراً اعتراضی نداشته، چون این کار منطبق با نظر او درباره مسائل مذهبی می بوده - قسمت آخر این گزارش که درباره فرمانبرداری صاحبان قدرت در سراسر کشور بابل است، از لحاظ تاریخی منطبق با واقعیت است؛ همه شاهان «از مدیترانه تا خلیج فارس» از جمله شاهان عموری «که در چادرها زندگی می کنند» یعنی سرکردگان ایلات آرامی «همگی آنها خراج سنگیتشان را به بابل بیاوردند، آنها پاهای مرا بوسیدند».

سپس او امر کوروش که بغایت مورد علاقه کاهنان بود، آمده است، این او امر حاکی از این است که در همان زمستان باید همه بتهایی که به دستور نبوند به بابل آورده بودند، به معابد محلی در آشور و شوش بازگردانده شوند. «رب النوعهایی که در آن مکانها می بودند، به مکان خودشان بازگرداندم و بگذاشتم که در محل اقامت جاودانی خود مستقر گردند. همه کسانی را که بدانها وابسته می بودند، گرد آوردم و بگذاشتم که به موطن خود بازگردند» باشد که این خدایان از کوروش نزد مردوک شفاعت کنند. کوروش ضمناً قربانی روزانه خود را در بابل به دو غاز، دو مرغابی و ده کبوتر پروار افزایش داد...

زمستان را کوروش ظاهراً به خاطر هوای ملایم در بابل ماند. کمی بعد از مرگ گئوبروه ساتراپ گوتیوم در نوامبر ۵۳۹ ق.م. ملکه کاساندانه^۱ نیز جهان را بدرود گفت. در گزارش وقایع آمده است که «از ۲۰ مارس تا ۲۶ مارس (۵۳۸ ق.م.) بدین لحاظ در بابل سوگواری رسمی اعلام شد و همه اهالی با موهای آشفته می گشتند».

کاساندانه، دختر شاهزاده هخامنشی فرناسپه^۲ برای کوروش دو پسر؛ کمبوجیه و

1. Kassandane.

2. Farnāspa.

بردیه (سمردیس)^۱، و همچنین سه دختر: آتوسا^۲، روکسانا^۳ و آرتوستونه^۴ را زایید. با همه آنها در آینده برخورد خواهیم کرد. ولیعهد، کمبوجیه، موظف شد در بابل نقش خاصی را ایفا کند. کوروش پس از آنکه مراسم سوگواری ملکه کاساندانه انجام شد، کمبوجیه را به سمت «شاه بابل» منصوب کرد و خود عنوان برتر «شاه سرزمینها» را حفظ کرد.

در تصمیم کوروش مبنی بر اعطای عنوان شاه بابل به پسر بزرگش، مشکل تشریفات جشن سال نو مؤثر بوده است.

جشن سال نو در بابل در اول نisan - بنابراین در سال ۵۳۸ در ۲۴ مارس - آغاز می‌شد. به‌طور معمول شاه باید در چهارم نisan از دست کاهنان معبد نابو^۵ عصای سلطنتی را دریافت دارد، بخصوص در اولین سال حکمرمایی. در نهم نisan شاه باید دستهای مردوک را گرفته و با تشریفات رسمی از معبد اسانگیلا به معبد سال نو همراهی کند، معبد سال نو در بیرون از شهر بابل قرار داشت. در این معبد در دهم نisan جشن سال نو به‌طور گسترده آغاز می‌شد.

کوروش بخوبی می‌دانست: اگر نخواهد نظر موافق اهالی بابل را که با کوشش به خود جلب کرده بود، بار دیگر با خود مخالف سازد، نمی‌باید - مانند نبوند بداقبال - تشریفات سال نو آنها را مختل کند. ولی ظاهراً کوروش تمایلی هم برای قبول نقش همراهی کننده مردوک نداشت. چون تشریفات سال نو در بابل همراه با خصوصیات بود که به‌هیچ‌وجه برای او مطلوب نمی‌بود. این تشریفات برای ولیعهد، کمبوجیه هم مطلوب نمی‌بود. قطعاً کوروش موفق شده بود او را به قبول این نقش وا دارد و در مقابل عنوان «شاه بابل» را به او تفویض کرد...

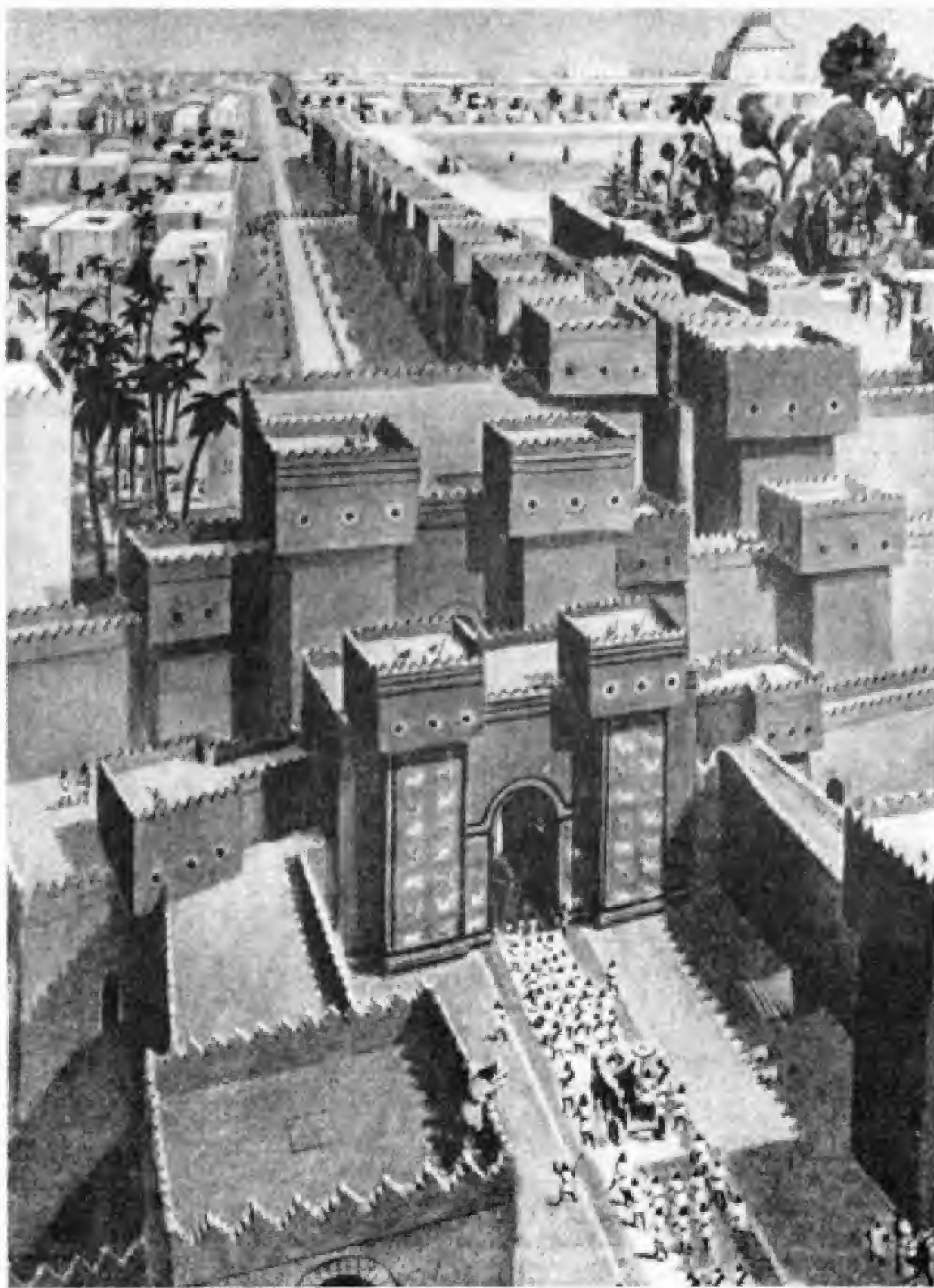
1. Bardya (Smerdis).

2. Atossa.

3. Roxane.

4. Artystone.

5. Nabū.



تصویر ۲۹: بابل. تابلوی نقاشی اثر هربرت آنگر (Herbert Anger) براساس طرح الکسندر اونگر (Fickhard Unger). شاه در مراسم جشن از دروازه ایشتر به قصرش با «باغهای معنق» آن می‌رفته است. در قسمت عقب سمت راست برج بابل، سمت چپ آن معبد سفید مردوک قرار داشته است.

کمبوجیه مسلماً جزئیات برنامه جشن را قبلاً آموخته بود، بنابراین از این کار ابا نداشت که در نهم نisan (اول آوریل) در سفری تشریفاتی با کشتی از طریق فرات از معبد اسانگیلا به معبد سال نورود و مردوک را که لباسی زرین بر تن داشت، قبل از آنکه در لنگرگاه مقصد پیاده شود با دستهای خود بیاراید. فاصله بین لنگرگاه تا معبد سال نو با شاخه‌های گیاهی خوشبو فرش شده بود. در معبد سال کمبوجیه باید در حال نیایش برای مردوک آرد بوداده قربانی کند. قربانی کردن آرد بوداده اشکالی نداشت و نیایش را نیز یا کاهنان به جای او انجام می‌دادند و یا او به ظاهر نجوا می‌کرد. کمبوجیه سپس هدایای گرانبهایی برای خدایان معین داشت؛ قطعاً کوروش قبلاً مقدمات این امر را فراهم ساخته بود. بازگشت از معبد سال نو در روز یازدهم نisan (سوم آوریل) با جشن و سرور ملی همراه بود. از طریق دروازه ایشتر کاروان شادی که پایان آن پیدا نبود، وارد بابل شد. کمبوجیه مسلماً با این قسمت برنامه مخالفتی نداشت و احتمالاً از آن هم لذت می‌برد. ولی آن قسمت از تشریفات ستایش مردوک که قبل از رفتن به معبد سال نو انجام شده بود، قطعاً برایش غیرقابل تحمل بوده است.

منظور ما تعیین سرنوشت سال نو و بخصوص سرنوشت شاه توسط مردوک است. از این نظر احتمالاً کمبوجیه بی تفاوت مانده است. در اینجا غرض، ما تشریفاتی است که در معبد مردوک در اسانگیلا در پنجم نisan (۲۸ مارس) انجام شده است. چنین مقرر بود که؛ کمی بعد از غروب آفتاب کمبوجیه دستهایش را بشوید و در برابر مجسمه رب مردوک بایستد، آنگاه کاهن بزرگ وارد معبد شود، حلقه حکمفرمایی و عصای سلطنت را از او بگیرد و تاج او را بردارد و به صورت او سیلی زند، سپس گوش او را بکشد و او را کاملاً نزدیک مردوک بکشاند و مجبورش سازد در برابر مردوک زانو زند. بنابر متن از پیش نوشته مراسم سال نو، شاه می‌باید بگوید: «من گناه نکرده‌ام، ای رب همه سرزمینها... من بابل را تخریب نکرده‌ام، اسانگیلا را نلرزانده‌ام و به سنن معبد بی‌احترامی نکرده‌ام.»

سپس کاهن بزرگ به شاه نوید می‌داد: مردوک کشورش را گسترش خواهد داد، بر اعتبار شاهنشاهی‌اش خواهد افزود، او را برکت خواهد داد، دشمنانش را درهم خواهد

شکست. شاه می‌توانست بار دیگر ابزار سلطنت را برگیرد، ولی اینک بار دیگر کاهن بزرگ بر چهره او سیلی می‌زد. چنین نوشته شده بود که «اگر اشکهایش جاری می‌گردید، رب مردوک رضایت خاطر یافته بود، اگر اشکهایش جاری نمی‌شد، رب غضبناک بود و دشمنی او را شکست می‌داد.» در این لحظه چهل دقیقه از غروب آفتاب گذشته بود. ممکن است در ۲۸ مارس ۵۳۸ ق.م. قسمتهایی از این سنن عیناً آن‌سان که نوشته شده است صورت وقوع نیافته باشد، شاید هم بیشتر جنبه نمادی داشته است تا واقعیت. ممکن است کمبوجیه چند قطره اشک ریخته باشد، گرچه چنین کاری از او که مردی سرسخت و خشن بود، بعید به نظر می‌رسد. به هر حال چیزی نمانده بود که یک روز قبل از انجام تشریفات، جشن سال نو با سنن پیچیده آن برهم خورد.

در ۲۷ مارس ۵۳۸ ق.م. کمبوجیه - مراسم سوگواری مادرش را تازه به پایان رسانده بود - به معبد نابو در بابل رفت. در این معبد مقرر بود عصای سلطنتی بابل را دریافت دارد. یعنی تشریفات تاجگذاری‌اش انجام شود. از زمانهای گذشته برای این تشریفات جبهه رسمی خاص به همراه کلاه گیس، مشخص شده بود. طبیعتاً شاه باید بدون اسلحه به معبد وارد شود، ولی کمبوجیه که اخلاقاً آمر بود و گذشته از این، در این روز به خاطر تشریفات نامطلوب جشن سال نو که قرار بود انجام شود حساس شده بود، در لباس رسمی ایرانی و طبیعتاً بدون کلاه گیس به معبد آمده بود، (گزارش وقایع نبوند این لباس رسمی را «عیلامی» توصیف می‌کند و بدین ترتیب دلیلی بر این ادعای متکی به یافته‌های باستان‌شناسی - مبنی بر اینکه لباس رسمی پارس‌ها عیلامی بوده است - در اختیار می‌گذارد)، ولی بدتر اینکه کمبوجیه درحالی که سر تا پا مجهز بود، یعنی با نیزه، خنجر و تیر و کمان وارد معبد می‌شود. ناراحتی شدید کاهنان نابو را می‌توان در نظر مجسم ساخت... گرچه روحانیان بابلی، طرفدار خاندان سلطنتی پارس بودند، ولی این کار کمبوجیه قابل تحمل نبود.

مذاکرات سیاسی مفصلی آغاز شد و دو طرف تا حدی سازش کردند. در واقع کمبوجیه تمامی این «نمایش» را بیهوده می‌دانست ولی چون بدون دریافت عصای سلطنتی از دست کاهنان نابو نمی‌توانست شاه بابل باشد، عاقبت تا حدی کنار آمد. او

اسلحه خود را زمین گذاشت، ولی لباس رسمی عیلامی خود را تعویض نکرد و کلاه گیس هم بر سر نگذاشت. کاهنان نابو درحالی که از رفتار مغرورانه ولیعهد پارس خشمگین بودند، عاقبت عصای سلطنتی را به او تسلیم داشتند... [۲۲]

کمبوجیه در اجرای سیاست دولت‌داری پدرش این قربانی را پذیرفت و درحالی که دندانه‌هایش را از خشم به هم می‌سایید، قیمتی را که باید برای دریافت عنوان شاه بابل بپردازد، پرداخت و تشریفات سال نو را اجرا کرد. ولی در پنهان قسم یاد کرد که این تحقیر را برای بار دوم هرگز پذیرا نشود. بعد از پایان تشریفات از فرمانفرمایی خود بر بابل به طور کامل، لکن تنها برای نه ماه لذت برد. قبل از جشن سال نو، در ژانویه سال ۵۳۷ ق.م. بموقع از این منصب استعفا داد. دیگر از این به بعد اسناد به نام کمبوجیه شاه بابل، تاریخ‌گذاری نمی‌شود، بلکه به نام کوروش شاه سرزمین‌ها تاریخ‌گذاری می‌شد. کمبوجیه همچنان قصرش در بابل نگاه داشت، ولی عنوان شاه بابل را مجدداً در تابستان ۵۳۰ ق.م. بعد از وفات پدرش دریافت کرد.

همانند دوران حکمروایی نبوند، از این تاریخ به بعد نیز (از ۵۳۷ ق.م.) بار دیگر اهالی بابل از جشن سال نو محبوب خود محروم ماندند. چون نه کوروش و نه کمبوجیه در مقام پادشاهی و نه داریوش، هیچ‌کدام تمایلی بدین کار نداشتند که «دست‌های مردوک را بگیرند» و خشیارشا با تغییر سیاست تحمل ادیان مورد عمل کوروش و داریوش، دستور داد معبد مردوک را در اسانگیلا تخریب کنند.

بازگشت یهودیان تبعیدی به وطن

کوروش قبل از جشن سال نو ۵۳۸ ق.م. از بابل به سوی هگمتانه حرکت کرده بود. در پایتخت سابق ماد که کوروش هوای مطبوع تابستان آنجا را می‌پسندید، فرمان بسیار مهمی را صادر کرد که براساس آن یهودیانی که نبوکدنصر (بخت‌النصر) آنها را به تبعیدگاه کشانده بود اجازه یافتند به سرزمین فلسطین بازگردند. در «پرونده» پادشاه این

یادداشت نوشته شد: «دربارهٔ خانهٔ خدا در اورشلیم: معبد باید بنا شود به عرض شصت ذراع و به بلندی شصت ذراع با سه صف از سنگهای چهارگوش و روی آن طبقه‌ای از ستونها. هزینهٔ آن از خزانهٔ (سوریه) داده شود. و نیز ظروف طلا و نقره که از خانهٔ خدا توسط نبوکدنصر از معبد اورشلیم برداشته و به بابل آورده شده، بازگردانده شود.» (غررا، ۶). این یادداشت خشک اداری بایگانی خزانهٔ هگمتانه محتوای پیام صلحی بسیار مهم می‌بود.

در کتاب اشعیا، ۴۵، پیغمبر به هم‌قومان یهودی تبعید شدهٔ خود بیهوده نوید نداده بود که خداوند به‌وسیلهٔ کروش آنها را آزاد خواهد ساخت. فرمان پادشاه که به ناحق مورد تردید واقع شده است با این جملات آغاز می‌شود: «کروش، شاه پارس‌ها، شاه همهٔ کشورهایی که یهوه، خداوند آسمانها به من وا گذاشته می‌گوید». اگر به جای «یهوه» (که در غررا ۲: ۱ آمده) «اهورامزدا» بگذاریم، آنگاه کلمات کروش را در برابر خواهیم داشت. کروش به خزانه دارش در بابل، میثرداته^۱ مادی دستور می‌دهد که ظروف و اسبابهای طلایی و نقره‌ای را که در سال ۵۸۷ ق.م. نبوکدنصر به غارت به بابل آورده بود، باز پس دهد. میثرداته آنها را که بیش از پنج هزار قطعه هستند برای شش‌بزر^۲ رهبر یهودیانی که به اورشلیم باز می‌گردند، می‌شمارد. در فرمان کروش خطاب به یهودیان آمده است: «اینک هرکس از بین شما از قوم اوست، به‌سوی اورشلیم در سرزمین یهود حرکت کند» حدود چهار هزار نفر فرزندان اسرائیل در پاییز سال ۵۳۸ ق.م. مراجعت از تبعیدگاه را آغاز کردند.

فرمان کروش از نابودی قوم یهود در هیئت یک ملت جلوگیری کرد. اگر یهودیان به فلسطین باز نمی‌گشتند، تاریخ جهان جریان دیگری یافته بود. چه عاملی کروش را بر آن داشت که یهودیان تبعیدی را به سرزمینشان بازگرداند؟ (اقدامی که کاملاً بی‌نظیر می‌ماند) همهٔ اقوام دیگری که توسط حکمفرمایان بابل و آشور روزگاری بزور جابه‌جا شده بودند، در منزلگاه جدیدشان باقی می‌مانند. تنها در مورد یهودیان کروش استثنا قایل می‌شود؛ چه چیز ممکن است او را بر آن داشته باشد که در فرمانش «یهوه» را خدای

1. Mithradāta.

2. Sheshbazzar.

آسمانها بخواند؟ ظاهراً برای کوروش این خداوند آسمانها همان خالق یکتای آسمانها و زمین می‌بود که در آیین زرتشت پرستش او را آموخته بود. منابع مؤخرتر اثبات کردند که شاه هخامنشی واقعاً «پروردگار دانا» را که زرتشت پرستش را بر آنها خوانده بود، با یهوه، خداوند یهودیان یکی می‌دانسته است. به همین جهت یهودیان در تقاضاهای خود از دولت هخامنشیان همواره «خداوند آسمان» را عنوان می‌کردند، چون می‌دانستند که دولتیان از این اصطلاح «اهورامزدا» را درک می‌کنند. در زمانی که در همه نقاط دیگر جهان همچنان تعدد خدایان و بت پرستی مرسوم بود، اعتقاد به خداوند یگانه خالق، پارس‌ها و یهودیان را به نحوی متحد می‌ساخت.

کوروش بانی بناها

کوروش دوم به رغم گرفتاریهای جنگی و اداری فرصت یافت که به پیشرفت بنای قصر جدیدش در پاسارگاد نیز برسد. پاسارگاد در جلگه مرتفعی که اطراف آن را کوهها فراگرفته‌اند، قرار دارد ارتفاع آن از سطح دریا ۱۹۰۰ متر است. هوای پاسارگاد صاف و خنک و برای مهاجران ایرانی که از سرزمینهای شمالی آمده بودند، مطلوب بود. کسانی که آثاری را که کوروش در پاسارگاد به جا گذاشته است دنبال کنند، بی‌اختیار از عظمت تاریخ که در بناها به نحوی بسیار زیبا جلوه گر است، تصویری به کمال دریافت خواهند داشت.

از بناهای کوروش چهار بنای زیبا را مورد توجه قرار می‌دهیم: قصر پذیرایی، پرستشگاه، برج آتشکده که ایرانیان قرون وسطا آن را «زندان سلیمان» می‌نامیدند، و دیوار چند سطحی در برج کوهستانی که عوام، آن را «تخت سلیمان» می‌خوانند. علاوه بر آن کاخی که باغ بسیار وسیعی آن را احاطه کرده بود و قصر محل زندگی کوروش به شمار می‌رفت (تصویر ۳۰) ساختمان دروازه‌ای که به قصر پذیرایی منتهی می‌شد و به نحوی جلوخان آن محسوب می‌شد و بالاخره مقبره‌اش که قبل از مرگ پادشاه بنا شد.



تصویر ۳۰: قصر مسکونی کوروش در پاسارگاد.

قصر مسکونی برای بازدید کنندگان در حال حاضر با چند سال قبل متفاوت می‌نماید، در قرن سیزدهم یکی از اتابکان فارس از سلسله سلغریان در اطراف مقبره کوروش مسجدی بنا کرد و مصالح ساختمانی مورد نیاز را از قصرهای سنگی اطراف آورد. در ۱۹۷۱ این قطعه سنگها بار دیگر به محل اصلی انتقال یافت و در بنای اصلی قرار داده شد. بدین ترتیب مقبره کوروش، اینک در محوطه‌ای کاملاً آزاد قرار گرفته درحالی‌که قصر مسکونی به علت برپا شدن مجدد پایه ستونها حداقل، تصویری از آنچه زمانی بوده است برای بیننده باقی می‌گذارد. قصر مسکونی نشانه‌هایی از تأثیر معماری یونانی دارد. ظاهراً کوروش بعد از آنکه در ۵۴۵ ق.م. سارد را تصرف کرد، تحت تأثیر ساختمانهای مرمری شاهان لیدیّه قرار گرفت و در همان زمان تعدادی از استادان را از

لیدیه مأمور پاسارگاد کرد. بعدها آن‌طور که کارل نیلندر^۱ توجه کرده است، تعدادی از استادان افسوس^۲ بدانها پیوسته‌اند. این استادان لیدیه و ایونی براساس نقشه‌های معماران پارسی برای اقامتگاه جدید کوروش چنان مجتمعی خلق کردند، که بازدید کننده امروزی را هم با آنکه چیزی جز خرابه‌هایی که از عظمت آن زمان حکایت دارند، باقی نمانده کاملاً مجذوب خود می‌سازد. در پاسارگاد - تنها در این یک مورد خاص - استعداد و خلاقیت ایرانی و یونانی در خلق آثاری هماهنگ متحد شده است. در بنای قصرها و بخصوص در پایه ستونهای بسیار بلند، رنگهای تیره و روشن مرمرها چشمگیر است. سنگهای زیبای روشن پاسارگاد از منطقه سیواس در فاصله بین کاخ کوروش و پرسپولیس حمل شده است. قطعات سنگ را در این فاصله می‌میلی بر روی گرده‌بینه‌ها غلطانده‌اند. در ماه مه سال ۱۹۷۱ در اثر جاری شدن سیل در برازجان در متعالیه جنوبی پارس در جاده بوشهر در ساحل خلیج فارس، ستون پایه‌هایی از مرمر تیره و روشن در نخلستانی هویدا شد. باستان‌شناسان ایرانی تحت سرپرستی سرافراز، دوازده پایه ستون مربوط به یک قصر مسکونی را که روزگاری ستونهای چوبی بر آنها استوار بوده‌اند، نمایان ساختند. دیوار ضخیم و گلی و همچنین کف قصر مسکونی سفید شده بوده است. استفاده از مرمر تیره و روشن و چهارگوش بودن بنا و قرار گرفتن آن در محوطه‌ای باز، اثبات کرد که این قصر از بناهای کوروش بوده است. استرابون جغرافی‌دان باستانی درباره قصری هخامنشی در تائوکه^۳ صحبت می‌کند. این مکان که در لوح خزانه‌داری داریوش تائوکا نامیده شده است، به نظر تیزبین مالوان^۴ با برازجان امروزی یکی است [۲۳]. چون تمام قسمت‌های قصر با قشرهای ضخیم رسوبی پوشیده شده بود، بنابراین باید پذیرفت که کاخ کوروش در تائوکا در دوران گذشته نیز به علت جاری شدن سیل تخریب شده است، همان‌سان که در ۱۹۷۱ نیز به علت جاری شدن سیل به طور اتفاقی بار دیگر هویدا شد.

تصویر ۲۰ براساس بازسازی کرفتر، از قصر پذیرایی کوروش در پاسارگاد تصویری به

1. Carl Nylander.

2. Ephesos.

3. Tauke.

4. Sir Max Malelcowan.

دست می دهد. از هشت ستونی که تماماً از مرمر روشن بودند و در دو ردیف سقف چهارگوش تالار میانی را نگاه می داشتند، فقط یکی باقی مانده است (تابلوی ۴). این ستونهای دوازده متری سنگی بسیار بلند و باریک، یک «کشف» ایرانی بود - در واقع تقلیدی از ستونهای چوبی به شمار می رفتند - و با آنکه توسط سنگتراشان ایونی تراشیده شده بودند، بکلی غیر یونانی می نمایند. هنوز هم در ایران علاقه به این گونه ستونهای بسیار بلند و باریک مشاهده می شود. نمونه معروف مربوط به اواخر قرون وسطا، چهل ستون اصفهان است که شاه عباس دوم در سال ۱۶۴۸ بنا کرده است و بیست ستون چوبی بسیار بلند، سقف تالار جلوی ساختمان را حمل می کنند و در آب حوض جلوی ساختمان منعکس می شوند. [۲۴]

همانند قصر پذیرایی کوروش، ساختمان دروازه نیز در پاسارگاد تالاری با دو ردیف ستون که در هر ردیف چهار ستون داشته است. بدین نحو کلیه بناهای کوروش طرحی چهارگوش داشته اند، برخلاف بناهای داریوش در پرسپولیس و شوش که تالار میانی آنها دقیقاً مربع بنا شده است. گرچه کوروش قصر مسکونی و اطراف درها را با پیکره های مسطح خودش درحالی که قراولی، احتمالاً چتردارش او را همراهی می کند، تزیین کرده، برای تزیین ساختمان دروازه و قصر پذیرایی فکری را به کار بسته که حکایت از تفکر جهانگشایی او دارد. برای ورودی این دو ساختمان،خدایان و ارواح حافظ کشورهای فتح شده را انتخاب کرده، متأسفانه از این پیکره های مسطح آثار کمی باقی مانده است، یک پیکره تقریباً کامل در ساختمان دروازه و باقیمانده های جزئی از سه پیکره دیگر در قصر پذیرایی.

پیکره ساختمان دروازه پاسارگاد (تابلوی ۵) مدتها تصویر کمال مطلوب پادشاه تصور می شد. در واقع این پیکره تصویر یکی از خدایان حافظ فنیقی است - تصویری از رب بعل با چهار پر و تاجی مصری بر شاخهای قوچی - بالای این پیکره تا اواسط قرن گذشته یکی از نبشته های متعدد سه زبانه داریوش با متن «من، کوروش، شاه هخامنشی» وجود داشت. ظاهراً کوروش پیکره های خدایان نظیر آن را زمانی دیده بود که پس از فتح بابل، سوریه را نیز که جزئی از بابل محسوب می شد و همچنین فنیقیه و بندر آن صیدا در

ساحل مدیترانه را بازدید کرده بود. قطعاً پادشاه در قلمرو سابق آشور گشته بود و در این گردش در نینوا قصر سنخرب را دیده بود. این موضوع را پیکره‌های مسطح قصر پذیرایی کوروش در پاسارگاد، اثبات می‌کند. پیکره‌هایی که رب، یا کاهنی را در لباس ماهی و به دنبال آن تصویر گاو نری را می‌نمایند که رایتی در دست دارد. با آنکه از این پیکره اینک قسمتهایی بیش باقی نمانده، ولی پیکره‌هایی در قصر سنخرب در نینوا یافت شده است که از لحاظ باستان‌شناسی به اثبات رسیده که این پیکره تقلیدی از آنهاست. آنکه لباس ماهیان بر تن دارد در دست چپ عنبردان را گرفته و در دست راست که برافراشته، آب‌افشانی نگاه داشته است. بر ورودی دیگر قصر پذیرایی تصویر ازدهایی حجاری شده بود که از آن فقط پنجه‌هایش باقی مانده، ممکن است این تصویر هم از تصویر دروازه‌ایشتی در بابل تقلید شده باشد [۲۵]

بنابراین کوروش محل کار و کاخش را با نمادهای حفاظت‌کننده آشوری و بابلی و سوری، که در جریان لشکرکشی‌هایش با آن برخورد داشته است، تزیین کرده بود. برای این کار لابد هنرمندان محلی را از این مناطق آورده است تا با همکاری معماران ایرانی و حجاران لیدیه و ایونی مجتمعی رنگارنگ بنا کنند. کوروش با پیکره‌های مسطح قصر پذیرایی‌اش به بازدیدکنندگان تفهیم می‌کند که ارواحخدایان حافظ همه ملت‌ها، باید او را به عنوان حکمرمای جهان خدمت کنند.

مرگ کوروش

در بهار سال ۵۳۰ ق.م. کوروش با قوایی عظیم به سوی آسیای میانه روی آورد. ظاهراً لشکرکشی او برضد سکاهای ماورای سغد، یعنی سکاهای «کیفور از هوم» بود. دو پسرش کمبوجیه و بردیا (بردییه) او را همراهی می‌کردند. به نظر می‌رسد داریوش نزد پدرش ویشتاسپ، در پارت مانده بود. کوروش از رودخانه جیحون گذشت و

ساتراپ‌نشین سغد و پایتختش مره‌کنده^۱ - سمرقند امروزی - را پشت‌سر گذاشت. به کمک پلی از کشتیها از روخانه سیحون - احتمالاً در نزدیکی پادگان سرحدی کوروشکده - گذشت و به منطقه فرغانه وارد شد. جنگ با سکاها آغاز شد، هردوت می‌نویسد: «به عقیده من این جنگ از همه جنگهایی که بربرها با یکدیگر کردند، وحشتناک‌تر بود».

اسپرگه‌پائیه^۲، پسر تومیریس^۳ شاه سکا کشته شد، ولی کوروش هم زخمی شد و سه روز بعد در ۲۰ ژوئیه ۵۳۰ ق.م. وفات کرد. خیلی زود اسطوره‌ها پایان زندگی بانی کشور جهانی - نامنشی را در برگرفت، به نحوی که ما چیزی از جزئیات این جنگ را نمی‌توانیم دریابیم.

بنابر فرمان پادشاه جدید، کمبوجیه دوم، خادم شخصی کوروش خواجه بگه‌پاته^۴ (حفاظت‌شده خدا) جسد آقایش را به پارس حمل کرد. کوروش در آنجا در مقبره‌ای که خودش دستور بنای آن را داده بود، به خاک سپرده شد. بنابر نظر وینکلمان^۵ در کتاب *علائم هنر کلاسیک*^۶ مقبره کوروش، تک افتاده در جلگه مرتفع پاسارگاد «با سادگی اشرافی و عظمت خاموش» مستقر است. این مقبره دارای شکل اصیل خانه‌های ایرانی، از زمان مهاجریشان به فلات ایران است. بنایی چهارگوش با سقف سنگی مثلثی که بر پایه‌ای دارای شش پله بلند بنا شده و بدین نحو عظیم می‌نماید. بلندی مقبره بیست ذراع (هر ذراع ۵۲ سانتیمتر) است، ده ذراع بلندی بنای مقبره و ده ذراع بلندی پایه آن است. بلندی و درازای اتاق مقبره شش ذراع و پهنای آن هم شش ذراع است. کلیه اندازه‌ها متناسب و به‌طور مطلوبی هماهنگ است [۲۶].

در آغاز، این مقبره در بیشه‌ای از درختان چنار بین دو جویبار که از کاخ می‌گذشتند و به رودخانه کر می‌ریختند، قرار داشته است. در نزدیکی آن بنای کوچکی بوده که مغ‌های نگاهبان مقبره در آن زندگی می‌کرده‌اند. این مغ‌ها از پادشاه به عنوان جیره روزانه یک گوسفند، آرد و شراب دریافت می‌داشتند. پست نگاهبانی

1. Marakanda.

2. Spargapaisa.

3. Tomyris.

4. Bagapata.

5. Winkelmann.

6. *Kennzeichnung der Kunst der Klassik*.

آنها ارثی بوده و از زمان کمبوجیه تا زمان اسکندر از پدر به پسر رسیده بود. جسد کوروش در تابوتی طلایی و سنگین گذاشته شده بود. این تابوت در وسط اتاقک مقبره بر سکویی قرار داشت که از پوستهای قرمز و فرشهای بابلی پوشیده بود و پایه‌های زرین داشت. در روی تابوت لباسهای ایرانی، زیرپوشهای بابلی، شلوارهای مادی، جبه‌های رنگارنگ، همچنین گردنبندهای زرین جواهرنشان، گوشواره و خنجر قرار داشت؛ در روی کرسی کوچکی در کنار آن جامهای گرانبها گذاشته شده بود.

زمانی که اسکندر در ۳۲۴ ق.م. از هندوستان بازگشت و بار دیگر از پاسارگاد گذشت، مقبره کوروش غارت شده بود. غارتگران حتی در تابوت را باز کرده بودند. جسد را به کناری انداخته و تابوت را شکسته بودند، ولی موفق به بردن تابوت نشده بودند. گناهکاران هرگز مشخص نشدند؛ مگر آنکه نگاهبان مقبره بود نتوانست جریان را گزارش کند، حتی زیر شکنجه هم چیزی نگفت و اسکندر او را آزاد ساخت. اسکندر معماران یونانی و آریستوبولوس^۱ مهندس را مأمور کرد تا جایی که ممکن است همه چیز را دوباره به وضع سابق، یعنی به وضعی که در سال ۳۳۰ ق.م. زمانی که آریستوبولوس برای اولین بار وارد مقبره شده و آن را تزیین کرده بود، برگردانند. بعد از پایان مأموریت، در مقبره را با ملاط پوشاند و بر آن مهر اسکندر را زد، ولی این کار هم فایده‌ای نداشت چون در دوران هرج و مرج بعد از مرگ اسکندر (۳۱ ژوئیه ۳۲۳ ق.م.) مقبره کوروش بار دیگر غارت شد و اکنون حدود دو هزار سال است که خالی است. در قرون وسطا ایرانیان آن را به عنوان مقبره مادر سلیمان محترم می‌داشتند. بعد از آنکه مسجدی که یکی از اتابکان شیراز در اطراف آن در ۱۲۲۰ میلادی ساخته بود ویران شد، اطراف آن به صورت قبرستانی درآمد. در ماه مه که ایلات از قشلاق به سوی جلگه‌های مرتفع بیلاقی می‌رفتند در پاسارگاد توقف می‌کردند. هرتسفلد می‌گوید که گله‌ها را سه بار در اطراف مقبره می‌گردانند و سنگهای پله‌های پایه مقبره را با شیر و دوغ می‌آغشتند، که ظاهراً باقیمانده‌ای از یک نوع

1. Aristobulos.

تشریفات باستانی پرستش قبور است.

در اینجا ما از کوروش جدا می‌شویم و با توجه به آنچه گذشت از خود می‌پرسیم: خدمت بزرگ و جاودانی این بزرگان تاریخ چه بود؟ و می‌بینیم که کوروش اولین کسی بود که کشوری جهانی بنیان گذاشت، قبل از او قطعاً کشورهای بزرگی چون آشور وجود داشت، لکن هیچ‌یک چون کشور جهانی که پارس‌ها بنا و اداره کردند نبود. آیا این تنها یک نوع تمرکز قدرت نبود که پارس‌ها از آن سود بردند؟ کوروش جنگیزخان دوران باستان نبود؟ به تحقیق نه. باعث کمال تأسف است برخلاف داریوش به مردمان عصر خودش و برای آیندگان دلایل رفتار خود را بازگو نکرده است. احتمالاً کوروش بنای این کشور جهانی را نوعی رسالت برای استقرار «نظام راستین» به مفهوم مورد توجه زرتشت می‌دانست. حتی اگر ما آنچه را بانی این کشور جهانی فکر می‌کرده و در جهت عملی ساختن آن می‌کوشیده، کنار بگذاریم، باز هم می‌توانیم توضیح دهیم که چه ارزشی برای بنای او قایلیم. این بررسی متکی به اساس موجودیت انسانی است، متکی به سؤال است درباره مفهوم تاریخ جهان.

هرکسی بنا بر نحوه تفکر و نظریه معنوی خود بدین سؤال جوابی متفاوت می‌دهد. در دورانی مانند دوران ما که در برابر وقایع تاریخی برخوردی دوگانه و اغلب منفی وجود دارد، ممکن است سؤال ما تفنن به نظر رسد. اما باید قبول کرد که تاریخ تنها نتیجه وقایع کاملاً اتفاقی و ولع انسانی برای دستیابی به ثروت و قدرت نبوده است، بلکه در عین حال خواستی والا تر را اعلام می‌دارد. قدرتی فوق انسانی چه بسا می‌کوشیده تا انسانهای فانی و انسانیت تیره‌بخت با زحمت به راه راست و سلامت هدایت شوند. کسی که تاریخ جهان را از چنین جهتی بررسی کند، چشمان او در اعمال کوروش حداقل جزئی از تاریخ رهایی بشریت را در عالیت‌ترین مراتب، باز خواهد یافت. آزادسازی اولاد اسرائیل در سال ۵۳۸ ق.م. بدون دخالت بلاواسطه پادشاه پارس‌ها و بدون صدور اجازه بازگشت یهودیان تبعید شده، دیگر قوم یهودی باقی نمی‌ماند. بنابراین اورشلیم و جلعجتا هم وجود نمی‌داشت.



تصویر ۳۱: بنای ناتمام (احتمالاً) مقبره کمبوجیه دوم در نزدیکی تخت جمشید.

داریوش در راه قدرت

قبل از لشکرکشی برضد سکاهای ماورای سیحون، کوروش پسر بزرگ خود کمبوجیه را به عنوان ولیعهد انتخاب کرده بود، پسر جواتترش بردیا را، که یونانیان او را اسمردیس می خواندند، به مقام حافظ کشور در شمال شرقی منصوب کرده، و ساتراپ نشینهای پارت و خوارزم و کرمان و بلخ را زیر فرمان او قرار داده بود. حداقل کتسیاس این چنین گزارش می کند. بنابر روایت قدیمیتری بردیا در جنگ با سکاها قدرت نمایی کرد و تنها پارسی ای بود که توانست کمان ملکه تومیری^۱ را به فاصله دو انگشت زه کند. در بین عوام بردیا لقب دلیر - به پارسی باستانی تنووزرکه^۲، به معنی تناور - را داشت.

برادرکشی کمبوجیه

کمبوجیه در سالهای بعد از جلوس (ژوئیه ۵۳۰ ق.م.) بیشتر وقت خود را صرف تجهیز لشکر برای حمله به مصر می کرد - کاری که پدرش هم در فکر آن می بود - ولی خیلی زود

1. Tomyri.

2. Tanuvazraka.

به علت محبوبیت برادر جواتترش در بین ملت، احساس حسادت می‌توأم با نگرانی در او بیدار شد و عدم اعتمادش مبدل به ترس از این امر شد که ممکن است بردیا کوشش کند تاج و تخت را از او بستاند. بدین لحاظ کمبوجیه قبل از اینکه در بهار ۵۲۵ ق.م. به سوی مصر حرکت کند، دستور داد کاملاً پنهانی بردیا را بکشند. افلاطون در مباحثه‌ای در کتاب قوانین، توسط مرد آتنی این سؤال را مطرح می‌سازد «چه شد که در زمان کمبوجیه همه چیز به نابودی کشید و در زمان داریوش بار دیگر خرابیها تا حدی رفع گردید؟» پاسخ تاریخ چنین است: «به علت برادرکشی».

این سرّ وحشتناک چنان سخت حفاظت شد که ملت از آن اطلاعی نیافت. می‌گفتند احتمالاً بردیا به جزیره‌ای در خلیج فارس تبعید و آنجا در دریا غرق شده است. روایت دیگری محتمل‌تر به نظر می‌رسد. بنابراین روایت سپهبد دربار پرکشاسپه^۱، که یونانیان او را پرکشاسپس^۲ می‌خواندند، شاهزاده را به هنگام شکار کشته است. کمبوجیه کمی بعد از مرگ پدرش با خواهرانش آتوسا و رکسانه ازدواج کرد. نام پارسی باستانی آنها هوته‌ئوئه^۳ (آنکه پاهای چاق و زیبا دارد) و رئوخشنا^۴ (نورانی) بوده است. ازدواج بین خواهر و برادر از سنن قدیم ایرانی نبوده است، گرچه بعدها بخصوص در زمان ساسانیان (قرن سوم تا هفتم میلادی) ازدواج خواهر و برادر را از مظاهر ایمان و عملی شایسته می‌دانستند. قطعاً پارس‌ها بعد از ورود به انزن توجه کردند که شاهان کشور عیلام با خواهران خود ازدواج می‌کنند تا سلطنت در فامیل نزدیک آنها ارثی بماند و تنها پسر خواهر شاه و وارث تخت و تاج به شمار می‌رود.^۵

کمبوجیه در آغاز از ازدواج با خواهرانش احساس ناراحتی می‌کرد. جوانترین خواهرش آرتوستونه، به پارسی باستانی رتستونه^۶ (ستون راستین) در آن زمان هنوز

1. Prkshāspa.

2. Prexaspes.

3. Hutaūthā.

4. Rauchshna.

۵. زرتشتی‌ها مورد ازدواج محارم را نادرست می‌دانند. به مقدمه کتاب گنجینه اوستا (کتاب اول) تألیف هاشم رضی. م. انتشارات فروهر ۱۳۵۱ مراجعه شود. در این مقدمه دلایل رد این مورد دقیق و مستدل بیان شده است.

6. Rtastunā.

بسیار جوان بود، او بعدها سوگلی داریوش شد. کمبوجیه برای آنکه آسایش خیال یابد نظر دادگاه عالی را خواستار شد. هفت قاضی کشور به نحو مقتضی خود را از این دردسر نجات دادند. بنابر حکم، آنها قانونی نیافتند که براساس آن برادر از ازدواج با خواهرش منع شده باشد، ولی قانونی یافتند که براساس آن شاه پارس‌ها هر کاری که مایل باشد می‌تواند انجام دهد (هرودوت - سوم ۳۱) بدین ترتیب دیگر مشکلی بر سر راه ازدواج وجود نداشت. آتوسا در پارس ماند و رکسانه کمبوجیه را تا مصر همراهی کرد.

در جریان تهیه مقدمات این لشکرکشی پادشاه، وضع شاخه جوانتر هخامنشیان را نیز مشخص ساخت. هشتاسپ پدر داریوش منصب ساتراپ پارت منطقه شرقی دریاچه خزر تا به شاهرود امروزی در خراسان را یافت. پسرش داریوش که در آن زمان بیست و دو ساله بود در ستاد فرمانفرما به عنوان «نیزه‌دار» کمبوجیه، به کار مشغول شد. این منصب در حد «آجودان مخصوص» امروز است. داریوش به واسطه این مقام بلند با مسائل سیاسی کشور جهانی، بلاواسطه آشنایی یافت. ولی قطعاً ناچار بوده است که سازش با اخلاق متلون پادشاه را نیز بیاموزد. داریوش در قبرنشته خود می‌گوید: «اگر هم درونم در غلیان باشد، بر غضبم مسلط می‌مانم، من بر احساسم تسلط دارم.» در اشتباه نخواهیم بود اگر بپذیریم که داریوش تسلط بر خود را در سالهای «آموزش» نزد کمبوجیه آموخته است.

یهوده نبود که پارس‌ها بین خود از کوروش به علت فرمش و بخشندگی‌اش به عنوان «پدر» و از کمبوجیه به علت سختگیری شدیدش به عنوان «مخدوم زورگو» یاد می‌کردند. کمبوجیه قبل از حرکت به جانب مصر دستور داده بود مقبره‌ای برایش بسازند، این مقبره قرار بود عیناً تقلیدی از مقبره پدرش کوروش باشد. از آنجا که کمبوجیه در نظر داشت پایتختش را از پاسارگاد به منطقه جنوبی‌تری منتقل سازد، در جلگه مرتفعی که بعدها داریوش کاخ پرسپولیس را بنا نهاد، دستور داده بود مقبره‌اش را بنا کنند؛ این بنا تمام نشد، ولی داریوش دیوارهای اطراف آن را دست نزد (تصویر ۳۱). هرتسفلد در ۱۹۳۲ بی‌نتیجه به دنبال بنانبشته آن گشت، در زمان کمبوجیه یعنی حدود ۵۲۵ ق.م. پارس‌ها هنوز خط نداشتند. در اثر حفاریهای هرتسفلد برخی از مکعبها از محل خود

جابه‌جا شده‌اند. در زبان عوام این باقیمانده‌های مقبره کمبوجیه «تخت رستم» خوانده می‌شود، این باقیمانده‌ها در چهار کیلومتری شمال پرسپولیس قرار دارد. [۲۷]

زمستان سال ۵۲۸ ق.م. را دربار شاهی در بابل اقامت گزید. در نوامبر کمبوجیه در قصر آبانو در نزدیکی اوروک در جنوب بین‌النهرین ماند و معبد ثروتمند اوروک موظف به تأمین نیازهای دربار شد. لوحهای کوچک گلی که در این باره گزارش می‌دهند از چند نظر دارای اهمیت‌اند [۲۸].

در طول ماه نوامبر چند صد گوسفند، بز، بره و بزغاله مصرف شده است. در یک مورد دستور حمل، توسط فرنکه مادی که در آن زمان فرماندار ایالت اوروک بوده است، داده شده. داریوش بعدها فرنکه را به سمت سپهد دربار خود برگزید (تصویر ۳۲). حتی در یک مورد دستور تأمین نیازهای دربار توسط گئوبروه، ساتراپ بابل و سوریه که در زمان کوروش بدین سمت منصوب شده بود، داده شده است. ظاهراً سنت این بوده که هرگاه پادشاه جز در پارس در ساتراپ‌نشین دیگری اقامت داشته، ساتراپ آن منطقه باید در رکاب فرمانفرما باشد. این وضع به داریوش که در آن زمان بیست و دو ساله بود این فرصت را داد که به گئوبروه نزدیک شود. این ساتراپ که در آن تاریخ میانسال بود و داریوش، نیزه‌دار جوان پادشاه، یاران نزدیک شدند و بالاخره ساتراپ گئوبروه در سال ۵۲۷ ق.م. دخترش را به شاهزاده هخامنشی به زنی داد.

نام این دختر به ما نرسیده است. داریوش زن جوانش را همراه خود به مصر برد، او قبل از اینکه داریوش (در سال ۵۲۲ ق.م.) قدرت را به دست گیرد، برایش سه پسر زایید؛ اولین آنها رتب رزنه^۱ [ارتب رزنه] «آنکه نظام راستین را برتر می‌دارد» و نام دومین اریا بیگنه^۲ «هدیه ایران» و نام سومین رشه منه^۳ [ارشه منه] «منش شجاعانه» بود.

1. Rtabrzana.

2. Aryābigna.

3. Rshamanah.



تصویر ۳۲: سبهد دربار داریوش فرنگه. برشی از پیکره مسطحی که ابتدا در شمال قصر پذیرایی در پرسپولیس قرار داشته و در حال حاضر در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود. در سمت چپ فرنگه، بخوردان دیده می‌شود.

هیچ‌یک از آنها حتی بر تخت شاهی نداشت، چون آنها در زمان شاهی داریوش متولد نشده بودند بلکه آنها زمانی متولد شدند که داریوش هنوز پادشاه نبود. حق ولیعهدی از آن خشیارشا [خشه‌یرشا]^۱ «آنکه بر مردان حکم می‌راند»، شد که مادرش آتوسا بزرگترین دختر کوروش بود. اینکه داریوش در اولین ازدواج با شاهزاده خانمی ازدواج کرد که از نسل شاهان نبوده اثبات می‌کند که در سال ۵۲۷ ق.م. داریوش تصور هم نمی‌کرد که روزگاری شخصاً پادشاه ایران خواهد شد.

گنوبروه بعداً به دامادش کمک کرد تا قدرت را به دست گیرد و به‌عنوان نزدیکترین معتمد پادشاه جدید، نیزه‌دار او شد. وی در این سمت، هم در پیکره^۲ مسطح بیستون و هم در پیکره^۳ مقبره^۴ داریوش در نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید نقش شده است.

فتح مصر و نوبیه

در سال ۵۲۵ ق.م. تجهیز قوا برای لشکرکشی بزرگ برضد مصر پایان یافته بود. فنیقی‌ها و پولوکراتس^۲ فرمانفرمای ساموس جهاز جنگی خود را در اختیار متحد پارسی گذاشتند. بعد از انجام جشن سال نو در آغاز بهار کمبوجیه از غزه آخرین پادگان پارس‌ها در فلسطین، فرمان حمله را صادر کرد. با این لشکرکشی در واقع مهاجرت ملتها به سوی جنوب آغاز شد. بعدها اوچاهور^۳ فرمانده^۴ جهاز جنگی مصر (تصویر ۴۱) احساس اولیه^۵ خود را درباره^۶ این لشکر متشکل از ملتهای بسیار، چنین می‌نویسد:

«بیگانگان از همه^۷ سرزمینهای بیگانه همراه کمبوجیه بودند» [۲۹]. کمی قبل از این تاریخ آماسیس^۴ فرعون مصر بعد از دوران طولانی فرمانفرمایی وفات یافت و پسرش پسامتیش^۵ [پسام‌تیخ] سوم تخت سلطنت ممفیس را به ارث برد. ظاهراً کمبوجیه موفق

1. Chshayarshā.

2. Polykratos.

3. Udja hor.

4. Amasis.

5. Psammetich.

شده بود فرماندهٔ جهاز جنگی فرعون پسامتیش را طرفدار پارس‌ها سازد و بدین ترتیب اوچاهور در واقع همچون کیسلینگ^۱ (رهبر فاشیست‌های نروژ) به کشورش خیانت می‌کند. برای پارس‌ها فانس^۲ نیز که در زمان آماسیس فرماندهٔ نیروی محافظان یونانی دربار فرعون بود، ولی بعداً مجبور شد از مصر بگریزد، کمک مفیدی به شمار رفت.

بنابر توصیهٔ او، کمبوجیه با شیوخ عرب منطقهٔ بین غزه و باریکهٔ سوئز وارد مذاکره شد و این شیوخ موافقت کردند آب مورد نیاز لشکر عظیم او را در جریان گذشتن از صحرا تأمین کنند. بدین ترتیب پارس‌ها در ماه مه ۵۲۵ ق.م. به پلوسیوم^۳ رسیدند. فانس راز تأسیسات دفاعی مصر را برای پادشاه فاش ساخت و پس از جنگی سخت مهاجمان فاتح شدند. بعد از هشتاد سال هرودوت در این محل اسکلت مبارزانی را که در اثر آفتاب‌خوردگی رنگ پریده شده بودند، دید و با تعجب متوجه شد که جمجمهٔ ایرانیان تردتر و نازکتر از جمجمهٔ مصری‌هاست.

استحکامات پلوسیوم بعد از مدتها محاصره، زمانی که جهاز ایرانی توفیق یافتند در مصب نیل وارد شوند و تعداد زیادی از شهرهای دلتای نیل را تصرف کنند، تسلیم شد. این موفقیت ممکن است تا حد زیادی ناشی از اقدامات اوچاهور بوده باشد.

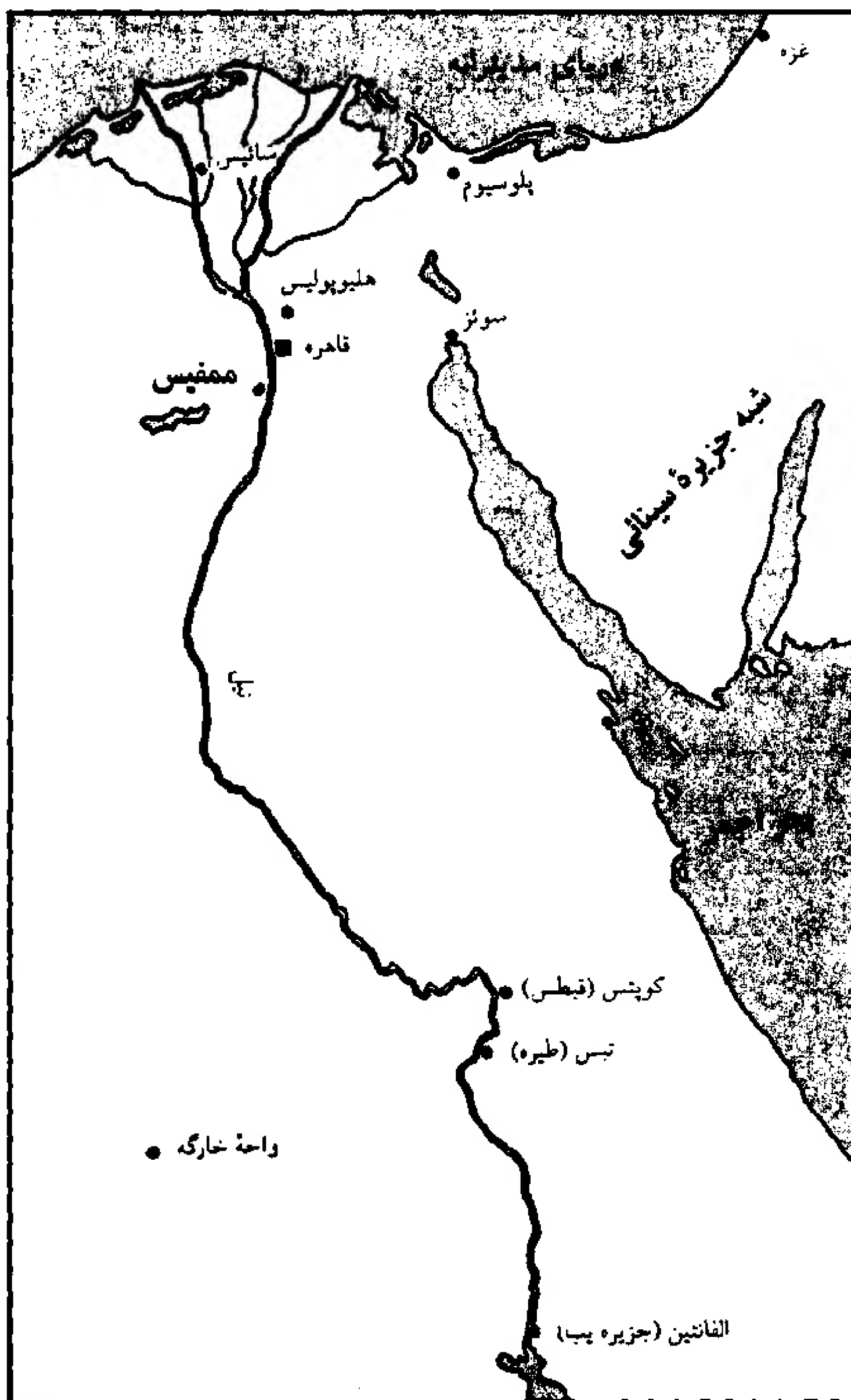
شهر مقدس هلیوپولیس نیز مقاومت کرد، ولی این مقاومت بزودی درهم شکست. فرعون پسامتیش دوم به قصر سفیدش در ممفیس پناه برده بود. کمبوجیه توسط رسولش از او خواست که تسلیم شود؛ اهالی شهر ممفیس آن پارسی و نفرات یونانی کشتی‌اش را تکه‌تکه کردند. کمبوجیه غضبناک آن شهر عظیم را محاصره کرد که بعد از ده روز در ژوئیه ۵۲۵ ق.م. بدون قید و شرط تسلیم شد و بدین ترتیب سراسر کشور مصر به دست پارس‌ها افتاد.

1. Quisling.

2. Phanes.

3. Pelusium.

نقشه ۴



از این پس مصر دچار چنان ذلت و تیره‌روزی شد که «نظیر آن در تاریخ کشور مصر سابقه نداشت». این را هم همان اوچاهور نوشته است که - به عنوان دوست پارس‌ها در ستاد کمبوجیه - قطعاً شاهدهی قابل اطمینان به شمار می‌رود. فاتحان مقدار زیادی اشیای گرانبها و تعداد زیادی برده همراه بردند. به‌طور اتفاق لوح مربوط به قراردادی از بابل باقی مانده که نور مختصری بر این اوضاع می‌تاباند. بنابراین لوح، یک سرباز اجیر بابلی به نام ایدین نابو^۱ در مصر کنیزی را به غنیمت گرفته است. در سال بعد (۵۲۴ ق.م.) هنگامی که از خدمت در لشکریان پارس معاف می‌شود و به موطنش بازمی‌گردد، این کنیز را همراه با دختر بچه‌ای سه ماهه به دو پوند نقره برابر ۲۱۶ سکه طلا می‌فروشد. [۳۰]

هجوم پارس‌ها به مصر، فیثاغورس ساموسی ریاضیدان و فیلسوف را نیز گرفتار ساخت. فیثاغورس ناراحت از خودکامگی پولوکراتس (که به واسطه شعر شیلر با عنوان «انگشتر پولوکراتس» مشهور شده است) از ساموس به مصر مهاجرت کرد تا در آنجا تحصیلات خود را که در محضر طالس آغاز کرده بود، ادامه دهد. کمبوجیه به نحوی که کاملاً امروزی می‌نماید، این دانشمند یونانی را اسیر و به بابل همراه برد. شاید مشاوران بابلی در ستاد کمبوجیه او را بدین کار وا داشته‌اند تا «دانشکده» خود را که از جمله مأمور تنظیم تقویم و محاسبه ماه کیسه بود، با این مرد مشهور یونانی تقویت کنند. این تنها یک فرض است؛ در مقابل مسلم است که فیثاغورس بدین ترتیب با قسمت اعظم دانش ریاضی و ستاره‌شناسی بابلی آشنا شد. این دانشمند در زمان داریوش اجازه یافت به وطن خود یونان بازگردد.

کمبوجیه در حالی که امور ساتراپ‌نشین تازه فتح شده مصر را تنظیم می‌کرد، برای لشکرکشی‌های تازه‌ای در جهت شمال و جنوب خود را آماده می‌ساخت. لیبی و کورنایکا (سیرنیک)^۲ تسلیم شدند. زمانی که دربار پارس هنوز در ممفیس اقامت داشت، داریوش روزی در پایتخت گردش می‌کرد، در میدان بازار مردی یونانی که شنلی قرمز و مجلل بر تن داشت، توجه او را جلب کرد. این یونانی سولوژن^۳ جواترین برادر پولوکراتس بود

1. Iddin Nabū.

2. Cyrenaica.

3. Syloson.

که از ساموس تبعید شده بود. داریوش نزد سولوسن رفت تا شنل او را بخرد. سولوسن متوجه شد که تا چه حد این آجودان جوان پارسی به شنل‌اش علاقه‌مند است. و ناگهان به پیروی از الهام خود - شنل را به شاهزاده هدیه کرد. بعد از این بزرگواری خود تا حدی ناراحت شد، ولی پس از گذشت چند سال این سرمایه‌گذاری سود غیرمنتظره‌ای عاید او ساخت.

در پاییز ۵۲۴ ق.م. کمبوجیه لشکریان خود را در تب (طیره امروز) جمع‌آوری کرد. یک لشکر کوچک سبک پیاده به سمت غرب رفت و بعد از هفتاد روز راهپیمایی واحه مهم خارگه^۱ را تصرف کرد. داریوش در ستاد کمبوجیه به سمت جنوب حرکت کرد تا نوبیه را تصرف کنند (نقشه ۵).

برای اطمینان از تأمین نیازمندیهای لشکر پادشاه در غرب رودخانه بین دومین و سومین آبشار نیل (امروزه در دریاچه سد آسوان پنهان شده‌اند) انبارهایی را از آزوقه و مهمات برپا داشت که حتی بعد از قرن‌ها نیز با نام «بازار کمبوجیه» مشهور بودند. بالاخره پارس‌ها در جریان حرکت به سوی سرچشمه نیل به شهر مقدس نپته (نبطه)^۲ در کوهپایه کوه خدایان برکال^۳ رسیدند و آن را فتح کردند. با این فتح سراسر شمال سودان تبدیل به ساتراپ‌نشین هخامنشی شد. تقویت پادگان یب در سرزمین الفاتین، بالاتر از اولین آبشار نیل، فرمانروایی پارسی را در نوبیه تضمین می‌کرد. در این پادگان همواره گروهانهای یهودی نیز مستقر بودند.

از آن پس در جشنهای نوروز در پرسپولیس، نمایندگان نوبیه با موهای مجعدشان شرکت می‌داشتند؛ تابلوی ۶ این نمایندگان را در پیکره مسطح پلکان شرقی قصر پذیرایی داریوش در سمت چپ کاملاً نشان می‌دهد. به عنوان پیشکش، نمایندگان نوبیه یک جام محتوی عنبر، یک عاج فیل و یک «اوکاپی» - به هر حال نوعی حیوان از رده زرافه - برای باغ حیوانات پادشاه، همراه دارند. این سؤال مطرح است که این نمایندگان چگونه این حیوانات را زنده از نوبیه تا پرسپولیس حمل کرده‌اند.

اخبار ناراحت‌کننده، کمبوجیه را برآن داشت که در پاییز ۵۲۳ ق.م. از نوبیه به مصر

1. Chārga.

2. Napata.

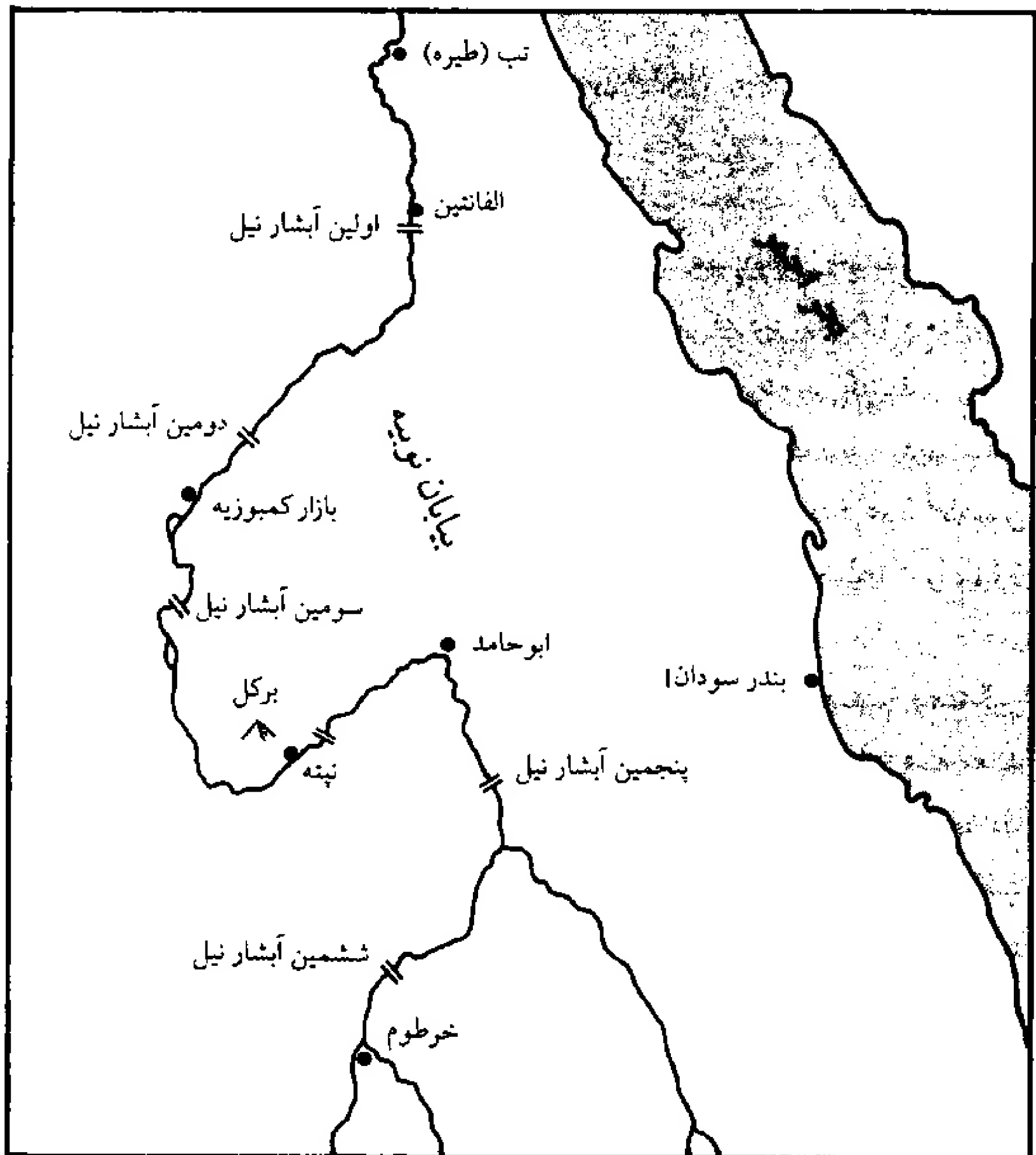
3. Barkai.

بازگردد. بعد از سقوط ممفیس او نیز در پیروی از سیاست قابل تقلید پدرش کوروش، فرعون پسامتیش سوم را نکشت، گرچه رسول پارسی‌اش را که تسلیم شهر را خواستار شده بود، کشته بودند. این شایعه که لشکریان پارسی ضایعات سنگینی داده‌اند، و غیبت نسبتاً طولانی پادشاه، پسامتیش را تحریک کرد که بار دیگر تاج مصر را بر سر گذارد. تقریباً در همین زمان رکسانه خواهر و زن کمبوجیه به علت سقط جنین فوت کرد.

کمبوجیه بعد از بازگشت، تب عصیان را با ریختن خون عصیانگران خواباند و فرعون پسامتیش سوم اعدام شد. استرابون گزارش می‌دهد، زمانی که در سال ۲۴ ق.م. از تب بازدید کرده، اغلب معابد آنجا را خراب شده یافته است و مردم می‌گویند این کار کمبوجیه است. اینکه آیا پادشاه واقعاً در مصر معبدی را خراب کرده، قابل تردید است؛ در عوض مسلم است که او با اقداماتی اقتصادی برضد کاهنان عمل کرد. فرعون آماسیس برای معابد امتیازات بسیاری برقرار کرده بود، کمبوجیه اینک این امتیازات را بدون ملاحظه از میان برداشت، اقدامی قابل درک، که زیرکانه نمی‌بود.

یک پاپیروس موجود در کتابخانه ملی پاریس قسمتهایی از متن تصمیم خشمگین پادشاه را حفظ کرده است. کمبوجیه سه معبد را با نام مستثنا می‌کند و برای همه معابد دیگر دستور می‌دهد: «از تعداد حیوانی که قبلاً وقف معابد خدایان می‌شده است، تنها نیمی در اختیار آنها گذارده شود.» در مورد مرغهایی که از منابع دولتی دریافت می‌داشتند، فرمان می‌دهد: «دیگر به آنها ندهید! کاهنان باید خودشان غاز پرورش دهند و قربانی خدایانشان کنند.» در این سند سپس مقدار غلات، نان، چوب، الیاف کتان، عنبر، پاپیروس و دیگر چیزهایی که پادشاه از جیره معابد کسر کرده است آمده، یک قلم مهم که بکلی حذف شده تقریباً ۱۴/۶۰۸ کیلو نقره به ارزش سه میلیون سکه طلاست. مبلغی که برای آن زمانها بسیار معتنا به می‌بوده - [۳۱] بدین ترتیب کمبوجیه کاهنان مصری را سخت با خود مخالف می‌سازد، حتی نبوند هم کاهنان بابل را تا بدین حد مخالف خود نساخته بود. کاهنان مصری از فرط تنفر کوشیدند کمبوجیه را نزد عوام جابری معرفی کنند که بی‌شرمانه همه مقدسات را نادیده گرفته است.

نقشه ۵



برای قبور احترام قایل نیست و مومیایی فرعون آماسیس را قطعه قطعه کرده و سوزانده است. حتی گاو مقدس آپیس را کشته است. حتی هرودوت هم این تبلیغات وحشت‌انگیز را باور داشت و به وسیله او غرب نیز با باور کردن این تبلیغات تا به دوران ما نظرش دربارهٔ کمبوجیه همان نظر هرودوت «پدر تاریخ» می‌باشد.

درحقیقت کمبوجیه در مصر، در دوران شورشهای بعد از تهاجم سال ۵۲۵ ق.م. با تصمیمی قاطع نظم را برقرار ساخت و سیاست پدرش کوروش، مبنی بر سلوک با ادیان را ادامه داد؛ او سربازان ایرانی را از معابد تصرف شده و غارت شده خارج ساخت. به درباردار اوچاهور مقامهای مهم دیگری علاوه بر مقام «پزشک کشور» در مصر وا گذاشت. بنا به درخواست او جیره قبلی معبد الهه نه‌ئیت^۱ در سائیس را که اوچاهور تابع آن بود، مجدداً برقرار کرد و خدمه آن را به معبد بازگرداند. کمبوجیه حتی موافقت کرد که در برابر نه‌ئیت و سایر الهه‌های سائیس احترام به جای آورد و قربانی کند. البته این تشریفات با آن‌گونه ناراحتیهای تشریفات جشن سال نو در معبد مردوک در سال ۵۳۸ ق.م. در بابل همراه نبود. علاوه بر این کمبوجیه عنوان رسمی را که به عنوان فرعون اوچاهور برایش یافته بود، پذیرفت.

این سیاست مذهبی متعادل اینک به خاطر عصیان پسامتیش سوم با یک ضربه پایان پذیرفت. کمبوجیه بی‌ملاحظه اقدام کرد و به‌خصوص قدرت معابد بسیار ثروتمند و کاهنان را از بین برد. در جریان این اقدامات اخبار بدی به پادشاه رسید.

عصیان بردیای دروغین

در یازدهم مارس ۵۲۲ ق.م. در پارس شاه دیگری بر تخت نشست که خود را بردیا، برادر کوچک کمبوجیه، که کمبوجیه قبل از لشکرکشی به مصر دستور کشتنش را داده بود، می‌خواند.

در حقیقت این شاه دیگر که یونانیان او را اسمردیس دروغین می‌نامند، یک مغ به نام گئوماته، که احتمالاً در آن زمان رهبر مغان روحانی بود. به هر حال گئوماته بر راز برادرکشی که تا بدان حد حفاظت شده بود، آگاه می‌بود.

عصیان این مغ اساس فرمانفرمایی هخامنشیان را به لرزه درآورد. در آوریل ۵۲۲ ق.م.

۱. Neith.

کمبوجیه عجولانه و نگران، بازگشت به ایران را آغاز کرد. به‌عنوان ساتراپ مصر اریاونده^۱ پارسی را، که یونانیان او را اریاندس^۲، می‌خواندند، منصوب کرد و با لشکریان زیادی برجا گذاشت. علت اصلی عصیان گئوماته^۳ مغ هنوز هم روشن نشده است. احتمالاً این عصیان ضربه^۴ متقابل مغان به‌علت قبول دین زرتشتی بوده است. کوروش با قبول این آیین، راه را برای سایر پارس‌ها باز کرده بود. کمبوجیه گرچه به‌علت یکدندگی خاص خود و اخلاق خشن و تند، قطعاً برای مسائل دینی اهمیت زیادی قایل نمی‌بود؛ ولی در روش خداشناسی زرتشتی که پدرش مقرر داشته بود، تغییری نداد.

بنابراین مغهای بت‌پرست باید اجباراً کنار روند. این مغها همچنان معتقد به ارباب قدیمی ایران و بخصوص به میترا و تشریفات قربانی گاو نر، مشروب مخدر و الهه^۵ باروری آناهیتا بودند. گذشته از این مادها هنوز هم به زوروان^۶ که خدای زمان و تقدیر به شمار می‌رفت، اعتقاد داشتند. ایمانی که پیامبر باستانی ایران آورده بود، گرچه در بین ملت ایران از علاقه به خدایان موروئی دوران بت‌پرستی کاسته بود، ولی آن را بکلی از بین نبرده بود. در نتیجه غیبت طولانی پادشاه، که در مرکز کشور منجر به نابسامانیهای زیادی شد، مغها جرئت یافتند که عصیان برضد کمبوجیه را عملی سازند.

گئوماته به‌عنوان شاه، عوام را مجذوب خود ساخت. تا حدی ممکن است این امر ناشی از این باشد که کمبوجیه چندان محبوب نبود درحالی که برادرش بردیا برعکس، بین مردم محبوب می‌بود. گئوماته^۷ مغ زیرکانه توفیق یافت حتی سایر ایالات (غیر از پارس) را نیز با بخشودن مالیات سه ساله^۸ آنها و معاف ساختن آنها از خدمات سربازی، با خود موافق سازد. بدین‌سان در جریان عدم رضایت عمومی و تحول عمیق، گروههای ملت به‌سوی گئوماته روی آوردند، همین مردم هم باید با تخریب پرستشگاههای زرتشتی به فرمان او، موافقت کرده باشند. این مغ با مصادره^۹ املاک مالکان بزرگ و تقسیم گله‌های آنها بین مردمی که از لحاظ اجتماعی در وضع نامناسبی قرار داشتند و آزاد کردن خدمه و بردگان، ایشان را مجذوب خود ساخت.

اطلاعات مربوط به این تحولات اجتماعی و مذهبی را ما مرهون شخص داریوش

1. Aryavanda.

2. Aryandes.

3. Zurvān.

هستیم. او در گزارش بزرگ خود در دروازه آسیا، ریشه‌های پنهانی این عصیان را هویدا می‌سازد. تیره‌روزی با برادرکشی کمبوجیه آغاز شد «لشکریان از اینکه بردیا کشته شده بود، بی‌اطلاع ماندند. آنگاه کمبوجیه به سوی مصر حرکت کرد. آن لشکریان عهدشکن شدند و دروغ در سرزمینهای کشور برتری یافت، در پارس، در ماد و در سایر سرزمینها.» بدی، بدی زایید و بدین‌سان مخالفان توفیق یافتند که خودنمایی کنند. چون «دروغ» از نظر داریوش نیز همانند زرتشت اصطلاح دیگری برای «اهریمن» به شمار می‌رفت. بنابر گفته مسیح نیز شیطان «پدر دروغ» است.

داریوش جزئیات این عصیان را چنین شرح می‌دهد: «مردی بود، یک مغ به نام گئوماته، او از کوه ارکردری^۱ در سرزمین پیشیاخوادا^۲ برخاست، در روز چهارم ماه شخم (یازدهم مارس ۵۲۲ ق.م.). متأسفانه ما موقعیت این سرزمین را هنوز هم به‌طور دقیق نمی‌شناسیم. نام این سرزمین به عیلامی نسیرمه است؛ بنابراین مانند سایر نقاط پارس یکی از مناطق قلمرو قدیم عیلام است. داریوش ادامه می‌دهد: «او به لشکریان دروغ گفت، گفت: من بردیا پسر کوروش، برادر کمبوجیه‌ام. پس همه لشکریان از کمبوجیه جدا شدند و به سوی گئوماته روی آوردند، پارس، ماد و سایر ایالات کشور. بدین‌سان او توانست در نهم ماه گرما پادشاهی را بدست گیرد». بنابراین گئوماته با نام بردیا در اول ژوئیه ۵۲۲ ق.م. بر تخت سلطنت هخامنشیان نشست.

داریوش هنوز در مقام نیزه‌دار در ستاد کمبوجیه در حال بازگشت از مصر بود. اگر قبلاً مطلع نشده بودند، در این زمان داریوش و فرماندهان لشکر پارس توسط شخص پادشاه اطلاع یافتند که بردیای واقعی به امر او کشته شده است. افسران گارد ممکن است خشمگین در او نگریسته باشند، ولی فرمانبرداری از او را همچنان ادامه دادند. لشکر در ساحل مدیترانه به سوی سوریه پیش می‌رفت. چون بابل در آن زمان از گئوماته جانبداری می‌کرد، پادشاه مصمم بود بابل را دور بزند. از اواسط آوریل ۵۲۲ ق.م. در سرزمین بین‌النهرین به نام «شاه بردیه»^۳ تاریخ‌گذاری شد. تلفظ مادی اسم فارسی بردیه چنین بوده (dh در Brdhya باید مانند the در زبان انگلیسی تلفظ شود ولی این اسم معمولاً

1. Arakadri.

2. Paishyāchvādā.

3. Bardhya.

برای سادگی Brdya ضبط شده است. مؤلف) بابلی‌ها چون مدتها قبل از آنکه با پارس‌ها آشنا شوند با مادها همسایه بودند، همه نامهای پارسی را با تلفظ مادی به کار می‌بردند. گئوماته، گئوبروه، ساتراپ بابل را از کار برکنار کرده بود و بنابراین گئوبروه ترجیح داد به بابل بازنگردد. در ژوئیه ۵۲۲ ق.م. کمی قبل از این که مغ در پارس تاجگذاری کند، کمبوجیه در سوریه با شمشیر کوتاهش خود را زخمی کرد.

احتمالاً در حمث، که امروز حما خوانده می‌شود و در جنوب حلب قرار دارد. روایات در این باره تا حدی نامشخص است، ولی به نظر می‌رسد که پادشاه در موقع سوار شدن بر اسب زخمی شده باشد. در اثر حرکتی بدون توجه، شمشیر کوتاهی که به مادی آکیناکس^۱ نامیده می‌شود و به پاچه چپ شلوار بسته می‌شود، از غلاف جدا می‌شود و فرمانفرما را در حال سوار شدن بر اسب، زخمی می‌کند. تصویر ۳۳ سلاحی را که عامل این حادثه بوده است نشان می‌دهد. در واقع این تصویر شمشیر کوتاه داریوش است که خزانه‌دار مادی او اسپت‌شناه^۲ در پیکره مسطح پرسپولیس، برای او حمل می‌کند. ممکن است فکر کرد که این آکیناکس گرانبها را داریوش از کمبوجیه به ارث برده باشد. غلاف آن از شاهکارهای هنر هخامنشی به شمار می‌رود و باید از طلا باشد. هیچ‌کس باور نمی‌کرد که زخم کمبوجیه کشنده باشد، ولی زخم کشنده شد و بعد از ده روز در ژوئیه ۵۲۲ ق.م. کمبوجیه در نتیجه مسمومیت خونی وفات یافت و بدین سان با مرگ کمبوجیه ساعت سرنوشت داریوش فرا رسید.

با مرگ کمبوجیه دوران فرمانفرمایی شاخه قدیمی سلسله هخامنشی نیز به پایان رسید. پادشاه پسری از خود باقی نگذاشته بود، تنها برادرش بردیا هم به فرمان او کشته شده بود؛ تنها یک دختر داشت به نام پارموش.^۳ بنابراین اینک تنها یکی از هخامنشیان شاخه جواتر ممکن بود بر تخت فرمانفرمایی ایران بنشیند. داریوش بی آنکه لحظه‌ای تأمل کند، تصمیم گرفت قدرت را بدست گیرد.

1. Akinakes.

2. Aspathshanāh.

3. Parmush.



تصویر ۳۳. شمشیر کوتاه داریوش که توسط خزانه‌دار مادی‌اش (Aspatshanâh) حمل می‌شود. برشی از پیکره مسطح مربوط به پلکان شمالی آپادانا در پرسپولیس. در حال حاضر در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود.

پدرش ویشتاسپ ساتراپ پارت توانایی چنین کاری را نداشت؛ او از محل وقایع بسیار دور بود و لشکریان محدودش در برابر قوای گئوماته نمی‌توانستند کاری از پیش برند. پدربزرگش رشامه^۱ که در سن نود سالگی در نقطه‌ای از پارس می‌زیست، جرئت اقدامی برضد بردیای دروغین را نمی‌داشت. داریوش وظیفه خود می‌دانست که غاصب تخت و تاج هخامنشی، گئوماته مغ را ساقط و هرج و مرجی را که او باعث شده بود از میان بردارد. داریوش در قبر نبشته خود ضمن بررسی وقایع گذشته چنین آورده است: «زمانی که اهورا مزدا این زمین را در هرج و مرج دید، آن را به من وا گذاشت و مرا به شاهی رساند» و سپس اضافه می‌کند: «بنابر خواست اهورا مزدا من آن را بار دیگر در مکان راستین خود مستقر می‌دارم». داریوش، قدرت‌یابی خود را نوعی وظیفه اخلاقی، نوعی اقدام برای استقرار «نظام راستین» و بدین‌سان مبارزه‌ای برضد مخالف آن، یعنی نظام «دروغ» می‌دانست.

ولی پایین کشیدن بردیای دروغین از تخت سلطنت کار ساده‌ای نبود. داریوش خود چنین می‌گوید: «هیچ‌کس یافت نشد که کاری انجام دهد، نه یک پارسی، نه یک مادی و از قوم ما نیز هیچ‌کس تا فرفرمایی را از آن مغ، از گئوماته بازستاند. لشکریان از او وحشت داشتند، چون او بسیاری را کشت، کسانی را، که از پیش بردیا را می‌شناختند. از آن‌روی بسیاری را کشت که با خود می‌گفت: آنها نباید دریابند که من بردیا، پسر کوروش، نیستم! هیچ‌کس جرئت نکرد برضد او کاری انجام دهد، تا من آمدم».

داریوش بعد از مرگ کمبوجیه دو ماه و نیم را، تا آنجا که ممکن شد، برای جمع کردن لشکریان پراکنده پارسی صرف کرد تا آنها را به ایران بازگرداند. در عین حال در پنهانی کامل همکارانی برای اقدام برضد مغ، جست‌وجو می‌کرد. پدرزنش ساتراپ سابق بابل، گئوبروه، فوراً آمادگی خود را اعلام داشت. علاوه بر او پنج پارسی دیگر از اشراف تراز اول با او هم‌عهد شدند: وینده فرناه، هوتانه، ویدرنه، بگه بوخشه^۲ و اردی‌منیش^۳ داریوش به آنها قول بالاترین درجات و حد‌اعلای جوایز را داد.

1. Rshama.

2. Bagabuchsha.

3. Ardimanish.

او به قول خود وفا کرد. داریوش بعدها در قبر نبشته خود چنین بیان می‌کند: «تو، ای کسی که بعدها شاه خواهی بود، اخلاف این مردان را پرستار باش!» واقعاً اخلاف هم‌عهدان داریوش بعد از گذشت نسلها هم درجات عالی و املاک بسیار وسیع در کشور هخامنشی داشتند. داریوش برای این شش هم‌عهد، به‌عنوان نشانه‌ی علاقه‌ی خاص خود، این امتیاز را قایل شد که بند سرپوش خود را بجای عقب در جلو‌گره بزنند (تصویر ۳۴).

این امتیاز در حکم دریافت عالترین نشان می‌بود و هر پارسی می‌توانست فوراً دریابد که این مردان در خدمت به پادشاه خود، چه افتخاری کسب کرده‌اند. بعدها به ساتراپها نیز این امتیاز داده شد. [۳۲]

در این بین گئوماته مغ با درباریان از پارس به ماد به ییلاق رفت. برای اقامت، محلی را که به قلعه ریگی، به مادی سیکه‌یه‌خوتیش^۱ شهرت داشت، در نزدیکی بیستون انتخاب کرده بود. در ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق.م. داریوش با شش هم‌عهدش ضربه را وارد ساخت.

«من اهورامزدا را ستایش کردم، و اهورامزدا از من حمایت کرد.» دروازه‌بانان، داریوش و همراهانش را راه دادند، چون آنها از شخصیت‌های مهم و مشهور می‌بودند، ولی نگهبانان قصر جلوی آنها را گرفتند و به دروازه‌بانان بی‌احتیاط ناسزا گفتند. کار به زور آزمایی کشید؛ نگهبانان شکست خوردند. هفت مهاجم از دربار گذشتند و به اتاق‌های داخل ساختمان قصر نفوذ کردند، گئوماته در اینجا - بنابر گزارش کتسیاس پزشک یونانی - در مصاحبت کنیزی بابلی بود.

خواجه پیر، بگه‌پاته، خواجه‌سرای کوروش، ظاهراً در حرمسرا را بر مهاجمان گشوده است. گئوماته که از هیاهو وحشت زده شده بود با پایه‌کرسی مطلا، به دفاع از خود برخاست. در تاریکی حجره، آشفته‌گی ایجاد شد. هرودوت گزارش می‌کند که گئوبروه مغ را بغل کرده و محکم می‌گیرد. او داریوش را می‌خواند و از او می‌خواهد که او را

1. Sikayachvatish.

بکشد و داریوش پاسخ می‌دهد «می‌ترسم به تو اصابت کند!» «فرو بر، حتی اگر به من اصابت کند!...» داریوش شمشیر کوتاه خود را فرو می‌برد و خوشبختانه تنها مغ را مورد اصابت قرار می‌دهد.

در حقیقت وینده‌فرناه ضربه‌کشنده را بر مغ وارد کرد، [۳۳] ولی داستانی که هرودوت شرح می‌دهد حاکی از وفاداری و از خود گذشتگی است که برای گئوبروه قایل بوده‌اند. ترتیبی که داریوش در نبشته بیستون در معرفی هم‌عهدان خود رعایت کرده نمایانگر دقیق درجه‌شش هم‌عهد و خدمات آنها در کشتن مغ است.

در مرتبه اول پادشاه به عنوان دلیر بزرگ و بنده‌فرناه و در مرتبه دوم هوتانه و سپس در مرتبه سوم پدرزنش گئوبروه را می‌نامد؛ و از آن پس به ترتیب ویدرنه و بگه بوخشه و اردی‌منیش نامیده می‌شوند. داریوش برای جبران خدمات وینده‌فرناش، او را به مقام کماندار خود منصوب می‌کند. این بالاترین مقام درباری است که احتمالاً در آن زمان خاص او ایجاد شده و برتر از مقام گئوبره، نیزه‌دار، بوده است.

بدین جهت وینده‌فرناه در پیکره مسطح بیستون بلاواسطه بعد از پادشاه، یعنی قبل از گئوبروه ایستاده است (تصویر ۳۵). حتی داریوش در نبشته بزرگ خود از این واقعه سرنوشت‌ساز فقط با یک جمله خبر می‌دهد: «به خواست اهورامزدا، من در دهم ماه باغ‌یادیش [= بیست و نهم سپتامبر ۵۲۲ ق.م.] با مردان کمی گئوماته مغ را و همه همراهان شخیصش را کشتم».

ظاهراً همراهان بردیای دروغین در قلعه بیشتر مغها بودند که هفت هم‌عهد، آنها را سر بریدند. هرودوت در این باره گزارش می‌کند: «فاتحین بیرون دویدند و هیاهو برپا کردند». برای پارس‌هایی که عجولانه سر می‌رسیدند، آنچه را واقع شده بود می‌گفتند و سرهای بریده را بدانها نشان می‌دادند. هر مغی که بر سر راهشان ظاهر می‌شد می‌کشتند. پارس‌ها از آنها تقلید کردند و شمشیرهایشان را کشیدند و مغهایی را که بر آنها دست می‌یافتند، کشتار کردند. اگر شب فرا نرسیده بود، آنها هیچ مغی را زنده نمی‌گذاشتند.



تصویر ۳۴: مجسمه گلی سر یک پارسی که در پرسپولیس یافت شده است. این مجسمه چهره مردانی را می‌نمایاند که به داریوش برای دفع گشوماته مغ کمک کردند و بدین لحاظ اجازه سرپوششان را به جای عقب در جلو گره بزنند.

این روز را (بیست و نهم سپتامبر) هنوز پارس‌ها جشن می‌گیرند و آن را روز کشتار مغ می‌نامند، در این روز جشن هیچ مغی حق ندارد در ملأ عام ظاهر شود، آنها همگی در خانه‌های خود پنهان می‌مانند. این روایت هرودوت را که در برخورد اول غریب می‌نماید، نه تنها کتسیاس که هفده سال تمام در دوران اردشیر دوم در دربار ایران مقیم بوده و بنابراین شخصاً شاهد چنین جشنی بوده است، تأیید کرده بلکه بعدها نیز در یک مأخذ سغدی که هنینگ^۱ توک^۲ کاشف آن است، [۳۴] تأیید شد.

در دوران پارت‌ها مغ‌ها توفیق یافتند که «کشتار مغان» را به اسکندر مرتبط سازند و بدین‌سان یادبود واقعه اصلی، یعنی قیام ضد زرتشتی مغها در دوران کمبوجیه را، آرام آرام از خاطره ایرانی‌ها محو کنند. این جریان به تحقیق اثبات می‌کند تحولی که گئوماته باعث آن شد علتی مذهبی داشته و نه بنیانی سیاسی. داریوش در نبشته بزرگ خود در بیستون اقدامش را چنین توضیح می‌دهد: «در قلعه ریگی در نزدیکی نیسایه [نسا؟]^۲ در ماد، آنجا من گئوماته را کشتم و فرمانفرمایی را از او باز پرس گرفتم... اهورامزدا فرمانفرمایی را به من وا گذاشت. فرمانفرمایی از سلسله ما به غارت برده شده بود، ولی من آن را باز گرفتم و آن را بر جای خود بسان گذشته برپای کردم».

در حقیقت قدرت‌یابی او به فوریت با مقاومت‌های شدیدی روبه‌رو شد. اقدام داریوش، حرم کمبوجیه را که در ایران به‌جا مانده بود، به خود منتقل ساخت و با دختران کوروش آتوسا و آرتوستونه ازدواج کرد، در این وضع تغییر نداد. در این زمان داریوش بیست و هشت ساله بود. آتوسا (هوتثوتا) که ابتدا با برادرش کمبوجیه و سپس با مغ ازدواج کرده بود، در این زمان کمی مستتر از داریوش بود. خواهرش دوشیزه آرتوستونه (رستونا)، از داریوش جواتر بود؛ او گرچه سوگلی داریوش شد ولی همواره زیر دست آتوسای قدرتمند ماند. پادشاه دختر یتیم بردیا پرموش و همچنین فئی دوما دختر هوتانه، از هم‌عهدان کشتن مغ را نیز، به حرم خود برد.

1. Walter Henning.

2. Āssina.



تصویر ۳۵: برشی از پیکره مسطح بیستون، سمت راست، داریوش پای چپ خود را روی بدن گئوماته
مغ که تضرع‌کنان دستهایش را بالا آورده، گذاشته است. پشت سر او کماندارش وینده‌فرناه و در سمت چپ
او نیزه‌دار پادشاه گئوبروه، تصویر شده‌اند.

نوزده جنگ طی یک سال

درحالی‌که داریوش در اکتبر ۵۲۲ ق.م. هنوز در ماد بود، عیلام و بابل از او جدا شدند. «زمانی که من گئوماته مغ را کشتم، یک عیلامی به نام آسینه^۱ در عیلام برخاست و ادعا کرد: اینک من شاه عیلامم! آنگاه عیلامی‌ها از من جدا شدند و به پیش آن آسینه رفتند.» این شاه یاغی که تنها در متن عیلامی نبشته بیستون، عیلامی خوانده شده است، نامی ایرانی دارد، پدرش او پدرمه^۲ نیز باید ایرانی باشد. ظاهراً پارس‌ها تنها سرزمین مرتفع انزن را متصرف نشده بودند، بلکه تا حدی نیز جلگه مسطح شوش را در تصرف داشتند. پادشاه، این شورش عیلامی را بزودی خاموش کرد. او رسولی به شوش فرستاد. از تهدیدهای این رسول عیلامی‌ها وحشت کردند و آسینه را اسیر کردند و کت‌بسته پیش داریوش فرستادند، داریوش او را در اوایل دسامبر ۵۲۲ ق.م. اعدام کرد. آسینه در تصویر ۳۶ اولین اسیری است که در برابر پادشاه ایستاده است. در آن زمان داریوش از ماد به جانب بابل در حرکت بود. در جریان لشکرکشی ممکن است داریوش در نزدیکی سرپل امروزی پیکره مسطح شاه آنوبانی‌نی و نه اسیر او را دیده باشد و بعدها خاطره این پیکره مسطح او را بر آن داشت که خودش نیز نظیر آن فتح‌نبشته را بر دیواره صخره بیستون حجاری کند. بر یکی از دشمنان خود، یعنی بر آسینه، هم‌اکنون فاتح شده بود. اینک باید با دشمنی به مراتب خطرناک‌تر در بابل مواجه شود. در بابل مردی بابلی به نام نیدیت‌بل^۳، پسر آنی‌ری^۴، نام نبوکد نصر را بر خود نهاد و عنوان کرد که پسر شاه نبوند است که در سال ۵۳۹ ق.م. معزول و به کرمان تبعید شده بود. «همه ملت بابل به سوی او روی آوردند. بابل جدا شد. نیدیت‌بل قدرت شاهی را در بابل بدست گرفت». این عصیان در ۵۲۲ ق.م. عملی شده بود، یعنی در زمانی که گئوماته مغ تازه کشته شده بود. ظاهراً بابلیها قبلاً فهمیده بودند که او بردیای واقعی نیست و با اشتیاق از این موقعیت برای آزادی خود از فرمانروایی ناخوشایند پارس‌ها استفاده کرده بودند.

1. Āssina.

2. Upadrama.

3. Aniri.

4. Nidit-Bil.



تصویر ۳۶: برشی از پیکره مسطح بیستون، سمت چپ داریوش، زیر پایش گشومانه مغ، جلوی او (از چپ به راست) آسینه عیلامی، نیدیت بل بابلی، فرورتیش مادی و مرتیه پارسی.

در سیزدهم دسامبر ۵۲۲ ق.م. در ساحل دجله اولین نبرد صورت گرفت. «لشکریان نی‌دیت‌بل به دجله نزدیک شدند و ساحل دیگر را برگرفتند. در رودخانه آب بسیاری جاری بود، از این رو لشکریان را، بر مشکها [پوست باد کرده گوسفند]، و گروهی را بر شتر و اسب سوار کردم. اهورامزدا حامی من بود. به خواست او از دجله گذشتم و لشکریان نی‌دیت‌بل را شکست دادم، سپس به سوی بابل شدم»، «هنوز من به بابل نزدیک نشده بودم که نی‌دیت‌بل که خود را نبوکدنصر می‌خواند، همراه لشکریانش به سوی شهر زازانو^۱ در ساحل فرات حرکت کرد تا به من بجنجد. پس جنگ شد.

اهورامزدا حامی من بود، بدین‌سان من به خواست اهورامزدا در آنجا قوای نی‌دیت‌بل را شکست دادم.» این واقعه در دسامبر ۵۲۲ ق.م. روی داد. «بخشی از لشکریانش به فرات رانده شدند و رود آنها را برد. آنگاه نی‌دیت‌بل به سوی بابل فرار کرد. من به بابل حمله‌ور شدم، به خواست اهورامزدا آن را تصرف کردم، نی‌دیت‌بل را اسیر کردم، سپس دستور دادم او را در بابل اعدام کنند». نی‌دیت‌بل هم در پیکره مسطح بیستون تصویر شده است.

شورشهای عیلام و بابل در واقع باعث یک نوع عکس‌العمل زنجیره‌ای شد. داریوش در گزارش خود ادامه می‌دهد: «زمانی که من در بابل بودم این ایالات از من جدا شدند: پارس، عیلام (بنابراین برای بار دوم)، ماد، سوریه، مصر، پارت، مرگیه‌نه^۲ (مرو امروزی در ترکستان)، ثته‌گوش پنجاب امروزی در شمال غربی هندوستان». در ضمن ساتراپ‌نشین بزرگ ماد که شامل ساتراپ‌نشینهای کوچک ارمنستان و سگرتیه نیز می‌شد، استقلال خود را اعلام کرده بودند. مشکل از این لحاظ سخت‌تر می‌شد که داریوش با وجود موفقیت در بابل ناچار بود بپذیرد که: «نیروی پارسی و مادی که همراه داشتم شمارشان اندک بود».

1. Zazannu.

2. Margiana.

بیش از همه جدا شدن موطنش پارس، مقر سلسله هخامنشی، داریوش را نگران و ناراحت می ساخت. «مردی به نام وه یزداته^۱ از شهر تاروا^۲ (تارم امروزی) در سرزمین یوتیا در پارس، دومین کس بود که در پارس شورش کرد و مردم را ایدون گفت: من بردیا پسر کوروش ام. آنگاه لشکر پارسی که پیشتر، از انزن بدانجا آمده بودند، همگی از من جدا شدند و به وی پیوستند. او شاه پارس شد.»

اگر دشمنان داریوش توانسته بودند با یکدیگر همدست شوند، حکمفرمایی هخامنشیان به پایان رسیده بود. ولی آنها هر کدام به دنبال موفقیت خود بودند. در فلات ایران تنها ساتراپ ویوانه^۳ در آراخوسیا (در جنوب افغانستان، پایتختش قندهار) و ساتراپ داد رشیش^۴ در باکتريا (در شمال افغانستان) به داریوش وفادار ماندند. در بیست و نهم دسامبر ۵۲۲ ق.م. ویوانه در آراخوسیا در برابر لشکر پارسی که دومین بردیای دروغین بدانجا فرستاده بود، مقاومت کرد. بردیای دروغین خود در پارس ماند. دادرشیش در باکتريا گرچه می توانست خود را حفظ کند، لکن توانایی آن را نداشت که برضد مرگیه نه (مرو) که در آنجا شخصی به نام فراده خود را شاه خوانده بود، اقدامی کند. فراده ظاهراً در فکر آن بود که کشور از بین رفته شرق ایران را که در آن زمان موضوع اسطوره ها شده بود، بار دیگر بر پا دارد.

داریوش در بابل درحالی که از شمال توسط سوریه و ارمنستان و از شرق توسط سگرتیه و عیلام تهدید می شد، از این امر وحشت زده بود که مبادا شاه یاغی ماد فرورتیش راه رسیدن او را به فلات ایران ببندد، بنابراین اولین اقدام پادشاه حفاظت گردنه زاگرس در دروازه آسیا به شمار می رفت. این وظیفه را به عهده چهارمین هم عهدش در کشتن مغ، یعنی ویدرنه^۵ گذاشت. ویدرنه خوشوقت از اینکه مادها غفلت کرده بودند و گردنه را قبلاً متصرف نشده بودند، هجوم برد.

زمانی که در ۱۲ ژانویه ۵۲۱ ق.م. در نزدیکی ماروش،^۶ در منطقه کرمانشاه امروزی، مقابله ای روی داد اتفاقاً فرورتیش خودش حضور نداشت و در نتیجه ویدرنه توانست

1. Vahyazdhatta.

2. Tāravā.

3. Vivāna.

4. Dadrshish.

5. Vidrna.

6. Mārush.

علی‌رغم کمی قوایش مادهای عصیانگر را شکست دهد. داریوش گزارش می‌کند: «از آن پس لشکر من در آنجا کاری دیگر نکرد، در سرزمین کمپنده^۱ (در شرق کرمانشاه) چشم به راه ماند تا من خود به ماد آمدم».

همزمان با حفاظت گردنه زاگرس، داریوش اقداماتی برای حفاظت جبهه شمالی، که ارمنی‌ها در آنجا قیام کرده بودند، معمول داشت. پادشاه زیر فرماندهی وهومیسه^۲ پارسی، لشکری به شمال سوریه فرستاد. در ۳۱ دسامبر ۵۲۲ ق.م. وهومیسه ارمنی‌ها را در منطقه تور ابدین^۳ در جنوب ترکیه امروز، در سرزمین ماد شکست داد و بدین‌سان بابل را از سمت شمال حفاظت داشت.

در آغاز پادشاه برضد سگرتیه، عیلام و پارس اقدامی نکرد. او زمستان را در بابل ماند و با استفاده از خزانه بابل برای جنگهای آتی، سرباز اجیر به خدمت گرفت. بارها داریوش تأکید می‌کند که تعداد معدودی ایرانی در لشکریانش خدمت می‌کرده‌اند.

در بابل اطلاع یافت که ساتراپ وفادارش ویوانه در آراخوسیا [رخج] در ۲۱ فوریه ۵۲۱ ق.م. در منطقه گندومه‌وه^۴ توفیق یافته است لشکر پارسی را که دومین بردیای دروغین اعزام داشته بود، نابود کند: «فرمانده آنها فرار کرد و با اندکی سوار به سوی دژ رشاده در آراخوسیا مقر حکومت ویوانه رفت». این قلعه ممکن است در نزدیکی قندهار امروزی قرار داشته باشد. «ویوانه، آن یاغی را، که خود را فرمانده لشکر پارسی می‌خواند، دنبال کرد، او را و همدستان محتشم‌اش را اسیر کرد و کشت». بدین‌سان آراخوسیا در جنوب افغانستان امروز، برای داریوش باقی ماند، ولی جنگ با دو دشمن اصلی، یعنی فرورتیش مادی و وهیزداته^۵ پارسی، باقی مانده بود.

در آوریل ۵۲۱ ق.م. داریوش از بابل حرکت کرد تا در ماد کار را یکسره کند. به عنوان ساتراپ بین‌النهرین و سوریه، ویشتانه^۶ پارسی، که یونانیان او را هوستانس^۷ می‌خواندند، منصوب و جانشین پدرزنش گئوبروه که وجودش در ستاد داریوش لازم

1. Kampana.

2. Vahumisa.

3. Tur Abdin.

4. Gandumava.

5. Vahyazdnate.

6. Vishtāna.

7. Hystanes.

بود، کرد. برای خاموش کردن شورش دومین بردیای دروغین در پارس، داریوش رته‌ورذیه^۱ | رته‌ورذیه | پارسی را برگزید و «افراد اندک گارد پارسی دربارم که از من جدا نشده بودند، همچنین لشکر مادی که نزد من بود،» همراه او کرد.

اینکه داریوش با کلیه قوای نظامی‌اش برضد دشمن خطرناکش فرورتیش هجوم نبرد، بلکه از بابل رته‌ورذیه را به پارس فرستاد، به نظر مغایر اصول هنر جنگ می‌نماید، ولی داریوش برای این کار ظاهراً دلایلی داشته است. او به لشکر مادی قوای نظامی‌اش در جنگ برضد هموطنشان فرورتیش و قوای مادی او اعتماد نداشت، درحالی که قطعاً آنها در جنگ برضد پارس‌ها می‌توانستند مفید باشند... از طرف دیگر او نمی‌توانست لشکر مادی را به تنهایی برضد وهیزداته اعزام دارد، بنابراین فرماندهی آنها را به عهده سپهبد خود رته‌ورذیه گذاشت و افراد گارد پارسی را همراه آنها کرد؛ هرچند این کار برایش با توجه به اینکه تضعیف محسوس قوایش محسوب می‌شده، مشکل بوده است.

«بازمانده گروهانهای پارسی را به دنبال به ماد بردم، درحالی که رته‌ورذیه با قوایش به سوی پارس حرکت کرد. زمانی که به ماد رسیدم، فرورتیش، که مدعی بود او شاه ماد است، به شهر کوندروش در ماد پیش آمده بود تا با من جنگ کند» محل کوندروش مشخص نیست؛ این محل باید در کنار جاده نظامی منطقه کمپنده، یعنی منطقه بیستون و دامنه غربی الوند که در دامنه شرقی آن پایتخت ماد - هگمتانه - قرار دارد، باشد. بنابراین احتمالاً کوندروش را باید در شرق کنگاور امروزی جست‌وجو کرد. «در آنجا ما جنگیدیم. اهورامزدا از من حمایت کرد. به خواست اهورامزدا من لشکریان فرورتیش را شکست دادم، بسختی».

این جنگ سرنوشت‌ساز در هشتم ماه مه ۵۲۱ ق.م. انجام شد. داریوش ۱۸۰۰۰ اسیر گرفت. تعداد مادهای کشته شده نه به زبان بابلی و نه به زبان آرامی نبشته بیستون باقی نمانده، تنها در نبشته‌های به این دو زبان تعداد کشتگان را پادشاه ذکر می‌کند.

«آنگاه این فرورتیش با اندکی سوار فرار کرد و به سوی رگا رهسپار شد.» این مکان ری امروزی در جنوب تهران است. در کتاب مقدس این مکان را گس^۲ خوانده شده

(توبیاس ۱۴ : ۱) «سپس لشکری را (برای تعقیب او) به حرکت درآوردیم. فرورتیش در آنجا اسیر و نزد من فرستاده شد. من دستور دادم دماغ، زبان و گوش او را ببرند و چشمش را درآورند. بر دروازه او را بستند، همهٔ مردم او را دیدند، آنگاه در هگمتانه او را به دار زدند، مردانی که همراهان محتشم او بودند، دستور دادم سرهایشان را در همدان در بالای دیوار حصار به پایین بزنند و خود آنها را همگی دار زنند». پیکرهٔ مسطح صخرهٔ بیستون، فرورتیش را قبل از مسخ شدن نشان می‌دهد (تصویر ۳۶)

بعد از جنگ سرنوشت‌ساز هشتم ماه مه ۵۲۱ ق.م. داریوش توانست در هر چهار جهت به یکباره حمله‌ور شود و او این کار را با سرعتی نظیر سرعت عقاب انجام داد. در جهت شمال، به ارمنستان شورشی که سپهد و هومیسه آنجا را تاکنون فقط در حال کیش نگه‌داشته بود، ساتراپ جدیدی اعزام داشت، مردی ارمنی با نامی ایرانی دادرشیش (نباید با ساتراپ ایرانی باکتریا به‌همین نام اشتباه شود). دادرشیش در سه برخورد برتری خود را حفظ کرد. در بیستم ماه مه در زوزاهیه^۱، در سوم ماه مه در کنار تیگره^۲ و در بیستم ژوئن در نزدیکی هویاوه^۳.

ضایعات یاغیان ۱۸۰۰ کشته و در همین حدود اسیر بود. در عین حال و هومیسه در یازدهم ژوئن در نزدیکی سرزمین ارمنی ائوتیاره^۴ پیروز شد؛ عصیانگران در این جنگ ۲۰۴۵ نفر کشته و ۱۵۵۸ نفر اسیر دادند. چون پادشاه در این بین از ماد در جهت جنوب، به سمت پارس حرکت کرد، بنابراین و هومیسه و دادرشیش ساتراپ ارمنستان، در انتظار بازگشتن او در ماد ماندند. ارمنستان از آن پس در اتحاد کشور جهانی هخامنشی باقی ماند.

دومین اقدام نظامی برضد شرق انجام شد. داریوش لشکری را که فرورتیش را در رگا اسیر کرده بود، نزد پدرش ویشتاسپ در پارت فرستاد. داریوش گزارش می‌کند: «پارت‌ها و گرگانی‌ها (هیرکانی‌ها) هم حکمفرمایی فرورتیش را پذیرفته بودند و از من جدا شده بودند. پدرم ویشتاسپ در پارت، (ساتراپ) بود. لشکر از او جدا شده بود و

1. Zuzahya.

2. Tigra.

3. Huyava.

4. Autiyāra.

عصیان کرده بود. آنگاه ویشتاسپ با باقیمانده لشکر که وفادار مانده بود حرکت کرد و در شهر ویشپائوزاتیش^۱ در پارت با یاغی جنگید.^۲ این برخورد در ۸ مارس ۵۲۱ ق.م. انجام شد، زمانی که داریوش هنوز در بابل مقیم بود، ولی هیچ کس به طور مشخص فاتح نشده بود. اینک قوای کمکی اعزامی پسرش، رسید. جنگ دیگری در نزدیکی پتریگره بنا^۳ در گرفت. این اسم تقریباً به معنی «محل وصول» است. بنابراین باید در منطقه‌ای در پارت بوده باشد که آمدوشد تجاری قابل ملاحظه‌ای داشته است، احتمالاً در نزدیکی شاهرود امروزی. در یازدهم ژوئیه ۵۲۱ ق.م. ویشتاسپ در جنگ با پارت‌ها و هیرکانی‌های عصیانگر که ۶۵۲۰ نفر کشته و ۴۱۹۲ نفر اسیر دادند، فاتح شد. داریوش با رضایت خاطر اعلام می‌دارد: «سپس آن سرزمین در آنجا از آن من شد.»

سومین اقدام جنگی را در جهت جنوب، پادشاه بدین‌سان عملی ساخت که در ماه مه ۵۲۱ ق.م. شخصاً از هگمتانه به سوی پارس حرکت کرد، در اینجا سپهبدش ارته‌وردیه برضد دومین بردیای دروغین (وه‌یزداته) مبارزه می‌کرد. در این لشکرکشی داریوش در نزدیکی لرستان امروزی به عیلام وارد شد. در اینجا در پایتخت شوش از اواخر سال ۵۲۲ ق.م. مردی پارسی به نام مرتیه با عنوان «شاه او‌مانیش» حکومت می‌کرد: «در این زمان عیلامی‌ها از من وحشت کردند، آنها به آن مرتیه، که خود را شاه آنان می‌خواند، حمله بردند و او را کشتند.» داریوش تاریخ این واقعه را مشخص نمی‌کند، در پیکره مسطح بیستون مرتیه پشت سر فرورتیش مادی و جلوتر از چیسین تخمه^۴ شاه یاغی سگرتیه (که بعداً با او برخورد خواهیم داشت) و وه‌یزداته پارسی، ایستاده است. این آخرین نفر به طوری که خواهیم دید در پانزدهم ژوئیه کشته شد. ترتیب یاغیان پیکره بیستون بدان‌سان که از طرف آرنو پوبل^۴ تشخیص شده، [۳۵] ترتیب زمانی مبارزات را منعکس می‌کند، بنابراین شاه او‌مانیش باید در ژوئیه ۵۲۱ ق.م. در شوش کشته شده باشد.

اقدام دیگری که داریوش در مدت اقامت در ماد رهبری کرد، متوجه غرب و

1. Vishpauzātish.

2. Patigrabanā.

3. Tshissantachma.

4. Arno Poebel.

به‌منظور از میان برداشتن شورش چیسن تخمه سگرتی بود «او به مردمانش گفته بود: من شاه سگرتیه‌ام، من از دودمان خوششتره‌ام». ما با قوم سگرتیه به‌عنوان متصرفان بابل در سال ۵۳۹ ق.م. به رهبری گئوبروه، که کوروش او را به‌عنوان ساتراپ بابل و سوریه برگزید، آشنا شدیم. سگرتیه - احتمالاً اجداد کردهای امروزی - با مادی‌ها از لحاظ قومی نزدیک بودند و لباس مادی می‌پوشیدند. بدین لحاظ چیسن تخمه درحالی‌که خود را از نسل شاه معروف مادی، کیاکسارس (خوششتره) معرفی می‌کرد، نزد ملتش اهمیت یافت.

شورش سگرتیه هم باید در اواخر دسامبر ۵۲۲ ق.م. آغاز شده باشد. اینک داریوش فرصت رسیدگی بدان را یافته بود: «من لشکری پارسی و مادی بدانجا فرستادم. مردی مادی از پیروانم، به نام تخم‌سپاده^۱ را فرمانده آنها کردم». تخم‌سپاده بر شاه یاغی سگرتیه پیروز شد و او را اسیر کرد و نزد داریوش فرستاد، که در آن زمان در ژوئیه ۵۲۱ ق.م. در پارس مقیم بود. «من دستور دادم آن چیسن تخمه را دماغ و گوش بریدند و چشمانش را درآوردند، او را بر دروازه بستند و همه مردم او را دیدند.

آنگاه دستور دادم در اربلا او را به دار زنند». بنابراین اربلا، اربل امروزی در نزدیکی موصل در عراق، در آن زمان مرکز سگرتیه بوده است، چون خائنان در تمام موارد در پایتخت موطنشان به دار آویخته می‌شدند. مجازات شدید مسخ کردن و دار زدن که داریوش درباره فرورتیش و چیسن تخمه اجرا کرد، مجازات خائنان در ایران آن زمان به شمار می‌رفت. شاید داریوش آن را برقرار داشته باشد.

به هر حال این مجازات در سراسر دوران حکمفرمایی پارس‌ها معمول بود و اثر خود را بجا می‌گذاشت. به‌همین جهت اسکندر نیز در سال ۳۲۹ ق.م. دستور داد بسوس^۲ شاهزاده باکتریا (باختر) را که «تاج اعظم» بر سر گذاشته و خود را شاه خوانده بود، در پایتختش باکترا (بلخ امروزی) به همان نحو مسخ کنند و به دار زنند.

1. Tachmaspāda.

2. Bessos.



تصویر ۳۷: برشی از پیکره مسطح بیستون، قسمت راست، از چپ به راست: چیسن تخمه سگرتی، وه یزداته پارسی، ارخه ارمنی، فراده بروی و اسکونخه شاه سکا که در ۵۱۹ ق.م. تصویر او اضافه شده، تصویر کامل او در تصویر ۱۲ نمایانده شده است.

در همان ایامی که داریوش از ماد به سوی پارس در حرکت بود، سپهبدش ارته‌ورذیه بر وه‌یزداته دومین بردیای دروغین - برای اولین بار - در ۲۴ ماه مه ۵۲۱ ق.م. پیروز شد. این جنگ در رخا^۱ روی داد. شاید در نزدیکی بهبهان امروزی. شورشیان پارسی ۳۰۰۰ کشته دادند. آنگاه این وه‌یزداته فرار کرد و همراه با تعداد کمی از سوارانش به سوی پیش یاخوادا^۲ رفت - یعنی حدود منطقه پاسارگاد - «از آنجا بار دیگر با لشکری برضد ارته‌ورذیه، در نزدیکی کوهی به نام پرگه (نزدیک فورگ امروزی) جنگی درگرفت. اهورامزدا با من بود». بدین سان قشون داریوش در پانزدهم ژوئیه ۵۲۱ ق.م. فاتح شد و دومین بردیای دروغین را اسیر کرد. «آنگاه دستور دادم این وه‌یزداته و همراهان محتشم او را در خوه‌دی‌چیه^۳ بر دار کردند.» (تصویر ۳۷) از آنجا که این شورش از سرزمین یوتیا یعنی در شرق پارس آغاز شده بود، باید خوه‌دی‌چیه را که محل آن هنوز شناخته نشده است، مرکز یوتیا و در حدود شهر داراب امروزی دانست. پادشاه از فرط ناراحتی به خاطر این شورش این ایالت را از پارس جدا ساخت و جزء کرمان کرد. بدین سان یوتیا از امتیازات مالیاتی که پارس‌ها برخوردار بودند، محروم شد. سرحد فارس امروز (قبل از جدا شدن استان بوشهر) تقریباً همان سرحدی است که داریوش در ۵۲۱ ق.م. تعیین کرده بود. بعد از کشته شدن دومین بردیای دروغین در ۱۵ ژوئیه ۵۲۱ ق.م. در ایران تنها می‌بایست شورش فراده در مرو خوابانده شود، ولی به مجردی که داریوش از پارس به ماد بازگشت خبر عصیان دیگری یعنی سومین شورش بابل به او رسید: «مردی به نام ارخه، یک ارمنی، پسر هالدیته^۴ در منطقه‌ای به نام دوباله^۵ در بابل قیام کرد، درحالی که به ملت به دروغ می‌گفت: من نبوکد نصرم؛ پسر نبوند». بنابراین ارخه هم - عیناً مانند نیدیت‌بل - با این ادعای بیجا توفیق یافته بود و شروع به حکومت کرد. در ۲۵ اوت ۵۲۱ ق.م. اسناد به نام این چهارمین نبوکد نصر، تاریخ‌گذاری می‌شد. ولی این بار داریوش لازم ندانست شخصاً به جنگ او رود، بلکه اولین هم‌عهدش در کشتن مغ، یعنی کماندارش وینده‌فرناه را مأمور این کار کرد. «آنگاه وینده‌فرناه با لشکری به بابل هجوم برد».

1. Rachā.

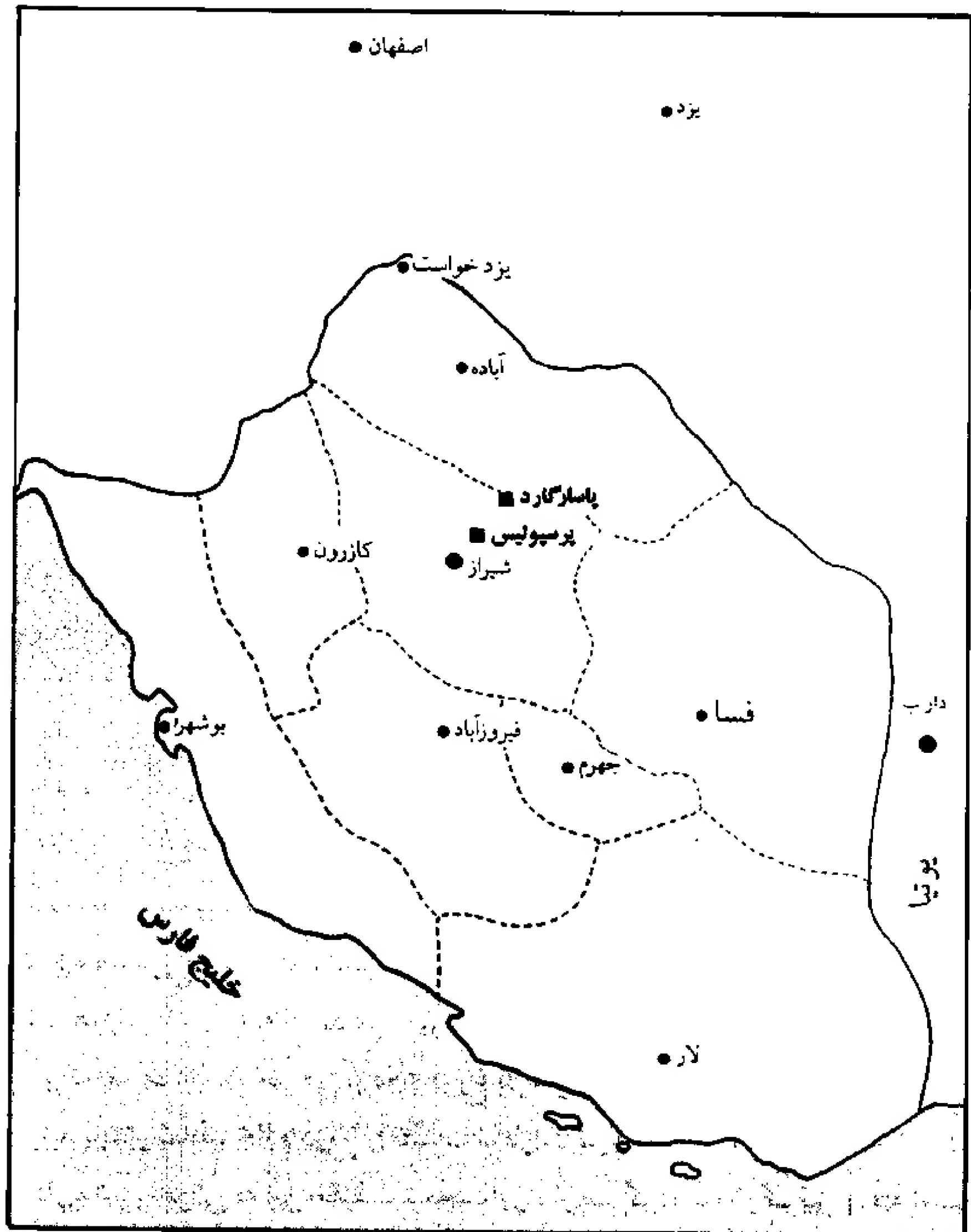
2. Paishyāchvādā.

3. Chvadaitshya.

4. Haldita.

5. Dubāla.

نقشه ۶: فارس با هشت شهرستان امروزی



او توانست لشکریان یاغی را در ۲۷ نوامبر ۵۲۱ ق.م. به اسیری بگیرد. «من دستور دادم که این ارخه را همراه با پیروان محتشمش، در بابل بر دار کنند.» (تصویر ۳۷) وقتی خبر این پیروزی به پادشاه که در این زمان به بین‌النهرین به قشلاق رفته بود رسید، و زمانی که وقایع‌نگار دربار، این خبر را با تعیین تاریخ دقیق ثبت کرد، مشخص شد که از آغاز مبارزه برای خواباندن شورشها تا پایان کار در مرو براساس تقویم، درست یک سال گذشته است.

جزئیات این تقویم، گرچه ماههای پارسی اغلب نامهای کشاورزی داشتند، بابلی بود. ولی اساس آن را پارس‌ها از عیلامی‌ها گرفته بودند. اتفاقاً سال آغاز سلطنت داریوش سال کیسه بود، یعنی یک ماه سیزدهم نیز داشت و بنابراین ۱۸ روز طولانی‌تر از سال خورشیدی ۳۶۵ روزه بود. در طول این سال اولین واقعه اعدام نخستین شاه یاغی عیلام آسینه بود که در دهم دسامبر ۵۲۲ ق.م. روی داد و آخرین واقعه، نیز - همان‌سان که آمد - پیروزی ساتراپ دادرشیش در بیست و هشتم دسامبر ۵۲۱ ق.م. بر فراده، بود، بدین ترتیب هر نه «شاه دروغین» - بنابر تقویم پارسی / بابلی - درست در طول یک سال از میان برداشته شده بودند. [۳۶]

بنابراین پادشاه که به حق مغرور بود در گزارش کارهای انجام داده می‌نویسد: «آنچه را من انجام دادم، آن را به خواست اهورامزدا فقط در یک سال شاهیم، به انجام رساندم. در نه جنگ، من به خواست اهورامزدا دشمنان را شکست دادم و نه شاه آنها را به اسارت گرفتم». علت مشهود شورشها از نظر او اعمال مخالفان می‌بود. «سرزمینهایی که جدا شده بودند، دروغ آنها را عصیانگر کرده بود، چون این شاهان به ملت دروغ گفتند. بدین جهت اهورامزدا آنها را به دست من سپرد و من با ایشان چنان کردم که خواست من بود. تو، تو که بعدها پادشاه خواهی بود، از دروغ پرهیز! هرگاه با خود می‌اندیشی: سرزمین من باید پایدار بماند، خادم دروغ را بشدت مجازات کن».

داریوش به توالی به این حقیقت تعجب‌آور باز می‌گردد که او توفیق یافته است شورشها را در طی فقط یک سال بخواباند. «برابر اهورامزدا سوگند یاد می‌کنم که این راست است، دروغ نیست، که من یک سال به انجام رساندم».



تصویر ۳۸: مدل شوش. سمت چپ در عقب طرح بنیانی قصر داریوش. در وسط محل سکونت باستان‌شناسان فرانسوی در مکان باروی عیلامی. در زیر بارو موزه‌ای که در آن مدل نگهداری می‌شود. در جلو شوش امروزی با مقبره دانیال پیغمبر در ساحل شاخه‌ای از رود کرخه که در زمان باستان اولایی (Ulai) خوانده می‌شده است. کاملاً جلو سمت چپ باقیمانده آپادانایی که اردشیر دوم بنا کرده است.

آنگاه جمله‌ای می‌آید که ما آرزو می‌کردیم نوشته نمی‌شد: «به خواست اوهورامزدا من بسی کارهای دیگر کرده‌ام که در این نبشته نیامده. ازاین‌رو نیامده تا مبادا کسی که بعدها این نبشته را می‌خواند، آنچه را من به انجام رسانده‌ام، گزافه پندارد، و ازاین‌رو آن را دروغ بداند.» تا چه حد علاقه‌مند بودیم که بر این قسمت از اعمال پادشاه نیز آگاهی می‌یافتیم...

اینک در پایان سال ۵۲۱ ق.م. داریوش در سرزمینهای اصلی فرمانفرمای بلامنازع می‌بود. به ساتراپ‌نشینهای دوردست مانند سرزمین سکا و تته‌گوش در سال بعد خود را مشغول داشت. مصر که مدتی از کشور جدا شده بود اکنون بار دیگر تحت فرمان آریه‌ونده ساتراپی که کمبوجیه منصوب کرده بود، قرار داشت. با کمال تعجب عیلامی‌ها شورش سومی را جسارت کردند، ظاهراً عیلامی‌ها فرمانفرمایی پارس‌ها را فشاری غیرقابل تحمل احساس می‌کردند. در سال ۵۲۰ ق.م. شخصی را به نام ائه‌مئته^۱ به عنوان رهبر خود برگزیدند. در واقع نام کامل او ائه‌همیتی اینشوشینک^۲ بود. اینشوشینک [نام خدایی است] به معنی پدری غمخوار است. [۳۷]

در اخباری که پادشاه درباره فرونشاندن اولین و دومین شورش در شوش می‌دهد نوعی بی‌اعتنایی نسبت به عیلامی‌ها، متظاهر می‌شود؛ بار اول (۵۲۲ ق.م.) کافی بود که پادشاه رسولی اعزام دارد، بار دوم (۵۲۱ ق.م.) نزدیک شدن پادشاه کفایت کرد تا عیلامی‌ها را بر آن دارد که شاهشان را خود از میان بردارند. این بار هم داریوش مناسب مقام خود ندانست که شخصاً برضد عیلام به میدان رود. از بابل، سومین هم‌عهد خود در کشتن مغ یعنی پدرزن و نیزه‌دارش (تصویر ۳۹) گئوبروه را مأمور ساخت. «سپس گئوبروه با لشکری به‌سوی عیلام حرکت کرد و در عیلام جنگی انجام داد. در این جنگ گئوبروه عیلامی‌ها را شکست داد و آنها را پراکنده کرد. فرمانده آنها را اسیر کرد و او را نزد من آورد و دستور دادم او را بر دار کنند. سپس آن سرزمین از آن من شد». ائه‌مئته باید در بهار ۵۲۰ ق.م. کشته شده باشد، این بار هم داریوش تاریخ واقعه را بازگو نمی‌کند، همان‌سان که در مورد شورشهای عیلام به رهبری آسینه و مرتیه نیز تاریخ واقعه اعلام نمی‌شود. بی‌اعتنایی پادشاه نسبت به عیلامی‌ها را از این نظر نیز می‌توان درک کرد که او

1. Attamaita.

2. Atta hamiti Inshushinak.

برای اتمه‌میشه آن ارزش را قایل نمی‌شود که در صخره بیستون جاودانش سازد. قطعاً در آن تاریخ نبشته عیلامی در سمت راست فراده برای انجام چنین کاری مانعی به شمار می‌رفت، ولی زمانی که در سال بعد اسکونخه شاه سکاهای مغلوب شد، داریوش از این مانع بگذشت. داریوش به‌خاطر این سکای خود نک‌تیز دستور داد متن عیلامی را پاک کرده و در سمت چپ در زیر متن بابلی از نو حجاری کنند. بنابراین در این زمان، در ۵۱۹ ق.م می‌توانست اتمه‌میشه را نیز، اگر مایل بود، تصویر کند. ولی داریوش این کار را لازم ندانست.

به‌نظر پادشاه علت شورشهای عیلامی «خدا ناشناسی» آنها بود. «آنها اهورامزدا را ستایش نمی‌کنند.» در اینجا - در قسمت پنجم متن پارسی نبشته بیستون که در پایان سال ۵۱۹ ق.م. اضافه شده - داریوش، از متن اولیه گزارش کارهای انجام شده، گام مهمی فراتر گذاشت. دو سال قبل، او سرزمینهای جدا شده از کشور را متهم می‌ساخت که به واسطه دروغ از نظام راستین دور افتاده‌اند. اینک عیلامی‌ها (و پس از آن سکاهای خود نوک‌تیز) را سرزنش می‌کند که همانند او اهورامزدا، یعنی «پروردگار دانا» که زرتشت پیامبر معرف او بود، پرستش نمی‌کردند. پادشاه می‌نویسد: «ولی من اهورامزدا را ستایش می‌کنم و بدین سان با آنها چنان کردم که خواسته من بود».

این گفته در برخورد اول، رضایت از خود و حتی نتیجه‌گیری کم‌ارزش از واقعیت پیروزی بر عیلامی‌ها و سکاهای «خدا ناشناس» را می‌نماید. ولی به‌نظر داریوش این ملتها نظام راستین را محترم نمی‌داشتند. درحالی‌که نظام راستین شعار او بود که استقرار مجدد آن را داریوش وظیفه‌ای برای موجودیت کشور جهانیش می‌دانست. داریوش با تأکید و کاملاً جدی به ما می‌آموزاند و با این آموزش دو جمله آخرین نبشته عظیم خود را به پایان می‌رساند: «کسی که اهورامزدا را پرستش کند، او برای همیشه در نظام راستین شریک است، هم در زندگی جهانی و هم در مرگ». لکن پادشاه به‌عنوان دولتمرد درک می‌کند که عیلام اگر قرار است برای همیشه آرام بماند، باید مستحکم‌تر از پیش به کشور هخامنشی وابستگی یابد، و بنابراین در زمستان (۵۲۰ - ۵۱۹) ق.م. در شوش، در قلعه شاهی عیلامی اقامت می‌کند (تصویر ۳۸).



تصویر ۳۹: گئوبروه که یونانیان او را گوهریاس می خواندند، نیزه دار و پدرزن داریوش، پیکره مسطح مقبره داریوش در نقش رستم در نزدیکی پرسپولیس. متن نبشته سه زبانه (دو خط پارسی باستانی، دو خط عیلامی، بقیه بابلی) چنین است: «گئوبروه اهل پتئیشوریا نیزه دار شاه داریوش».

داریوش در اینجا در مقیاسی جهانی برنامه‌هایی را تنظیم کرد که در فصل آینده با جزئیات آنها آشنا می‌شویم.

قبل از این تاریخ، داریوش اولین هم‌عهد خود در کشتن مغ، یعنی کماندار خود وینده‌فرناه (تصویر ۳۵) را کشته بود. هرودوت تنها مأخذ ما در این باره است و به زحمت می‌توان حقیقت آن را ارزیابی کرد. «پدر تاریخ» گزارش می‌کند: «وینده‌فرناه (که یونانیان او را اینتافرنس^۱ می‌خواندند) یک روز در صدد بود وارد کاخ شود تا با پادشاه درباره مسائل دولتی مذاکره کند. داریوش به همه هم‌عهدهای کشتن مغ اجازه داده بود که هر زمان بدون اعلام قبلی به خلوت او وارد شوند، به استثنای مواردی که او در حجره زن‌ها به سر می‌برد. وینده‌فرناه در صدد بود بدون اعلام قبلی نزد فرمانفرما رود ولی نگهبانان مأمور خدمت بدو اجازه ندادند، چون شاه در مصاحبت یکی از زن‌هایش بود. وینده‌فرناه که تصور می‌کرد آنها دروغ می‌گویند، شمشیرش را کشید و گوش و دماغ آنها را برید و در تسمه‌ای بست و تسمه را به گردن آنها آویزان کرد و فرستادشان بروند. آنها نزد شاه رفتند و علت مسخ شدن خود را بدو شکایت بردند. داریوش وحشت‌زده شد که هر شش هم‌عهد ممکن است برضد او هم قسم شده باشند... ولی زمانی که فهمید تنها وینده‌فرناه خود را فراموش کرده است، دستور داد او را، پسرهایش و کلیه مردان قومش را زندانی کنند».

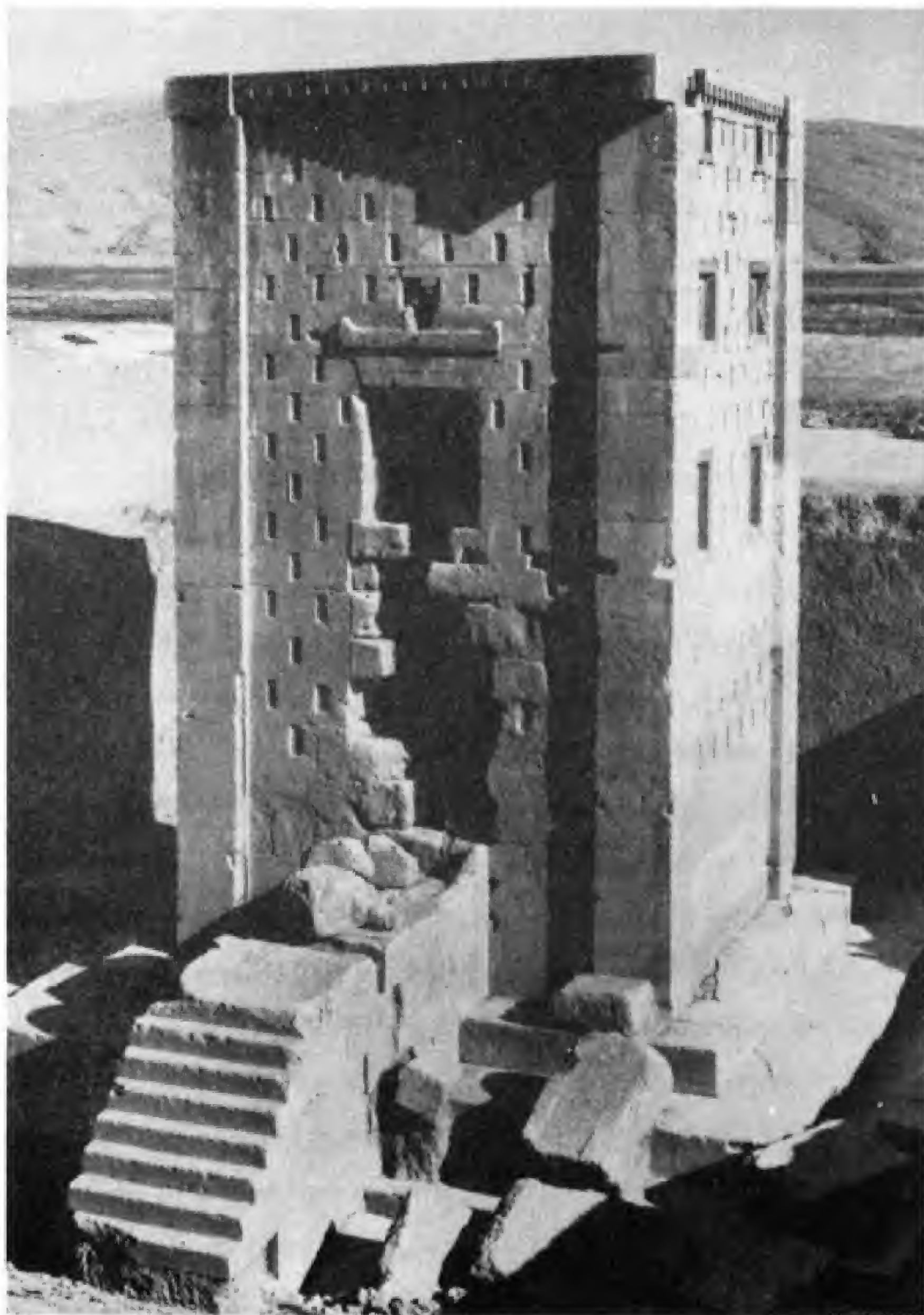
از بقیه داستان هرودوت صرف‌نظر شد: به هر حال وینده‌فرناه اعدام می‌شود. در عین حال داریوش پُست درباری نیزه‌دار را که خود خالق آن بود ولی در طول زمان از آن متنفر شده بود، بار دیگر حذف کرد و تنها گئوبروه به عنوان کماندار باقی ماند. او را پادشاه در پیکره مسطح مقبره‌اش در نقش رستم در نزدیکی پرسپولیس جاودانی کرد و با تابلوی حاوی نامش مفتخر داشت (تصویر ۳۹). اینک او به مقام نزدیکترین معتمد پادشاه ارتقا یافته بود. ما می‌توانیم مقام والای پدرزن داریوش را از متن لوح کوچک محاسباتی کم‌اهمیتی که به زبان عیلامی نوشته شده و مربوط به پرسپولیس است، درک کنیم [۳۸].

1. Intaphernes.

براساس این سند خط میخی، گئوبروه در مارس ۴۹۸ ق.م. یعنی درحالی‌که بیش از هفتاد سال داشت - به دستور پادشاه در منطقه کوهستانی شرق شوش مسافرت می‌کرد. در این مسافرت به‌عنوان جیره روزانه، علاوه بر گوشت گوسفند، آرد و غیره، ده کوزه آبجو دریافت می‌داشت، این مقدار برابر با ۹۷ لیتر بود، حداکثر جیره روزانه صاحبان مقام که ما از آن اطلاع داریم جیره مربوط به سپهد دربار، فرنکه، که مقامش برابر با صدراعظم در قرون وسطا می‌بوده، می‌باشد که روزانه فقط نه کوزه آبجو دریافت می‌داشته است. یک قاضی، یک سرهنگ، یک منشی مخصوص، روزانه فقط یک لیتر شراب دریافت می‌کرده، یک کارگر متخصص در خدمت دربار باید به ماهی یک لیتر شراب بسازد...

با فرونشاندن آخرین شورش عیلامی توسط گئوبروه و اعدام وینده‌فرناه داریوش قدرت‌یابی خود را به پایان رساند. در تمام مدت زندگی‌اش دیگر هیچ‌کس منازع حکمفرمایی او نشد. تا زمان اسکندر یعنی دوست سال تمام حکومت هخامنشیان در سراسر ایران بلامنازع ماند. گرچه قیمتی که پرداخت شد نسبتاً سنگین بود.

ضایعات دشمنان داریوش که تنها در متن بابلی و آرامی نبشته بیستون مذکور است - به‌طوری‌که اشاره شد -، به‌طور ناقص به ما رسیده است. اگر با دقت قسمتهای ناقص را برآورد کنیم، ۶۰۰۰۰ کشته و تعداد بیشتری اسیر خواهد بود. ضایعات قوای داریوش کمتر بود، ولی به‌طور قطع قابل ملاحظه بوده است. در مجموع فرونشاندن شورشها در سرزمینهای اصلی کشور هخامنشی حدود یکصد هزار قربانی داشته است، که برای آن دوران بسیار وحشتناک و تأثیر آن تکان دهنده بوده است و قلبهای مردمان آن زمان را برای مدتی طولانی لرزانده است.



تصویر ۴۰: برج آتشکده‌ای که در ۵۲۰ ق.م. در نزدیکی نقش رستم به دستور داریوش بنا شده است.

تمامی جهان آرام است

در شانزدهم فوریه سال ۵۱۹ ق.م. در اورشلیم زکریای نبی رؤیایی در خواب دید: شجاع مردی سوار بر اسب سرخ که او را تعدادی سوار آسمانی همراهی می‌کردند، با همراهان خود بین دو کوه محرم، یعنی در نزدیکی تنگه بزرگی که زمین را از خانه خدا جدا می‌سازد، توقف کرد. این سواران فرستاده شده بودند تا درباره اوضاع جهان گزارشی برای آسمان آماده سازند، اینک گروه فرستادگان توسط فرشته خداوند، بین دو کوه محرم، اعلام می‌داشت: «در جهان تردد نموده‌ایم و اینک تمامی جهان مستریح و آرام است». (زکریا ۱۱ : ۱) در ماورای صحنه اتفاقات، اوضاع جهان بعد از بیست جنگ داریوش، چنین می‌نموده است. داریوش نوعی Pax Persica (صلح پارسی) مستقر داشت که جز در مواردی استثنایی تا به دوران اسکندر پا برجا ماند.

در هنگامی که پیغمبر یهودی چنین روایی به خواب می‌دید، پادشاه در شوش بود. منابعی که خوشبختانه و برحسب اتفاق باقی مانده‌اند، به ما فرصت می‌دهند که بر اقدامات داریوش به عنوان حکمرمای کشور جهانی بخصوص در زمستان (۵۲۰-۵۱۹) ق.م. نگاهی بیندازیم. او تحول اجتماعی و مذهبی را که گشوماته مغ موجب آن می‌بود، بی‌اثر ساخت و اوضاع را به حال اول بازگرداند. در عین حال دستور داد تا خط میخی

پارسی را «کشف» کنند. مقدمات تجهیز قوا را برای لشکرکشی برضد سکاهای خود نوک‌تیز در شرق دریاچه خزر، آماده ساخت تا بدین نحو شکست کوروش را تلافی کند. چون علاقه‌ای نداشت که همچنان در قلعه درباری شاهان عیلام اقامت کند و برای اینکه عیلامی‌ها را هم مشغول داشته باشد، نقشه ساختمان قصر جدیدی را در شوش طراحی کرد. چون بدین امر مشغول شد، دستور داد نقشه اصلی کاخ عظیم‌تری را برای پرسپولیس طرح کنند. او مقرر داشت که یهودیان در اورشلیم معبدشان را که شاه بابلی نبوکد نصر خراب کرده بود بدون وقفه و به هزینه خزانه سوریه باز سازند. داریوش دستور داد ارویته^۱ ساتراپ خائن سارد را از مقامش معزول دارند، کاری که بدون لشکرکشی و جنگ اقدامی بس دشوار می‌بود. بالاخره او چاهور «پزشک کشور» مصری را با مأموریتی خاص به سائیس بازگرداند، در همان زمان در این فکر بود که در سال بعد، یعنی در سال ۵۱۸ ق.م. شخصاً در مصر به اوضاع رسیدگی کند.

با این جملات کوتاه قطعاً نمی‌توان فعالیت گسترده پادشاه را در اقامتگاه زمستانی‌اش در شوش به‌طور کامل شرح داد، ولی اخبار مربوط به این دوران را که به هر حال مفصل‌تر از اخبار مربوط به هر دوره دیگر از زندگی داریوش به ما رسیده است، اینک بررسی می‌کنیم.

اقدامات در زمینه سیاست داخلی

در جریان آخرین اقدام جنگی در ۵۲۱ ق.م. داریوش در سرزمین اصلی ایران آنچه را بردیای دروغین، گنوماته مغ برای استحکام قدرتش مقرر داشته بود، تغییر داد. اینک برای پادشاه در شوش این فرصت دست داده بود که از نظر سیاست داخلی در جهت عکس، تصمیمات گسترده‌ای اتخاذ کند.

متأسفانه در این باره جز آنچه داریوش شخصاً در گزارش کارهای انجام داده‌اش در

1. Arvita.

بیستون بیان داشته، اطلاع دیگری نداریم. در چهارمین قسمت مشهور گزارش - مشهور از این جهت که تا به امروز مفهوم آن مورد اختلاف است - پادشاه چنین می‌گوید: «من مکانهای مقدسی را که گئوماته مغ خراب کرده بود، باز ساختم». افراد لشکر، مزارع، چهارپایان و خدمه خود را باز گرفتند: «هرآنچه را مغ غارت کرده بود. من افراد لشکر را باز بر جای خود مستقر داشتم - در پارس، ماد و سایر سرزمینهای کشور، همه را بازیافتم. به خواست اهورامزدا چنین کردم».

قابل توجه است که داریوش شرح اقداماتش را با اشاره بدین موضوع آغاز می‌کند که او مکانهای مقدسی را که گئوماته مغ خراب کرده بود، باز ساخته است. باید منظور از آتشکده‌هایی باشد که در آنها آتش زرتشت شبانه روز حفاظت می‌شد و از آنجا برای انجام تشریفات مذهبی در هوای آزاد روی آتشدانی قابل حمل، منتقل می‌شد. با آتشکده‌ای که کوروش در پاسارگاد ساخت قبلاً آشنا شدیم؛ گرچه داریوش این مکان مقدس را بازسازی کرد، امروز بار دیگر خراب شده است. برعکس آتشکده‌ای که داریوش شخصاً وقف کرده (تصویر ۴۰)، تقریباً بی‌نقص تا به روزگار ما باقی مانده است. این آتشکده در شمال تخت جمشید به فاصله یک ساعت در پایه صخره نقش رستم در نزدیکی مقبره‌ای که پادشاه برای خود بنا کرده است، قرار دارد: این آتشکده از لحاظ اندازه‌ها و جزئیات بنا، دقیقاً با آتشکده‌ای که کوروش در پاسارگاد بنا کرده بود، یکسان است.

بازسازی مکانهای مقدس زرتشتی برای داریوش مهمترین اقدام به شمار می‌رفته، سپس در مرحله دوم به عنوان اقدامی سیاسی جبران خسارات مالکان پارسی که گئوماته بدانها زیان وارد کرده بود مورد توجه قرار می‌گیرد. این مالکان «لشکریان» داریوش را تشکیل می‌دادند و داریوش املاکشان، گله‌هایشان و خدمه‌شان را به آنها بازگرداند. می‌توان پذیرفت که بازگرداندن املاک لشکریان اشراف به سادگی انجام نشده، ولی دیگر کسی فکر مقاومت در برابر مأموران داریوش را نمی‌کرد.

برای تصویر شخصیت پادشاه که در فصل هفتم، یعنی آخرین فصل بدان خواهیم پرداخت، توانایی او در انجام چند اقدام مختلف در زمان واحد اهمیتی بسیار دارد. از

منابع موجود می‌توان استنباط کرد که او مردان ستاد و اداری خود را دائماً مشغول می‌داشته. درحالی‌که مأموران او برای بازگرداندن املاک ایالات را زیر پا می‌گذاشتند، و احتمالاً در همان حال نیز تعداد سربازان، وظیفه هر قوم را مشخص می‌ساختند، او در این فکر بود که بالاخره برای ایرانیان خط خاصی خلق کند. در شوش در همان زمستان (۵۲۰-۵۱۹) ق.م. به منشیهای عیلامی، بابلی و آرامی دربارش فرمان داد بدون وقفه خطی «آریایی» - یعنی ایرانی - آماده سازند. منشیها گیج و متعجب فرمان پادشاه را دریافت کردند و از آنجا که خطهای باستانی شرق جملگی طی تکاملی طولانی و پیچیده به وجود آمده بود، ممکن است دستور پادشاه برایشان بسیار غیرمنتظره و مغایر هنر ظریفشان بوده است. ولی مقاومت در برابر فرمان فرمانفرما ممکن نمی‌بود. می‌توان منشیان عیلامی و آرامی را در نظر مجسم ساخت که با برخورداری از حمایت همکاران بابلی خود در نور روغن سوز شبها به کار مشغولند تا دستور پادشاه را هرچه زودتر به انجام رسانند. نتیجه این تعجیل در «کشف» خط جدید باعث شد که این خط کامل نباشد؛ مخلوطی نامطلوب از خط الفبایی و خط هجایی، ولی به هر حال داریوش به خطی که مورد نظرش بود دست یافت، او و همچنین هخامنشیان دیگر این خط را مورد استفاده قرار می‌دادند و محققان تاریخ نیز دانش خود را مرهون این خط هستند، چون تنها این خط میخی ساختگی و بدین لحاظ آسان پارسی بود که کلیدی برای کشف همه خطوط میخی دیگر شد، خطوطی که صدها هزار سند تاریخی بدانها نوشته شده است.

ساختمان معبد در اورشلیم

حجی نبی در ۲۹ اوت ۵۲۰ ق.م. فرمان خداوند را بر یهودیانی که از اسارت بابل بازگشته بودند، برخواند و از آنها خواست که عاقبت معبدی را که نبوکد نصر در سال ۵۸۷ ق.م. خراب کرده بود، باز سازند. زمانی که کوروش در ۵۳۸ ق.م. اجازه داد که یهودیان اسیر از بابل به فلسطین بازگردند، آنها در آغاز امر برای زندگی خود را در اورشلیم بکلی خراب

شده، کوشیدند. اینک خداوند خواست خود را بیان می داشت: «این قوم می گویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند هنوز نرسیده است. آیا وقت شماست که در خانه های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خداوند خراب بماند؟» (کتاب حجی نبی، ۲: ۱)

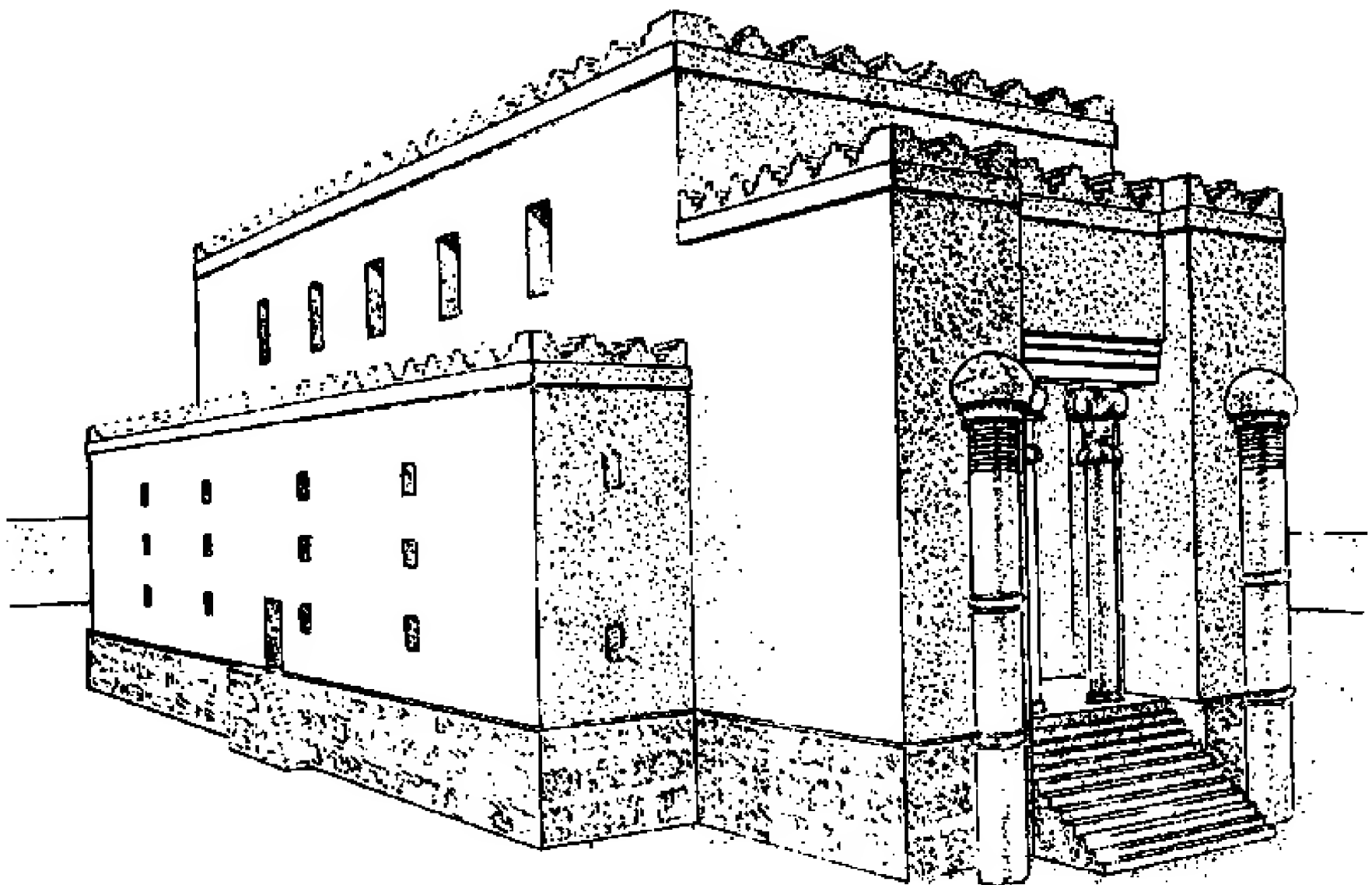
مردم اورشلیم سخن خداوند را که توسط پیغمبرش بیان شده بود، محترم شمردند و شرمگین و کوشا به کار پرداختند. ولی ناگهان فرماندار سوریه تته نایی^۱ بابلی [تثنای بابلی در عهد عتیق] که تحت فرمان ساتراپ ویشتانه^۲ در بابل قرار داشت، یهودیان را به علت بنای معبد مؤاخذه کرد. یهودیان به دستور کوروش در سال ۵۳۸ ق.م. استناد کردند. فرماندار مراتب را به پادشاه گزارش داد و استدعای تعیین تکلیف کرد. این گزارش در شوش در سال ۵۱۹ ق.م. به داریوش رسید، او دستور داد در آرشیو پرس وجو کنند. در پایتخت ماد در هگمتانه واقعاً یادداشتی پیدا شد که حاکی از دستور کوروش مبنی بر موافقت با بنای معبد بود. بر این اساس داریوش به فرماندارش در سوریه و به همکار ایرانی او که تحت فرمان خششره برزنه^۳ (آنکه کشور را به تعالی می رساند) می بود، می نویسد: «در اورشلیم دخالت نکنید، بلکه برای بنای خانه خدا به سران یهودی آزادی کامل دهید؛ آنها باید معبد را در محل سابق آن بازسازند.»

ولی داریوش بدین کفایت نمی کند و می گوید: «از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماوراءالنهر خرج به این مردمان بلا تأخیر داده شود تا معطل نباشند. و مایحتاج ایشان را از گاوان و قوچها و بره ها به جهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند روز به روز به ایشان بی کم و کاست داده شود. هر کس این حکم را تبدیل نماید از خانه او تیری گرفته شود و بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود. (کتاب عزرا، باب شش، آیه ۶-۱۱). با تشویق حجی و زکریا، یهودیان معبد را با علاقه مندی تا به پایان بنا کردند، در اول آوریل ۵۱۵ ق.م. با تشریفات کامل معبد گشایش یافت. تصویر ۴۱ تا حدودی شکل ظاهری این بنا را می نمایاند.

1. Tattannai.

2. Vishtāna.

3. Chshathrabzana.



تصویر ۴۱: بازآفرینی معبد سلیمان در اورشلیم، بنابر وضعی که در ۵۱۵ پس از نوسازی گشایش یافته است. (طرح از Th. A. Busink)

اعزام اوچاهور

در اقامتگاه زمستانی شوش، داریوش تصمیم گرفت اوچاهور، درباردار سابق مصری که بعدها از طرف کمبوجیه به سمت «پزشک کشور» منصوب شده بود، برای مأموریتی خاص به مصر بازگرداند.

ما این موضوع را از خود اوچاهور مطلع می‌شویم، یعنی از نبشته هیروگلیف مفصلی که قبلاً بدان اشاره شد و بر مجسمه «حامل معبد» (تصویر ۴۲) نوشته شده است. مشخص نیست بر او در دوران هرج و مرج چه گذشته است. ظاهراً کمبوجیه او را

به عنوان پزشک مخصوص، زمانی که در صدد بازگشت به ایران بود، همراه برده است. ولی اوچاهور در معالجه پادشاه که خود را با شمشیر کوتاهش زخمی کرده بود، توفیق نیافت. از آن پس داریوش، این مصری را به عنوان پزشک مخصوص نزد خود نگه داشت و بدین ترتیب در زمستان ۵۱۹/۵۲۰ ق.م. در شوش (۵۱۹-۵۲۰) ق.م. نزد پادشاه ماند.

«آنگاه اعلیحضرت داریوش شاه فرمان دادند، به موطنم مصر بازگردم و بخش (پزشکی) خانه های زندگی را بعد از خرابی باز سازم. بیگانگان - منظور اوچاهور از بیگانگان، ایرانیان اند - مرا از کشوری به کشور دیگر همراهی کردند و به مصر بازگرداندند، همان سان که فرمانفرمای دو کشور (مصر علیا و مصر سفلا) فرمان داده بودند». ظاهراً پادشاه از اعزام اوچاهور منظورش این بود که پزشکان جوان مصری تربیت کند. «چون اعلیحضرت بر اهمیت هنر پزشکی در معالجه بیماران واقف بودند». داریوش یک محافظ ایرانی همراه اوچاهور کرده بود. این محافظ سندی به مهر پادشاه همراه داشت که به او حق می داد از انبارها و گله های درباری جیره دریافت دارد. این گونه انبارهای تأمین در کلیه جاده های نظامی کشور هخامنشی - در نقاط پر جمعیت به فاصله یک روز و در مناطق کم جمعیت با فاصله بیشتر - مستقر بودند. از این سند شبه گذرنامه تنها یک سند مربوط به سال ۴۰۸ ق.م. باقی مانده؛ ساتراپ مصر که در آن تاریخ در بابل اقامت داشته، پیشکار جدیدی را برای املاکش به مصر اعزام می دارد، این پیشکار نختی هور^۱ مصری است که در گذرنامه چرمیش، به زبان آرامی نوشته شده است (تصویر ۴۳) که شاهزاده ارشامیه [ارشامه] به پیشکاران املاک سلطنتی (که نام برده شده اند) در طول جاده نظامی عیلام به سوره تا مصر دستور می دهد. به نختی هور، به عنوان جیره روزانه دو لیتر آرد سفید، سه لیتر آرد نرم، سه لیتر شراب یا آبجو و یک گوسفند و به ده خادمش هریک، یک لیتر آرد و برای چهارپایان سواری و بارش، خوراک دام، تحویل دهند. «این جیره را در هر ملک سلطنتی، در هر ایالت تحویل دهید تا نختی هور به مصر وارد گردد.» [۳۹]



تصویر ۴۲: اوچاهور «پزشک کشور» و دریادار سابق مصری، اداره‌کننده معبد سائیس. مجسمه‌ای که خود او دستور آن را داده و معروف است به حامل معبد، امروزه در موزه واتیکان نگهداری می‌شود. سر و دست راست تکمیل شده است.



تصویر ۴۳: گذرنامه نوشته شده به زبان آرامی که شاهزاده رشامه برای پیشکار املاکش نختی‌هور که عازم مصر بود، در سال ۴۰۸ ق.م. صادر کرده بود.

گذرنامه‌ای که داریوش برای اوچاهور صادر کرده بود نیز نباید تفاوت چندانی با این گذرنامه داشته باشد.

اوچاهور زمانی که به مصر رسید فوراً و احتمالاً از مقر معبد سائیس^۱ که اداره آن به او واگذار شده بود، به کار مشغول شد. «من چنان کردم که اعلیحضرت فرمان داده بودند. من «خانه‌های زندگی» را از نو نظم دادم و دانشجویانی برای آنها تهیه کردم که از خانواده‌های اشراف بودند، حتی یک پسر از خانواده فقیران بین آنها نبود. من آنها را تحت سرپرستی دانشمندان قرار دادم. همچنین اعلیحضرت مقرر داشتند که همه چیز لازم در اختیار آنها قرار گیرد تا بتوانند هنر را بیاموزند.» [۴۰] ظاهراً هریک از معابد بزرگ مصر، برای حراست دانشهای پنهانی ارث پیشینیان یک چنین «خانه زندگی» داشتند که شامل کتابخانه و بخش پزشکی یا مدرسه پزشکی نیز می‌شده است.

1. Sais.

واقعه سارد

در جریان شورشهای مخالف داریوش، ساتراپ لیدیّه که در زمان کوروش منصوب شده بود، به نام ارویته^۱ (یونانیان او را اوروتیس^۲ می خواندند) رفتاری مشکوک داشت. او به طور مشهود از داریوش جدا نشد، ولی با استفاده از دوران هرج و مرج کوشید که محیط قدرت خود را (از لیدیّه و ایونیه) گسترش دهد. بنابراین میثره پاته^۳ را در داسکولیون^۴ کشت و فروگیه^۵ را تصاحب کرد. این موضوع هم که او در زمان پادشاهی کمبوجیه، پولوکراتس فرمانده ساموس را فریب داده و به ایونیه کشانده و در آنجا در مگنسیا^۶ در ساحل میثاندر^۷ به زجر کشته بود، احتمالاً هنوز در دربار شیوع داشت.

زمانی که داریوش مشکلات قدرت یابی خود را برطرف کرد، در حدود اوایل سال ۵۲۰ ق.م. رسولی به سارد فرستاد و ارویته را به دربار دعوت کرد. ساتراپ که احساس کرد برای مؤاخذه خوانده شده است، دستور داد رسول پادشاه را در بازگشت در بین راه گرفتند، کشتند و پنهان کردند. اینک در اقامتگاه زمستانی شوش، داریوش در این فکر بود که چگونه می تواند بی آنکه به لشکرکشی به آسیای صغیر نیاز باشد، از ارویته سلب قدرت کند. داریوش در صدد بود با سکاهای خود نوک تیز در شرق دریاچه خزر تسویه حساب کند. ارویته در سارد قوای نظامی قابل ملاحظه ای داشت؛ از جمله یک گارد پارسی هزار نفره. پادشاه این مشکل را با معتمدانش در میان گذاشت. سی افسر آمادگی خود را برای اقدام فردی به منظور از میان برداشتن ارویته اعلام داشتند. بنابراین قرعه کشی شد و قرعه به نام بگه یه^۸ پسر ارته و ته^۹ (رته و ته) افتاد. جریان واقعه بنابر گزارش هرودوت چنین بود:

بگه یه دستور داد در دفتر مخصوص تعدادی فرمان به عنوان ایالت سارد تنظیم کنند و همگی را با مهر پادشاهی مهور دارند. در واقع - برای اینکه به این نکته نیز در اینجا

1. Arvita.

4. Daskyleion.

7. Maeander.

2. Oroites.

5. Phrygie.

8. Bagaya.

3. Mithrapāta.

6. Magnesia.

9. Rtavanta.

اشاره شده باشد - تنها یک مهر پادشاهی وجود نداشت، بلکه بیش از سی مهر پادشاهی وجود داشت؛ در زمان داریوش همه صاحبان مناصب عالی، از جمله همه ساتراپها مجاز بودند مهر شاهی را که به نام او بود، به کار برند. از این مهرهای داریوش تنها یک مهر باقی مانده است (تصویر ۴۴) که احتمالاً پادشاه در سال ۴۹۷ ق.م. به ساتراپ جدید مصر فرنه داته که خود او بدین مقام منصوب داشت، داده بود [۴۱]. از پنج مهر دیگر داریوش لااقل نمونه ممهور آن بر لوحهای کوچک مربوط به خزانه که به خط عیلامی نوشته شده‌اند، در خزانه تخت جمشید باقی مانده و به ما رسیده است.

تمام این مهرها پادشاه را با تاجی کنگره دار به صورت شجاعی فاتح در جنگ با شیر یا Gryphon (حیوان اسطوره‌ای با بدن شیر و سر مرغ) شاخدار یا گاو انسان پر دار، نشان می‌دهد. بدون استثنا در مهرهای داریوش نقش نخل خرما وجود دارد، احتمالاً پادشاه طرح‌ریزی و ساختن مهر خود را به عیلامی‌ها وا گذاشته چون در فلات ایران کمتر نخل خرما دیده می‌شود. نقش نخل خرما بر مهرها در عین حال تصویر نمادی باردهی به شمار می‌رفت. در مهر تصویر ۴۴ هدایت کننده ارا به جنگی با توجه به سرپوشش شناخته می‌شود که از اهالی عیلام است. در کناره چپ مهر به زبان پارسی باستان (سمت راست)، به عیلامی (وسط) و بابلی (سمت چپ) نوشته شده است: «من، داریوش، شاه». اینک باز گردیم به اقدام متهورانه بگه‌یه. او در اواخر ۵۲۰ ق.م. به سمت لیدیه حرکت کرد. در سارد ساتراپ ارویته او را پذیرفت، بگه‌یه تعدادی از پیامهای کتبی تردیدناپذیر را به منشی دربار تسلیم کرد. برای هر ساتراپ یک منشی دربار از طرف فرمانفرما مستقیماً تعیین می‌شد. منشی دربار هر بار بدقت بررسی می‌کرد تا اطمینان حاصل کند که مهر پادشاه سالم است؛ پس از اطمینان از این امر هریک از فرمانها را به صدای بلند برابر کسانی که در مجلس ساتراپ حضور داشتند، می‌خواند. بدین ترتیب بگه‌یه کوشید درک کند که آیا افسران گارد پارسی حاضر در مجلس ساتراپ دستورهای پادشاه را پذیرا شدند. در مورد دستورهای ساده پادشاه بوضوح چنین می‌نمود. بگه‌یه تا حدی جرئت یافت و پیام کتبی دیگری را بیرون آورد که محتوای آن چنین بود: «پارس‌ها، داریوش شاه شما را منع می‌کند که به عنوان گارد به ارویته خدمت کنید!» افسران گارد

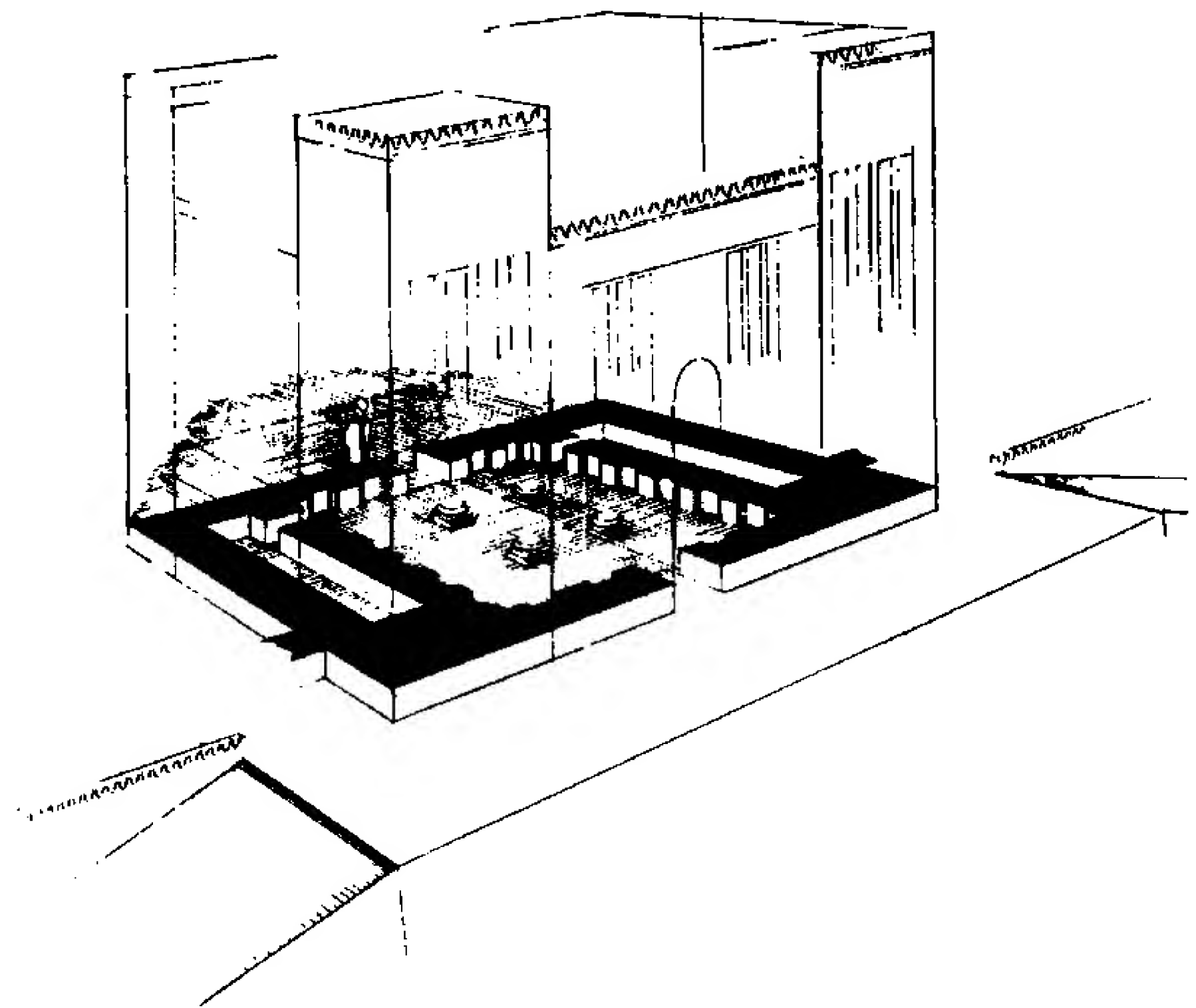
پارسی به مجردی که از فرمان آگاهی یافتند، به عنوان فرمانبرداری نیزه‌های خود را بدون تأمل در برابر پاهای بگه‌یه گذاشتند. اینک که از وفاداری آنان نسبت به پادشاه اطمینان یافت، جسورانه آخرین پیام کتبی را بیرون کشید. متن این پیام چنین بود: «داریوش شاه به پارس‌ها در سارد فرمان می‌دهد ارویته را بکشند!» افراد گارد به مجرد شنیدن این فرمان خنجرهایشان را کشیدند و ساتراپ را کشتند.



تصویر ۴۴: اثر مهر داریوش که پادشاه در سال ۴۹۷ ق.م. در اختیار ساتراپش در مصر فرنه‌دانه گذاشت، در حال حاضر در موزه بریتانیا - لندن - نگهداری می‌شود. در سمت چپ به پارسی باستانی، عیلامی و بابلی نوشته شده «من، داریوش، شاه».

هرودوت در حالی که رضایت او مشهود است، اضافه می‌کند: «بدین نحو اوریتس به قصاص کشتن پولوکراتس کشته شد». بگه‌یه ثروت مصادره شده ارویته را از سارد به شوش برد و به پادشاه گزارش داد. از تابلو ۷ می‌توان تصویری از گنجینه‌ای که ساتراپ عهدشکن در پایتخت کرویوسوس جمع‌آوری کرده بود، در نظر مجسم ساخت. در بین

بردگان ارویته ساتراپ که بگه‌یه از سارد به شوش همراه آورد دموکدس^۱ پزشک مخصوص پولوکراتس نیز بود. او نیز همراه با حاکم ساموس در ۵۲۳ ق.م. در ایونیه به چنگال ساتراپ افتاده بود. دموکدس هنر پزشکی خود را پنهان می‌داشت چون می‌ترسید که هرگز نتواند به موطنش کروتون^۲ بازگردد، و به‌عنوان پزشک مخصوص در دربار پارس‌ها نگاهداشته شود. این وحشت به‌طوری که درآینده خواهیم دید کاملاً بجا بوده است.



تصویر ۴۵: دروازه بزرگ شرقی قصر داریوش در شوش، طراحی دوباره از ژان پرو و دانیل لادی ری. این دروازه بر بارویی عظیم مستقر بود و تنها در جبهه خارجی در داشت.

1. Demokedes.

2. Kroton.

ساختمان قصر شوش

شوش سرزمینی است گلی و بدون سنگ. بدین جهت شاهان عیلامی از زمانهای بسیار قدیم به ساختمانهای خشتی و آجری کفایت کرده‌اند. داریوش مایل بود که به پیروی از قصر کوروش در پاسارگاد، قصر تازه خود را در شوش با ستونهای سنگی عظیم تزین کند، و ستونها بر سطح مربع کف تالار قصر استوار شوند. معماران او بهانه گرفتند که زمین گلی شوش چنین وزنی را تحمل نخواهد کرد، مگر آنکه ده تا بیست متر پی بنا را با خرده‌سنگ پُر کنند. به این موضوع هم پادشاه به همان اندازه بی‌توجه ماند که مشکل حمل قطعات عظیم سنگ مورد نیاز برای ساختمان قصر از کوهستان زاگرس در فاصله پنجاه کیلومتری شمال شرقی. او شخصاً در سندی بس ارزنده از لحاظ تاریخ فرهنگ شرح می‌دهد که چه‌سان این بنا ساخته شده است. از مدل تصویر ۳۸ تنها می‌توان نقشه مجلل این بنا را در ذهن مجسم کرد. حفاریات سالهای اخیر نقشه اصلی را هویدا ساخته ولی از جلال آن روزگار تقریباً هیچ باقی نمانده است. تالار بزرگ ستون‌دار یا آپادانا در زمان فرمانفرمایی اردشیر اول (۴۲۴ - ۴۶۵ ق.م.) «به‌طور کامل سوخته» شد. این موضوع را نوه او اردشیر دوم که در سال ۳۹۰ ق.م. به‌جای آن تالار پذیرایی دیگری در ساحل غربی رودخانه اولایی بنا کرد، گزارش می‌کند. او برای بنایش از اهورامزدا، میترا و الهه آناهیتا استدعای حفاظت از شر «سحر و جادو» می‌کند. ظاهراً اردشیر دوم دلیل اصلی آتش گرفتن قصر داریوش را تأثیر جادوی سیاه می‌دانسته است.

دروازه بزرگ در قسمت شرقی کاخ داریوش در شوش در سال ۱۹۷۳ باز یافته شد. طرحی که ژان پرو^۱ و دانیل لادیری^۲ از کاخ داریوش تهیه کرده‌اند لااقل تصویری از زیبایی توأم با تظاهر قدرت را در بناهای داریوش می‌نماید. در اتاقهای دو طرف بنای مربع میانی، زمانی قلبهای کسانی که در انتظار شرفیابی بودند، می‌تپیده. بنابراین در اینجا بوده است که در زمان خشیارشا (بنابر کتاب استر در عهد عتیق) مردخای «بر دربار شاه نشسته بود» و دریانی که تحت فرمان سپهبد دربار همان^۳ خدمت می‌کرد، او را زیر نظر

1. Jean Parrot.

2. Daniel Ladiray.

3. Hammana.

داشت.

دربارهٔ مقدمات بنای کاخ همان‌طور که اشاره شد، بسیاری از جزئیات را از شخص داریوش در تعدادی نبشته‌های سه‌زبانه از جملهٔ آنها دو لوح - یکی به زبان عیلامی و یکی به زبان بابلی - که در ۱۹۷۰ در شوش یافته شدند، اطلاع می‌یابیم: «قصری که من در شوش بنا کردم، مصالح آن را از دوردست آماده کردند، زمین را عمیق کردند تا به زمینی شسته شده رسیدند، وقتی به حد کافی کنده شد، در آن خرده سنگ ریختند، گهگاه چهل ذراع (حدود بیست متر)، و گهگاه بیست ذراع. بر روی این خرده سنگها قصر بنا شد. کندن زمین، ریختن خرده سنگ و خشت زنی را بابلیها انجام دادند.»

در جملهٔ بعد داریوش مبدأ مصالح ساختمانی و تزئینی را اعلام می‌دارد: «تیرهای چوب سدر (برای سقف) از کوهستان لبنان آورده شد. سوری‌ها گرده بینه‌ها را تا بابل حمل کردند و از بابل کریه‌ها و ایونی‌ها از طریق رودخانه به شوش منتقل کردند؛ از قندهار و کرمان چوب یکا^۱ آورده شد» - این چوب که امروز آن را چوب ساج می‌نامند، به‌طوری که ایلیا گرشویچ^۲ نظر داده است، چوبی بسیار مقاوم و از نوعی درخت با نام لاتین *Dalbergia sissoo Roxb* است که چوب سخت و قهوه‌ای رنگ آن هنوز هم در شرق ایران برای ساختن در خانه به مصرف می‌رسد، - «طلایی که در آنجا (برای تزئین) به کار برده شد از لیدیه و باکتریا بود؛ سنگهای قیمتی لعل و عقیق از آمودریا (بین آمودریا و سیردریا) و فیروزه از خوارزم (از منطقهٔ نیشابور امروز)؛ نقره و آبنوس از مصر؛ عاج از نوبه و سند و آراخوسیا، بود. مواد رنگی که با آن دیوارهای ایوان رنگ شد محصول ایونیه بود، ستونهای سنگی را که در آنجا به کار بردند از محلی به نام ابی‌رادوش^۳ در عیلام آوردند.»

از جملهٔ آخر بنانبنشته اطلاعات بیشتری دربارهٔ موطن استادان و هنرمندان دریافت می‌داریم: «حجاران از اهالی ایونیه و لیدیه بودند؛ زرگران که طلا را به کار می‌بردند، مادی و مصری بودند»، استادانی که دیوارهای ایوان را رنگ‌آمیزی می‌کردند نیز مادی و مصری بودند، «مردانی که چوب را به کار می‌بردند از اهالی لیدیه و مصر بودند و مردانی

1. Yakā.

2. Ilya Gershevitch.

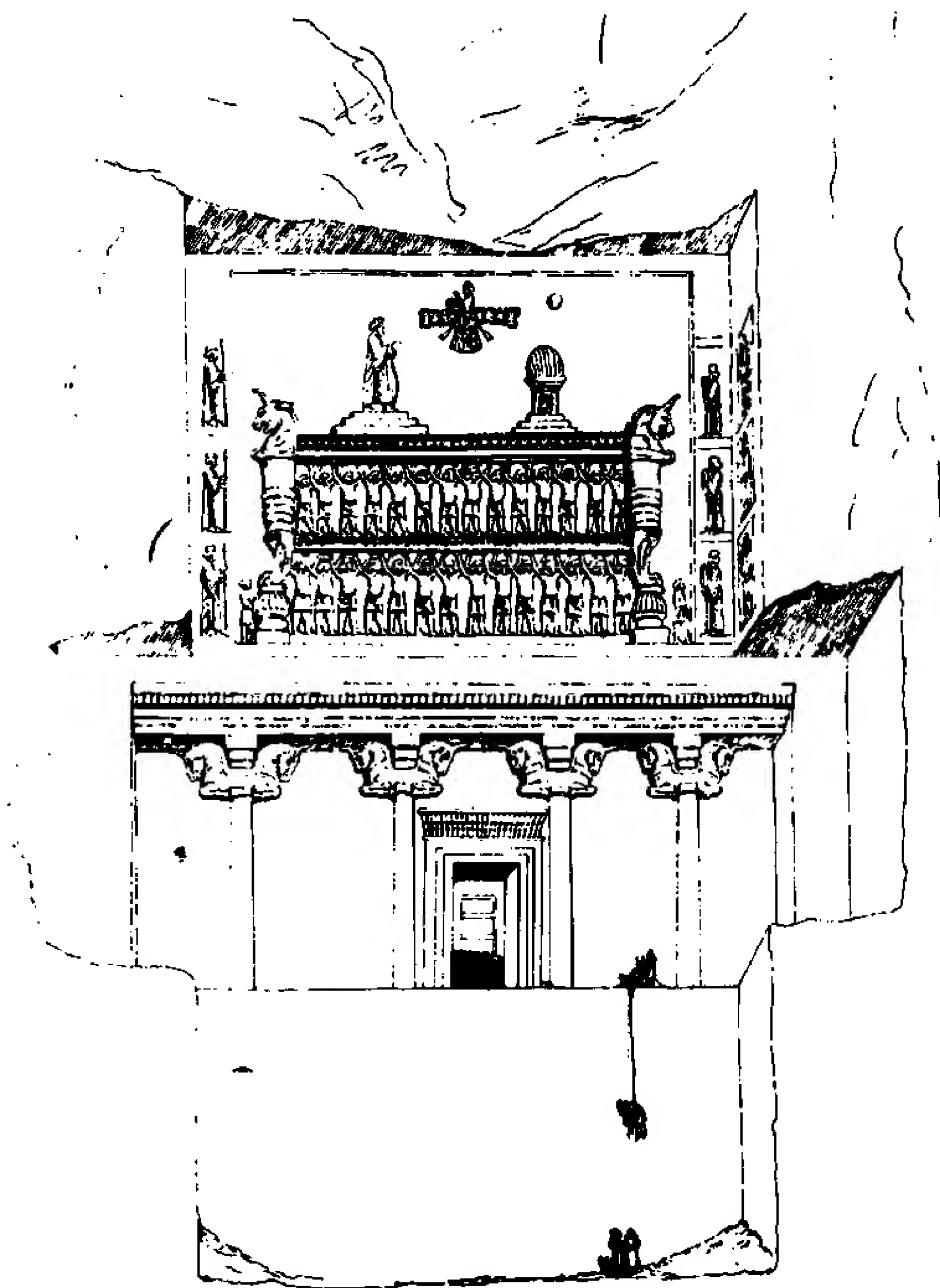
3. Abirādush.

که آجر می‌پختند، بابلی بودند».

در این گزارش از مردان دو قوم یاد نمی‌شود. اولی پارس‌ها هستند که ظاهراً در هیچ‌یک از برنامه‌های ساختمانی پادشاه کار بدنی انجام نمی‌دادند، بلکه تنها کارکارگران و هنرمندان دیگر را زیر نظر داشتند و نیازمندیهای آنها را فراهم می‌ساختند. قوم دیگر عیلامی‌ها هستند. این به نظر عجیب می‌نماید، چون باور کردنی نیست که آنها از انجام بیگاری معاف بوده باشند؛ عیلامی‌ها باید سنگها را از بستر رودخانه اولایی آورده باشند، باید بلوکهای سنگی را از ابی‌رادوش بدانجا غلطانده باشند و خدمات دیگری نیز از این قیل انجام داده باشند. باز هم تصور می‌رود که داریوش دانسته از شرح خدمات عیلامی‌ها بی‌توجه گذشته است و آنها را لایق آن ندانسته که در بنابشته‌اش نامیده شوند. شاید هم عیلامی‌ها به تعداد بسیار زیاد مشغول ساختن دیوار جدید شهر بودند که داریوش فرمان بازسازی آن را داده بود.

پادشاه از خرابی دیوارهای شهر که از زمان فتح عیلام توسط شاه آشوری آشوربانیپال در ۶۴۶ ق.م. باقی مانده بود، ناراحت شده بود. در نبشته سه زبانه دیگری که مربوط به حدود سال ۵۱۰ ق.م. است، داریوش می‌نویسد: «در شوش متوجه شدم که دیواری که قبلاً آنجا ساخته شده بود، به علت کهنگی خراب شده است و آنگاه دستور دادم در آنجا دیواری نو بنا کنند». بر پایه باقیمانده دیوار سابق شهر، اینک دیوار عظیمی بنا شد که ۲۷ متر پهنای آن بود! هزاران عیلامی باید طی یک دهه یا شاید بیشتر بدین کار مشغول بوده باشند که بیش از یک میلیون متر مکعب خشت گلی مورد نیاز برای ساختمان دیوار را قالب گیرند.

داریوش بنابشته خود را با غرور چنین به پایان می‌رساند: «در شوش چیزهای مجلل بسیاری طراحی شد، چیزهای مجلل بسیاری ساخته شد» سپس اضافه می‌کند «اهورامزدا مرا حفاظت کند، همچنین پدرم و یشتاسپ و سرزمینم را». در نبشته‌ای که این اواخر (۱۹۷۰) یافته شد، پادشاه دیگر از پدرش نام نمی‌برد. بنابراین پدرش در تاریخی که نبشته اخیر، نوشته شده است - حدود ۵۱۰ ق.م. - مرده بوده است. [۴۲]



تصویر ۴۶: رابرت کرپورتر در این طرح مربوط به سال ۱۸۱۸ نشان داده است که چگونه او را در نقش رستم تا سطح ورودی مقبره داریوش بالا کشیده‌اند.

کتسیاس دربارهٔ این واقعه گزارش می‌دهد، والدین پادشاه می‌خواستند مقبره‌ای را بازدید کنند که داریوش در نزدیکی پرسپولیس در دیوارهٔ صخره‌ای نقش رستم بنا کرده بود. زمانی که مغها که ظاهراً در بالای دیوارهٔ صخره‌ای مقبره ایستاده بودند، درصدد برآمدند آنها را تا سطح مقبره بالا کشند، ماری چنان آنها را ترساند که طناب را رها کردند. در نتیجه ویشتاسب و زنش سقوط کردند و مردند. داریوش از خشم و غصه همهٔ مغهایی را که در این کار دخالت داشتند سر زد. این گزارش را اسناد دیگر تأیید نمی‌کنند، ولی غیرممکن هم به نظر نمی‌رسد. تصویر ۴۶ طرحی را که کریپورتر انگلیسی در ۱۸۱۸ کشیده نشان می‌دهد، در این طرح می‌بینیم که او را به سوی مقبرهٔ داریوش بالا می‌کشند. البته او را از پیش آمدگی صخره که به پهنای یک متر جلوی ورودی مقبره است، بالا می‌کشند.

لشکرکشی بر ضد شاه اسکونخه

در بهار ۵۱۹ ق.م. قبل از اینکه در عیلام گرمای شدید آغاز شد، داریوش از شوش حرکت کرد تا اولین لشکرکشی خود را بر ضد سکاء یا اسکیت‌ها آغاز کند. ایرانیان فلات با این اقوام که از پروت^۱ تا سیریه گسترده بودند، کمتر آشنایی داشتند. داریوش در اولین سال حکمفرمایش بسادگی از «سکاه‌ها» صحبت می‌کند، بی‌آنکه توضیح بیشتری دهد. در اواسط دوران حکومتش در نبشته‌هایش دربارهٔ سکاهای مقیم آسیا بین «سکاهای خود نوک‌تیز» و «سکاهای کیفور از هوم» تفاوت قایل می‌شود. در محل کانال سوئز در ستون نبشته‌ها آنها «سکاهای زمینهای رسوبی» و «سکاهای استپها» خوانده شده‌اند. بنابراین «سکاهای خودنک‌تیز» (در واقع همهٔ سکاهای سرپوشهای نوک‌تیز بر سر می‌گذاشتند) در سرزمین مردابی مصب رودخانهٔ آمودریا در کنار دریاچهٔ خزر، می‌زیستند. در آن زمان این رود مانند امروز به دریاچهٔ آرال نمی‌ریخته است.

1. Pruth.

«سکاهای کیفور از هوم» در ماورای سفد یعنی در ماورای رود سیردریای امروزی در منطقه تاشکند امروزی مستقر بوده‌اند.

درباره لشکرکشی سکاهای در ۵۱۹ ق.م. ما تنها تا حدی اطلاع داریم که داریوش در قسمت پنجم متن پارسی نبشته بیستون (که بعداً اضافه شد) اطلاع می‌دهد. [۴۳] این گزارش که در فصل اول به طور خلاصه بدان اشاره کردیم چنین است:

«آنگاه من و لشکریانم بر سکاهای هجوم بردیم. سپس سکاهای که خودی نوک‌تیز بر سر دارند، بر من حمله آوردند. چون من به نزدیک رودخانه (رود آمودریا) رسیدم، بین تنه‌های درخت با جملگی لشکریان مستقر شدم. آنگاه سکاهای را بسختی شکست دادم. گروهی را به اسارت گرفتند؛ آنها را کت‌بسته از برابر من گذراندند و من دستور دادم آنها را بکشند، رهبر آنها را به نام اسکونخه گرفتند و پیش من آوردند. در آنجا رهبر دیگری را مأمور ساختم، آن‌سان که میل من بود. سپس آن سرزمین از آن من شد.»

داریوش، اسکونخه را همانند سایر عصیانگران «شاه دروغین» نمی‌خواند. به نظر او پیروزی بر سکاهای آن قدر مهم بود - چه مرگ کوروش بزرگ را انتقام گرفته بود - که با حجاری تصویر اسکونخه خود نوک‌تیز در صخره بیستون آن را جاودان سازد، گرچه با این کار نبشته عیلامی که در سمت راست پیکره اصلی نوشته شده بود، باید خراب می‌شد. گرچه اسکونخه هم با دستهای بسته و ریشمانی به گردن تصویر شده است (تصویر ۱۲)؛ ولی در متن پارسی و عیلامی آمده است «این اسکونخه سکا است».

بنابراین ظاهراً او را اعدام نکرده‌اند، بلکه فقط تبعیدش کرده‌اند. نام جانشینش را داریوش اعلام نمی‌دارد، ولی به طور قطع او هم از قوم سکا بوده و نه یک پارسی، جای تأسف است که در پیکره سنگی امکان بازنمایی زیستهای طلایی جبه و بخصوص کلاه خود پوستی نیم‌متری شاهان سکا، وجود نداشته است. بر تارک این کلاه خود پوستی یک بزکوهی کوچک زرین به عنوان نماد خورنه^۱، به مادی فرنه^۲، قرار داشته است [۴۴] که مفهوم آن سلطنت ناشی از تقدیر می‌بوده و با فورچونای رومی [= بخت و تقدیر] مقایسه‌پذیر است.



تصویر ۴۷: نمایندگان سکاهاى خود نوک‌تیز بر دیوار شرقى قصر پذیرایی در پرسپولیس.

روابط هخامنشیان با سکاها حتی بعد از پیروزی بر اسکونخه نیز با رابطه این کشور عظیم جهانی با سایر اقوام زیر فرمانش، متفاوت بود. این تفاوت علت سیاسی جغرافیایی داشت. ایلات استپ‌نشین آسیای میانه از زمانهای باستانی تا به ایام اخیر، فلات ایران را دائماً مورد تهدید قرار می‌دادند. بعد از سکاها، هفتالیان، که هونهاى سفید نیز خوانده شده‌اند، سپس به ترتیب سلجوقیان، مغول‌ها و تاتارها و بالاخره ترکمن‌ها و ازبک‌ها به تهدید برضد فلات ایران ادامه دادند. حفاظت فلات ایران در برابر حملات این ایلات

استپ‌نشین یکی از وظایف دایمی فرمانفرمایان ایران بوده است. این وظیفه در زمان هخامنشیان نیز وجود داشت، قدرت این سلسله در حدی بود که بتواند سکاهای ناآرام را حداقل در اتحاد کشورها محدود سازد و این رویه تا پایان حکومت هخامنشیان، تا سال ۳۳۰ ق.م. مفید واقع شد. گرچه داریوش در نبشته خود سکاهای را مانند سایر ملتهای متحد در کشور جهانی اش «زیردستان خود» می خواند، ولی در حقیقت این متحدان حتی در دربار او نیز اسلحه حمل می کردند (تصویر ۴۷)، امتیازی که جز پارس‌ها فقط مادها و سغدها از آن برخوردار بودند.

در پلکان شرقی آپادانای پرسپولیس، سکاهای خود نوک‌تیز یازدهمین گروه به شمار می روند. هدایای آنها که برای پادشاه همراه دارند، عبارت از یک اسب نر، دست‌بندهای طلایی، پوستین، دامن و جوراب چرمی است.

شنل سولوسن^۱

داریوش در پاییز ۵۱۹ ق.م. درحالی که اسکونخه، رهبر سکاهای خود نوک‌تیز، را اسیر کرده و همراه داشت به ایران بازگشت و زمستان را نیز مانند سال قبل در شوش گذراند. در این زمان یکی از محتشمان یونانی با این ادعا که از جمله افراد «مورد تفقد پادشاه» است، خود را به سپهبد دربار فرنگه مادی معرفی کرد.

^۱ در دربار هخامنشیان دفتری وجود داشت که در آن نام همه مردانی ثبت شده بود که خدمت شایانی انجام داده بودند و همچنین جایزه‌ای که به خاطر خدمت انجام داده دریافت کرده بودند، در این دفتر ثبت شده بود. حتی در میدان جنگ نیز این سند همراه برده می شد، تا نام کسانی ثبت شود که قهرمانانه نبرد کرده بودند. این سنت احتمالاً توسط کوروش برقرار شده بود. به هر حال پادشاه ایل شرقی ایرانی اریاسپا^۲ («اسب ایرانی») در منطقه رودخانه هیلمند را با عنوان «مورد تفقد شاه» مفتخر داشت، چون آنها

1. Syloson.

2. Aryāspā.

در گدروسیا (مکران) نیازمندیهای لشکریانش را تأمین و بدین‌سان از نابودی آنها جلوگیری کرده بودند. بدین‌لحاظ این ایل بعدها حتی در سال ۳۲۹ ق.م. و بعد از اسکندر نیز از پاره‌ای امتیازات برخوردار بودند.

داریوش با تعجب در شوش دستور داد مرد یونانی که مدعی بود از جمله مردان «مورد تفقد شاه» است، بار دهند و برخلاف انتظارش سولوسن یونانی، برادر کوچک پولوکراتس حاکم ساموس را باز شناخت که شش سال قبل در ممفیس شنل قرمز شکوهمند خود را بدو هدیه کرده بود. پادشاه مسرور از ملاقات او پرسید چگونه می‌تواند خدمت او را جبران کند و سولوسن بدون شرم حضور پاسخ داد، تقاضا دارد که او را جانشین برادرش پولوکراتس سازد که ارویته ساتراپ پارسی لیدی، او را به نحو شرم‌آوری کشته بود.

داریوش موافقت کرد ولی برای انجام این کار باید ابتدا ساموس توسط پارس‌ها فتح می‌شد. پادشاه برای انجام این لشکرکشی هوتانه، هم‌عهد شماره دو خود را در کشتن گئوماته مأمور داشت.

هوتانه همراه با سولوسن تا ساحل ایونیه پیش رفت و با لشکریانش در ساموس پیاده شد. در ابتدا چنین به نظر رسید که اهالی ساموس می‌خواهند تسلیم شوند، ولی ناگهان بشدت مقاومت کردند. پارس‌ها به حمله متقابل دست زدند و سراسر جزیره را مانند شکارچیان زیر پا گذاشتند و آن را بدین‌سان تقریباً با نیمی از جمعیت باقیمانده آن - تحت فرمان خود درآوردند. از آن پس، سال ۵۱۸ ق.م. سولوسن فرماندار پادشاه در ساموس شد و داستان شنل قرمزش به واسطه جایزه شاهانه‌ای که از بابت آن دریافت داشته بود، همه‌جاگیر شد. هرگاه یک یونانی با شنل قرمز خود خودنمایی می‌کرد، به تمسخر گفته می‌شد: «آها، شنل اصیل سولوسن!...»

سولوسن پس از چند سال مرد و حکومت خشن او به‌عنوان مثالی در خاطره‌ها ماند. بعد از او پسرش آیاکس^۱ فرماندار پادشاه شد که در زمان عصیان ایونیه (۴۹۳-۴۹۹ ق.م.) نیز جانب داریوش را نگه داشت و بدین وسیله مالکیت ساموس را برای خود تضمین کرد.

1. Aijakes.

نظم مصر

بر روی قطعه سنگی آهکی مربوط به ممفیس که در موزه لوور نگاهداری می‌شود، می‌توان چنین خواند: «حضرت خداوندی به آسمانها رفت، در سال چهارم (داریوش)، در چهارمین روز اولین ماه فصل برداشت محصول». منظور از «حضرت خداوندی» آن گاو آپسی است که ظاهراً کمبوجیه با شمشیر کوتاه مادی‌اش آن را به نحو کشنده‌ای زخم زده بود. این شایعه دروغ، مصر را برای همیشه مخالف کمبوجیه کرده بود. ولی در واقع این آپس، همان‌طور که سند مزبور نشان می‌دهد، در آرامش مرده است، یعنی در ۳۱ اوت ۵۱۸ ق.م. کمی بعد از آن نیز داریوش شخصاً وارد ممفیس شد.

گرچه پادشاه به موقع در بهار از عیلام حرکت کرده بود، ولی به تانی از سوریه، فلسطین و عربستان می‌گذشت تا ارتباط ساتراپها را در اتحاد با کشور هخامنشی مستحکم‌تر سازد. چه خوب بود می‌توانستیم اطلاع یابیم که آیا او در اورشلیم پیشرفت کار بازسازی معبدی را که با پرداخت هزینه آن از درآمد مالیاتی سوریه موافقت کرده بود، مورد توجه قرار داده است، یا نه. ولی احتمالاً خط سیر داریوش در کرانه دریای مدیترانه بود.

از غزه به بعد به علت طغیان نیل راهی را که از دلتای نیل می‌گذشت انتخاب نکرد، بلکه راه جنوبی‌تری را که از بیابانهای عربستان می‌گذشت برگزید. شیوخی که در این منطقه می‌زیستند گرچه مکلف به پرداخت خراج نقدی نبودند، ولی هر ساله مقدار قابل ملاحظه‌ای عنبر (هرودوت صحبت از سی‌تن می‌کند که قطعاً غلو شده است) و صمغهای معطر تحویل می‌دادند. تابلوی ۸ قطعه‌ای از یک پیکره مسطح مربوط به اواخر دوران هخامنشی را در تخت جمشید نشان می‌دهد، در این پیکره دو عرب هدایایی را حمل می‌کنند. ظرفی که شکل خاصی دارد و به‌طور افقی نگه داشته شده است، قطعاً حاوی عنبر یا صمغ معطر است. مأموران عرب در قصر داریوش به‌عنوان هدیه برای پادشاه شتر و لباسهای ظریف همراه دارند.

در اوایل سپتامبر ۵۱۸ ق.م. داریوش از طریق وادی تومیلات^۱ از سوی شرق وارد ممفیس شد. به علت مرگ گاو آپیس تمام مردم در پایتخت مصر عزادار بودند. پادشاه با درک زیرکانه اوضاع، جایزه عظیمی برای کسی تعیین کرد که بتواند گاو آپیس جدیدی پیدا کند. شایع است که این جایزه صد تالنت طلا بوده است، ولی این غیرممکن است. این مبلغ - حدود نه میلیون سکه طلا دو برابر درآمد مالیاتی سالانه مصر است، ولی به هر حال جایزه تعیین شده باید زیاد بوده باشد، چون در مصر با شعف و هیجان روبه‌رو شد و مصریها داریوش را به عنوان فرعونى مؤمن مورد ستایش قرار دادند.

شاید پادشاه قلباً مصریها را که گاوی را به عنوان خدا پرستش می‌کردند، مورد تمسخر قرار می‌داد، ولی آن قدر زیرکی داشت که قدرت روحانیت کاهنان را به سوی خودش جذب کند. بدین جهت در نبشته‌ای که قبلاً بدان اشاره کردیم، آمده است: «در حقیقت اعلیحضرتشان (داریوش) به آپیس بیش از هر شاه دیگری مهر می‌ورزید». دو ماه بعد در نهم نوامبر ۵۱۸ ق.م. آپیس «در صلح به غرب زیبا هدایت شد و او را در شهر مردگان (در نزدیکی ممفیس) در مکانی که در آنجا اعلیحضرتشان آن را به نحوی بی نظیر آماده ساختند، پس از آنکه همه تشریفات در تالار غسل به انجام رسید، اعلیحضرتشان او را ستایش کرد. همان‌سان که هوروس پدرش ازیریس را ستوده بود». آیا می‌توان از این جملات پر تکلف چنین استنباط کرد که داریوش شخصاً در مراسم تدفین آپیس شرکت کرده است؟

به هر حال پادشاه به هر اقدامی دست زد تا سیاست تنفرآمیز کمبوجیه در مصر را به فراموشی بسپارد. او چاهور وفادار که احتمالاً فکر جایزه عظیم نیز از او بوده است، برای داریوش به عنوان فرعون نام «پرتوی رب آفتاب» را یافت. اینک با چنین نامی او برای مصریها فرمانفرمایی قانونی به شمار می‌رفت.

داریوش باید در سائیس مدرسه پزشکی جدیدی را که او چاهور از نو بنا کرده بود، بازدید کرده باشد. سال قبل زمانی که او را از شوش به مصر اعزام می‌داشت، توسط رسولی که همراه او کرد برای ساتراپ اریاونده پیامی فرستاد و او را مأمور داشت، سران نظامی، کاهنان و نویسندگان مصری را جمع کند تا آنها کلیه «قوانین» کشور مصر را قبل از

1. Tumilāt.

تسخیر پارس‌ها (۵۲۵ ق.م.) گرد آورند و مدون سازند. اینک داریوش مأموریتی را که قبلاً انجام آن را به عهده ساتراپ مصر گذاشته بود، شخصاً مورد توجه قرار داد، چون آن‌طور که دیودورس گزارش می‌کند، او «از بی‌قانونی که کمبوجیه در مصر باعث شده بود، وحشت کرده بود. داریوش در محفل کاهنان هم شرکت کرد و همراه با آنان به بررسی مسائل مذهبی و تحقیق در وقایع تاریخی محتوای کتابهای مقدس، پرداخت.» تاریخ فرعونها داریوش را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد و کوشید که از روش آنها پیروی کند. (ولی قبل از هر کار پادشاه امتیازات و درآمدهای معابد را مجدداً برقرار داشت.) در گزارش وقایع دموتیک نیز این نکته تأیید می‌شود: «بدین علت مصری‌ها برای داریوش احترام زیادی قایل بودند، فرمانداران سراسر کشور به خاطر قلب پاکش از او پیروی می‌کردند.»

موضوع جمع‌آوری قانونهای مصری مربوط می‌شود به دستورهای مربوط به وقف و معافیهایی که فراعنه گذشته به نام معابد صادر کرده بودند و کمبوجیه قسمت اعظم آنها را لغو کرده بود. زمانی که این فرمانها جمع‌آوری شد، «آنها را بر پاپيروس نوشتند تا سال نوزدهم (سلطنت داریوش برابر با ۵۰۳ ق.م.)» ولی ظاهراً کار جمع‌آوری و تدوین فرمانها همچنان تا سال بیست و هفتم، یعنی ۴۹۵ ق.م. نیز ادامه یافته است. «بر پاپيروس نسخه‌هایی نیز به خط سوری و خط نامه (مصری) تهیه شد.» - منظور خط آرامی و خط دموتیک است - بدین نحو نام داریوش به عنوان آخرین و ششمین قانونگذار مصر در تاریخ ثبت شد. [۴۵]

طلای ایندوستال^۱

پس از اینکه داریوش در طی سال ۵۱۷ ق.م. به ایران بازگشت مقدمات لشکرکشی به جانب شرق را آماده ساخت. نه تنها خواباندن عصیان تته‌گوش (سته‌گودیه)^۲ مورد توجه

1. Industales.

2. Thatagush (Sattagydie).

بود، بلکه فتح سند را هم که کوروش بدان توفیق نیافته بود، در نظر داشت. داریوش احتمالاً در بهار سال ۵۱۶ ق.م. از عیلام حرکت کرد و از طریق ماد، پارت، خوارزم، اریه^۱ (هرات) به باکتريا رسید و در آنجا ساتراپ وفادارش دادرشیش^۲ از او استقبال کرد. زمستان را پادشاه در جلگه‌های گرم ایالت قندهار در جنوب کابل که در پاکستان امروزی است، گذراند. در بهار ۵۱۵ ق.م. داریوش برای فتح مجدد سته گیدیه که در ۵۲۲ ق.م. از کشور هخامنشی جدا شده بود، اقدام کرد. محل ایالت سته گیدیه (به پارسی ثته گوش به معنی صد گاو) مورد اختلاف است، در پیکره مقبره داریوش در تخت جمشید، تخت نگاهدار اهل سته گیدیه عیناً همان لباسی را بر تن دارد که نماینده قندهار و سند، یعنی نوعی دامن چرمی. هر سه قوم از مهاجران به سرزمینهای پست بوده‌اند. بنابراین ممکن است نظر ارنست هرتسفلد صحیح باشد که معتقد است سته گیدیه تقریباً همان پنجاب است، یعنی منطقه لاهور امروزی بین رودخانه‌های ایندوس و بیاس. زمانی که اسکندر در ۳۲۶ ق.م. در صدد برآمد از بیاس بگذرد و به سمت جنوب پیش رود، سربازان مقدونی از فرمانبرداری خودداری کردند. آنها موافق بودند که برای اسکندر همه قلمرو کشور هخامنشی را فتح کنند؛ بیش از آن، تحت هیچ شرطی حاضر به پیشرفت نبودند، بنابراین به احتمال نزدیک به یقین بیاس سرحد شرقی کشور داریوش بوده است.

پادشاه از پنجاب تسخیر سند را نیز آغاز کرد، یعنی منطقه‌ای که در جنوب سته گیدیه و غرب رودخانه سند تا ساحل دریای هند، گسترده بود. بدین سان ساتراپ نشین تازه‌ای به کشور افزود. دلیل اصلی این لشکرکشی باید ذخایر طلای سند باشد. مقر ساتراپ در این ایالت که پارس‌ها آن را هیندوش می خواندند، قلعه شاهی بود که در ساحل رودخانه سند در جنوب مولتان امروزی توسط داریوش بنا شده بود.

هرودوت گزارش می‌کند که خراج ایالت پرجمعیت سند هر ساله ۳۶۰ تالنت گرد طلا بود. این درآمد مالیاتی حدود ۳۰ میلیون سکه طلا است. از آنجا که در آن زمان یک گوسفند در ایران ۵/۴۰ سکه طلا ارزش داشت، داریوش می‌توانست با این

1. Areia.

2. Dādrshish.

مبلغ بیش از پنج و نیم میلیون گوسفند خریداری کند، و یا با توجه به اینکه هر سرباز اجیر، ماهانه ۲۴ سکه طلا دریافت می‌داشت، می‌توانست بیش از صد هزار مرد به خدمت گمارد. احتمالاً این واردات عظیم طلا باعث شد که پادشاه به فکر ضرب سکه به نام خود افتد که آن را دریک (به پارسی داریه که) می‌نامیدند؛ به هر حال تا آن زمان با سکه‌های طلای لیدیه که در جریان بود، سر می‌کرد. تابلوی ۹ یک هندی را به عنوان نماینده آورندگان هدایا از ایالت سند در دیواره شرقی آپادانا در تخت جمشید نشان می‌دهد: سنگینی باری که حمل می‌کند نمایانگر این است که در کوزه‌ها گرد طلا همراه دارد.

با تسخیر ایالت سند، یک اقدام جغرافیایی مهم داریوش نیز همراه بوده است. هنگام بازگشت به فلات، داریوش به اسکیلاکس^۱ از اهالی شهر کاریانده^۲ در کاریه مأموریت داد که با چند کشتی جنگی ایرانی سراسر سواحل کشور را تفحص کرده، درباره آن گزارش تهیه کند. کاریه در جنوب غربی آسیای صغیر - همانند فنیقیه - قسمت اعظم ملوانان و دانش دریانوردی مورد نیاز کشور هخامنشی را تهیه می‌کرد. گروه عظیمی از اهالی کاریه^۳ را داریوش به خلیج فارس منتقل کرده بود تا در آنجا کشتیرانی تشکیل دهند، آنها در بنه‌شو^۴ (خرم شهر امروزی) بندری ساختند. همچنین زمانی که قرار شد تنه‌های درخت سدر مورد نیاز بنای قصر شوش به بابل حمل شود، وظیفه اهالی کاریه (و اهالی ایونیه) بود که تنه‌ها را از طریق رودخانه به شوش منتقل سازند. اینک در پاییز ۵۱۵ ق.م. ناخدا اسکیلاکس از اهالی کاریه از داریوش مهمترین «دستور تحقیقاتی» خود را دریافت داشت.

اسکیلاکس سفر تحقیقاتی خود را از قندهار [گنداره] آغاز کرد. او از طریق رود کابل به سمت جنوب تا اقیانوس هند پیش رفت. اسکیلاکس با دقت آنچه را در بین راه مشاهده می‌کرد، ثبت می‌کرد، مثلاً یکی از مواردی که ثبت کرده است بدین شرح است:

1. Skyiax.

2. Karyanda.

3. Karia.

4. Banneshu.

«از آنجا به بعد رودخانه ایندوس» [سند] را از دو طرف کوه‌های بلندی احاطه کرده بود که با انبوهی از درختان اقایا و نارون پوشیده بود». [۴۶]. البته در آن زمان رودخانه به مراتب شرقی‌تر از بستر امروزی، یعنی در طول تنگه معروف به کانال هاکوران، جریان داشت.

پس از رسیدن به اقیانوس هند، اسکیلاکس درحالی که به جانب غرب در حرکت بود، ساحل خلیج فارس را تا بندر بنه‌شو مورد تفحص قرار داد. از آنجا درحالی که جسورتر شده بود، شبه جزیره عربستان را دور زد تا آنکه بعد از سی ماه به منطقه سوئز امروزی رسید. اسکیلاکس گزارشی را که برای پادشاه نوشته بود، بعدها در یونان با عنوان *Periplus* (گردش با کشتی) منتشر کرد.

متأسفانه این گزارش باقی نمانده ولی هکاتئوس میلئتوسی^۱ (ملطی) از آن، در اثر جغرافیایی معروف خود استفاده کرده که آن‌هم باقی نمانده است و هرودوت و دیگران از آن به عنوان مأخذ استفاده کرده‌اند و بدین‌سان حداقل تصویری از یادگار اصلی اسکیلاکس برجا مانده است.

داریوش سپس ناخدای کاریه‌ای را مأمور تفحص دریای سیاه و دریاچه خزر کرد. ظاهراً اسکیلاکس حتی ساحل شمال افریقا را تا تنگه جبل الطارق تفحص کرده است.

قطعاً او امر تحقیقاتی پادشاه هدف عملی داشته است، با این وجود هرودوت در این باره با درکی صحیح یادآور می‌شود که «درباره آسیا هرچه مهم بوده است داریوش کشف کرده است». زمانی که اسکیلاکس گزارش خود را در یونان منتشر ساخت، مغرب برای اولین بار بود که درباره هندوستان اطلاع می‌یافت.

1. Hekataios Mitet.

لشکرکشی بر ضد سکاهای جنوب روسیه

سال ۵۱۴ ق.م. را داریوش صرف تجهیز قوای وسیع به منظور لشکرکشی بر ضد سکاهای جنوب روسیه امروزی کرد.

پادشاه آریارمنه ساتراپ کپدوکیه را مأمور «بررسیهای نظامی» وسیعی کرد. او دستور داشت که در ساحل شمالی دریای سیاه پیاده شود و به عنوان اسرای جنگی، مردان و زنانی را همراه بیاورد تا از آنها اطلاعاتی بدست آید. آریارمنه با سی کشتی معروف به «پنجاه پارویی» از سینوپ حرکت کرد و از دریای سیاه گذشت و به کریم^۱ رسید. علاوه بر گروهی اسیر جنگی برادر شاه سکاهای را نیز که برادرش او را به بهانه اینکه با والدینش بدرفتاری کرده است، به زندان انداخته بود، همراه آورد. گفته‌های اسرا به پادشاه گزارش شد و آنگاه او تصمیم گرفت که در ۵۱۳ ق.م. لشکرکشی وسیعی را بر ضد سکاهای «ماورای دریاها» عملی سازد.

درباره علت این اقدام بسیار حدس زده شده است. هرودوت که دو نسل بعد در شهر ساحلی اولبیا^۲ در مصب رود بوگ^۳ اخبار مربوط به لشکرکشی داریوش را جمع‌آوری می‌کرد، معتقد است که شاه پارس‌ها با این عمل خواسته است (بعد از دو قرن) هجوم اهالی کریم را انتقام بگیرد. این شاخه سکاهای در دوران حکومت مادها در زمان سلطنت کیاکسارس (خوخشتره) دوم مدتها در ایران فرمانفرمایی کردند. ادوارد مایر^۴ در دلیلی که از طرف هرودوت عنوان شده - و به نحوی که عنوان شده صحیح نیست - حقیقتی را بازیافته است: داریوش می‌خواسته خطر دایمی حمله ایلات شمالی را برای همیشه برطرف کند. شاید هم لشکرکشی بر ضد سکاهای اروپا در عین حال اقدامی مقدماتی برای تسخیر یونان بوده که برنامه آتی داریوش به شمار می‌رفته است. ولی داریوش بدین کار توفیق نیافت و بر سکاهای نیز به‌طور کامل پیروز نشد. هرودوت به حق سؤال می‌کند: «چگونه ممکن است چنین مردمی تسخیرپذیر باشند، مردمی که نه شهر و نه دیوار

1. Krim.

2. Olbia.

3. Bug.

4. Eduard Meyer.

می‌شناسند، همگی بر پشت اسب سوار و به‌عنوان هر حفاظ، خیمه خود را به همراه می‌برند. مردمی که نه از زراعت، بلکه از گله‌داری زندگی می‌گذرانند، مردمی که روی گاری زندگی می‌کنند؟» دو قرن بعد اسکندر در مصاف با چادرنشینان تا بدان حد وحشتزده نشد که همانند داریوش، به علت عدم توفیقش مورد تمسخر یونانیان قرار گیرد.

بیهوده (ارته بانوش) رته بانوش^۱ یکی از برادران پادشاه از او خواست که شخصاً برضد سکاها که تا بدین حد دست‌یابی بدانها مشکل می‌نمود، به میدان جنگ نرود. داریوش در بهار ۵۱۳ ق.م. از شوش به آسیای صغیر آمد و تا سفر پیش رفت. در نزدیکی رومیلی حصار امروزی، ماندروکلس^۲ معماری از اهالی ساموس به فرمان پادشاه پلی بر کشتیها روی تنگه سفر زد. داریوش کار او را ستود و هدایای بسیاری بدو داد. ماندروکلس دستور داد تصویری کشیدند که پادشاه را بر تخت نشسته نشان می‌داد، درحالی که لشکریان بسیاری از ملل مختلف در صدد بودند از پل مستقر بر کشتیها بگذرند. بعدها این تصویر را به معبد الهه هرا در موطنش ساموس تقدیم داشت. «به یاد بود پل مستقر بر کشتیها: ماندروکلس با انجام کاری که مورد توجه داریوش بود، برای خود تاج و برای مردم ساموس افتخار کسب کرد.» پادشاه دستور داد در ساحل اروپایی بسفر دو ستون از مرمر سفید برپا دارند، یکی به زبان پارسی، عیلامی و بابلی نوشته شد و دیگری به زبان یونانی. هرودوت گزارش می‌کند که «در این دو ستون او از همه ملتهایی که همراه داشت، نام برده و [در واقع] همه ملتهایی را که بر آنها فرمانروایی می‌کرده، همراه داشته.» اهالی ایونیه را مأمور داشت که کشتیها را در دریای سیاه تا مصب رود دانوب پیش برند و در آنجا بر روی رودخانه پل زنند. او خود همراه لشکریان از راه خشکی پیش رفت.

1. Rtabānush.

2. Mandrokels.

در تراکیه هیچ کجا با مقاومت مواجه نشد. زمانی که به تئاروس^۱ رسید مجذوب زیبایی طبیعت و چشمه‌های آن منطقه شد. دستور داد در آنجا نیز ستونی مستقر دارند که در یک طرف آن نبشته‌ای به خط میخی و در طرف دیگر آن نبشته‌ای به خط یونانی حجاری شد. بنابر گفته هرودوت یعنی در واقع تنها مخبر لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاه‌ها، متن نبشته چنین بوده است: «به چشمه‌های تئاروس با زیباترین و مطلوب‌ترین همه جویبارهایش، زمانی رسید که لشکریانش را برضد سکاه‌ها رهبری می‌کرد، بهترین زیباترین انسانها، داریوش، پسر هیشتاسپ، شاه پارس‌ها و سراسر قاره.» این متن حکایت از تفکری یونانی می‌کند، نه ایرانی. بدین لحاظ (به اشتباه) واقعیت استقرار ستون نیز مورد تردید قرار گرفته است. اونگر^۲ در سال ۱۹۱۴ در بین چشمه‌های دوگانه جالب درینه^۳ در شمال بونار حصار در تراکیه ترکیه، پایه ستون داریوش را یافت [۴۷]. درویشی در سال ۱۸۴۷ به ژنرال انگلیسی جاکموس^۴ گزارش کرده بود که در نزدیکی بونار حصار سنگی که روی آن علائمی شبیه میخ کنده شده بود یافت شده است و برای ساختمان کلیسایی در املاک تکه چیفتلیک^۵ حدود نیم ساعت در شرق محل قبلی به کار برده شده است. این ملک در ۱۸۲۹ توسط روسها تخریب شد؛ شاید هنوز هم ستون داریوش در زیر خرابه‌های آنجا باشد.

در منطقه بلغارستان امروزی گته^۶ها مقاومت کردند، ولی لشکریان پارسی بسرعت آن را شکستند. در دانوب سفلی قوای داریوش از رود گذشت. ایونیه‌ها تحت رهبری هیستایوس^۷ از اهالی میلتوس طبق فرمان، پلی از کشتیها برپا داشته بودند، بالاتر از دلتای رودخانه و پایین‌تر از محل اتصال پروث^۸ به دانوب. داریوش به آنها فرمان داد که از پل محافظت کنند و دو ماه بازگشت او را منتظر مانند، اگر او باز نگشت پل را برچینند و کشتیها را بازگردانند.

ظاهراً داریوش درباره نتیجه این اقدام عظیم در تردید بوده است. در صورت موفقیت

1. Tearos.

2. Eckhard Unger.

3. Yene.

4. Jochmus.

5. Take Tshiftlik.

6. Gete.

7. Histiaios.

8. Pruth.

می‌توانست امیدوار باشد که سراسر ساحل اروپایی دریای سیاه را متصرف شود و از غرب قفقاز به آسیا باز گردد. اگر سکاهای از جنگ رویارویی که در آن قشون پارسی به‌خاطر برتری تعداد نفرات بدون تردید پیروز می‌شد، حذر می‌کردند، در این صورت پیش‌بینی می‌شد که در پایان یک ماه باید به کنار دانوب باز گردد.

همین هم شد. سکاهای از روش جنگی زمینهای سوخته سود بردند. از مبارزه رویارو حذر کردند و چشمه‌ها را آکنندند، جلگه‌ها را نابود ساختند و در جنگهای شبه پارتیزانی به قشون پارسی ضرباتی وارد کردند. آنها سوار بر اسبهای تیزرو دائماً به عقب‌ماندگان، به واحد تدارکات و حتی به پیشقراولان با تیر و کمان حمله‌ور می‌شدند. تصویر ۴۸ یکی از سکاهای منطقه دریای سیاه را نشان می‌دهد، مجسمه‌ای یونانی از مرمر متعلق به معبد آفیا^۱ در جزیره آیگینا مربوط به ۵۱۰ ق.م. بعدها آتن یک لژیون از اهالی سکا را با لباس محلی خودشان به‌عنوان پلیس نگاهداری می‌کرد؛ به‌خاطر اسلحه‌شان آتنیها آنها را بسادگی «تیراندازان» می‌خواندند. آریستوفانس در سال ۴۱۱ ق.م. زمانی که «لوسیستراتا»^۲ را برای اولین بار نمایش می‌داد، حتی یک پلیس سکایی را به صحنه آورد...

داریوش از بسارایی گذشت ولی مجبور شد بی‌آنکه کار را به پایان رسانده باشد از دنجستر^۳ باز گردد. هیستیایوس درصدد برآمده بود که پل روی دانوب را برچیند، ولی پادشاه قبل از پایان فرجه دو ماهه بموقع بدانجا رسید. داریوش در این لشکرکشی تا آن حد توفیق یافت که بدو حق دهد در نبشته‌های آتی خود سکاهای ماورای دریا را نیز از جمله ملتهای زیر فرمان خود بخواند. در ستونی در مصر مربوط به سال ۴۹۶ ق.م. از سکاهای اروپایی دیگر نام برده نمی‌شود، شاید نگران بوده است که اهالی مصر در پنهان بدو بخندند.

زمانی که به بیزانس بازگشت فرماندهی سپاه را به سپهبد بگه‌بادوش^۴ وا گذاشت و بدو فرمان داد باقیمانده تراکیه و سپس مقدونیه را تسخیر کند. بدین‌سان کشور

1. Aphaia.

2. Lysistrata.

3. Dnjestr.

4. Bagabādush.

همخامنشی دو ساتراپ نشین جدید یافت. پادشاه زمستان را در سارد گذراند و برادرش رته‌فرناش (اقبال نظام راستین) را به سمت ساتراپ لیدیه منصوب داشت وقتی بگه‌بادوش پس از انجام اوامر به پایتخت لیدیه وارد شد، به پاس خدماتش به‌عنوان جایزه مقام ساتراپ آراخوسیا را دریافت داشت. داریوش بجای او، هوتانه دومین هم‌عهدش در کشتن مغ و فاتح ساموس را فرمانده کل قوای پارسی در سواحل آسیای صغیر کرد و تعداد زیادی از جزایر مدیترانه را تحت سلطه او قرارداد.

ساختمان کانال سوئز

در تابستان سال ۵۱۲ ق.م. داریوش از کاخ کوروش در پاسارگاد بازدید کرد. به نظر می‌رسد در این محل ناخدا اسکیلاکس که از سوئز بازگشته بود، گزارش خود را درباره تفحص سواحل تقدیم داشت. پادشاه دریافت که می‌توان از طریق دریا از پارس به مصر مسافرت کرد. در برابر نظرش اینک امکانات غیرقابل تصویری در زمینه بازرگانی و به همراه آن توسعه اقتصادی کشور جهانی‌اش مجسم شد و این فکر برایش پیدا شد که کانال سوئز را که فرعون نخو^۱ (۵۹۵ - ۶۱۰ ق.م.) آغاز کرده بود، ولی ناتمام گذاشته بود، به پایان رساند.

حقیقت این کانال نیمه ساخته چه بود؟ داریوش درحالی که کاملاً از نقشه تازه‌اش خوشحال بود با متخصصان مصری که در پاسارگارد به کار مشغول بودند مذاکره کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت. لذا به پرسپولیس رفت، مکانی که این‌سان در یک نبشته مصری آمده است: «شهری که آنجا را از همه جا بیشتر دوست می‌داشت».



تصویر ۴۸: مجسمه مرمرین یک تیرانداز سکا، قسمت شرق معبد آفیا در جزیره ایگینا مربوط به حدود

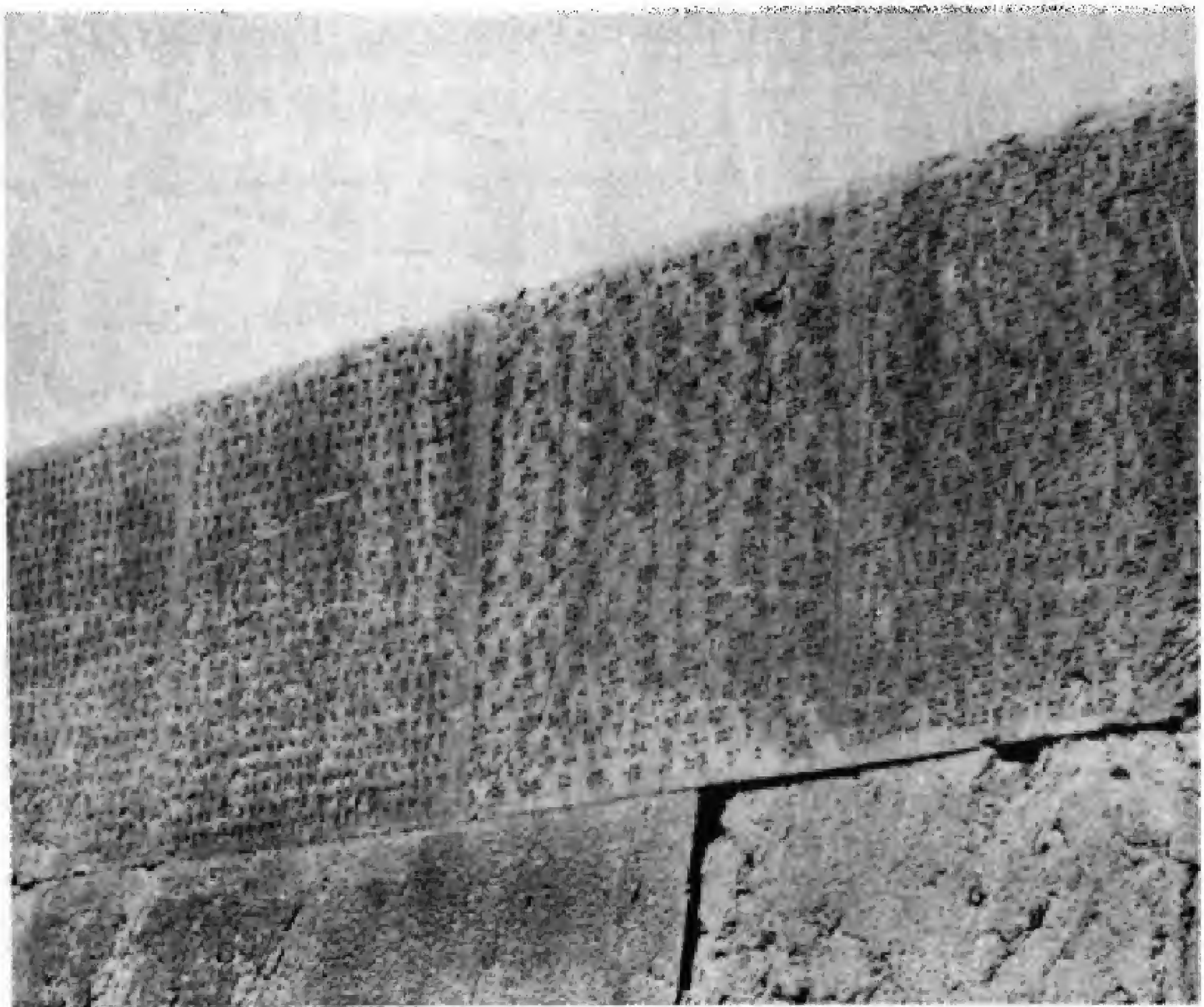
سال ۵۱۰ ق.م.

در اینجا هم با تعدادی معمار و هنرمند مصری که در ساختمان کاخش کار می‌کردند مذاکره کرد و از آنها دربارهٔ وضع کانال سوئز پرس و جو کرد، ولی سخنگوی آنها اذعان داشت که دربارهٔ این کانال نه چیزی شنیده و نه دیده است. پادشاه تصمیم گرفت پیامی کتبی به بحر احمر ارسال دارد و دربارهٔ موضع دقیق کانال نخو و همچنین اوضاع مرتبط با آن سؤال کند.

در این فاصله داریوش پیشرفت کارهای ساختمانی شهر محبوبش را بررسی کرد. در آن تاریخ، در سال ۵۱۲ ق.م. دیوارهای عظیم ایوان پرسپولیس آماده شده بود. پادشاه فوراً سطح زیبای دیوار جنوبی را مورد استفاده قرار داد و مقرر داشت چهار نبشته بر آن بکنند. (تصویر ۴۹) دو متن سمت چپ به زبان پارسی است و سپس در سمت راست آن متن زبان عیلامی و کاملاً در سمت راست، متن زبان، بابلی است. این متنها با یکدیگر متفاوتند. تنها در متن نبشتهٔ عیلامی، داریوش گزارش می‌دهد که: «این ایوانی است که بر آن این قلعه بنا شده، چون قبلاً قلعه‌ای بنا نشده بود. اهورامزدا چنین خواست و همهٔخدایان دیگر، که این قلعه برپا شود، پس من آن را چنین مستحکم و زیبا بنا کردم، آن‌سان که خواست من بود. باشد که مرا اهورامزدا حفاظت کند و همهٔ خدایان دیگر، همچنین این قلعه و این ایوان را به تمامی. هیچ اتفاقی روی ندهد، آن‌چنانی که خائن در فکر آن است!»

از اولین نبشتهٔ پارسی ما اطلاع می‌یابیم که «این سرزمین پارس است که اهورامزدا به من سپرده، این سرزمین زیبا، غنی از مردان، غنی از اسبان، به خواست اهورامزدا و به خواست من، جز از خواست داریوش شاه از هیچ چیز وحشت ندارد.» در عین حال پادشاه از خداوند می‌خواهد که پارس محبوبش را از لشکریان دشمنان، قحطی و «دروغ» - یعنی اهریمن - محافظت کند، «باشد که لشکریان دشمن، قحطی و دروغ از این سرزمین دور بمانند، این را استدعا دارم از رحمت اهورامزدا، باشد که این را اهورامزدا به من هدیه دارد و همهٔ دیگر خدایان!» در دومین نبشتهٔ خط پارسی، داریوش گرچه تصرفات جدید اروپایی‌اش را نام می‌برد ولی این کار به نحوی غیر مشخص صورت می‌پذیرد و بعد از ایونیه خشکی و منطقهٔ دریایی به سرزمینهای «ماورای دریا» اشاره می‌شود. چند

سال بعد از این سرزمین‌ها به‌طور مشخص نام می‌برد: تراکیه (اسکودره)^۱ و مكدونیه (مكدونیه)، به معنی (سرزمین) ایونیه‌های پتاسوس^۲ پوش، (پتاسوس نام سرپوش خاص مردم مكدونیه بوده است که شباهت به سپر داشته است).



تصویر ۴۹: نبشته‌های داریوش بر دیوار جنوبی ایوان تخت جمشید، دو قسمت سمت چپ پارسی است، سپس متن عیلامی و کاملاً سمت راست متن اکدی (بابلی).

در سال ۵۱۰ ق.م. فرمانده ناوگان بحر احمر در پاسخ پرسش پادشاه گزارشی درباره

1. Skudra.

2. Petasos.

وضع کانال ناتمام نحو تقدیم می دارد. متأسفانه این گزارش نیز به صورتی ناقص به ما رسیده است؛ در این گزارش بحث از شن بسیار است و صحبت از لزوم کندن چاه برای تأمین آب آشامیدنی. ولی نکته اساسی این بود که برای اتمام کانالی که فرعون نحو ساختمان آن را آغاز کرده بود، لازم می بود که کندن کانال ۸۴ کیلومتر دیگر ادامه یابد. سپس داریوش اوامر لازم را صادر کرد تا این برنامه که برای آن زمان بسیار عظیم می بود، اجرا شود. شاید پادشاه تنها به آثار مطلوب اقتصادی این راه آبی بین مدیترانه و دریای عربی و خلیج فارس و اقیانوس هند، نیاندیشیده باشد، بلکه به خود گفته باشد که پایان موفقیت آمیز این، کار تأثیری عظیم بر زیردستانش به جا خواهد گذارد و خاطره عدم توفیق در لشکرکشی به جنوب روسیه بر ضد سکاهای را به فراموشی خواهد سپرد.

در این کانال می توانستند دو کشتی سه ردیف پارویی کنار هم حرکت کنند، بنابراین پهنای آن حدود ۴۵ متر برآورد می شود. اگر عمق آن را نیز حدود سه متر برآورد کنیم برای طول ۸۴ کیلومتر لازم بوده است که دوازده میلیون متر مکعب خاک را جابه جا کرد!...

ساتراپ اریه ونده برای انجام فرمانهای داریوش، قطعاً لشکری عظیم از کارگران مصری را جمع آوری کرده بود، چون او موفق شد که طی ده سال این برنامه را به انجام رساند. در سال ۴۹۸ ق.م. اولین کانال سوئز به پایان رسید، یک سال بعد پادشاه با کلیه دریابانش از شوش برای سومین بار به مصر مسافرت کرد تا کانال سوئز را به طور رسمی افتتاح کند. [۴۸]

در این زمان پادشاه نباید چندان توجهی به این موضوع می داشته که عصیان ایونیه که در ۴۹۹ ق.م. آغاز شده بود و اینک دو سال از آن می گذشت، هنوز هم ادامه داشت. آریستاگوراس فرماندار پارسی میلتوس از طرف پدرزنش هیستایوس ترغیب شده بود که از کشور هخامنشی جدا شود. هیستایوس همان کسی است که در سال ۵۱۳ ق.م. برای داریوش پل دانوب را ساخته بود و مقامی قابل احترام در نزد پادشاه داشت. هکاتئوس جغرافی دان، بیهوده کوشید با نمایش دادن وسعت کشور هخامنشی روی «نقشه ای» از برنز، هموطنان خود را از این کار باز دارد. اسپارت گرچه از فرستادن کمک

خودداری کرد ولی آتن بیست کشتی جنگی برای کمک به ایونیه اعزام داشت. هرودوت غمزده یادآور می‌شود که «این کشتیها آغاز فاجعه‌ای بود که هلن‌ها و بربرها به یکسان گرفتار آن شدند.» چون داریوش تا پایان عمر از کمک آتنی‌ها به عصیان ایونیه اظهار انزجار کرد و بدین سان جنگ بین پارس‌ها و یونانیان که برای هر دو ملت شوم بود، آغاز گردید.

آریستاگوراس رهبر عصیانگران ایونیه در سال ۴۹۹ ق.م. لشکری از طریق افسوس^۱ که کشتیها در آنجا لنگر انداختند، به جانب سارد پایتخت لیدیه فرستاد. ساتراپ غرب آسیای صغیر، رته‌فرناش، یکی از برادران پادشاه، با گارد خاص خود از مقابل لشکریان دشمن که از لحاظ نفر برتر بودند عقب نشست و در قلعه سارد سنگر گرفت و قوای کمکی از پارس تقاضا کرد. ایونیه‌های عصیانگر شهر را آتش زدند، بیشتر خانه‌های این شهر کاملاً یا حداقل پوشش بامشان از نی بود، ایونیه‌ها بالاخره عقب نشست و در قلعه سارد سنگر گرفت و قوای کمکی از پارس تقاضا کرد. ایونیه‌های عصیانگر شهر را آتش زدند، خانه‌های این شهر اغلب کاملاً یا حداقل پوشش بامشان از نی بود، ایونیه‌ها بالاخره عقب نشستند و در نزدیکی افسوس از پارس‌ها شکست خوردند.

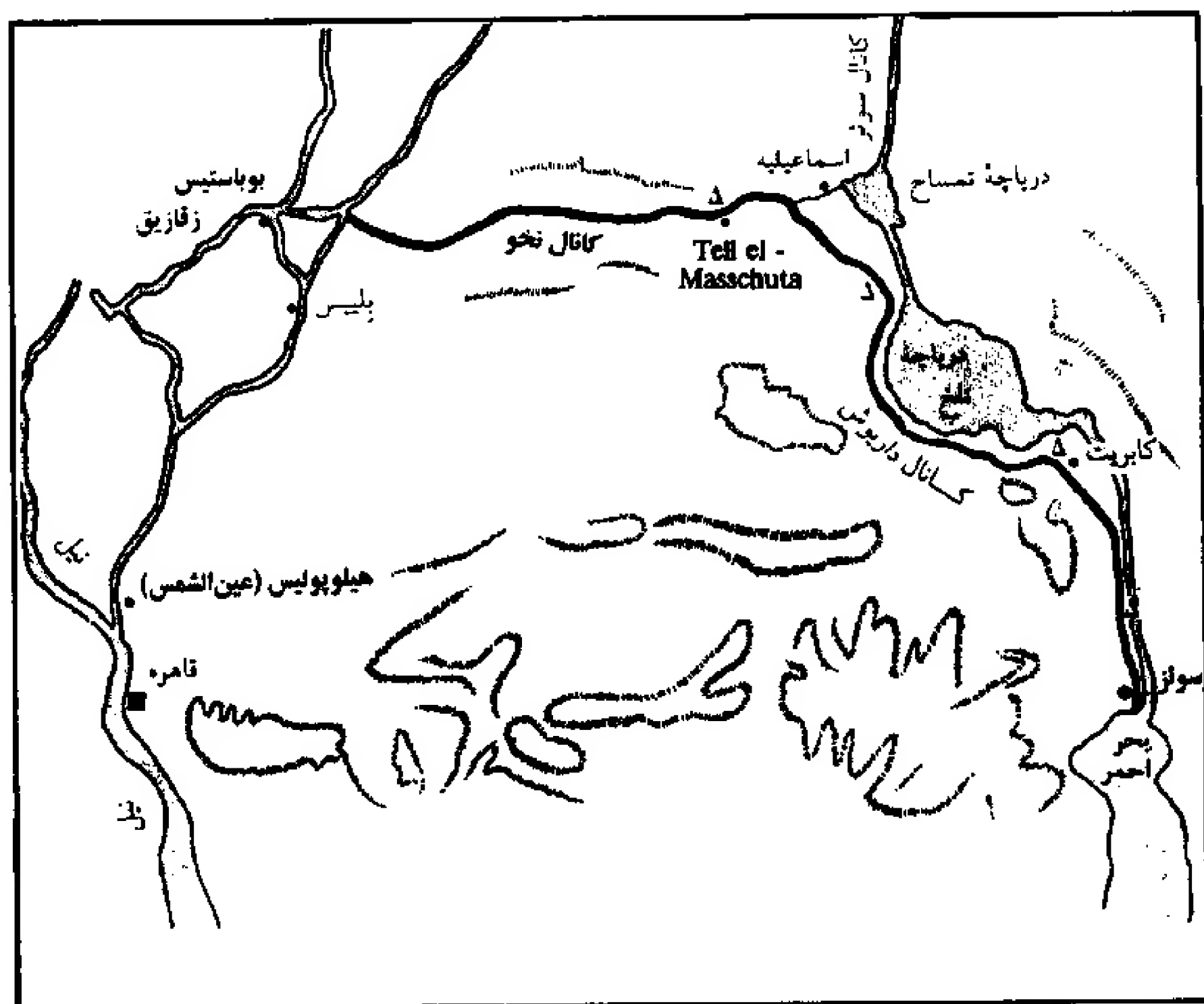
در این زمان آتنیها قوای کمکی خود را باز خواندند، ولی ایونیه‌ها همچنان به تنهایی، بیشتر در منطقه ساحلی آسیای صغیر به مبارزه ادامه دادند، آنها کاره‌ها را نیز طرفدار خود ساختند و حتی توانستند به کمک جهاز جنگی، ییزانس و هلسپونت را تسخیر کنند. داریوش به اعزام هیستیايوس به ایونیه اکتفا کرد، بدین امید که او این شورش را خواهد خواباند، شورشی که خود هیستیايوس در پنهان موجب آن شده بود. فرماندهان لشکر پادشاه فقط موفقیت‌های محدود حاصل کردند. داریوش اطمینان داشت که برادرش رته‌فرناش عاقبت فاتح خواهد بود و در این باره حق داشت؛ آریستاگوراس مجبور شد از میلتوس فرار کند و در ۴۹۶ ق.م. در تراکیه کشته شد. مرکز ایونیه در ۴۹۴ ق.م. توسط قوای پارسی محاصره و فتح، و با خاک یکسان شد، در سال بعد شورش در همه جا با کشتاری فراوان خوابانده شد. هیستیايوس اسیر و به فرمان رته‌فرناس اعدام شد.

در بهار ۴۹۷ ق.م. داریوش از شوش به مصر رفت تا کانال سوئز را افتتاح کند. نقشه ۷ خط

1. Ephesos.

سیر این کانال را نشان می دهد که از رودخانه نیل در منطقه بوباستیس^۱ (زقازیق امروزی) در شمال قاهره آغاز می شد - بنابراین همانند امروز از دریای مدیترانه آغاز نمی شد - و از آنجا در امتداد کانال قدیمی نخو به سمت شرق تا حدود منطقه اسماعیلیه امروزی پیش می رفت. ولی وارد دریاچه تمساح نمی شد، بلکه به سمت جنوب شرقی منحرف می شد و دریاچه تلخ را دور می زد و در غرب کانال سوئز امروزی به بحر احمر متصل می شد.

نقشه ۷: کانال سوئز داریوش؛ = ستون نبشته های داریوش (براساس نظر J. Menant در Recueil de travaux شماره ۹ سال ۱۸۸۷ صفحه ۱۳۳).



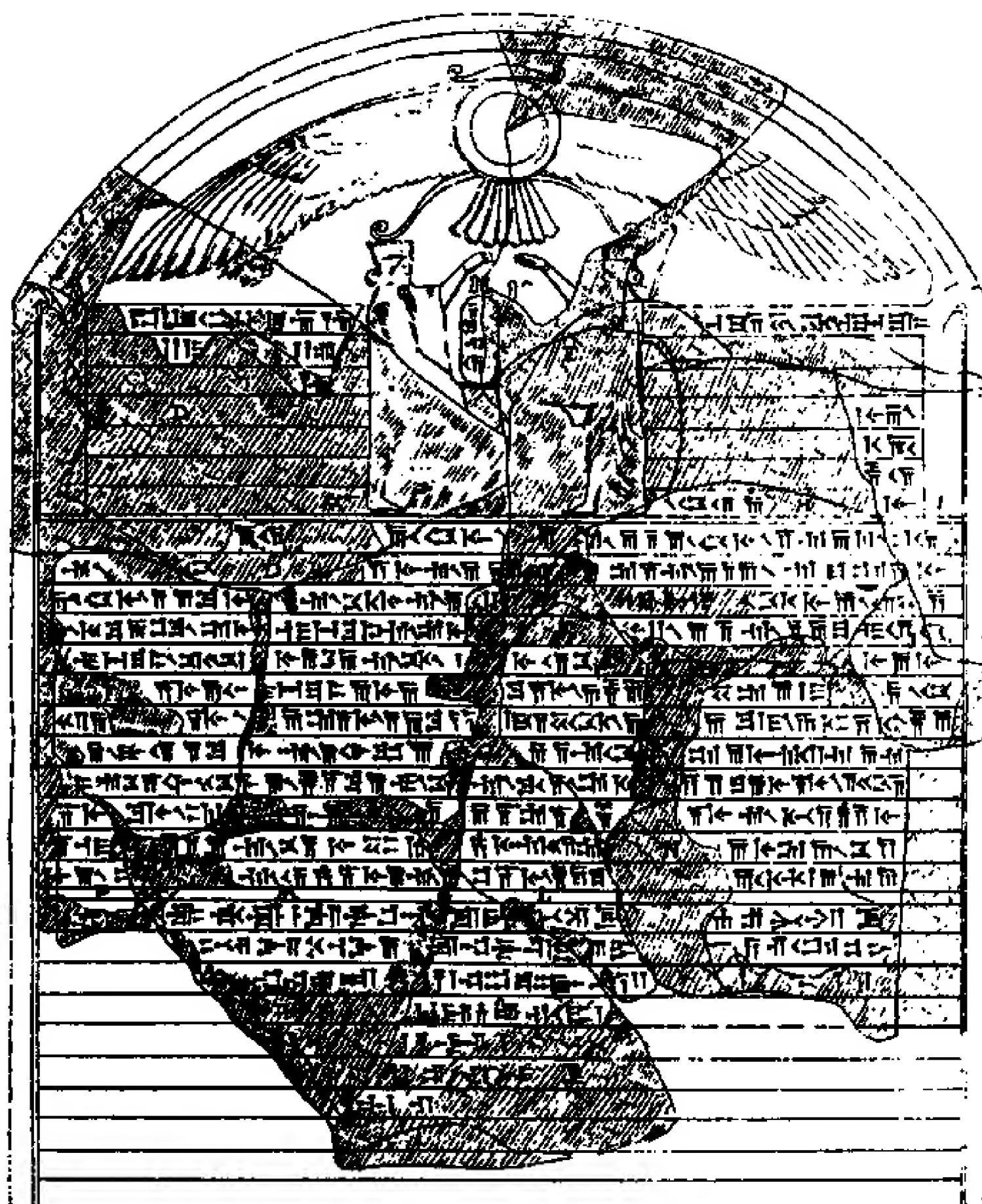
1. Bubastis.

بنابراین در کانال داریوش برخلاف کانال امروزی که از دریای تلخ می‌گذرد، ظاهراً تنها آب شیرین جریان داشت که باعث سهولت کشتیرانی می‌شد. از بوباستیس تا سوئز در آن زمان سفر کشتیها چهار روز به طول می‌انجامیده است. جزئیات بیشتری دربارهٔ این برنامهٔ عظیم را از شخص داریوش اطلاع می‌یابیم. در بلندیه‌های اطراف کانال که از داخل کشتیها به خوبی دیده می‌شده است، ستونهایی از سنگ گرانیت صورتی به ارتفاع بیش از سه متر استوار داشته بود. در یک سمت این ستونها نبشته‌ای به خط میخی پارسی، عیلامی و اکدی (تصویر ۵۰) کنده شده بود و در سمت دیگر، نبشته‌ای به خط هیروگلیف مصری (تصویر ۵۱). امروز تکه‌هایی از سه ستون باقی مانده، لکن ستون چهارمی از بین رفته است، ممکن است که تعداد آنها بیشتر بوده باشد.

در متن نبشته‌های خط میخی پس از ستایش خداوند و القاب رسمی فرمانفرما چنین آمده: «داریوش شاه می‌گوید: من پارسی هستم. از پارس مصر را به تملک درآوردم. من فرمان دادم، این کانال را بکنند، از رود نیل که در مصر جاری است تا به دریایی که به پارس منتهی می‌گردد، همان‌سان که میل و خواست من بود.»

متن مفصل‌تر هیروگلیف کاملاً متفاوت است. جای بسی تأسف است که از این متن تنها تکه‌هایی غیرکافی باقی مانده است که از آنها فقط می‌توان تاریخچهٔ کانال را با حدس باز خواند.

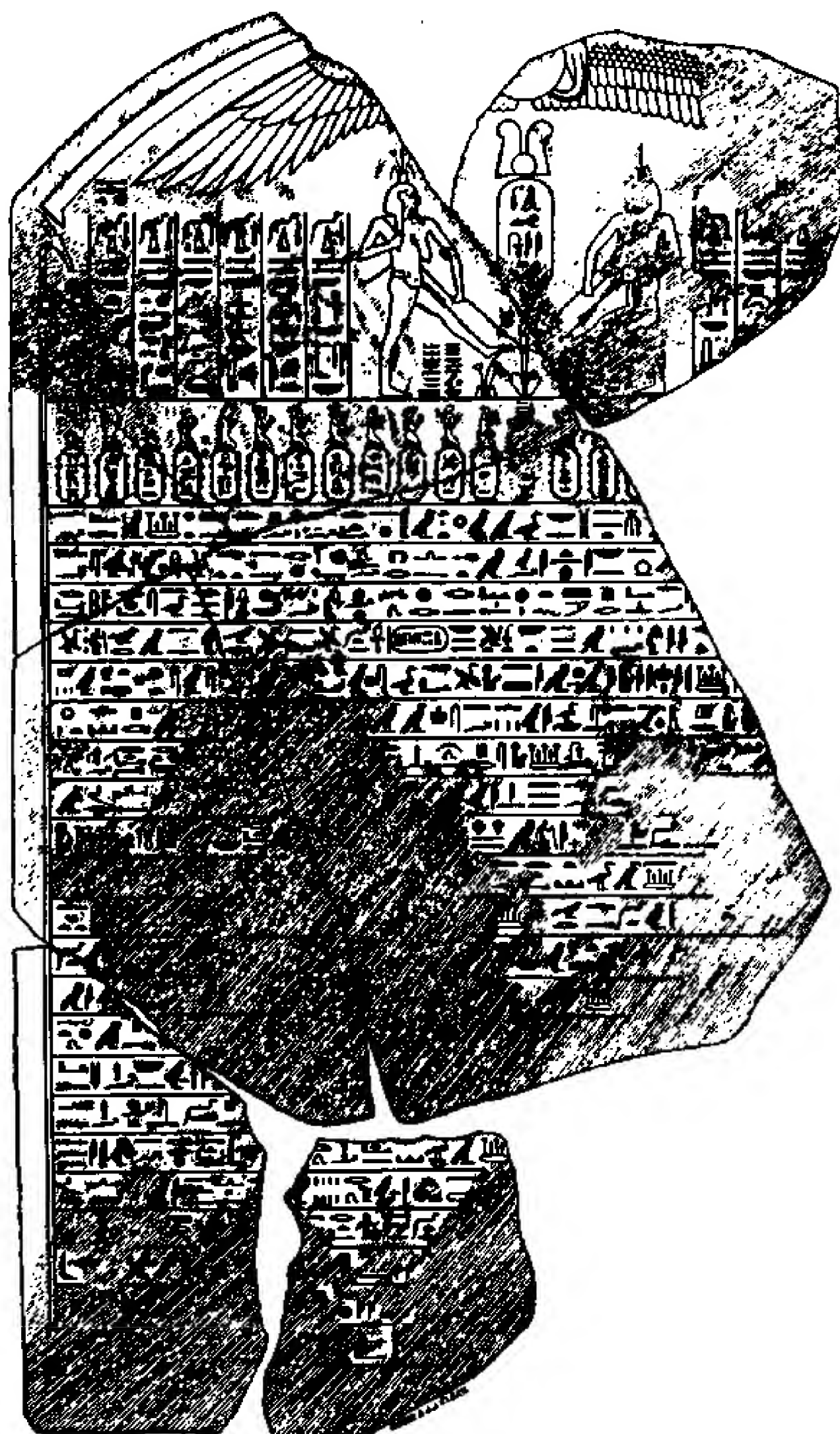
بنابر متن مصری، برای تشریفات گشایش رسمی کانال داریوش، تعداد زیادی از شاهزادگان و محتشمان و صاحبان مناصب را دعوت کرده بود. مراسم جشن در تابستان ۴۹۷ ق.م. یک سال بعد از اتمام کانال، در هوای آزاد انجام شد، کسی - شاید او چاهور پیرمرد؟ - در محلی که کانال در نزدیکی بوباستیس آغاز می‌شد، نطقی ایراد کرد. در متن هیروگلیف چنین آمده: «تویی ... شاه جاودانی ... فرمان تو ... شن ...» که ظاهراً بدین مفهوم است که بنابر فرمان تو از وسط شن‌ها و بیابانها این کانال کنده شده است.



تصویر ۵۰: ستون نیشته داریوش در کابریت (kabrit) نقش شده توسط ژ. منان (J. Ménant) در زیر تصویر نمادی اهورامزدا، داریوش درحالی که دست راست خود را به علامت نیایش بلند کرده، تصویر شده است. در بیضی مقابل پادشاه سمت چپ به خط میخی پارسی باستان نام او نوشته شده است. در عقب اندام شاه که بکلی از بین رفته، هفت سطر به زبان پارسی باقی مانده، سمت چپ نیز چهار سطر به خط عیلامی و سه سطر به خط بابلی از صورت جلسه شاهانه باقی مانده است. نیشته اصلی با متن پارسی در دوازده سطر شروع می شود. از متن عیلامی زیر آن فقط هفت سطر باقی مانده و متن بابلی که در آخرین قسمت نوشته شده، بکلی از بین رفته است.

سپس قسمتی که خواناتر است: «از زمانی که انسان به یاد دارد، کسی در آنجا آب نیافته و می‌بایست (آب آشامیدنی) همراه برده می‌شد. آن اعلیحضرت توفیق یافت و اینک کشتیها از آنجا می‌گذرند. آنچه را اعلیحضرتش بیان کند، واقع می‌شود، همان‌سان که انجام می‌شود، هرآنچه از دهان رَع، خدای آفتاب، خارج گردد.» بعد از این مدح چنین آمده است: اعلیحضرتش فرمان داد «بگذار همهٔ اینها را بر ستونها حجاری کنند ...!» در اینجا قسمتی از بین رفته است و سپس: «همه چیز بنا بر میل اعلیحضرتش انجام پذیرفت.» نبشته‌های مصری با این آرزو که باشد که داریوش جاودانه زنده باشد و بس سالها حکومت کند، به پایان می‌رسد. آخرین جملهٔ آن چنین است: «چنین چیزی هرگز وجود نداشته است.»

می‌توانیم بپذیریم که پس از اتمام نطق افتتاحیه، پادشاه همراه ولیعهد خود خشیارشا در اولین کشتی از کاروان کشتیهایی که از کانال داریوش گذشتند سوار شده است. اریه‌وَنده ساتراپی که کمبوجیه منصوب کرده بود، به علت خیانت عزل و اعدام شده بود؛ جانشین او فرنه‌داته شد و مهری که داریوش بدو داده بود، در تصویر ۴۴ نمونهٔ ممهور آن را دیدیم. در رکاب پادشاه قطعاً پدرزن و نیزه‌دارش گئوبروه، خزانه‌دارش اسپه‌چناه [اسپت‌شناه] مادی، سپهبد دربارش فرنکهٔ مادی و همچنین تعداد دیگری از صاحبان مناصب حضور داشته‌اند. آنگاه کاروان کشتیها که از بیست و چهار کشتی تشکیل شده بود، به دنبال کشتی پرچمدار به جانب جنوب به حرکت درآمد. احتمالاً داریوش سوار بر کشتی سه ردیف پارویی خود تا سوئز پیش رفته است. از سوئز کشتیها با محموله گرانبهای خود یعنی درآمد مالیاتی ساتراپ‌نشین مصر، حرکت می‌کردند و عربستان را دور می‌زدند و با گذشتن از خلیج فارس به خرمشهر امروزی می‌رسیدند. در متن مصری نبشته‌ها آمده که کشتیها به سلامت بدانجا رسیدند؛ بنابراین ستونها باید در سال بعد از افتتاح کانال یعنی در ۴۹۶ ق.م. حجاری شده باشند.



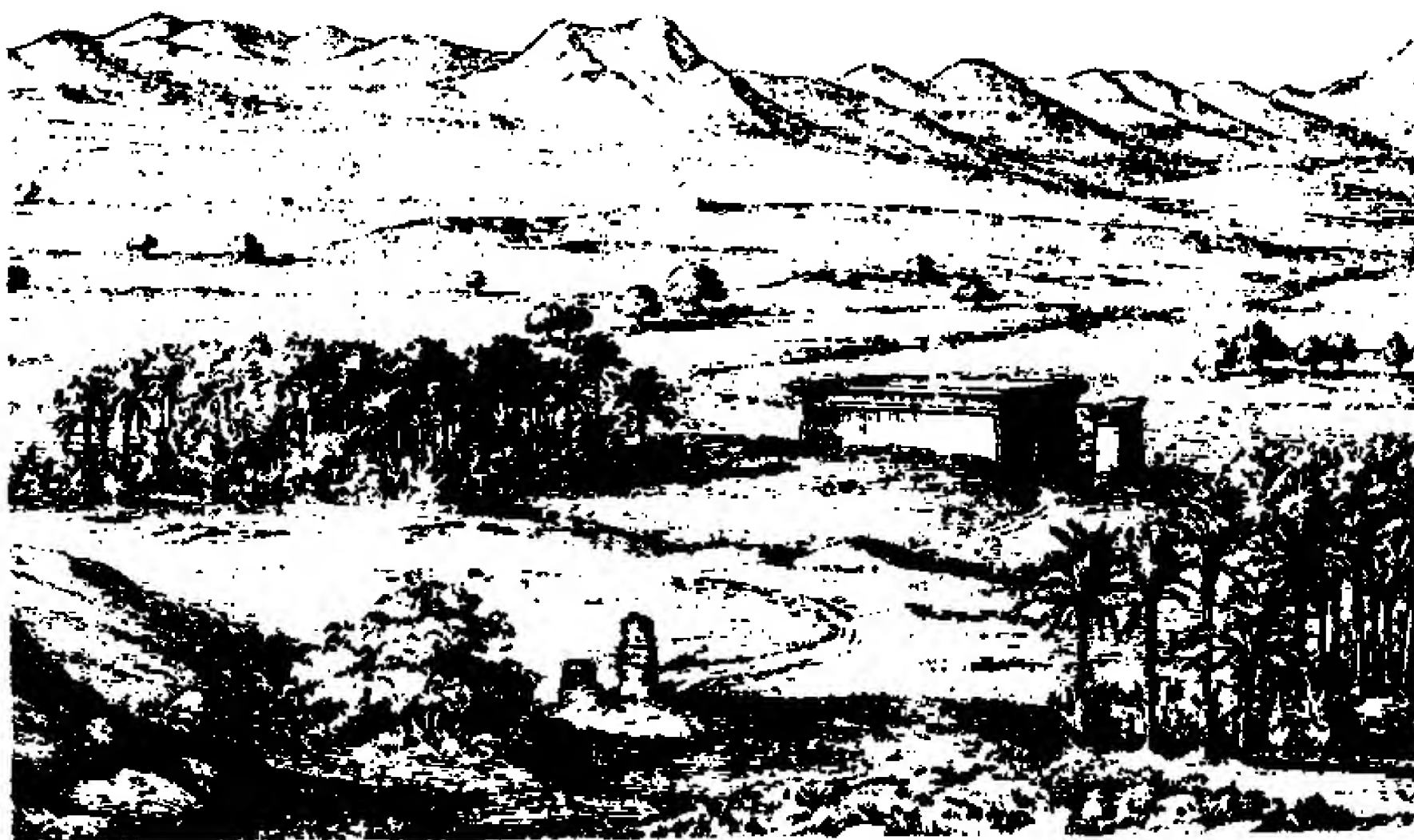
تصویر ۵۱: ستون نبشته داریوش در Tell el - Masschuta نقش شده توسط G. Posener در قسمت بالا دو اندام باروری؛ بین آنها در شکل تزیینی خاص نام داریوش در زیر تصویر نمادی اهورامزدا. در قسمت وسط دو بار، دوازده نفر نماینده ملت‌های کشور هخامنشی، کاملاً سمت چپ «سکاهای زمینهای رسوبی و استپها».

داریوش زمستان (۴۹۷ - ۴۹۶ ق.م.) را در مصر گذراند، و ناآرام به تنظیم امور آن سرزمین پرداخت، چون ساتراپ اریه‌ونده در اداره آن نهایت غفلت کرده بود. همچنین امر جمع‌آوری قوانین مصری را شخصاً زیر نظر گرفت و مسافرت‌هایی نیز به اطراف کرد. یکی از این مسافرت‌ها در سال ۴۹۶ ق.م. به منطقه جنوب، به صحرای لیبی بود. پادشاه زمانی که بعد از پنج روز شتر سواری از منطقه نیل به واحه معروف خارگه رسید، بدو گزارش کردند که آب واحه بشدت کاهش یافته است. به فرمان او از پارس استادان آبیاری بدانجا خوانده شدند تا در شنهای نرم آن منطقه قنات و کاریزهای زیرزمینی بکنند، از نوع قنات‌های بی‌نظیری که پارس‌ها - همان‌سان که در فصل ۲ شرح دادیم - از ساکنان قدیمی اطراف دریاچه آبی آموخته و سپس به پارس برده بودند. تعداد زیادی از قنات‌هایی که در آن زمان در عمق ۱۲۰ متری کنده شده، هنوز تا به امروز قابل استفاده‌اند، گرچه از آبدهی آنها کاسته شده است؛ پاره‌ای از آنها هنوز هم بدون وقفه هر دقیقه دو تا سه هزار لیتر آب می‌دهند.

یکی دیگر از اقدامات داریوش نیز حکایت از اقامت او در واحه خارگه در سال ۴۹۶ ق.م. می‌کند؛ معبد هیئیس (تصویر ۵۲) که از سنگ‌های شنی ساخته شده است. این معبد که وقف رب آمون بود و بنایی است که نسبتاً بسیار خوب باقی مانده است دارای نبشته‌های مفصل به خط هیروگلیف است که اغلب سفید و آبی، رنگ شده‌اند. قدیمی‌ترین سند در پشت معبد است؛ در این سند داریوش واقف معبد خوانده شده و پیکره‌اش نیز به روش مصری تصویر گشته، لکن بدون مار اورائوس^۱، که علامت واقعی فرعون‌ها می‌بود. طول این معبد ۴۴ متر و عرض آن ۱۹ متر است؛ حجره‌های داخلی براساس نقشه‌های اساسی معبد‌های مصری تنظیم شده‌اند. با فاصله دوازده متر از دیوار شرقی ورودی معبد یک پیلن^۲ (ستونی با شکل خاص) کوچک برپاست که بسیار خوب باقی مانده و سراسر آن با تصویرها و نبشته‌ها پوشانده شده است. بر گل میخی برنزی به خط میخی پارسی اشاره شده است که «داریوش پادشاه، شاه شاهان» یعنی داریوش دوم نوه او، معبد را در سال ۴۲۴ ق.م. تعمیر و تکمیل کرده است. [۴۹]

1. Uraus.

2. Pylon.



تصویر ۵۲: معبد هیبیس Hibis که در ۴۹۶ قم. در واحه خارگه Charga از طرف داریوش وقف شد.

نقش شده توسط Philipsborn.

در زمان انجام مراسم گشایش کانال سوئز داریوش - در آن تاریخ پنجاه و سه ساله بود - به حد اعلای قدرت و جلال خود رسیده بوده است. این احساس قدرت فرمانفرمای کشور جهانی را می توان از جملاتی که داریوش با آن ساختمان کانال را گزارش می کند و قبلاً بدان اشاره شد، درک کرد: «من پارسی هستم، از پارس مصر را به تملک در آوردم» تحت تأثیر همین احساس قدرت بود که فرمان داد در معابد بزرگ پیکره اش را برپا دارند. تا چندی قبل تنها اطلاع ما از این اقدام یادداشت هرودوت بود. بنابراین یادداشت، کاهن اعظم مصر در ممفیس شرط کرد که مجسمه داریوش به هیچ وجه نباید قبل از مجسمه سسوستریس^۱ - فرعون نیمه اسطوره ای مصر - قرار گیرد، چون سسوستریس با پیروزی

1. Sesostris.

بر سکاها کاری مهمتر از داریوش انجام داده است. البته از این روایت هرودوت باید گذشت، ولی در حفاریهای اخیر فرانسویان در شوش در ایام عید میلاد ۱۹۷۲ یک چنین مجسمه‌ای - تنها مجسمه گرد (غیرمسطح) یکی از شاهان سلسله هخامنشی - هویدا شد. این یافته کاملاً غیرمنتظره یک واقعه تراز اول و هیجان‌انگیز باستان‌شناسی به شمار می‌رود. این مجسمه - متأسفانه بدون سر - متعلق به معبد هلیوپولیس بوده. نبشته‌های خط میخی آن (پارسی، عیلامی و بابلی) در سمت راست جبهه پادشاه (تابلوی ۲۲) چنین است: «خدای بزرگ اهورامزدا است، که این زمین را آفرید، که آن آسمانها را آفرید، که انسان را آفرید، که شادی را برای انسانها آفرید، که داریوش را به شاهی رساند، این مجسمه اوست که شاه داریوش دستور داد آن را در مصر تهیه کنند، تا کسی که او بعدها آن را می‌نگرد، این را بداند که مرد پارسی، مصر را در تملک داشت.» علی‌رغم همه اقدامات متعدد سیاسی که داریوش در جهت جذب مصری‌ها معمول می‌داشت. در این نبشته جای تردید باقی نمی‌گذارد که او به‌عنوان فرمانفرمای کشوری جهانی با اصالتی پارسی تا چه حد به خود متکی است. این نبشته بدین‌سان پایان می‌پذیرد: «داریوش، شاه، شاه شاهان، شاه سرزمینها، شاه این زمین بزرگ، پسر ویشتاسپ، هخامنشی، داریوش شاه می‌گوید، اهورامزدا مرا و کار و کردارم را نگهدار است.» متن زبان مصری بسان ستونهای کانال سوئز در پیکره داریوش بسیار مفصل‌تر است. این متن نه تنها سمت چپ جبهه را می‌پوشاند، بلکه بر روی خنجر عیلامی داریوش و گل کمر و چهار طرف پایه مجسمه نیز حک شده است. تدوین این متن را ظاهراً داریوش به عهده نویسندگان مصری وا گذاشته. این متن حاوی مداحی پر تکلف و مفصل و بدون اشاراتی به خصوصیت شخصی داریوش است، همچنین حاوی ستایش خداوند و پادشاه که به‌عنوان خدایگان مصر سفلی و مصر علیا و به‌عنوان فرمانروای سراسر جهان خوانده می‌شود. تنها اشاره انسانی و زنده در جملات مقدماتی در موردی است که درباره داریوش گفته می‌شود: «و در قلبهای انسانها ترس را بیدار ساخت و هر کس بر او می‌نگریست به نظرش او خدایگان قدرت می‌نمود.»

ولی این قدرت ده سال بعد از طرف مصری‌ها مورد تردید قرار گرفت. فرنه‌داته

ساتراپ در ۴۸۶ ق.م. کشته شد؛ مصر جرئت آن را یافت که خود را از داریوش جدا سازد، چون پارس‌ها در جنگ ماراتون پیروز نشده بودند. خشیارشا - لابد در ۴۸۵ ق.م. دو تا از مجسمه‌های پدرش را از مصر به شوش منتقل کرد، شاید از ترس اینکه امکان می‌داد مصری‌ها آنها را نابود کنند. انتقال آنها به ایران، از طریق کانال سوئز، اینک ممکن شده بود. مجسمه‌ای که در شوش یافته شده است، همان‌طور که یادآور شدیم، مربوط به معبد هلیوپولیس بود که با کانالی به رود نیل متصل می‌شد؛ دومین مجسمه ممکن است مربوط به معبد ممفیس بوده باشد. به هر حال هر دو پیکره را با کشتی تا زیر دیوارهای شهر شوش حمل کردند. در آنجا خشیارشا آنها را در دو طرف دروازه عظیمی که به قصر منتهی می‌شد قرار داد، این دروازه هم، - همانند دروازه نظیرش در پرسپولیس - در زمان مرگ داریوش تکمیل نشده بود. از پیکره داریوش مربوط به سمت چپ دروازه متأسفانه هیچ نشانه‌ای دریافت نشده است. [۵۰]

سایه مغرب: ماراتون

در سال ۴۹۵ ق.م. داریوش جشن نوروز و آغاز بهار را در پرسپولیس محبوبش برگزار کرد. زمستان آن سال را نیز بنابر معمول در شوش گذراند. در اینجا به طور وسیع مقدمات لشکرکشی بر ضد یونان را آماده ساخت، بخصوص آتن به علت شرکت در عصیان ایونیه می‌بایست مجازات می‌شد.

رهبری قوا را به عهده مردونیه یکی از پسران، گئوبروه، نیزه‌دارش که یونانیان او را مردونیوس می‌خواندند، واگذاشت. داریوش دخترش رته‌ژئوشتریش (ارته‌ژئوشتریش)^۱ را به او به زنی داده بود. در بهار ۴۹۲ ق.م. مردونیه با لشکریان و جهاز جنگی در یک زمان حمله را آغاز کرد، ولی توفان برخاست و قسمت اعظم جهاز جنگی او را زمانی که می‌کوشیدند صخره‌های آتوس^۲ را دور زنند، نابود کرد. لشکریان به علت

1. Rtazaushtrish.

2. Athos.

مقاومت مقدونی‌ها بکندی پیش می‌رفتند. بنابراین مردونیه که خود زخم برداشته بود، بعد از تسخیر کامل مقدونیه، بازگشت.

سپس داریوش فرماندهی هجوم به یونان را به سپهبد داتیش^۱ مادی بگذاشت. پادشاه، شاهزاده رته‌فرناش پسر برادرش، ساتراپ سارد را که با پدر همنام بود، همراه او کرد. داتیش از حملهٔ پر مشقت زمینی چشم پوشید و در تابستان ۴۹۰ ق.م. قوای خود را در کیلیکیه در جنوب آسیای صغیر سوار بر کشتیها کرد؛ از زمانی که آتن از برنامهٔ تجهیز قوای دریایی تمیستوکلس صرف‌نظر کرده بود و کاملاً به سربازان سنگین اسلحه خود (Hoplite) متکی شده بود، کشتیهای ایرانی دریای مدیترانه را زیر سلطهٔ خود داشتند.

در آغاز امر همه‌چیز طبق نقشه پیش رفت. پارس‌ها بعد از مدت کوتاهی محاصره، شهر ارتریا^۲ را در جزیرهٔ اثویا^۳ تسخیر کردند. شهر را سوزاندند و اهالی آن را به علت شرکت در شورش ایونیه به شوش تبعید کردند. سپس داتیش به منطقهٔ آتیکا هجوم برد. آتنی‌ها که تقریباً تنها به خود متکی بودند - اسپارت‌ها بعد از پایان به قتل رسیدند - در ماراتن برابر قوای پارسی که از لحاظ نفرات برتر بودند قرار گرفتند. سربازان سنگین اسلحهٔ آتنی در یازدهم سپتامبر ۴۹۰ ق.م. بر تیراندازان ایرانی پیروز شدند و آنها را به کشتیهایشان عقب نشاندند. داتیش به آسیا بازگشت و داریوش درک کرد که یونانیان دشمنانی هستند که او تنها با تجهیز قدرت عظیمی می‌تواند آنها را شکست دهد.

در جریان تهیهٔ مقدمات هجومی قاطع برضد یونان داریوش در پرسپولیس بعد از سی روز بیماری در نوامبر ۴۸۶ ق.م. درگذشت. او را در مقبره‌ای که شخصاً بنا کرده بود در نقش رستم، در نزدیکی پرسپولیس، دفن کردند (تصویر ۴۶ - تابلوی ۹). ولیعهدش خشایارشا، پسر بزرگش از ازدواج با آتوسا دختر کوروش که در آن تاریخ سی و چهار ساله بود، جانشین او شد و بر تخت سلطنت هخامنشی جلوس کرد.

1. Dātish.

2. Eretria.

3. Eubolia.



تصویر ۵۳: داریوش اول، بر صخره نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید. سمت چپ آخرین سطر

قبر نبشته پارسی.

شخصیت داریوش

چه تصویری می‌توان از شخصیت داریوش اول در نظر مجسم ساخت؟ سخن را از ظاهر او آغاز می‌کنیم: تعداد زیادی پیکره‌های مسطح را می‌شناسیم که او را می‌نمایانند. اولین آنها پیکره مسطح بیستون و مربوط به سال ۵۲۰ ق.م. است. دومی که مربوط به اواسط دوران حکومت اوست، پیکره مقبره‌اش در نقش رستم است (تصویر ۵۳). همه پیکره‌های مسطح دیگر، مربوط به اواخر دوران سلطنت اوست و در قصرش پرمپولیس حجاری شده است. از همه این پیکره‌ها دو پیکره مسطحی که در مارس ۱۹۳۶ در حفاریهای خزانه داریوش، هویدا شدند بهتر باقی مانده‌اند. این پیکره‌ها، پادشاه را درحالی که بر تخت نشسته و بار داده است نشان می‌دهد؛ در پشت سر او ولیعهد خشیارشا ایستاده است. هر دو پیکره مسطح، به‌طوری که آن بریت تیلیا^۱ اثبات کرده است، در آغاز امر مربوط به اطراف پلکان شمالی بوده و در حدود ۴۹۵ ق.م. تراشیده شده است، این دو پیکره اینک در موزه باستان‌شناسی تهران (تصویر ۵۴) نگهداری می‌شود. از پیکره مسطح مربوط به پلکان شرقی که در ۴۹۰ ق.م. تراشیده شده و تکه‌های آن را جوزپه تیلیا^۲ مجدداً جور کرده، قطعاتی از آن، از بین رفته است. این پیکره در

1. Ann Britt Tilia.

2. Giuseppe Tilia.

منطقه خزانه پرسپولیس باقی مانده است (تصویر ۵۵). در کلیه موارد می‌توان درک کرد که این تصویرها، تصویر واقعی و منطبق با اصل پادشاه نیستند.

اگر پیکره مسطح بیستون نمایانگر اندام طبیعی داریوش باشد، قد او ۱۷۳ سانتیمتر بوده است. قطعاً او بلندتر نبوده، چون قبر او که در سنگ کنده شده است ۱۹۲ سانتیمتر طول دارد، ولی در آن - احتمالاً - تابوت طلایی نیز قرار داشته است. شاید هم داریوش را با تاج کنگره‌ای در تابوت خوابانده باشند که در این صورت احتمالاً قد او حتی از ۱۷۳ سانتیمتر نیز کوتاهتر بوده است.

استرابون جغرافی‌دان باستانی گزارش می‌کند که داریوش «زیباترین انسانها» بوده است، جز از لحاظ طول دستهایش، «چون دستهایش تا به زانوانش می‌رسیدند». ولی استرابون به طوری که هوبرتوس فن‌گال^۱ توجه کرده است، از کمال مطلوب زیبایی مردانه ایرانی بی‌اطلاع بوده است. در اوستای زرتشت نیز، مردی زیبا «با دستهایی بلند» خوانده می‌شود و نوه داریوش، اردشیر اول به لقب «دراز دست» افتخار می‌کرد. داریوش گرچه شصت و چهار سال عمر کرد، لکن ظاهراً از سلامت کامل برخوردار بوده است. در قبر نبشته‌اش - آن را مورد توجه قرار خواهیم داد - پادشاه تأکید می‌کند که خداوند به او نه تنها عقل، بلکه نیروی بدنی نیز داده است. از منابع یونانی ما با نام دوازده پسر و شش دختر داریوش آشنا می‌شویم؛ این فهرست نباید کامل باشد، مثلاً ما از لوحهای عیلامی با نام ملکه رته‌بامه^۲ (فروغ راستین) آشنا می‌گردیم که در نبشته‌های یونانی نام برده نشده است، ولی از اینکه آیا او هم برای داریوش فرزندی آورده است یا نه، اطلاعی نداریم. از دختر نیزه‌دارش گئوبروه، که داریوش قبل از رسیدن به سلطنت با او ازدواج کرده بود، سه پسر داشت. از بزرگترین دختر کوروش هوته‌ئوئه^۳ (آتوسا) نیز سه پسر و از جواناترین دختر کوروش رتستونه [ارتستونه، به یونانی ارتوستونه] دو پسر داشت. رتستونه که ملکه محبوب پادشاه بود، در پارس چندین قصر و ملک داشت.

1. Hubertus von Gall.

2. Rtabāma.

3. Hutaūthā.



تصویر ۵۴: داریوش اول، - برشی از پیکره مسطح داریوش نشسته بر تخت. که در آغاز امر در پلکان شمالی آپادانای پرسپولیس مستقر بوده، سپس - قطعاً در زمان خشیارشا - به خزانه منتقل شده است؛ امروز در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود. پادشاه در دست راست چماق زرپوش سلطنتی و در سمت چپ گل اناری با دو غنچه به عنوان نماد باروری، نگه داشته است.

در اوایل آوریل ۵۰۳ ق.م. پادشاه در پرسپولیس به سپهبد دربارش فرنکه امر داد که یکصد گوسفند از املاک سلطنتی و دوست کوزه شراب (یعنی ۱۹۴۰ لیتر) از شرابخانه سلطنتی تحویل ملکه رتستونه دهد. ظاهراً بدین منظور که ملکه بتواند در جشن نوروز درباریان را به میهمانی دعوت کند. بنابر نوشته هرودوت داریوش ارتستونه را به حدی دوست می‌داشته دستور داده است مجسمه او را از طلای ناب بسازند. ظاهراً هر دو دختر کوروش بیش از او زیسته‌اند. از گزارش پزشک مخصوص‌اش دموکدس یونانی، از ناراحتی که داریوش در سال ۵۱۹ ق.م. دچار آن شده اطلاع می‌یابیم. پادشاه در شوش در موقع پیاده شدن از اسب، قوزک پایش رگ به رگ شده است. ایرانیان قدیم زین یا رکاب به کار نمی‌بردند. ظاهراً داریوش بعدها ترتیبی می‌دهد تا یکی از محافظانش - گروهی مادی که شلاق و فرش همراه داشتند - همواره چهارپایه‌ای همراه داشته باشد که سوار و پیاده شدن او را تسهیل کند، برای اولین بار فریدریش کرفتر بدین موضوع توجه کرد؛ استنباط او به وسیله یادداشت‌های دینون^۱ در آتنایوس^۲ تأیید می‌شود (تابلوی ۱۰). در زمانی که پای داریوش رگ به رگ شده بود او چاهور «پزشک کشور» با مأموریت خاص به موطنش مصر بازگشته بود. پزشکان مصری باقی مانده در دربار با معالجه خود بر ناراحتی داریوش افزودند. پادشاه که گرفتار پا درد شدیدی بود و گرفتار بی‌خوابی شده بود، در اقامتگاه خود در قصر شوش از اینکه دیگر نتواند راه رود، وحشت‌زده شده بود.

در این موقع یکی از ملتزمان توصیه کرد دموکدس پزشک یونانی را به حضور بخوانند. او زمانی پزشک مخصوص پولیکراتس^۳ فرماندار ساموس بود و سپس همان‌طور که گفته شد، اسیر پارس‌ها گشت. دموکدس تا آنجا که توانسته بود هنر پزشکی خود را پنهان می‌داشت، چون می‌ترسید در غیر این صورت هرگز نتواند به موطنش کروتون^۴ در ایتالای سفی بازگردد. اینک او را کت بسته و با تن‌پوشی کهنه به حضور

1. Dinon.

2. Athenaios.

3. Polykrates.

4. Kroton.

داریوش آوردند، در اینجا هم کوشید هنر خود را پنهان دارد لکن از وحشت شکنجه تغییر عقیده داد و معالجه پادشاه را به عهده گرفت.

نتیجه معالجه او بسیار موفقیت آمیز بود. داریوش بدو هدیه‌ای شاهانه داد - پابندی از طلای ناب - این هدیه بسیار ارزنده بود، لکن نمایانگر تهدیدی نیز به شمار می‌رفت. دموکدس غمگین سؤال کرد که آیا فرمانفرما با این هدیه می‌خواهد بر تقدیر او به عنوان اسیر تأکید کند؟ داریوش از این سؤال زیرکانه شاد شد و ناگهان تصمیمی گرفت و دستور داد که مرد یونانی «مورد تفقد شاه» را پیش زنهایش بفرستند خواجه‌سرایی که دموکدس را به اندرون برد او را به ملکه آتوسا و آرتوتستونه و دیگران معرفی کرد و شرح داد که مرد یونانی چه خدمتی در حق پادشاه انجام داده است.

با شنیدن این خبر بنابر روایت هرودوت، هریک از آنها ظرفی را در صندوق محتوای طلا فرو برد و به پزشک آن قدر هدیه داد که خدمتکاری که او را به بیرون هدایت می‌کرد از دنبال او چندان سکه طلای لیدیه برجید که خود ثروتمند شد. دموکدس در شوش خانه بزرگی خرید. داریوش او را نه تنها به سمت پزشک مخصوصش منصوب داشت، بلکه او اجازه یافت با پادشاه بر سر میز غذا بنشیند، امتیازی که باعث حسادت همه درباریان شد. تنها چیزی که از این پس دموکدس در دربار پارس کم داشت، موطنش یونان بود که باز دیدن آن را آرزو می‌کرد.

از لوحی مربوط به دربار پرسپولیس ما اطلاع می‌یابیم که پادشاه ربع قرن بعد بشدت بیمار می‌شود. از آنجا که این سند عیلامی که در حفاریهای (۱۹۳۳ - ۱۹۳۴) یافته شده این وقایع را روشن‌تر می‌سازد، در اینجا نکاتی از این لوح شماره ۱۸۵۳ را که ریچارد هالوک^۱ در ۱۹۶۹ حدود دو هزار نسخه از آن را منتشر ساخت، بررسی می‌کنیم. در آن دوران از جمله نزدیکان پادشاه خزانه‌دارش اسپه چناه بود که یونانیان او را آسپائی^۲ نس می‌خواندند؛ او مسئول لباس و تجهیزات فرمانفرما بود. در اواخر سپتامبر ۴۹۴ ق.م. اسپه

1. Richard T. Hallock.

2. Aspathines.

چناه وارد دفتر مخصوص در پرسپولیس شد و به رئیس دفتر ویرینه^۱ پارسی اطلاع داد که، پادشاه امر فرموده‌اند که ژبوه‌که^۲ بابلی به عنوان جیره برای مدت دو ماه ۶۰ لیتر آرد دریافت دارد. این فرمان را رئیس دفتر مخصوص به همکارش بوختائی جای^۳ پارسی سپرد و او به منشی عیلامی‌اش مفاد فرمان را املا کرد. بر لوح نوشته تا زمانی که هنوز خشک نشده بود اسپه چناه مهر عیلامی خود را بر بالا و کناره چپ آن زد.

این لوح که به خط میخی عیلامی نوشته شده، حاوی دستوری خطاب به انباردار دربار هخایه^۴ در پرسپولیس بود مبنی بر اینکه ۶۰ لیتر آرد به ژبوه‌که بابلی تحویل شود. ولی چرا داریوش برای چنین کاری خزانه‌دار را فرستاده است؟ پادشاه از ۳۰ ژوئیه تا ۲۶ سپتامبر ۴۹۴ ق.م. در کاخ محبوبش پرسپولیس بیمار بود، اینکه او از چه نوع بیماری رنج می‌برده ما از جملات خشک اسناد اداری در نمی‌یابیم، ولی می‌دانیم که معالج او همین بابلی با نام پارسی ژبوه‌که (زنده) بوده است که شش سال قبل به ایران خوانده شده بود. ژبوه‌که در اصل مرهم‌ساز بوده است. او با مرهم‌هایش که براساس نسخه‌های بابلی تهیه شده بود در معالجه داریوش واقعاً هم توفیق یافت، چون در لوح نوشته شده است که پادشاه «کاملاً شفا یافته» است. خزانه‌دار از یاد برده بود نام ژبوه‌که را در فهرست جیره بگieran ثبت کند.

ظاهراً در آخرین ملاقات، او از این بابت به پادشاه شکایت برده و داریوش نیز به خزانه‌دارش اسپه چناه فرمان می‌دهد، اقدام لازم معمول دارد. جیره روزانه یک لیتر آرد در آن زمان جیره حداقل کسانی بود که برای مدتی کوتاه در دربار اقامت می‌کردند، بنابراین آقای ژبوه‌که از نقطه دید مأموران دربار همسطح کارگران و خادمان بوده است. ولی باید بپذیریم که داریوش خدمات او را به نحو مطلوبی جبران کرده، گرچه قطعاً نه آن‌چنان که خدمات پزشک یونانی دموکدس را جبران کرده بود.

1. Virina.

2. Zhivaka.

3. Buchtait.

4. Hachāya.



تصویر ۵۵: داریوش نشسته بر تخت، برشی از پیکره مسطح در خزانه پرسپولیس، در آغاز امر در پلکان شرقی آپادانا مستقر بوده است. در سمت راست، دستهای ولیعهد خشیارشا دیده می‌شود.

داریوش نظام دهنده کشور

قبل از اینکه به تصویری توجه کنیم که داریوش در قبرنشته‌اش به عنوان فرمانفرمای کشوری جهانی از خود داده است، بهتر است معیاری بیابیم که سنجش گفته‌های او را برایمان دقیقاً ممکن سازد. این معیار را می‌توان نزد دشمنان او، یعنی یونانیان یافت.

شاهد اصلی دنیای یونانیان در این «بازی‌رسی» که ما اینک بر داریوش تحمیل می‌کنیم آخیلوس، شاعر معروف یونانی است که در سال ۴۹۰ ق.م. به عنوان سرباز سنگین اسلحه، در جنگ ماراتون جنگیده و پیروز شده بود. تراژدی او به نام «پارس‌ها» در ۴۷۲ ق.م. در آتن برای اولین بار نمایش داده شد. در فصل ۴ از این نمایشنامه نظر شاعر را درباره کوروش اخذ کردیم.

صحنه مورد نظر شوش است. ملکه آتوسا توسط رسولی از فاجعه‌ای که پارس‌های تحت فرمان خشیارشا در جنگ دریایی سالامیس در ۴۸۰ ق.م. دچار آن شده بودند، اطلاع می‌یابد. گروه همخوانان، «درباریان محتشم»، به همراه آتوسا مرده داریوش را قسم می‌دهند که از دنیای مردگان باز گردد؛ قبلاً همین گروه همخوانان، خشیارشا را به تلخی مورد مؤاخذه قرار داده‌اند: «همه کار را به بیهودگی انجام داد... چگونه بود که داریوش آن صاحب کمان، آن بزرگوار شوش در آن روزگار ملت را چنان بی نقص هدایت می‌کرد؟» گروه همخوانان در این آواز داریوش را «مردی که همانند او هنوز سرزمین پارس نزیایده!» می‌خواند، یعنی حتی برتر از کورش. «یگانه پدری ملایم» - «که هرگز مردانش را به علت نادانی در جنگی نابسامان فنا نکرد، آری پارسیان او را مشاور خدایان می‌خواندند، / و او مشاور خدایان هم بود...»

آنگاه داریوش از قبر برمی‌خیزد، گروه همخوانان خود را در برابرش به خاک می‌اندازند، در پاسخ سؤال پادشاه، سخنگوی محتشمان از دادن پاسخ طفره می‌رود: «در محظورم که تو را بنگرم / در محظورم که در برابر تو سخنی گویم / به خاطر لرزها و ترسهای گذشته...» در این موقع آتوسا شخصاً سخن می‌گوید: «تو ای آنکه به علت اقبالی خوش به رحمت از همه انسانهای ناپایدار برتر بودی / تا زمانی که تو تشعشع خورشید را

می‌دید / ملت زندگانی متبرکی چون خدایان می‌داشت ...» پس از آنکه پادشاه سخنانش به پایان می‌رسد و بار دیگر در قبر آرام می‌گیرد و ملکه آتوسا دور می‌شود، گروه همخوانان با جملات زیر قضاوت خود را دربارهٔ داریوش بیان می‌دارند: «بلی، آخ، بلی! بزرگمردی کوشا، نظام‌دهندهٔ شهرها / ما زمانی زندگی یافتیم که آن پیرمرد / قادر بر همهٔ احوال، بی‌نقص، آن شاه مغلوب ناشدنی / آن داریوس^۱ همدان خدایان، فرمانفرمای کشور ما بود ... / در زمانی که هنجارهای پارسی / همه چیز را نظم می‌داد ...» طبیعتاً اینها شعر است، ولی این تراژدی در آتن بر صحنه آمده است، یعنی بین مردانی که در جنگ با پارس‌ها از همه سخت‌تر زجر دیده بودند. اگر یونانیان علی‌رغم همهٔ اختلافات، این تصویر را از لحاظ تاریخی حقیقت نمی‌پنداشتند، آخیلوس جرئت نمی‌داشت چنین تصویری را از داریوش بزرگ بنمایاند، حتی یونانیان هم برای این کوشش پارس‌ها که می‌خواستند توسط ضوابط نظم را برقرار دارند، احترام قایل بودند. بیهوده نیست که لغت پارسی قانون، داتم^۲ حتی در زبان همسایگان سامی ایران جای خود را باز کرده است. قانون پادشاه برای پارس‌ها در حکم قرینهٔ زمینی «نظام راستین» الهی زرتشت به شمار می‌رفت. با این نظریه در نزد داریوش نیز بارها برخورد می‌کنیم. در نبشته‌ای مربوط به شوش می‌خوانیم «بسیاری کارها، که بسامان انجام نشده بود، من بسامان و خوب ساختم.» قبل از اینکه داریوش قدرت را بدست آورد و برای صلح و نظم اقدام کند «سرزمینهای در حال شورش بودند. یکی با دیگری در جنگ بود. آنگاه من به خواست اهورامزدا چنان کردم که دیگر یکی با دیگری در جنگ نباشد، بلکه هرکسی در پایگاه به حق خود، باقی بماند. قانون من، از آن وحشت دارند، چه قدرتمندان ضعیفان را دیگر نخواهند کوبید و زیر فشار نخواهند گذاشت.»

به دلیل اینکه خواست درونی داریوش این بود که نظام راستین را حتی بین افراد بشر مستقر دارد، خداوند فرمانفرمایی را بدو سپرده بود. دربارهٔ ادراک پادشاه از این رسالت، در آخرین قسمت بار دیگر بحث خواهیم کرد. بنابر خواست او می‌بایست هر چیز، یعنی ملتها و اعمال ملتها، «در پایگاه راستین» خود قرار گیرند. «بسیاری از بناها - داریوش برای

1. Dareios.

2. Dātam.

بنا اصطلاح اصیل «دست ساخته» را به کار می‌برد - که خراب شده بودند، من بار دیگر باز ساختم. در متن بابلی نبشته مورد بحث ما [۵۱]، چنین آمده؛ در متن پارسی، داریوش با ابهت بیشتری سخن می‌گوید: «بسیاری از دست ساخته‌ها که در این میان دیگر در پایگاه خود برپا نمی‌بود، من بار دیگر به پایگاهش باز گرداندم.» نظام راستین خداوندی می‌باید در روی زمین چنان به واقعیت گراید که تحت فرمان استوار پادشاه، همه انسانها در صلح زندگی کنند و همه چیز در «پایگاه راستین» خود شکوفا شود.

برای رسیدن بدین نظام راستین داریوش از هیچ اقدامی فرو نگذاشت. او این کشور عظیم را تا دورترین نقاط متشکل ساخت. نتیجه حاصل، چنان دستگاه اداری‌ای بود که حتی از نقطه دید امروزی نیز تشکیلاتی چشمگیر و قابل اعتماد به شمار می‌رفت. پارس‌ها که مجبور بودند این نظام سخت را گردن گذارند و بیاموزند که برای هزینه‌های خود حساب نگه دارند، نارضایی خود را از این وضع بدین سان متظاهر می‌ساختند که به داریوش «خزانه‌دار» لقب داده بودند. ولی پادشاه با این لقب مخالفتی نداشت گرچه مشخص نیست که این غرغر کردنها به او هم رسیده باشد، به هر حال، توفیق داریوش ثابت کرد که حق با او بوده است. حتی منتقدان اخیر او هم ناچارند تأیید کنند که داریوش تواناترین نظام دهنده دنیای باستان بوده است. ایران تا به امروز از این میراث بهره‌مند است، ولی بزرگترین بهره‌بردار این ارث اسکندر بود...

قبر نبشته فوقانی

داریوش در دیواره‌های بیرونی بالا و اطراف پیکره مسطح مقبره‌اش در دو نبشته سه زبانه، میراثی معنوی از خود بجا گذاشته که در تاریخ خاور نزدیک بی‌همتا است. احتمالاً داریوش بنای مقبره‌اش را در نقش رستم همزمان با ساختمان کاخهایش در شوش و پرسپولیس، یعنی در سال ۵۱۹ ق.م. آغاز کرده است و مدتها قبل از وفاتش حتی شاید در سال ۵۱۰ ق.م. ساختمان آن به اتمام رسیده است. مقبره داریوش در اصل در سطحی به

مراقب بالاتر از زمین قرار داشت و در نتیجه مجلل تر می‌نموده است، لکن در طی سالها پنج متر گل و لای در پای دیواره صخره‌ای رسوب کرده است. حمل این رسوب ممکن است از لحاظ باستانشناسی نیز ارزنده باشد. در آغاز امر فاصله مقبره داریوش از بالاترین نقطه تا زمین ۳۸ متر بوده است. بنای شبه صلیب مقبره در بالای دیواره‌ای تسطیح شده ساخته شده تا از دستبرد به آن پیشگیری شود. در قسمت میانی، مقبره شبیه قصر، محل زندگی پادشاه است که داریوش در پرسپولیس برای خود ساخته بود. در قسمت بالا پادشاه بر تختی نشسته، نمایندگان سی‌ملت از کشور جهانی‌اش تخت را حمل می‌کنند. داریوش دست راستش را به نشانه ستایش بلند کرده، در دست چپ کمانی نگه داشته - همانند پیکره بیستون - و در برابر او آتشدانی قرار دارد، بر بالای سرش تصویر نمادی اهورامزدا (پروردگار دانا) حجاری شده است. این طرح مربوط به خود داریوش است و بعدها عیناً و دقیقاً مورد تقلید هخامنشیان دیگر قرار گرفت. قبر نبشته فوقانی پارسی در سمت چپ پیکره پادشاه و قبر نبشته زیرین که بشدت تحت تأثیر تغییرات آب و هوا قرار گرفته، بین دو ستون در زیر ورودی مقبره، کنده شده است. محتوای این قبر نبشته‌ها چیست؟ من بارها از دانشجویانم پرسیده‌ام «اگر شما به جای داریوش می‌بودید، که حدود قدرتش از تاشکند تا بنگازی، از رودخانه سند تا دانوب گسترده بود، برای آیندگان چه قبر نبشته‌ای به جا می‌گذاشتید؟». پاسخ دانشجویان همواره همراه با تأنی، نامطمئن، نارضایت بخش بود و پاسخ من چنین است: برای کوروش بزرگ، یونانیان باستان قبر نبشته‌ای یافتند: زمانی که اسکندر در ۳۳۰ ق.م. به پاسارگاد رسید، بر مقبره کوروش نوشته شده بود «ای انسان، من کوروش هستم، پسر کمبوجیه، کسی که برای پارس‌ها حکمفرمایی را پایدار ساخت، شاه آسیا، این یادبود را بر من روا دار!» بجا بود اگر می‌دانستیم کدام یونانی این قبر نبشته را ساخته است، چون این متن و بخصوص آخرین جمله آن تفکر پارسی نیست. گذشته از اینکه قبر کورس هرگز نبشته‌ای نداشته است.

داریوش قطعاً درباره متن قبر نبشته‌اش دقیقاً تعمق کرده است. او این نبشته را در دو قسمت تدوین کرده، یک قسمت بیان وقایع است (فوقانی) و قسمت دیگر بیان شخصیت

خود اوست (تحتانی)؛ قسمت فوقانی با ستایش اهورامزدا، خالق آسمانها و زمین که داریوش را شاه کرده است، آغاز می‌شود. «یکی را شاه بر کسان بسیاری کرده، یکی از فرمانروا بر بسیاری کرده» آنگاه داریوش خود را معرفی می‌کند؛ «شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینهای گوناگون، شاه سراسر این زمین، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی، پسر یک پارسی، یک ایرانی، از نسل ایرانیان.» بدون تردید در اینجا روح ملت‌گرایی داریوش است که به‌عنوان یک پارسی بین اقوام ایرانی متظاهر می‌شود. گرچه او خود را در متن اصلی «آریا» می‌نامد، ولی منظورش آریا به مفهوم اصطلاح علمی امروزی آن نیست. مثلاً هندی‌ها که بنابر مفهوم فعلی اصطلاح آریا، آریا به شمار می‌روند، از نظر داریوش آریا نیستند.

بنابراین، واژه پارسی باستان آریا را باید متطبق با ایرانی دانست. پادشاه براساس نظامی منطقی پس از معرفی خود بیان قدرت می‌کند: «به خواست اهورامزدا [این است] کشورهای من - جز پارس - بر آنها مسلط گردیدم، که بر آنها حکمفرمایی می‌کنم، که به من خراج می‌پردازند، که آنچه بدانها گفته‌ام انجام داده‌اند؛ قانون من آنها را فرمانبردار ساخته.» آنگاه داریوش از بیست و نه ملت نام می‌برد؛ در فهرست کشورهای تحت تسلط طبیعتاً نام پارس ذکر نشده. ترتیب نامها در فهرست عیناً متطبق با ترتیب حاملان تخت در پیکره است، و نماینده پارس بین حاملان تخت، اولین نفر سمت چپ است: او «آزاد» است ولی از لحاظ اصولی باید اولین کسی باشد که تخت پادشاه را بر شانه می‌گیرد. گرچه بر خواندن نام کشورهای نامبرده در قبر نبشته چه بسا یکنواخت و ملال‌انگیز به نظر رسد ولی با این وجود در اینجا ذکر می‌شود تا مفهومی از گسترش کشور جهانی هخامنشی بدست دهیم: ماد، عیلام، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، درگیانه، آراخوسی، سته‌گیدیه، قندهار، سند، سکاهای کیفورازهوم، سکاهای خود نوک‌تیز، بابل، سوریه، عربستان، مصر، ارمنستان، کپدوکیه، لیدیه، ایونیه، سکاهای ماورای دریاها، تراکیه، مقدونیه، لیبی، نوبیه، مکران، کاریه.

سپس داریوش توضیح می‌دهد که چرا خداوند او را به پادشاهی رسانده است: «زمانی که اهورامزدا این زمین را مشوش یافت، آنگاه به من سپرد. او مرا به شاهی رساند، من اینک شاه هستم. به خواست اهورامزدا این زمین را در پایگاه راستین مستقر می‌دارم. آنچه را من به ملتها گفته‌ام، آنها چنان کردند که من مایل بودم.» پس از این پادشاه خوانندگان قبرنشته‌اش را مخاطب قرار می‌دهد. گرچه این نبشته در چنان سطحی حجاری شده است که هیچ‌کس در آن زمانها قادر به خواندن آن نمی‌بوده. آیا داریوش از همان آغاز به انسانهای دانشمند و محقق زمانهای آینده می‌اندیشیده؟ نه، او در همان زمان تمهیدی اندیشیده که این نبشته بر لوحهای سنگی، گلی و یا بر پرگامنت، نسخه‌برداری شود و انتشار یابد. بدین لحاظ، اونه‌سیکریا توس^۱، سرهنگی در ستاد اسکندر، هنگامی که در سال ۳۳۰ ق.م. در پای صخره مقبره داریوش ایستاده بود، اعلام داشت که داریوش نوشته است: «من دوست دوستانم بودم، در سوارکاری و تیراندازی از همه برتر بودم». بیانی با همین مفهوم، چنانکه خواهیم دید، واقعاً در نبشته زیرین آمده است. بنابراین در اواخر دوران سلطنت هخامنشیان هنوز هم نسخی از نبشته داریوش در دربار وجود داشته است. داریوش در نبشته فوقانی خطاب به خوانندگان چه می‌گوید؟: «هرگاه پیش خود می‌اندیشی بر چه تعداد سرزمین شاه داریوش سلطنت می‌کرد؟، آنگاه تصویر کسانی را بنگر که تخت را بدوش دارند! آنگاه در خواهی یافت که نیزه مردان پارسی به غایت پیش‌رفته است. آنگاه بر تو روشن خواهد شد که مرد پارسی دور از پارس در دور دستها جنگیده است.»

در جمله ماقبل آخر، داریوش تأکید می‌کند که هرچه او انجام داده به خواست و با حمایت اهورامزدا انجام شده است و حمایت او در برابر همه خطرات را برای خودش، برای خانواده شاهی و برای پارس محبوبش درخواست می‌کند. این نبشته با توصیه‌ای خطاب به همگان پایان می‌یابد: «ای انسان! از فرمان اهورامزدا بی‌شرمانه سر می‌پیچ! راه

1. Onesikritos.

راست را ترک مگو! متکی مباش!

قبرنبشته تحتانی

به نظر می‌رسد آنچه را یک فرمانفرمای کشور جهانی به‌طور معمول به‌عنوان نوعی «آخرین اقدام خود خواسته» باید بیان کند، در قبرنبشته فوقانی بیان شده باشد، ولی داریوش از این پیشتر می‌رود، او کاری را انجام می‌دهد که هیچ‌یک از شاهان سومر یا بابل یا حتی آشور، به فکر آن نیفتاده بودند: داریوش درباره‌ی شخص خود تعمق می‌کند و نتیجه‌ی این خودکاوی را برای آیندگان به‌جا می‌گذارد. قبرنبشته زیرین نیز با ستایش خداوند آغاز می‌شود: «خداوند بزرگ، اهورامزدا است، که همه‌ی چیزهای باشکوه آشکار را آفریده است؛ که برای انسانها خوشبختی را آفریده است، که دانایی و کارآمدی را برای داریوش شاه هدیه فرستاده است.» این مقدمه ارزش دوبار خواندن را دارد. داریوش زیباییهای طبیعت را که انسانها را شاد می‌سازند، مخلوق خداوند می‌داند، علاوه بر این خداوند برای انسانها خوشبختی را نیز خلق کرده است - لغت پارسی شیاتیش^۱ را حتی می‌توان به مفهوم «شادی» نیز دانست - خوشبختی هدیه‌ی خداوند است، بنابراین تنها به قدرتمندان این جهان تعلق ندارد، بلکه برای همه‌ی انسانها خلق شده است... هیچ‌یک از شاهان سرزمین ماوراءالنهر هرگز چنین فکر نکرده بود و چنین نگفته بود؛ بابلی‌ها و آشوری‌ها تنها «شکوه وحشت» و تسلیحاتشان را می‌شناختند و ملتشان را برده می‌دانستند.

اینک داریوش به خودش توجه می‌کند، شکرگزارانه از مزایای روحانی و جسمانی خود، که اهورامزدا بدو داده است. دو اصطلاح دانایی و کارآمدی، نظامی را مشخص می‌سازد که همه‌ی آنچه خواهد آمد، باید از آن پیروی کند. پادشاه گواهی خود را به دسته‌ای که مربوط به خصوصیات شخصی و روحیه‌ی او می‌شد و به دسته‌ای که مربوط به

1. Shyatish.

کارآمدی جسمانی او می‌شد، تقسیم می‌کند. اسکندر معلمی چون ارسطو داشت؛ از فیلسوفی ایرانی در دربار داریوش هیچ اطلاعی به ما نرسیده است، گرچه این بدان مفهوم نیست که چنین فیلسوفی وجود نداشته، ولی یا بدون معلم، داریوش متفکری روشن‌بین بوده است.

درحالی‌که شخصیت خود را شرح می‌دهد، قبل از هر چیز - و این بیانگر واقعیت است - صحبت از عدالت خود می‌کند: «به خواست اهورامزدا من چنانم که حق را دوست می‌دارم، از ناحق بیزارم.» در نیشته بیستون نیز پادشاه به‌همین منوال اعلام می‌دارد: «همواره بر پایه عدل عمل کرده‌ام، نه بر غنی و نه بر فقیر ستم روا نداشته‌ام» در آن نیشته در دو خط بعد داریوش در املائی اولی خود، یعنی در متن عیلامی مربوط به سال ۵۲۰ ق.م. اضافه کرده است: «هرگز در حق هیچ‌کس بی‌عدالتی روا نداشتم.» ولی او این جمله را در متن پارسی مربوط به سال ۵۱۹ ق.م. کنار گذاشت. آیا بررسی نهایی بدین نتیجه رسیده که این ادعا زیاده از حد گسترده است؟ محتمل‌تر این است که داریوش این جمله را تنها بدین لحاظ که تکرار مطلبی می‌بود که قبلاً بیان شده، کنار گذاشته است.

باز گردیم به قبرنیشته زیرین «من نمی‌خواهم که ضعیف به خاطر قوی ستم بیند، ولی این را هم نمی‌خواهم که قوی به خاطر ضعیف ستم بیند. آنچه حق است، من بدان علاقه‌مندم. من خادم دروغ نیستم» اصطلاح «خادم دروغ» که داریوش از زرتشت اخذ کرده است و به پارسی باستانی درثوژنه^۱ به مفهوم «ریاکار» است، بیانگر انسانی است که با مخالفان همراه است، یعنی «خدا ناشناس» است.

آنگاه داریوش بی‌مقدمه به شرح روحیه خود می‌پردازد: «من خشمگین نیستم، هرچند درونم در غلیان باشد، بر خشم مسلط می‌مانم. من بر احساسم تسلط دارم.» در فصل ۵ ما حدس زدیم که داریوش هنر تسلط بر خود را در مدت هفت سالی که کمبوجیه را که مردی بسیار جدی و زود خشم بود، به‌عنوان نیزه‌دار همراهی می‌کرده، آموخته است. «کسی که کوشش کند، او را به حد خدمتش پاداش می‌دهم. کسی که زیانی را باعث شود، او را در حد آن زیان، مجازات می‌کنم. نمی‌خواهم که کسی زیان به بار آورد،

1. Drauzhana.

چنانکه نمی‌خواهم کسی را که زبانی را باعث شده، مجازات نکنند.» سپس کلامی بزرگ بیان می‌شود: «آنچه مردی برضد مردی دیگر بیان دارد، برای من پذیرفتنی نیست تا زمانی که گفته‌های هر دو را شنیده باشم.» پنج قرن بعد عبارت *Audiatur et altera pars* (بیان طرف دیگر نیز شنیده شود!) در تراژدی مدآ اثر شاعر رومی سنکا، همچون بازتاب «اصل داریوش» به گوش می‌رسد.

در جزء بعد، پادشاه با سه بیان متفاوت رضایت از همکاران کوشنده‌اش را مورد تأکید قرار می‌دهد: «آنچه را مردی با توان خود انجام دهد یا موجب شود، از آن بابت من شاد می‌شوم، بدان بسیار علاقه‌مندم، و از آن رضایت کامل دارم.» به دنبال آن جمله‌ای می‌آید که در متن عیلامی و بابلی چنان مغشوش است که بازخوانی آن میسر نشده است، در متن پارسی نیز حجار آن را بکلی کنار گذاشته است و در واقع یک خط از پیش‌نویس را جا انداخته است. خوشبختانه خشیارشا قبرنبشته زیرین را - این را باید اشاره کرد، به نام خودش! - دستور داده بود بر روی قطعه سنگی بکنند. دهقانی در موقع شخم زدن در ۲۴ ژانویه ۱۹۶۷ این سنگ‌نبشته را در نزدیکی تخت جمشید از زیر خاک درآورد. روی این سنگ جمله جا افتاده نوشته شده است؛ این هم دلیل دیگری در اثبات این ادعا که به تعداد کافی نسخه‌های متن اصلی قبرنبشته در اختیار بوده است. این جمله - که ما یک بار دیگر نیز آن را آوردیم، چون بیانگر شخصیت داریوش است - بسیار ساده و کلاسیک است: «همچنین من مردان وفادار را پاداش می‌دهم.»

اینکه اینها فقط حرف نبوده است، در شرح جریان وقایع درک کردیم. همه جهان می‌دانست که داریوش هرگز خدمتی را فراموش نمی‌کرد و به حدی قدرشناس بود که گاهی دچار اشتباه می‌شد. در این مورد مثال بارزی وجود دارد.

رتنه‌فرناش [رتنه‌فرناش] برادر پادشاه و ساتراپ سارد در سال ۴۹۴ ق.م. هیستیاوس میلتوسی را که در شورش ایونیه دخالت داشت گرفتار ساخت و او را مصلوب کرد، سپس جمجمه‌اش را برای برادر خود به شوش فرستاد. هرودوت روایت می‌کند «وقتی داریوش از جریان آگاهی یافت، دستور داد جمجمه را شست‌وشو دهند، فوراً آماده سازند تا با تشریفات دفن کنند، چون این جمجمه متعلق به مردی بود که به پارس‌ها

خدمات شایانی کرده بود.» هیستیا یوس همان طور که به یاد داریم، در لشکرکشی برضد سکا‌های ماورای دریاها در ۵۱۳ ق.م. برای داریوش بر رودخانه دانباب با کشتیها پلی بنا کرده بود و آن را تا بازگشت داریوش حفاظت کرده بود. رته فرناش برادرش را می شناخت و پیش بینی می کرد که او خیانت هیستیا یوس را به خاطر خدماتش، خواهد بخشید. ساتراپ مصمم بود که از این کار جلوگیری کند. به نظر او هیستیا یوس خطرناک می بود. تا بدین جا داریوش آنچه را به نظر او مرتبط با «دانشی» بود که خداوند بدو بخشیده بود، شرح می دهد، آنگاه می گوید: «بدین سان است درک و قدرت تصمیم گیری من. اگر تو اینک آنچه را من در خانه و دربار یا در بیرون در میدان جنگ انجام داده‌ام می بینی یا می شنوی، این همه جز عقل و ادراکم بیانگر کوشش من نیز هست. کوشش من ناشی از این است که جته‌ام کارآمد است و چونان جنگجو آزموده شده است.»

داریوش در اینجا لحظه‌ای تأمل می کند. این فکر او را به خود مشغول می دارد که حتی در جنگ نیز تنها کوشش جسمانی تعیین کننده نیست. بلکه بخصوص در لحظات خطرناک برد با کسی است که از لحاظ عقل و زیرکی برتر و خونسردتر باشد. بدین لحاظ در تشریح «کوشش» خود، بار دیگر به موضوع «دانایی» باز می گردد، ولی این کار را با چنان جمله‌ای طولانی و پیچیده انجام می دهد، که محتوای آن مدتها مورد اختلاف بود. من مفهوم آن را چنین می دانم: «هرگاه در میدان جنگ به ادراک تشخیص دهم که آیا دشمنی در برابر دارم یا نه، آنگاه می دانم که به نیروی ادراک و توان خواستم از ترس فلج کننده برتر خواهم بود. حتی اگر واقعاً هم دشمنی در برابر خود داشته باشم، گویی دشمنی در برابرم نیست.» به بیان ساده تر: داریوش احساس می کند که در جنگ آن قدر که خونسردی اش حایز اهمیت بوده نیروی جسمانی اش حایز اهمیت نبوده است. پلوتارک چنین روایت می کند که داریوش بارها گفته است که در مواقع خطر او از هر زمان دیگری هوشیارتر و عاقلانه تر عمل می کند. این روایت از لحاظ مأخذ ارزنده است ولی داریوش برای توانایی سربازی خود نیز ارزش قایل است و به تفصیل آن را شرح می دهد: «در دستها و پاها قدرتمندم. در سوارکاری آزموده‌ام. در تیراندازی آزموده‌ام و سوار بر اسب، در جنگ با نیزه، آزموده‌ام، پیاده و همچنین سوار بر اسب، همه

کارآمدهایی که اهورامزدا به من داده و من به خواست اهورامزدا به کار می‌بندم. آنچه را من به انجام رسانده‌ام تنها به یاری همین کارآمدها که اهورامزدا به من داده است، انجام داده‌ام.»

آیا این غلو، ناشی از شهرت‌طلبی است؟ در سالهای اخیر گاهی کوششی مشاهده شده که خواسته‌اند داریوش را ترسو بنمایانند و از لحاظ دیگر نیز گاهی برضد او چیزهایی نوشته شده است. ما می‌کوشیم تصویری حقیقی از او رسم کنیم، در این تصویر مآخذ گواهند، تا خواننده بدون پیش‌داوری خود بررسی کند.

به نظر من برای اینکه بتوان اثری عظیم در تاریخ از خود برجای گذاشت، باید مقدماً عاملی بزرگ وجود داشته باشد. یک ترسو نمی‌تواند کشوری جهانی بنا کند و آن را نگاه دارد. علاوه بر این: داریوش هر اقدامی لازم بود کرد تا اعلامیه‌هایش در سراسر جهان منتشر شود. آیا می‌خواست درحالی که همه واقعیت را می‌دانستند، خود را مسخره زبردستانش سازد؟ چنین کاری نهایت احمقانه می‌بود، ولی داریوش قطعاً احمق نبوده است و بنابراین من شایسته‌تر می‌دانم شهادت خود او را باور دارم.

همسان با قبرنشته فوقانی، پادشاه در آخرین جزء قبرنشته تحتانی نیز بعد از یک سطر نانوشته، مردم کشور جهانی‌اش را مخاطب قرار می‌دهد. او ایشان را مریکه^۱ می‌خواند، که می‌توان مفهوم «مردک» را برای آن پذیرفت؛ در متن عیلامی «بچه» و در متن بابلی «خادم» به کار برده شده. در این جزء پایانی داریوش بدون ملاحظه نقش تعلیم‌دهنده متکی به نفس را به عهده می‌گیرد. آری، براستی پادشاه در این جملاتی که برای خود تبلیغ می‌کند، بشدت امروزی می‌نماید. «تو ای مردک! بی‌گمان بدان، که من چه مانم، کارآمدهای من در چیست و برتری من از چه روی است. آن را برتر ندان که کسی در گوش نجوا می‌کند، به آنچه از من به تو می‌رسد گوش بیشتر فرا دار. تو مردک! آنچه را کسی دیگر انجام داده، مگذار که در نظرت کامل جلوه نماید، آنچه را من به انجام

رسانده‌ام، آن کاملتر است. تو مردک! از فرمان سر می‌پچ! هیچ‌کس نباید بهانه در پیش نهد که قادر نیست. فرمان نابرداری نباید گسترش یابد، [فرمان نابردار] از این پس در کشور مجاز به ماندن نخواهد بود!»

داریوش طراح ساختمانها

درباره هنر هخامنشی که توسط داریوش پایه‌گذاری شده است، در کتاب دیگری بحث خواهیم کرد. درباره برنامه‌های ساختمانی او در شوش قبلاً بحث کردیم و آنچه را او در پایتخت مادی هگمتانه بنا کرده، هنوز در حفاریهای انجام شده در این شهر، هویدا نشده است. بنابراین تنها باید درباره شهری که «داریوش بیش از همه دوست می‌داشت» یعنی درباره کاخش در پرسپولیس که چندین بار تاکنون بدان اشاره کرده‌ایم، مطلبی گفته شود. نام پارسی باستانی پرسپولیس، پارسه و با پارس و پارس‌ها هم‌ریشه بوده است. در قرون وسطا ایرانیان این مکان را تخت جمشید، یعنی پایتخت شاه اساطیری یمه‌خشثیه^۱ نامیدند. امروزه مسافران معمولاً از شیراز برای بازدید تخت جمشید می‌آیند، شیراز در پنجاه کیلومتری جنوب تخت جمشید است.

بازدید کنندگان به ایوان عظیم غربی نزدیک می‌شوند و اگر هنوز روحیه عصر حاضر ایشان را بکلی بی‌احساس نکرده باشد، از دیدار بقایای کاخ داریوش با سیزده ستون سر بر آسمان کشیده آن، نخواهند توانست خود را از احساسی حاکی از احترام و ستایش مصون دارند و ممکن است بیننده به یاد مصراعی از شعر هولدرلین^۲ با عنوان Patmos افتد: «آن شکوه / آن کاخهای بنا شده با جلالی خدایی.» در سراسر خاور نزدیک هیچ بنای باستانی وجود ندارد که با تخت جمشید (پرسپولیس) قابل مقایسه باشد؛ در مغرب نیز تنها آکروپولیس آتن را می‌توان نام

1. Yamachshaita.

۲. Hoelderlin (۱۷۷۰ - ۱۸۴۳) شاعر بزرگ آلمانی.

برد.

عکس هوایی ۵۶ مربوط به سال ۱۹۳۵ موقعیت تخت جمشید را در دامنه کوهساری نشان می‌دهد که «کوه رحمت» خوانده می‌شود. سکویی که قصر بر روی آن بنا شده است قسمتی به وسیله برش کوه و قسمتی به وسیله خاکریزهای بسیار عظیم، ایجاد شده است. طول آن در شرق، یعنی در پایه کوه ۴۳۰ متر و در جنوب ۲۹۰ متر، در غرب در جهت جلگه مرودشت ۴۵۵ متر و در شمال ۳۰۰ متر است. کل مساحت آن را ۱۲۸۴۰۰ متر مربع محاسبه کرده‌اند.

داریوش نه تنها این مکان را شخصاً انتخاب کرده است، بلکه در طراحی نقشه بسیار عالی کاخ نیز دخالت تام داشته است. برخلاف شوش که بسیاری از کارهای آن قبلاً انجام شده بود، پادشاه برای قصر جدیدش در پرسپولیس، بنایی را از پایه برنامه‌ریزی و به انجام می‌رساند. پرسپولیس همچون همدان مقر تابستانی پادشاه بود و در عین حال استحکاماتی غیرقابل فتح به شمار می‌رفت که بزرگترین خزانه کشور در آنجا حفاظت می‌شد. شکوه و جلال پرسپولیس به عنوان محل انجام تشریفات جشن نوروز، که برای انجام آن چند روزی در آغاز بهار دربار از شوش بدانجا می‌آمد، فراموش ناشدنی است.

مادهای باستانی برای خود شعاری داشتند و خود را «عاشقان باغ» می‌خواندند. برای آنها هیچ چیز محبوبتر از باغی محدود شده با دیواری گلی که سایه درختان چنار و سپیدار آن را پوشانده باشد، نبود؛ چنین باغی را مادها پری‌دئیزه^۱ می‌نامیدند - بنابراین لغت Paradies (بهشت) اروپاییان از طریق یونان از این لغت ریشه گرفته است - از این نقطه نظر می‌توان عیلامی‌ها را دوستدار «زنان» و «مارها» دانست.

به نظر من برای پارس‌ها تنها یک لقب مناسب است: «ایوان نشین». چون آنها از دیدن مناظر طبیعت از مکانی در سطحی بالا بسیار لذت می‌بردند. داریوش چنین بیان می‌کند «زیبایی که آشکارا در برابر چشمها قرار گرفته» بدین لحاظ پادشاه در شوش و همچنین

1. Paridaiza.



تصویر ۵۶: عکس هوایی از تخت جمشید (۱۹۳۵) از اشمیت، دیوار ایوان با سایه آن از دیدگاه غرب.

در پرسپولیس بنای اصلی کاخش، یعنی قصر پذیرایی را در سطحی بالا بنا کرده است. از آنجا او نیز مانند سایر پارس‌ها از منظره جلگه‌ای که در برابرش گسترده بود لذت می‌برد.

برای اینکه مهمترین ابنیه پرسپولیس را بشناسیم، گردش کوتاهی در کاخ براساس طرحی که اشمیت منتشر کرده (تصویر ۵۷) می‌کنیم.

از سمت غرب، پلکان دوگانه و واقعاً شاهانه‌ای تا سطح ایوان بالا می‌رود. (L) ۱۱۱ پله این پلکان به‌حدی کوتاه و پهن است که داریوش و درباریان‌ش براحتی با اسب از آن بالا می‌رفته‌اند. در بالای پلکان «دروازه همه کشورها» (K) قرار دارد که در زمان خشیارشا بنای آن به پایان رسیده. از در جنوبی این دروازه وارد حیاط اصلی می‌شویم. از این محل - در مراسم سلام نوروز در بیست و یکم مارس - به حضور پادشاه در تالار آپادانا (J) می‌رسیم.

تخت او بین چهار ستون میانی قسمت جنوب قصر پذیرایی مربع شکل قرار داشته است. برای داخل شدن به تالارهای کوچکتر از در «باریابی پادشاه» (E) (چنانکه من آن را خوانده‌ام - مؤلف) استفاده می‌شده است. در سمت چپ آن احتمالاً دفتر مخصوص قرار داشته، درحالی‌که راه سمت راست به اندرونی (C) یا تالار صد ستون (M) منتهی می‌شده است.

تالار تاجگذاری احتمالاً مخصوص بار خاص گارد پارسی بوده است؛ بنای این تالار توسط خشیارشا آغاز و توسط اردشیر اول اتمام پذیرفت، ولی در نقشه اولیه داریوش پیش‌بینی شده بود. گوشه جنوب شرقی ایوان، خزانه (B) بنا شده است. قصر مسکونی (I) پادشاه که به نام تچر معروف است، نسبتاً کوچک است. اتاق خواب داریوش مربع شکل و هر ضلع آن ۹/۳ متر است. خشیارشا در جنوب، قصر مسکونی بزرگتری برای خود ساخت که به نام هدیش^۱ (F) مشهور است.

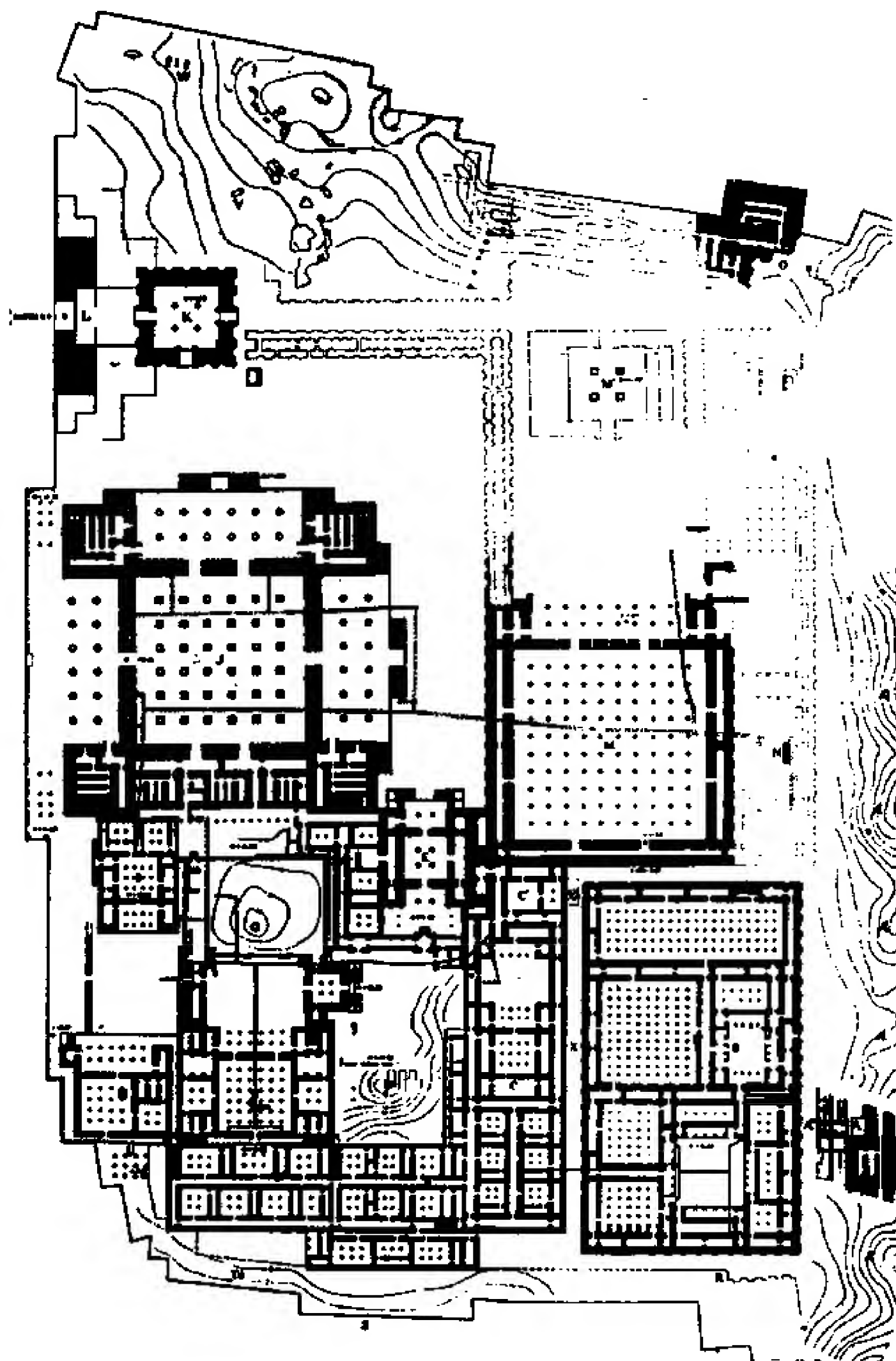
داریوش از بنای تالار آپادانا احساس غرور می‌کرد، این تالار در آغاز هفتاد و دو

1. Hadish.

ستون سنگی به طول تقریباً بیست متر داشته است، فضای بین ستونها ۸ متر و شصت و چهار سانتیمتر بوده است. در سپتامبر ۱۹۳۳ فریدریش کرفتر در گوشه‌های شمال غربی و جنوب شرقی قصر پذیرایی در ظرفی سنگی، سند بنای قصر را (تصویر ۵۸) که داریوش دفن کرده بود، کاملاً بی نقص، یافت. این سندها هریک عبارت از یک لوح زرین و یک لوح سیمین مربع بودند که طول هر ضلع آنها ۳۳ سانتیمتر است. هر چهار لوح محتوای یکسانی به زبانهای پارسی، عیلامی و اکدی دارند. در گِل زیر ظروف محتوای اسناد بنا در هر مورد چهار قطعه شیء طلایی و چند سکه نقره‌ای یونانی یافته شد. ظاهراً این اشیا می‌بایست برای بنا خوش یمنی به بار آرند، ولی نتوانستند اسکندر را از این کار باز دارند که آپادانا را آتش نزنند ... یکی از سکه‌های نقره‌ای نمی‌توانسته قبل از ۵۱۵ ق.م. ضرب شده باشد. [۵۲] در این اسناد داریوش اعلام می‌دارد:

«این کشوری است که من مالک آنم، از سرزمین سکاهای در ماورای سند تا نوبه، از سند تا لیدیه گسترده است. این را اهورامزدا به من سپرده است، آن بزرگترین خدایان. اهورامزدا مرا و کاخ شاهیم را حفاظت می‌کند.» از آنجا که داریوش سرحد غربی کشور خود را لیدیه می‌خواند و نه تراکیه که در سال ۵۱۳ ق.م. فتح کرده، بنابراین می‌توان تقریباً به یقین تاریخ آغاز بنا را سال ۵۱۴ ق.م. دانست، احتمالاً داریوش شخصاً در مراسم شرکت داشته است.

در نگاه کلی بر پرسپولیس چه می‌توانیم درباره شخصیت داریوش دریابیم؟ او توفیق یافت از وسایل ساختمانی و تزیینی سرزمینهای کشور جهانی‌اش جزئیات متفاوتی را برگزیند و چنان با یکدیگر تلفیق کند که هماهنگی کامل و کاملاً نویی ایجاد شود که دویست سال تمام پایدار ماند و تکمیل شد. این تنها چیزی نیست که در حال حاضر ما را به خود مشغول می‌دارد؛ بلکه ما از خود می‌پرسیم که احساس درونی داریوش زمانی که پرسپولیس را در نظر مجسم می‌داشته، چه بوده است.



تصویر ۵۷: نقشه ساختمان قصر پرسپولیس. بنابر نظر اشمیت، (L) پلکان خارجی، (K) دروازه همه کشورها، (J) آپادانا، قصر پذیرایی، (I) قصر مسکونی داریوش، (E) دروازه باریابی پادشاه؛ (M) تالار صد ستون؛ (B) خزانة (C) اندرون؛ (F) قصر مسکونی خشایارشا.



تصویر ۵۸: لوح زرین بنانبشته آپادانا (قصر پذیرایی) داریوش در پرسپولیس، امروزه در موزه ایران باستان تهران نگهداری می‌شود. بالای متن به خط پارسی باستانی، در وسط متن عیلامی، پایین بابلی نبشته شده است.

بازدیدکننده از دیدار پرسپولیس تشریفات، صلح و جشن را استنباط می‌کند، ولی احساس شادی ندارد. در بین صدها پیکره تصویر شده در کاخ داریوش حتی یک زن دیده نمی‌شود... تنها موجود ماده در این کاخ، ماده شیری است که همراه توله‌هایش

به‌عنوان هدیه نوروز، فرستادگان عیلام برای باغ وحش داریوش همراه آورده‌اند. ولی این اشتباه مطلق است که این واقعیت را بدان مفهوم بدانیم که در ایران باستان زن‌ها تنها با خانه، اجاق و حرم آشنا بوده‌اند. با وجود این داریوش آنها را از پیکره‌های مسطح خود دور نگاه داشته است. همچنین هنر هخامنشی همان‌سان که گفته شد، هرگز انسان برهنه‌ای را تصویر نکرده است. خلاصه پارس‌ها یونانی نبودند...

درحالی‌که شاهان آشور تا آنجا که ممکن می‌بود دیوارهای قصرهایشان را با صحنه‌های خنجرین تزیین می‌کردند، در پرمپولیس اکثر تصاویرها صلح کامل را می‌نمایند و تنها در پاره‌ای از موارد ظاهراً استثنایی، دیده می‌شود که پیکره داریوش را به‌عنوان «شاهی شجاع» در حال مبارزه با حیوانی اسطوره‌ای می‌نماید. مثلاً درحالی‌که شمشیر خود را در اندام شیر تک‌شاخ فرو می‌برد. این تصاویرها در اطراف درهای قصر بیانگر مبارزه غیرقابل احتراز پادشاه با مخالفان است و در واقع داریوش را در وظیفه مبارزه برای آیین زرتشتی نشان می‌دهد. تصویر شیری که گاه نری را از پا در می‌آورد، جنبه نمادی دارد. عیلامی‌های باستانی فصل سرما را با گاو و فصل گرما را با شیر نمایش می‌دادند. بنابراین تصاویرهای مورد بحث نمایانگر تغییر فصل در بهار و جشن نوروز است. در بسیاری از پیکره‌های مسطح کاخ پرمپولیس کوشش شده است فضای شادی جشن نوروز منعکس شود، ولی باید اذعان داشت که این فضا به‌نحو بارز منعکس نمی‌شود، چون میهمان‌هایی که پادشاه به مناسبت نوروز دعوت می‌کرد مجبور به رعایت تشریفات جدی می‌بوده‌اند. تصویر ۵۹ شخصیت‌های صاحب منصب را - مقام آنها از پهنای گردنبند‌های طلایشان مشخص می‌شود - درحالی‌که برای باریابی در حرکتند، نشان می‌دهد، آنها با یکدیگر دوستانه در حال صحبت‌اند و به یکدیگر دست می‌دهند یا همدیگر را دوستانه لمس می‌کنند. ظاهراً آنها از سرور شاهانه‌ای که در پیش است، خوشحالند ولی به هر حال شاد نمی‌نمایند؛ احترام عمیقی که برای پادشاه قایلند، آنها را از چنین کاری باز می‌دارد، ولی از ترس هم بر خود نمی‌لرزند، چون همه می‌دانند که پادشاه عادل و قدر دانست.



تصویر ۵۹: صاحب منصبان پارسی در راه باریابی به حضور پادشاه، بر دروازه باریابی شاه دیده می‌شوند.

ادراک رسالت داریوش

عصر ما در برابر اصطلاح «ادراک رسالت» حساس است. نمی‌توان تردید داشت که داریوش حداقل برای شخص خود اعتقاد داشت که خداوند این رسالت را به عهده او گذاشته است تا هرج و مرج را از میان بردارد و در عین حال صلح را بین افراد بشر برقرار کند.

داریوش احساس خود را درباره رسالتش به‌خصوص در بنابشته شوش به‌طور مشخص بیان می‌دارد: «اهورامزدا، بزرگترین همه خدایان، او مرا خلق کرد، او مرا به شاهی رساند، این کشور را به من واگذاشت که بزرگ است، غنی از اسبان، غنی از مردان.

به خواست اهورامزدا پدر من ویشتاسپ و پدر بزرگم رشامه هر دو زنده بودند، زمانی که اهورامزدا مرا در این زمین به شاهی رساند. چون اهورامزدا چنین خواست که در سراسر زمین یک مرد را برگزیند، مرا... من اهورامزدا را محترم می‌دارم، اهورامزدا حامی من بود، در هر کاری که انجام می‌دادم، او باعث توفیق آن می‌شد. هرچه من کردم، من آن را به خواست اهورامزدا کردم.»

حتی در نبشته‌های قبلی در صخره بیستون نیز داریوش علت این را که چرا توفیق یافته بود قدرت را به دست گیرد، بیان داشته بود: «از این روی اهورامزدا و دیگرخدایان از من حمایت کردند، چون من عهدشکن نبودم و نه من و نه قومم خادم دروغ و گمراه نبودیم.» داریوش اهورامزدا، پروردگار دانا، را «بزرگترین همه خدایان» می‌نامد و در کنار او «خدایان دیگر» را یاد می‌کند، این امر ممکن است چنین بنماید که پادشاه معتقد به خدای یگانه نبوده. داریوش در نبشته‌هایش و بخصوص در دیواره جنوبی تخت جمشید «خدایان دیگر» را که در کنار اهورامزدا یاد کرده است، محدود به آنهایی می‌کند «که آنجا هستند.» این توضیح بلاواسطه، ارتباط با آیین زرتشت را برقرار می‌دارد. در آخرین جزء آخرین سرود، پیامبر باستانی ایران چنین می‌گوید: «این را اهورامزدا می‌داند؛ تنها آنها که آنجا بودند و آنها که آنجا هستند، / آنها را ستایش خواهم کرد و به نام خواهم خواند...». بنابراین بیان، آنها «که آنجا هستند» خدایانی هستند که اهورامزدا آنها را خلق کرده و وظایف مشخصی را به عهده آنها وا گذاشته است. برخلاف خدایان دیگر که فاقد وجودی حقیقی و روحانی هستند. بنابراین اهورامزدا برای داریوش «بزرگترین همه خدایان» است، عیناً به همان مفهومی که زرتشت خداوند را می‌شناخت. «خدایان دیگری که در آنجا هستند» بعدها در آیین زرتشتی «مقدسان جاودان» [امشاسپندان] خوانده می‌شوند؛ ما می‌توانیم آنها را ملائک اعظم بدانیم. برخلاف اینان که داریوش آنها را در کنار اهورامزدا از روی ایمان ستایش می‌کرد، با خدایان مربوط به سرزمینهای کشور جهانی‌اش تنها سلوک می‌کرد. این‌گونه سلوک را کمبوجیه هم دنبال کرد و علی‌رغم مواردی که خشیارشا خلاف آن عمل کرده است، از افتخارات هخامنشیان به شمار می‌رود. حفاظت از عقاید مردمان در خارج از ایران را، داریوش از وظایف خود

می دانست - و این تنها به علت زیرکی سیاستمداران نبود، بلکه به علت اعتقاد او به «نظام راستین» بود.

در این زمینه آنچه باقی مانده محتوای نوشته‌ای است که پادشاه خطاب به مباشر املاک سلطنتی، گداته^۱ در ایونیه، نوشته است: «اطلاع یافته‌ام که اوامر مرا در تمام موارد اجرا نکرده‌ای. املاک شاهی را با کاشتن میوه‌های سوری در منطقه ساحلی آسیای صغیر گسترش می‌دهی، کاری است که تقدیر می‌کنم و بدین لحاظ در دربار برایت جایزه‌ای بزرگ ثبت شده است» (بنابراین نام گداته در فهرست مردان «مورد تفقد پادشاه» ثبت شده است) «ولی اینکه دستور مرا درباره خدایان بیگانه رعایت نکرده‌ای، از این جهت اگر خود را اصلاح نکنی، عدم رضایت مرا به آشکارا احساس خواهی کرد، چون تو بر باغبانان باغ مقدس آپولون (مربوط به معبد مگنسیا در میثاندر) خراج بسته‌ای و آنها را مجبور ساخته‌ای در زمین تقدیس نشده کشت کنند. بدین سان تو اعتقاد پیشینیانم را به خداوندی که همواره حقیقت را بر پارس‌ها نمایانده است بد دریافته‌ای.» این نامه به نحوی زنده، شاهدهی است بر آمیزه‌ای بی نظیر از ایمان و قدرشناسی داریوش. سلوک او با خدایان ملتهای بیگانه فقط آن زمان که صلح را بر هم می‌زد، به آخر می‌رسید. ایونیه‌های شورشی در ۴۹۹ ق.م. بدر سارد معبد الهه کوبله (کی بل)^۲ را آتش زده بودند. برای مجازات آنها پنج سال بعد پادشاه دستور داد معبد دیدوما^۳ را در میلئوس تخریب و غارت کنند.

در مقابل برای داریوش اهمیتی نداشت که حتی در موطنش پارس، کاهنان معابد بت پرستان به طور مرتب از منابع دولتی کالا برای قربانی دریافت دارند، از جمله برای هومبان^۴ و سیموت^۵ خدایان عیلامی و یا برای اداد^۶ خدای هوای بابلی. حتی آیینهای غیر زرتشتی آریایی نیز که در ساحل رودخانه یا بر کوهی قربانی می‌کردند، این گونه کمکها را دریافت می‌داشتند. کمکهای پادشاه عبارت بود از جو، آرد، خرما، انجیر، شراب یا آبجو. پادشاه تحویل چهارپایان را برای قربانی منع کرده بود، چون زرتشت این

1. Gadāta.

2. Kybele.

3. Didyma.

4. Humban.

5. Simut.

6. Adad.

کار را ناشایست خوانده بود. ولی پاره‌ای از خدایان مثلاً آداد بابلی به مراتب بیشتر خواهان قربانی چهارپایان بود تا مثلاً قربانی نان یا شراب. کاهنان این معابد در جیره خود چندان صرفه‌جویی می‌کردند تا بتوانند آن را مثلاً با گوسفندی معاوضه کنند... مأموران دولتی می‌دانستند که اجازه تحویل گوسفند قربانی ندارند، ولی معاوضه بارها صورت می‌گرفت. نرخ ثابت عبارت بود از یک گوسفند برابر با ۹۷ لیتر جو به ارزش ۵/۴۰ سکه طلا. کلیه خدایان ایرانی که زرتشت با آنها مبارزه کرده بود، بخصوص میثرا و آناهیتا، از دریافت کمکهای دولتی محروم بودند. داریوش نمی‌توانست پارس‌ها را از این کار باز دارد که برای پسرانشان نامهایی انتخاب کنند که با میترا مرتبط می‌بود، آنها را مجبور هم نمی‌ساخت که آیین زرتشتی را پذیرا شوند، ولی ظاهراً در پارس کلیه پرستشگاههای میثرا و آناهیتا را خراب کرد - به نظر او اینها اریاب دئه‌وا [دیوها]^۱ یعنی بت بودند و او با بتها مبارزه می‌کرد.

در این زمینه پومپئوس تروگوس^۲ سندی بسیار ارزنده برایمان باقی گذاشته. در جریان تجهیز قوا برای لشکرکشی برضد یونانیان داریوش سفیری نزد هامیلکار شاه کارتاژ اعزام داشت تا با او متحد گردد و به‌عنوان اولین شرط از او خواست که مراسم شرم‌آور قربانی انسان را کنار بگذارد... امروزه از نظر باستان‌شناسی اثبات شده است که در کارتاژ واقعاً بچه‌ها را برای رب مولوخ قربانی می‌کردند. داریوش که از این موضوع اطلاع داشت، آماده نبود که چنین رفتار وحشیانه‌ای را تحمل کند. هیچ فرمانفرمای باستانی دیگری از این جهت احساس ناراحتی نمی‌کرد.

ما اطلاعی نداریم که داریوش واقعاً چه ارزش روحانی برای خدایان ملتهای کشورش قایل بوده است. اینکه این خدایان از قدرت سیاسی برخوردار بوده‌اند، مشخص است و بنابراین او نیز در سیاست خود آنها را تا جایی که به‌نظرش مثلاً مانند مولوخ خدای کارتاژ، شیطانی نمی‌نمود، مورد توجه قرار می‌داد. داریوش هزینه تجدید بنای معبد یهودیانی که به اورشلیم بازگشتند، تأمین کرد، و معبد هییس را هم در واحه خارگه در مصر وقف کرد. گرچه می‌توان در این باره تفاوتی را مشاهده کرد. یهودیان در زمان

1. Daivá.

2. Pompeius Trogus.

سلطنت سایر هخامنشیان در مستدعیات خود همواره به «خدای آسمانها» متوسل شده‌اند، چون می‌دانستند که پارس‌ها یهوه و اهورامزدا را یکی می‌دانند. آیا داریوش هم چنین احساسی داشته که او همان خدای یگانه خالق را پرستش می‌کند که یهودیان از زمان اجدادشان می‌پرستیدند؟ من این امر را محتمل می‌دانم، ولی قابل اثبات نیست. در عوض این قابل اثبات است که داریوش به همان اندازه احساس وابستگی به خدای خود داشت که روزگاری زرتشت احساس می‌کرد. همانند پیامبر ایران باستان، داریوش نیز تأکید می‌کند: «اهورامزدا دوست من است» و با تعمق اضافه می‌کند «ازاین‌رو در هر کاری که می‌کنم توفیق می‌یابم.» تنها، انسانی مؤمن ممکن است در مقام فرمانفرمایی جهان، چنین احساسی داشته باشد که او را بر آن دارد بر نبشته‌ای آجرین در شوش بنویسد: «اهورامزدا از آن من است - من از آن اهورامزدایم...»

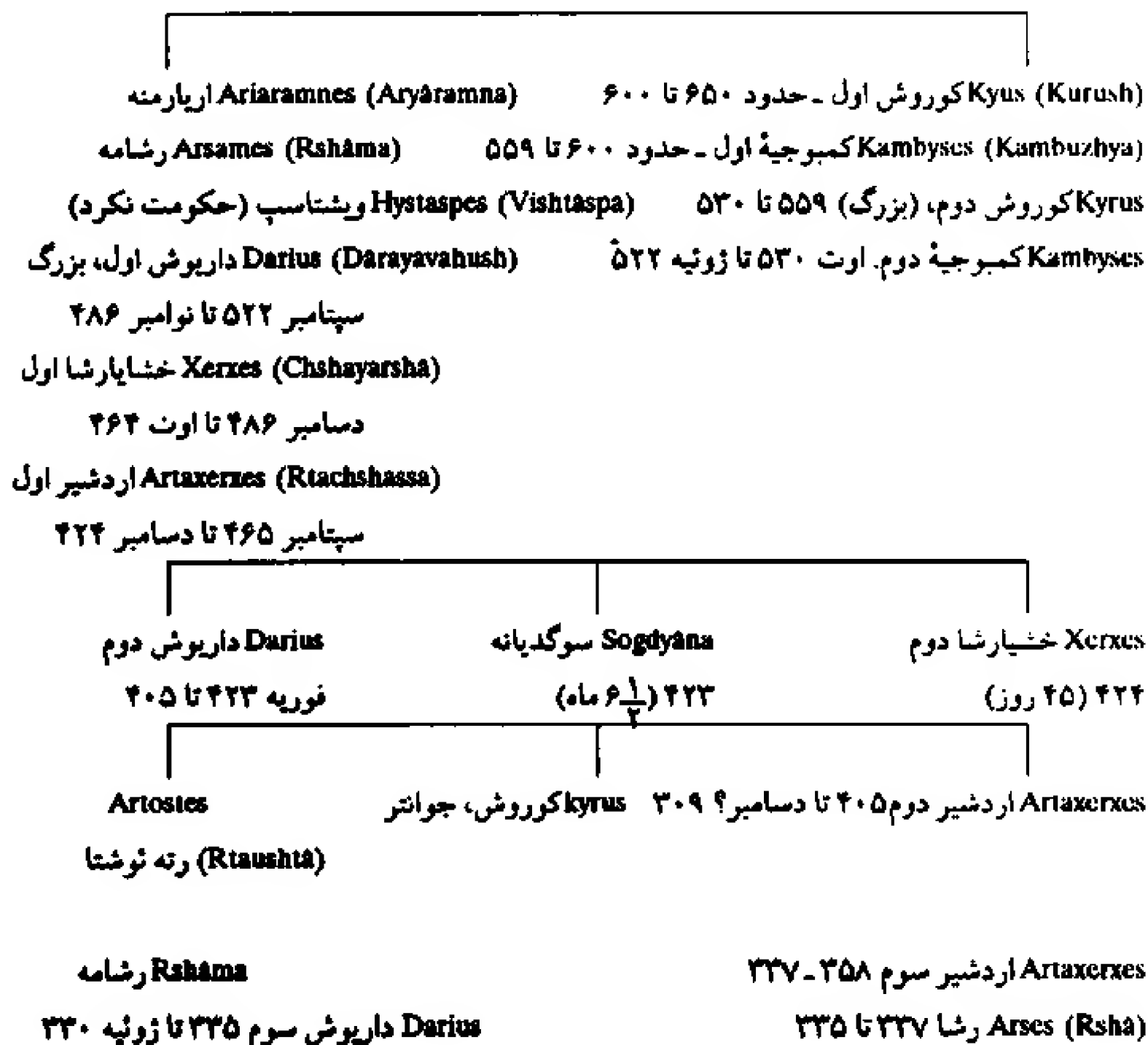
دوران سلطنت فرمانروایان باستانی ایران

شاهان ماد

Deiokes (Dahyauka) دهیة نوکه - تا ۷۱۵ ق.م.
Kyaxares (Chvachshtra) خوخشتره اول - ۷۱۴ تا حدود ۶۸۵
Chshathrita خشه ثریته - حدود ۶۸۴ تا ۶۴۵
Phraortes (Fravartish) فرورتیش - ۶۴۵ تا ۶۲۳
Kyaxares خوخشتره دوم - ۶۲۳ تا ۵۸۴، از جمله ۲۸ سال حکومت سکاها
Astyages (Rshtivaiga) رشتی وئیگه - ۵۸۴ تا ۵۵۰

شاهان پارسی

Achāmenes (Hachāmanish) هخامنشی - تا حدود ۶۹۰ ق.م.
Teispes (Tshaishpish) چه ئیش پیش - حدود ۶۹۰ تا حدود ۶۵۰



ملاحظات

- ۱- در این مورد و دنباله آن مراجعه شود به مقاله *Heinz Luschey* با عنوان *Bisotun* - *Geschichte und Forschungsgeschichte* در: *Archäologischer Anzei* (۱۹۷۴) ص ۱۱۴ - ۱۴۹. نشر نیسته در همان نشریه ص ۱۲۵.
- ۲- تجدید نشر توسط *Wissenschaftlichen Buchgemeinschaft* در دار مشتات ۱۹۷۲ تحت عنوان *G. Fr. Grotefends erste Nachricht von seiner Entzifferung der Keilschrift* ترجمه آلمانی آن را - از متن لاتین - *Rykle Borger* در ۱۹۷۵ در کاتالوگ نمایشگاه گوتینگن که در آن سال به مناسبت دوستمین سالگرد تولد *Grotefend* تشکیل شده بود، منتشر کرد.
- ۳- دلیل این را که سرپل امروز همان *Halman* زمان قدیم و *Harman* دوران باستان است *Ryke Boreger* در: *Archiv für Orientforschung* ش ۲۳ (۱۹۷۰) ص ۱ و دنباله آن، درج کرد. آخرین بررسی نبشته بابلی اثر *Dietz Otto Edzard* در همین نشریه، ش ۲۴ (۱۹۷۳) ص ۷۳ و دنباله آن درج شده است.
- ۴- در این مورد مراجعه شود به مقاله من (مولف) با عنوان *"Die Zusätze zur Darius"* در: *Inschrift von Behistan* در: *Archäologische Mitteilugen aus Iran* دوره جدید ش

۵ (۱۹۷۲) ص ۲۴۳ و دنباله آن.

۵- مراجعه شود به مقاله Carl Nylander در: *Opuscula Atneniensia* ش ۸ (لوند ۱۹۶۸) ص ۱۹ - ۱۳۶.

۶- مورد مطالب این فصل مراجعه شود به مقاله Leo Trumppelmann در: *Archäolo - gischer Anzeiger* (۱۹۶۷) ص ۲۸۱ - ۲۹۸، مقاله Heinz Luschey در: *Archäologische Mitteilungen aus Iran* دوره جدید، ش ۱ (۱۹۶۸) ص ۶۳ - ۹۴، و کتاب من (مؤلف) با عنوان *Neue Wege im Altpersischen* (ویسبادن ۱۹۷۳) فصل اول.

۷- درباره موطن اولیه پارس‌ها در جنوب روسیه، مراجعه شود به مقاله Wolfgang P. Schmid در: *Innsbrucker Beiträge zur Kulturwissenschaft* ش مخصوص ۲۲ (۱۹۶۶) ص ۷ و دنباله آن. درباره مناطق استقرار آنها به مقاله R. M. Boehmer با عنوان "Zur Lage von Parsuaim 9. Jahrhundert vor Christus" در: *Berliner Jahrbuch für Vor - und Frühgeschichte* "The irrigation system at Ulihu, 8th century B.c." در: *Journal of cuneiform Studies* ش ۵ (۱۹۵۱) ص ۲۱ - ۳۲؛ مقاله Carl Roll با عنوان *Qanat - Bewässerung in der Alten und Neuen Welt* در: *Osterr. Geogr. Gesellschaft* ش ۱۰۵ جزوه دوم (۱۹۶۳) ص ۳۱۳ - ۳۳۰ با شرح تفصیلی؛ مقاله Hans Wulff با عنوان "The Qanats of Iran" در: *Scientific American* ش ۲۱۸ (۱۹۶۸) نمره ۴ ص ۹۴ - ۱۰۵.

۸- مراجعه شود به مقاله John Hansman در *Iran* ش ۱۰ (۱۹۷۲) ص ۱۱۱ و دنباله آن، و مقاله Ericea Reiner در: *Revue d' Assyriologie* ش ۶۷ (۱۹۷۳) ص ۵۷ و دنباله آن. درباره عیلام به‌طور کلی به کتاب من (مؤلف) با عنوان *Das Reich Elam* (اشتوتگارت ۱۹۶۴).

۹- مراجعه شود به مقاله Ernst F. Weidner در: *Archiv für Orientforschung* ش ۷ (۱۹۳۱) ص ۳ و مقاله R. Campbell Thompson/M. E. L. Mallowan در: *Annals of Archaeology and Anthropology* دانشگاه لیورپول ش ۲۰ (لیورپول ۱۹۳۳) ص ۸۶.

- ۱۰- تفسیر بنابر نظر R. Hauschild در: *Mitt. des Institutes f. Orientforschung* ش ۷ (برلین ۱۹۵۹) ص ۷۴. در مجموع این فصل ۳ با اتکا به کتاب من (مؤلف) با عنوان *Zarathustra* (اشتوتگارت ۱۹۶۱)، که در آن کلیه جزئیات بحث شده است.
- ۱۱- اینکه *Hauma* شیرۀ نوعی قارچ خشک کرده باید باشد، R. Gordon Wasson در نشریه *Journal of the American Oriental Society* ش ۹۱ (۱۹۷۱) ص ۲۸۶-۲۹۸، محتمل دانسته. در این مورد همچنین مراجعه شود به *Mémorial Jean I. Geshvitch de Menasce* (لووین ۱۹۷۴) ص ۵۴-۷۵.
- ۱۲- اولین لوح در: *Vorderasiatische Schriftdenkmäler der Museen zu Berlin* *Königlichen* جزوه پنجم (لایپزیک ۱۹۰۸) ش ۴۲، دومین لوح توسط J. N. Strassmaier در: *Babylonische Texte IX* (لایپزیک ۱۸۹۰) ش ۱.
- ۱۳- مراجعه شود به مقاله R. Borger و W. Hinz در *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* ش ۱۰۹ (۱۹۵۹) صفحه ۱۱۷-۱۲۷، که توسط من (مؤلف) تکمیل شده است.
- ۱۴- مراجعه شود به اثر Stephen Langdon در: *Die neubabylonischen Königsinschriften* (لایپزیک ۱۹۱۲) ص ۲۲۰، B. Landsberger در: *Festschrift für Halil Edhem* (آنکارا ۱۹۴۷) ص ۱۴۷ و D. Baltzer در: *Welt des Orients* ش ۷ (۱۹۷۳-۱۹۷۴) ص ۹۱ و دنباله آن.
- ۱۵- مراجعه شود به اثر Sidney Smith با عنوان *Babylonian Historical Texts* (لندن ۱۹۲۴) ص ۱۱۱.
- ۱۶- مراجعه شود به اثر J. G. Pedley با عنوان *Ancient Literary Sources on Sardis* (کامبریج، ماساچوست ۱۹۷۲).
- ۱۷- شرح بیشتر در مقاله R. D. Barnett در *The Journal of Hellenic Studies* ش ۸۳ (۱۹۶۳) ص ۱۸ و دنباله آن.
- ۱۸- مراجعه شود به اثر J. B. Pritchard با عنوان *Ancient Near Eastern Texts Relating to the Old Testament* (پرینستون ۱۹۵۵) ص ۳۱۲ و دنباله آن و مقاله

Th. Bauer و B. Lands-berger در نشریه *Zeitschrift für Assyriologie* ش ۳۷ (۱۹۲۶) ص ۸۸ و دنباله آن.

۱۹- شرح کلیه مأخذها در اثر F. H. WeiBbach در: *Pauly - Wissowa. Real* - *Encyclopädie der class. Altertumswissenschaft* بند تکمیلی چهارم (لایپزیک ۱۹۲۴) ص ۱۱۴۷ - ۱۱۵۱.

۲۰- مراجعه شود به مقاله R. Borger در: *Orientalia* ش ۳۴ (رم ۱۹۶۵) ص ۴۴۰.

۲۱- مراجعه شود به مقاله Raul - Richard Berger در: *Zeitschrift für Assyriologie* ش ۶۴ (۱۹۷۵) ص ۱۹۲ - ۲۰۳؛ Wilhelm Eilers در: *Festgabe deut - Scher Iranisten zur 2500 - Jahr - Feier Irans* (اشتوتگارت ۱۹۷۱) ص ۱۶۱ - ۱۶۶.

۲۲- جزئیات درباره وقایع سال نو اخذ شده از F. Thureau - Danguin در: *Rituels Accadiens* (پاریس ۱۹۲۱) ص ۱۴۴ و دنباله آن، P. R. Berger در: *Actes de la XVII Rencontre Assyriologique Internationale* (بروکسل ۱۹۷۰) ص ۱۵۵ و دنباله آن و A. Leo Oppenheim در جلد پانزدهم *A Survey of Persian Art* (یادداشتهای یادآوری A. U. Pope [توکیو / لندن / نیویورک / تهران ۱۹۷۴] ص ۳۴۹۷ و دنباله آن Oppenheim با صحیح‌تر خواندن وقایع Naboned بر واقعیت «جبه عیلامی» و حمل اسلحه توسط کمبوجیه وقوف یافت).

۲۳- در: *Iran* ش ۱۰ (لندن ۱۹۷۲) ص ۶. جغرافی دانان عرب، محلی را که در قرون وسطا Tavvadi (= در زمان باستان Tauka) بین کازرون و خلیج فارس دانسته‌اند، که منطبق با برازجان است.

۲۴- مراجعه شود به اثر Poul Luft با عنوان *Iran unter Schah' Abbasll* (۱۶۴۲ - ۱۶۶۶) دانشنامه دکتر در گوتینگن ۱۹۶۸ ص ۱۶۴ و دنباله آن.

۲۵- درباره این پیکره‌ها، مراجعه شود به مقاله Trudy S. kawami در: *Iran* ش ۱۰ (لندن ۱۹۷۲) ص ۱۴۶ و دنباله آن و مقاله Sir Max Mallowan در همان نشریه، ص ۱. این را که پیکره مربوط به ساختمان دروازه از ارباب فنیقیه است، R. D. Barnett در: *Mélanges de l'Université Saint - Joseph* ش ۴۵ (بیروت ۱۹۶۹) ص ۴۱۶ و دنباله

آن، اثبات کرده است.

۲۶- اندازه‌ها از David Stronach در: Iran ش ۲ (لندن ۱۹۶۴) ص ۲۲ و دنباله آن؛ همچنین Carl Nylander در: *Ioniansin Pasargadae* (اوپزالا ۱۹۷۰) بدان توجه کرده است. این که ساختمانی با اندازه‌هایی کامل است، Leo Trümpelmann مورد توجه قرار داد، در: *Zeitschrift für Assyriologie* ش ۶۲ (۱۹۷۲) ص ۱۵۵. ذراع ۵۲ ساتیمتر، ذراع عیلامی است که پارس‌ها نیز پذیرفته بودند؛ Friedrich Krefter در: *Persepolis, Rekonstruktionen* (برلین ۱۹۷۱) ص ۳۱، آن را دقیقاً ۵۱/۳۶ ساتیمتر و ذراع شاهی را ۶۸/۴۸ ساتی متر برابر با دو پا، دانسته.

۲۷- Ernst Herzfeld آن را مقبره کمبوجیه استنباط کرده است. مراجعه شود به کتاب او با عنوان *Iran in the Ancieent East* (لندن / نیویورک ۱۹۴۱) ص ۲۱۴. نظری پذیرفتنی که اثبات نشده است.

۲۸- مراجعه شود به مقاله M. San Nicolo در *Archiv Orientalni* ش ۱۷/II (پراگ ۱۹۴۹) ص ۳۲۳ - ۳۳۰.

۲۹- درباره منابع مصری راجع به پارس‌ها، مراجعه شود به اثر G. Posener با عنوان *La Pre mière domination perse en Egypte* (قاهره ۱۹۳۶). همچنین مراجعه شود به اثر Friedrich Karl Kienitz با عنوان *Die politische Geschichte Ägyptens der vom 7. bis zum 4. Jahimral Jahrhundert von Zeitwende* (برلین ۱۹۵۳) نام دریادار مصری Udja - hor - resnet را من به طور مختصر Udja - hor آوردم.

۳۰- مراجعه شود به مقاله B. Meissner در: *Zeitschrift für ägyptische Sprache und Altertumskunde* ش ۲۹ (لایپزیک ۱۸۹۱) ص ۱۲۳. تاریخ مربوط به ۳۱ دسامبر ۵۲۴ است.

۳۱- مراجعه شود به اثر W. Spiegelberg با عنوان *Die sogenannte Demotische Chronik* (لایپزیک ۱۹۱۴) ص ۳۲ او ۱۶۰۵۳۲ *deben* نقره از قرار ۹۱ گرم خوانده است؛ G. Hughes - در اثر A. T. Olmstead با عنوان *History of the Persian Empire* (شیکاگو ۱۹۴۸) ۶۰۵۳۰ *deben* خوانده که مقدار آن جزئی می‌نماید.

- ۳۲- مراجعه شود به مقاله Hubertus von Gall در: *Archäologische Mitteilungen aus Iran* دوره جدید ش ۷ (برلین ۱۹۷۴) ص ۱۵۵ و دنباله آن.
- ۳۳- دلایل اثباتی در اثر J. Marquart با عنوان *Untersuehungen zur Gesehichte von Von Eranll* (لایپزیک ۱۹۰۵) ص ۱۶۱.
- ۳۴- مراجعه شود به مقاله W. B. Henning با عنوان *The Murder of the Magi* در *Journal of the Royal Asiatic Society* (۱۹۴۴) ص ۱۳۵.
- ۳۵- در: *American Journal of Semitic Languages* ش ۵۵ (۱۹۳۸) ص ۳۰۰ و دنباله آن.
- ۳۶- مراجعه شود به مقاله R. T. Hallock در: *Journal of Near Eastern Studies* ش ۹ (۱۹۶۰) ص ۳۶-۳۹.
- ۳۷- مراجعه شود به *Archäologische Mitteilungen aus Iran* دوره جدید، ش ۵ (۱۹۷۲) ص ۲۴۷ و دنباله آن.
- ۳۸- مراجعه شود به مقاله Richard T. Hallock در *Fortification Tablets* (شیکاگو ۱۹۶۹) نمره ۶۸۸.
- ۳۹- مراجعه شود به اثر Pierre Crelot با عنوان *Documents araméens d'Egypte* (پاریس ۱۹۷۲) ص ۳۱۱ و دنباله آن.
- ۴۰- مراجعه شود به اثر G. Posener پیشین، ص ۲۳؛ مقاله Alan H. Gardiner در: *The Journal of Egyptian Archaeology* ش ۲۴ (لندن ۱۹۳۸) ص ۱۵۷ و دنباله آن، و مقاله Heinrich Schäfer در: *Zeitschrift für ägyptische Sprache* ش ۳۷ (۱۸۹۹) ص ۷۲-۷۴.
- ۴۱- مراجعه شود به مقاله J. Yoyotte در: *Revue d'Assyriologie* ش ۴۶ (۱۹۵۲) ص ۱۶۵-۱۶۷، درباره نمونه ممهور مهر داریوش بر لوح خزانه به خط عیلامی مربوط به پرسپولیس، مراجعه شود به اثر Erich F. Schmidt با عنوان *Persepolis II* (شیکاگو ۱۹۵۷) ص ۱۸ و دنباله آن و تابلوی ۳؛ همچنین مراجعه شود به *Zeitschrift für Assyriologie* ش ۶۱ (۱۹۷۱) ص ۲۶۲-۳۰۲.

- ۴۲- درباره بناهای داریوش در شوش مراجعه شود به مقاله F. Vallat در: *Studia Iranica I* (۱۹۷۲) ص ۳-۱۳، و به مقاله W. Hitiz در: *Acta Scientiarum Antiqua Hungaricae* ش ۱۹ (بوداپست ۱۹۷۱) جزوه ۱ و ۲. ص ۱۷-۲۳. اخیراً M. J. Steve در: *Studia Iranica III* (۱۹۷۴) ص ۱۳۵-۱۶۸ و مجلد IV (۱۹۷۵) ص ۷-۱۸. درباره چوب Yaka به مقاله I. Gershevich در: *African Studies Bulletin of the School of Oriental* ش ۱۹ (لندن ۱۹۵۷) ص ۳۱۷-۳۲۰.
- ۴۳- مراجعه شود به *Archäologische Mitteilungen aus Iran* دوره جدید، ش ۵ (برلین ۱۹۷۲) ص ۲۴۷ و دنباله آن، همچنین مراجعه شود به مقاله O. Szemerényi در: *Acta Iranica* مجلد ۵ (تهران / لوتیش ۱۹۷۵) ص ۳۴۶-۳۵۰.
- ۴۴- درباره یافتن یک چنین سرپوش سکائی (بیش از ۵۰ سانتیمتر) و تزین طلایی آن در قبری در Issyk در نزدیکی Alma - Ata مراجعه شود به مقاله Renate Rolle در: *Praehistorische Zeitschrift* ش ۴۷ (۱۹۷۲) ص ۶۷ و دنباله آن.
- ۴۵- مراجعه شود به *Didor I* ۹۵ : ۴/۵. VII Polyaen ۱۱ : ۷؛ G. Posener در جای دیگر عنوان شده، ص ۳۶-۴۱. W. Spiegelberg پیشین، ص ۳۰-۳۲. اثر W. Helck با عنوان *Geschichte des Alten Ägypten* (لایدن ۱۹۶۸) ص ۲۵۹.
- ۴۶- مراجعه شود به اثر Ernst Herzfeld با عنوان *The Persian Empire* (ویسبادن ۱۹۶۸) ص ۲۸۶ و ص ۲۸۲؛ اثر W. W. Tarn با عنوان *Alexander der Grosse* (دارمشتات ۱۹۸۶) ص ۵۷۶ و دنباله آن؛ مقاله F. Gisinger در فرهنگ: Pauly Wissowa با عنوان *Real - Encyclopädie der class. Altertumswissenschaft* قسمت دوم، نیم مجلد پنجم (اشتوتگارت) ص ۶۱۹-۶۴۶.
- ۴۷- مراجعه شود به مقاله او با عنوان *Die Dariusstele am Teoros* در: F. H. Weibach. *Archäologischer Anzeiger* (۱۹۱۵) ص ۳-۱۸ و مؤخره آن از
- ۴۸- درباره کانال سوئز داریوش، مراجعه شود به مقاله من در: *Archäologische Mitteilungen aus Iran* دوره جدید ش ۸ (برلین ۱۹۷۵) ص ۱۱۵-۱۲۱، همچنین به کتاب G. Posener با عنوان *La Première domination perse en Egypte* (قاهره ۱۹۳۶).

- ۴۹- درباره قنات، مراجعه شود به اثر H. J. Llewellyn Beadnell با عنوان *An Egyptian Oasis* (لندن ۱۹۰۹) ص ۸، به‌طور کلی در این باره مراجعه شود به مقاله Care Troll در: *Mitteilungen der Österr. Geogr. Gesellschaft* ش ۱۰۵ جزوه III (وین ۱۹۶۳).
- در مورد معبد Hibis مراجعه شود به اثر H. Brugsch با عنوان *Reise nach der groben Oase el Khargeh* (لایپزیک ۱۸۷۸)، و اثر Norman de Garis Davies با عنوان *The Temple of Hibis in el Khargeh Oasis* قسمت III (نیویورک ۱۹۵۳).
- ۵۰- درباره یافتن مجسمه، مراجعه شود به مقالات David و Monique Kervran و Francois Vallant و Stronach Jean Yyotte در: *Journal Asiatique* (۱۹۷۲) ص ۲۳۵ - ۲۶۶، به‌خصوص جلد چهارم نشریه *Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran* (پاریس ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵).
- ۵۱- مراجعه شود به اثر M. - J. Steve در نشریه *Studia Iranica* III (پاریس ۱۹۷۴) ص ۷ - ۲۸، ۱۳۵ - ۱۶۹ و مجلد IV (۱۹۷۵) ص ۷ - ۲۶.
- ۵۲- مراجعه شود به اثر Friedrich Krefter با عنوان *Persepolis. Rekonstruktionen* (برلین ۱۹۷۱) ص ۵۳.

فهرست کسان

آریان ۱۱۵، ۱۱۳	آ
آریستاگوراس ۲۲۲، ۲۲۱	آبل پنسون ۲۳، ۲۲
آریستوبولوس ۱۳۸	آپولون ۱۱۲، ۲۶۳
آریستوفانس ۲۱۶	آپیس ۱۵۲، ۲۰۷، ۲۰۸
آسپائی نس ۲۳۹	آتوسا ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۶۲، ۲۰۲، ۲۳۶
آستیگس ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳	۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳
آسمودی ۹۶	آخیلوس ۲۴۲، ۲۴۳
آسینه ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۸	آرامو ۵۲
آشوربانیپال ۶۶، ۶۷، ۱۲۳، ۲۰۰	آرنور کریستن سن ۷۷
آکیناکس ۱۵۶	آرتوستونه ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۶۲
آلواتس ۱۰۵	آرگوس ۴۵
آناهیتا (آناهیته) ۷۹، ۸۱، ۱۵۴، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۶۴	آرنوپوبل ۱۷۱
آن بریت تیلپا ۲۳۵	آریارمنس ۶۶، ۶۷، ۷۱
آندراس آلفولدی ۱۰۵	آریاسپا ۲۰۵

آنزگاردان ۲۳	ارنست هرتسفلد ۱۷، ۲۱۰
آنویانی نی ۳۵، ۳۶، ۵۲، ۱۶۴	ارویته ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۹
آنی‌ری ۱۶۴	ارهامه ۷۲
آپاکس ۲۰۶	اریا بیگنه ۱۴۴
آیسخولوس ۱۰۰	اریارمنه ر.ک. آریارمنس. ۳۷، ۶۷، ۷۲، ۲۱۳، ۲۶۶
آلف گرهارد توکسن ۲۶	اریاندس ۱۵۴
	اریاونده ۱۵۴، ۲۰۸
الف	اریه‌توکه ۶۴، ۶۷
اوتوخس ۱۱۵	اریه‌ونده ۲۲۱، ۲۲۸
ابراهیم (ع) ۱۰۷	ازیریس ۲۰۸
انه‌میثی‌ته ۴۷، ۴۹	اسپث‌شناه ۱۵۶
اته - همی‌نی - اینشوشی نک ۶۶	اسپرگه‌پائیس ۱۳۷
اداد ۲۶۳، ۲۶۴	اسپه‌چناه ۲۲۶
ادوارد مایر ۲۱۳	اسپیتا ۸۱، ۸۸
اریکه ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲	اسپینکه ۱۱۰
ارته‌ورذیه ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴	استرابون ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۳۶
ارته‌وته (رته‌وته) ۱۹۴	اسکندر ۱۵، ۶۲، ۷۲، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۴۴
اردشیر اول ۴۵، ۱۹۸، ۲۳۶، ۲۵۶، ۲۶۶	۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۷
اردشیر دوم ۲۲، ۱۶۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۲، ۱۷۷	اسکوخه ۲۴
۱۹۸، ۲۶۶	اسکونخه ۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۰۳
اردی‌منیش ۱۵۸، ۱۶۰	۲۰۴، ۲۰۵
ارسطو ۱۰۰، ۲۴۹	اسکیانو ۲۵
ارشامیه (رشامه) ۱۹۱	اسکیلاکس ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷
ارماتم ۶۲	
ارمیا ۸۴، ۸۹	

ایبی سین ۱۲۰	اسمردیس ۱۴۱، ۱۵۳
ایدین نابو ۱۴۹	اسمردیس دروغین ۱۵۳
ایشپوئی نی ۱۱۸	اشعیای دوم ۱۴، ۹۵
ایلیاگرشویج ۱۹۹	اشمیت ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸
ایتنافرنس ۱۸۱	افلاطون ۱۰۰، ۱۴۲
	اگهارد اونگر ۱۲۷، ۲۱۵
ب	المتوکل ۸۹
باک خولیدس ۱۱۵	الوف گرهارد ۲۶
بردیا (بردیة) ۱۳۶	الهه ایستر ۳۵
بسوس ۱۷۲	انگبرت کمپفر ۲۴، ۲۵
بگه بادوش ۲۱۶، ۲۱۷	اوپدرمه ۱۶۴
بگه بوخشه ۱۵۸، ۱۶۰	اوپرمن ۳۰
بگه پاته ۱۳۷، ۱۵۹	اوجامور ۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۸۶، ۱۹۰
بگه فرنایش ۱۱۰	۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۲۴، ۲۳۸
بگه به ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷	اوروتیس ۱۹۴
بلشصر ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱	اوگ برو ۱۱۸
بوختائی چای ۲۴۰	اوم مانیش ۶۸
بورکارت ۱۴، ۷۲	اونگر ۲۱۵
بهرام اول ۸۸	اونه سیکریاتوس ۲۴۷
	اهورامزدا ۲۲، ۲۳، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۴، ۸۵
پ	۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۲
پاتره گدا ۷۱، ۱۰۸	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹
پارسه وه ۵۱، ۱۱۱، ۲۵۳	۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۳
پارموش ۱۵۶	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۱
پانتائوخوس ۲۱	۲۶۲، ۲۶۵

پرکساسپس ۱۴۲	تومیریس ۱۳۷
پرکشاسپه ۱۴۲	ته‌ایس‌پس ۱۲۴، ۶۶، ۶۳
پرموش ۱۶۲	
پسامتیش (پسام متیخ) ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۷، ۱۴۶	ج
پسامتیش دوم ۱۴۷	جاکموس ۲۱۵
پسامتیش سوم ۱۵۳، ۱۵۱	جوزپه‌تیلیا ۲۳۵
پل ریچارد برگر ۱۲۳	
پلوتارک (پلوتارخس) ۲۵۱، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۰	چ
پونوروشبسه ۸۱	چنگیزخان ۱۳۹
پوثیا ۱۱۲	چپسن تخمه ۱۷۲، ۱۷۱
پولوکراتس ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۶۵، ۱۴۹، ۱۴۶	
پولی‌بیوس ۵۳	ح
پولیکراتس ۲۳۸	حجی‌نبی (ع) ۱۸۹
پومپئوس تروگوس ۲۶۴	
پی‌توز ۱۱۲	خ
پیه نرودلاواله ۲۵	خشره برزنه ۱۸۹
	خشیارث ۴۴
ت	خشیارثا ۱۹۸، ۱۴۶، ۱۳۰، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۱۵
تاسیت (تاکیتوس) ۲۲	۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰
تامس هاید ۲۴	۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۶
تخمسپاده ۱۷۲	خوخشره دوم ۷۱
ت. کایلریانگ ۵۷	خوخشره (خوخشره) ۱۷۲، ۱۰۸، ۷۱، ۶۰، ۵۹
تمیستوکلس ۲۳۲، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴	۲۱۳
تنووزرکه ۱۴۱	خورنه ۲۰۳
توکسن ۳۱، ۲۷، ۲۶	

۲۶۶، ۲۷۲	د
داریوش اول ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۶۶	داتیش ۲۰۲
داریوش دوم ۱۰۴، ۲۲۸، ۲۶۶	دادرشیش ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۱۰
دانیل لادی‌ری ۱۹۸	داره‌اوش ۳۳
داویداستروناخ ۱۰۱	داره‌یه‌وه‌هوش ۳۳
دموتیک ۲۰۹	داریوش ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸،
دموکدس ۱۹۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،
دنچستر ۲۱۶	۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
دوشن‌گیمن ۹۸	۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۸۸،
دوغدووا ۸۱	۹۱، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵،
دهیه‌نوکو (دیاکو) ۵۸	۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲،
دینون ۱۰۶، ۲۳۸	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵،
دیودورس ۲۰۹	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،
دیوکس ۵۸	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱،
	۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،
ر	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
رتوخشنا ۱۴۲	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،
رابرت کریپورتر ۲۳، ۲۴، ۲۰۱	۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،
رالیسنون ۲۳، ۳۳، ۳۴	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،
رامه ۷۲	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،
رتب رزنه [ارتب رزنه] ۱۴۴	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،
رتستونه [ارتستونه] ۱۴۲، ۲۳۶، ۲۳۸	۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱،
رت‌بامه ۲۳۶	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
رت‌بانوش ۲۱۴	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷،
رت‌زئوشتیش ۲۳۱	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵،

رته فرناش ۲۵۱، ۲۵۰	ساندانیس ۱۱۲
رشتی وئیگه ۱۰۶، ۲۶۶	سانون ۹۱
رشه منه [ارشه‌منه] ۱۴۴	سر آنتونی شولی ۲۲
رکسانه ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱	سرافراز ۱۳۴
روماس ۵۸، ۵۹	سر هنری ۳۴
رهامه ۷۲	سسوستریس ۲۲۹
ریچارد هالوک ۲۳۹	سلیمان (غ) ۷۷، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۹۰
	سنخرب ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۱۳۶
ز	سکا ۲۵۰
زرتشت ۵، ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۳۵، ۷۳، ۷۴	سولوسن ۱۵۰، ۲۰۶
۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷	سیلوسترودوساسی ۳۲
۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸	سیموت ۲۶۳
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۳۶	سین ۵۸، ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۰
۲۴۳، ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵	سین‌شار - ایش کون ۷۰
زکریای نبی (ع) ۱۸۵	
زیگفرید ۸۰	ش
	شاردن ۲۵
ژ	شاه‌عباس ۲۲، ۱۳۵
ژان پرو ۱۹۷، ۱۹۸	شدر ۹۱
ژ. منان ۲۲۵	شلمنصر ۲۴، ۵۱، ۵۲
ژوستن ۱۰۶	شلمنصر سوم ۵۲
ژیوه‌که ۲۴۰	شوتروک ناهوتنه دوم ۵۹، ۶۰، ۶۱
	شیلر ۱۴۹
س	ط
سارداناپال ۷۰	طالس ملطی ۱۱۲

ع

علی (ع) ۸۲

۲۰۲

کراسوس ۱۰۸

کرس آسپه ۷۱

ف

فانس ۱۴۷

کرنلیوس بروئن ۲۵

کروسوس ۱۰۵

فراده ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹

کرویسوس ۱۱۲، ۱۹۶

فردریک مونتر ۲۶

کسنوفون ۷۰، ۱۰۰، ۱۱۶

فرناسپه ۱۲۵

کلئومنس ۲۱

فرنکه ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۲، ۱۸۳

کمبوجیه (کمبوجیه) ۷۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۲۵،

فرنه ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۴۳

۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴،

فرنه دانه ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۳۰

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴،

فرورتیش ۴۳، ۶۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۷،

۱۷۱، ۱۷۲، ۲۶۶

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۱

فریدریش کرفتر ۶۷، ۷۷، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۷

کورس ۷۲، ۲۴۲

فیثاغورس ساموسی ۱۴۹

کوروش اول ۵، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۹، ۲۶۶

کوروش بزرگ ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲،

ق

قبصر رودلف دوم ۲۳

۷۷، ۷۸، ۸۲، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۲،

۲۳۶، ۲۴۵

کوروش دوم ۶۶، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۲، ۲۶۶

کیاکسارس ۵۹، ۶۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۷۲،

ک

کارل ترول ۵۳

۱۷۳

کارل نیلندر ۴۶، ۱۳۴

کیاکسارس دوم ۱۰۶

کاساندانه ۱۲۵، ۱۲۶

کینخسرو ۷۹

کنسیاس یونانی ۲۲، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۲،

کیسلینگ ۱۴۷

گ

ماکس مالوان ۱۱۱	
ماندانا (منده‌نه) ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶	گشبروه ۱۲، ۳۶، ۴۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
ماندرر کلس ۲۱۴	۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۸
مانی ۸۸، ۸۹	۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۶، ۲۳۱
محمد (ص) ۸۲، ۱۱۶	۲۳۶
مدیومنه ۸۲، ۸۸	گشوماته مخ ۳۶، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
مرتیه ۶۸، ۱۷۱، ۱۷۸	۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
مردخای ۱۹۸	گارستن نیبور ۳۲
مردوک ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	گدانه ۲۶۳
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۳	گروتنفند ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۵
مردونیوس ۲۳۱	گرویسوس (کروزوس) ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
مردونیه ۲۳۱، ۲۳۲	۱۱۵
مسیح (ع) ۷۵، ۹۱	گوبررو ۱۱۸
موسی (ع) ۸۴، ۱۴۹	گویریاس ۱۲، ۱۲۲، ۱۸۰
مهرداد اول ۲۱	گوته ۹۱
مینرا ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۵۴، ۱۹۸، ۲۶۴	

۲۹۸

ل

میشره پاته ۱۹۴

لئونرومپلمان ۳۶

میشره داته ۱۳۱

ل. د. لوین ۵۷

لوشی ۴۰، ۴۹

لوکین ۱۱۱

لویاتان ۲۴

ن

نابو پلصر ۶۸، ۷۱

ناحوم ۶۸، ۷۰

نارونده ۶۲

نبواخ‌خه بولیت ۱۲۲

م

مارکوپولو ۸۹

هاملکار ۲۶۴	نیوکد نصر ۸۹، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۸۸
هانس لوشی ۴۰	نیوکد نصر دوم ۸۹
هانس رواف ۶۰	نبوند ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷
هاینریش فلاشر ۳۳	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
هاینریش هانیه ۳۳، ۱۲۰	۱۵۱، ۱۶۴، ۱۷۴
هخامنش ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳	نختی هور ۱۹۱، ۱۹۳
هخایه ۲۴۰	نخر ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳
هراکلیوس (هرکول) ۲۱	نیبور ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲
هربرت آنگر ۱۲۷	نی دیت بل ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴
هردر ۹۹	
هرن ۳۱	و
هرودوت ۵۸، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۳	وهومنه ۸۴
۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۶	وهومیسه ۱۶۸، ۱۷۰
۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۹	وهیزداته ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴
۲۳۰، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	ویدرنه ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۷
هکاتئوس میلئوسی ۲۱۲	ویرینه ۲۴۰
هنینگ ۱۶۲	ویشناسپ ۸۸، ۸۹، ۱۰۳، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۷۰
هواکینئوس ۲۱	۱۷۱، ۲۰۰، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۶۶
هویرئوس فن گال ۲۳۶	ویشتانه ۱۸۹
هوته ئوته ۲۲۴، ۲۳۶	ویلهم فیوریلو ۲۶
هوروس ۲۰۸	وینده فرناه ۳۶، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲
هوستاسپس ۸۸	وینکلمان ۱۳۷
هوستانس ۱۶۸	ویوانه ۱۶۷، ۱۶۸
هولدرلین ۲۵۳	ه
هومبان ۶۳، ۲۶۳	هالديته ۱۷۴

هومبان نیما ۶۳

ی

هیشناسپ ۳۲، ۳۷، ۴۰، ۱۴۳، ۲۱۵

یمه خشثیته ۲۵۳

یوسف (ع) ۷۷

فهرست جایها

آ

آسوان ۴۴، ۱۵۰

آبادانا ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۲، ۲۱۶، ۴۵، ۲۴۳	آسیای صغیر ۴۵، ۵۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۲
	آسیای میانه ۱۷، ۴۱، ۸۶، ۹۹، ۱۳۶، ۲۰۴
	آسیای نزدیک ۲۰، ۱۰۶
۲۵۳	آشور ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷
آتابوس ۲۳۸	۶۸، ۷۰، ۷۱، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۵
آتوس ۲۳۱	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۴۸، ۲۶۰
آتیکا ۲۳۲	آکادمی علوم گوتینگن ۳۱
آذربایجان ۵۱، ۶۳	آکادمی کپنهاک ۲۶
آراخوسیا ۷۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۱۷	آکروپلیس ۲۵۳
آرارات ۵۲	آکسفورد ۲۵
آریلا ۱۱۱	آلمان ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۸۶
آریه ۷۶، ۱۷۸	آمستردام ۲۵

آمودریا ۴۷، ۷۵، ۸۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳	الوند ۱۶۹
آبگینا ۲۱۶	انتاسن ۶۱
	انزن ۵، ۵۱، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶
الف	۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۴
ابی‌رادوش ۱۹۹، ۲۰۰	۱۴۲، ۱۶۴، ۱۶۷
اربل ۱۱۸، ۱۷۲	انشان ۵، ۶۱، ۱۰۸، ۲۶۴
اریبل ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۹	اوپیس ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
ارمن ۱۸، ۳۵، ۵۹	اور ۱۰۷، ۱۱۹
ارمنستان ۱۱۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۴۶	اوراتو ۱۱۸
اروپا ۱۲، ۳۳، ۸۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۴	اورشلیم ۶، ۸۹، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۸۵
اریه ۶۴، ۶۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸	۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۶۴
اسانگیلا ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰	اورفا ۱۰۷
اسپارت ۱۱۳، ۲۲۱، ۲۳۲	اوروک ۱۱۹، ۱۴۴
اسپانیا ۵۳	اولایی ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۰
اسماعیلیه ۲۲۳	اولیا ۲۱۳
اصفهان ۶۰، ۷۱، ۱۳۵، ۱۳۶	ایالات متحده ۱۲۳
افریقا ۵۳	ایتالیای سفی ۲۳۸
افسوس ۱۳۴، ۲۲۲	ایران باستان ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۳۶، ۴۶، ۵۷، ۸۹
افغانستان ۷۵، ۸۳، ۱۶۷، ۱۶۸	۹۴، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵
اقیانوس هند ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۱	ایزدخواست ۶۰، ۶۱
اکاد ۱۲۴	ایگینا ۲۱۸
اکباتان ۱۸، ۴۷، ۷۱	ایندوس ۲۱۰، ۲۱۲
اکد ۱۲۴	ایونی ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۹۹
الغاتین ۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲	ایونیه ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹
المپیا ۷۹	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۳

بوریه ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴	ب
بوشهر ۱۳۴، ۱۷۴، ۱۷۵	بابل ع. ۱۸، ۴۱، ۶۱، ۷۱، ۸۹، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷
برگ ۲۱۳	۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
بونارحصار ۲۱۵	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
بهبهان ۱۷۴	۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶
بهیستان ۱۷	۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴
بیاس ۲۱۰	۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۴۶
بیزانس ۲۱۶، ۲۲۲	۲۴۸
بیستون ۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۳	باختر ۷۳، ۷۵، ۸۳، ۱۷۲
۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۶۰	باریکه سولز ۱۴۷
۶۱، ۶۸، ۹۲، ۹۳، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲	بازار کابل ۸۰
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳	بازار کمبرجیه ۱۵۰
۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۹	باکتر ۷۱، ۷۵، ۸۲، ۸۳
۲۶۲	باکتریا ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷
بین النهرین ۱۷، ۱۸، ۳۵، ۵۲، ۶۱، ۶۶، ۱۰۷	۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۱۰
۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۶	بحر احمر ۱۴۸، ۱۵۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳
پ	برازجان ۱۳۴، ۲۷۰
پاتره گدا (پاسارگاد) ۱۰۸	بسر ۲۱۴
پادگان یب ۱۵۰	بگستانه (بغتانه) ۱۷، ۳۹
پارت ۲۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۸	بلخ ر.ک. باکتر ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۷۲
۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۰، ۲۴۶	بلغارستان ۲۱۵
پارس ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۳۷، ۳۸	بنغازی ۲۴۵
۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۸	بنه شو ۲۱۱
۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸	بویاستیس ۲۲۳، ۲۲۴

۲۷۲، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳	۷۱، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
پرستشگاه پاسارگاد ۹۳	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۹
پرسیس ۶۳	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳
پرگه ۱۷۴	۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸
پروث ۲۱۵	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
پروس ۶۳	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۷
پری‌دئیزه ۲۵۴	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰
پلوسیوم ۱۴۷، ۱۴۸	۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹
پنجاب ۱۶۶، ۲۱۰	۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶
ت	۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۱
تئاروس ۲۱۵	پارس باستان ۶۳
تائوکا ۱۳۴	پارسوه ۵۸، ۶۶
تائوکه ۱۳۴	پاریس ۳۲، ۱۵۱، ۱۷۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴
تارم ۱۶۷	پاسارگارد ۵۳، ۱۷۵، ۲۱۷
تاروا ۱۶۷	پاکستان ۲۱۰
تاشکند ۱۲۱، ۲۰۳، ۲۴۵	پامیر ۱۲۱
تب ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۸۹	پتیشوریا ۱۸۰
۲۱۲، ۲۴۵، ۲۶۳	پتیریا ۱۱۲، ۱۱۳
تچر ۲۵۶	پتریگروینا ۱۷۱
تخت جمشید ۶۲، ۶۴، ۶۹، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۱۱۱	پرسپولیس ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۴۷، ۵۴، ۶۱، ۶۲
۲۱۰، ۲۰۷، ۱۹۶، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۴۶، ۱۴۰، ۱۲۳	۷۱، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۶
۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰	۱۵۷، ۱۷۸، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۲	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵
تخت رستم ۱۴۴	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵

چین ۱۴، ۸۹، ۱۰۱، ۱۱۶	تخت سلیمان ۱۳۲
	تراکیه ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۵۷
ح	ترکیه ۱۰۷، ۲۱۵
حران ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷	تکه چیفتلیک ۲۱۵
حلب ۱۵۶	تل ملیان ۶۲
حما ۱۵۶	نوشتا ۵۲
حمت ۵۸، ۱۵۶	نومبری ۱۴۱
حمله ۵۸، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۷۱،	نومیلات ۲۰۸
۲۰۳، ۲۱۳، ۲۳۱	تونس ۵۳
	تهران ۳، ۴، ۱۸، ۴۶، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۱۴۵، ۱۵۷،
خ	۱۶۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۳
خارگه ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۴	نیمه ۱۱۶، ۱۱۷
خانه خدا ۱۳۱، ۱۸۹	
خاور نزدیک ۱۸، ۷۱، ۲۴۴، ۲۵۳	ث
خراسان ۱۴۳	تته گوش ۲۰۹
خرساباد ۵۸	
خرم آباد ۱۸، ۶۰، ۶۱	ج
خرمشهر ۲۱۱، ۲۲۶	جبال البرز ۵۳
خزانة دارش ۱۳۱، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۰	جبال تمولوس ۱۱۳
خلیج فارس ۶۱، ۶۷، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۴۲،	جبل طارق ۲۱۲
۱۴۳، ۱۷۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۲	جلجنا ۱۳۹
خوارزم ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۹۹،	جیحون ۴۷، ۷۵، ۱۳۶
۲۱۰، ۲۴۶	
خوراسمیه (خوراسمیا) ۸۸	چ
خوه دی چیه ۱۷۴	چهل ستون اصفهان ۷۲

دلتای نیل ۲۰۷، ۱۴۷	د
دلف ۱۱۲	داسکولیون ۱۹۴
دوباله ۱۷۴	دانشگاه روستوک ۲۶
دهکده بیستون ۱۷	دانشگاه بیل ۱۲۲
دیاله ۱۱۹، ۱۲۰	دانوب ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۴۵، ۲۵۱
دیوار چین ۱۱۶	دانوب سفلی ۲۱۵
دیوار مادها ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰	دجله ۱۷، ۶۳، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۶۶
	درگیانه ۲۴۶
د	درنگیبه‌نه ۷۵
رخا ۱۷۴	دروازه آسیا ۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۳۵، ۴۹، ۵۲، ۵۸
رگا (ی) ۱۶۹، ۱۷۰	۱۶۷
رم ۲۵، ۱۲۷	دروازه ایشتر ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶
رودخانه دجله ۱۱۱	دریاچه آبی (ارومیه) ۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۳
رودخانه هیلمند ۲۰۵	۷۱، ۱۱۸، ۲۲۸
رود کوخه ۱۷۷	دریاچه آرال ۸۸، ۲۰۲
رود نیل ۲۲۴، ۲۳۱	دریاچه ارومیه ر.ک. دریاچه آبی ۵۱
روسیه ۶، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۶۸	دریاچه تمساح ۲۲۳
رومیلی ۲۱۴	دریاچه خزر ۵۲، ۶۱، ۷۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۳
ری ر.ک. رگا ۱۶۹، ۱۷۰	۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۲
	دریاچه وان ۵۲
ر	دریای سیاه ۵۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶
زاب ۷۱، ۱۱۸، ۱۱۹	دریای عربی ۲۲۱
زاب کوچک ۷۱، ۱۱۸، ۱۱۹	دریای مدیترانه ۴۱، ۱۲۱، ۱۴۸، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۳۲
زازانو ۱۶۶	دریای هند ۲۱۰
زاگرس ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۸	دژشاده ۱۶۸

۸۴، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۱	زرنکه ۷۵
۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷	زقازیق ۲۲۳
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۴	زندان سلیمان ۱۳۲
۲۸۲	زوژاهیه ۱۷۰
سندج (سین نه‌ی باستانی) ۵۷	
۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱	س
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۴	سارد ۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۳
۱۵۰، ۱۵۲	۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۲
۵۲، ۵۸، ۶۱، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۵	۲۵۰، ۲۶۳
۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۶	ساموس ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۶
۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۴۶	۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۸
سویانا ۶، ۶۶	سنگ‌گدیه ۲۴۶
۱۹، ۳۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۲۴۸	سرهل ۱۷، ۱۸، ۳۵، ۵۹، ۱۶۴، ۲۶۷
سومی ۱۱۱	سغد ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۳، ۲۴۶، ۲۵۷
سبیریه ۸۶، ۲۰۲	سفر ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۱۱۹
سیپار ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰	سکا ۲۴، ۴۷، ۴۸، ۷۰، ۸۶، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۵
سیحون ۸۶، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۱	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۸۷، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶
سیردریا ۸۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۹۹، ۲۰۳	۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
سیستان ۷۵	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۷
سیکه‌یه خوتیش ۱۵۹	۲۶۶، ۲۷۳
سینوپ ۲۱۳	سکاوند ۹۲، ۹۳
سیواس ۱۳۴	سگرتیه ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲
سیوند ۷۱	سلیمانیه ۱۱۸
	سمرقند ۷۹، ۱۳۷
	سند ۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۳۲، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۶۲، ۶۳

ش

شاهروود ۱۷۱، ۱۴۳

شوش ۴۰، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱

۷۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۵

۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۷۹

۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲

۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴

۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۳

شیراز ۲۵، ۶۱، ۱۳۸، ۱۷۵، ۲۵۳

ص

صیدا ۱۳۵

ط

طبره ۱۴۸، ۱۵۲

ع

عبادتگاه کاشمر ۱۰۷

عراق ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۷۲

عربستان ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۴۶

عیلام ۱۲، ۳۷، ۴۰، ۴۷، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲

۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹

۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۸

غ

غزه ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۷

ف

فارس ۶۳، ۱۳۳، ۱۷۴، ۱۷۵

فرات ۱۷، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۶۶

فرات وسطا ۱۱۱

فرغانه ۱۳۷

فروگبه ۱۹۴

فلات ایران ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۳۵، ۵۱، ۵۲، ۸۶، ۱۳۷

۱۶۷، ۱۹۵، ۲۰۴

فلسطین ۵۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۸۸، ۲۰۷

فنیقیه ۱۳۵، ۲۱۱، ۲۷۰

فورگ ۱۷۴

ق

قاهره ۱۴۸، ۲۲۳، ۲۷۱، ۲۷۳

قزل‌ایرماق ۱۰۵، ۱۱۳

قصر آبانو ۱۴۴

قصر داریوش ۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۷

۱۹۸، ۲۰۷

قصر سنخرب ۱۳۶

قصر شوش ۷۲، ۱۹۸، ۲۱۱

قصر کوروش ۷۷، ۷۸، ۱۹۸

قفقاز ۵۱، ۲۱۶

کرمانشاه ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۱۶۷، ۱۶۸	قلعه ریگی ۱۷۹
کرد ۱۸، ۵۹	قلعه سارد ۲۲۲
کروتون ۱۹۷، ۲۳۸	قندهار ۷۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۶
کریم ۲۱۳	
کرین نش ۱۸، ۵۹	ک
کمپنده ۱۶۸، ۱۶۹	کابریت ۲۲۳، ۲۲۴
کنمان ۱۰۷	کابل ۸۰، ۲۱۰، ۲۱۱
کنگاور ۱۸، ۵۷، ۵۸، ۱۱۹، ۱۶۹	کارانه ۱۰۸
کنیدوس ۲۲	کارناژ ۲۶۴
کورناپکا ۱۴۹	کاروانسرای بیستون ۲۳
کوروپولیس ۱۱۵	کاریانده ۲۱۱
کوروش کته (کوروشکده) ۱۱۵	کاریه ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۶
کوگنه کا ۶۸	کاشمر ۸۸، ۸۹، ۹۰
کوندروش ۱۶۹	کانال داریوش ۲۲۳، ۲۲۴
کوه ارکدري ۱۵۵	کانال سوئز ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
کوه بگستان ۲۲	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۳
کوه بیستون ۲۲	کانال نحر ۲۱۹، ۲۲۳
کوه خدایان برکال ۱۵۰	کانال هاکوران ۲۱۲
کوه محرم ۱۸۵	کپدوکیه ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۱۳، ۲۱۴
کوههای بختیاری ۶۱	کپه‌ارته ۵۱
کوه هندوکش ۷۵	کتابخانه سلطنتی ۲۶
کویر نمک ۶۱، ۸۸، ۱۲۰	کتابخانه ملی پاریس ۱۵۱
کیرسهر ۱۱۲	کردستان ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۱۱۸
کبلیکیه ۲۳۲	کرکوک ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
	کرمان ۶۱، ۶۷، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۹۹

گ

گبی ۶۰، ۷۱

گدروسیا ۲۰۶

گردنه خيبر ۱۱۵

گردنه رواندوز ۱۱۱، ۱۱۸

گردنه سی‌مسی ۵۲

گردنه کلثینی ۵۲

گرگان ۷۱، ۱۱۰

گسات ۶۲

گنداره ر.ک. قندهار. ۲۱۱

گندومه‌وه ۱۶۸

گوتمار (خیابان) ۲۹، ۳۰، ۳۱

گوئینگن ۱۱، ۱۵، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۲۶۷

۲۷۰

گوئیوم ۱۱۸، ۱۲۲

ل

لاهور ۲۱۰

لاپزیک ۲۳، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴

لبنان ۱۷۵، ۱۹۹

لمگو ۲۴

لوت ۶۱، ۷۵

لیبی ۱۴۹، ۲۲۸، ۲۴۶

لیدیه ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴

۱۳۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۲

۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۷

م

ماد (سرزمین) ۲۱، ۴۱، ۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۵۹

۶۱، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶

۱۲۱، ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶

۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳

۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۶

ماراتن ۱۰۰، ۲۳۲

ماروش ۱۶۷

ماوراءالنهر ۱۸۹، ۲۴۸

مدیترانه ۴۱، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۵۵

۲۰۷، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۲

مدینه ۱۱۶

مراکش ۵۳

مرگیه‌نه ۱۶۶، ۱۶۷

مرو ۴۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۶

مرو دشت ۲۵۴

مسیلا ۷۰

مشهد ۸۸

مصر ۴۰، ۴۴، ۷۷، ۸۹، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۴

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۷۸

۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۹

۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷

۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۱

- مصر سفلی ۱۹۱، ۲۳۰
 مصر علیا ۱۹۱، ۲۳۰
 معبد آپولون ۱۱۲
 معبد آفیا ۲۱۶، ۲۱۸
 معبد آناهیتا ۱۰۴
 معبد اسانگیلا ۱۲۶، ۱۲۸
 معبد الهه کوبله ۲۶۳
 معبد الهه نه‌ئیت ۱۵۳
 معبد الهه هرا ۲۱۴
 معبد اورشلیم ۱۲۱، ۱۳۱
 معبد اوروک ۱۱۹، ۱۲۴
 معبد حران ۱۱۷
 معبد دیدوما ۲۶۳
 معبد سائیس ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۷
 معبد سال نو ۱۲۶، ۱۲۸
 معبد سفید مردوک ۱۲۷
 معبد سلیمان ۱۹۰
 معبد سین ۱۰۸
 معبد مردوک ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۳
 معبد مگنسیا ۲۶۳
 معبد ممفیس ۲۳۱
 معبد نابو ۱۲۶، ۱۲۹
 معبد هلیوپولیس ۲۳۰، ۲۳۱
 معبد هیبیس ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۴
 معبد یک پیلن ۲۲۸
 مقبره داریوش ۱۴۶، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۱۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۲۷
 مقبره دانیال پیغمبر ۱۷۷
 مقبره کمبوجیه ۱۴۴، ۲۷۱
 مقبره کوروش ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۴۵
 مقبره مادر سلیمان ۱۳۷
 مقدونیه ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۶
 مکران ۲۰۶، ۲۴۶
 مکزیکی ۵۳
 ممفیس ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۰۸، ۲۲۹
 موزه ارمیتاژ لنینگراد ۲۴
 موزه ایران باستان ۴۶، ۵۱، ۵۷، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۳۷، ۲۵۹
 موزه باستان‌شناسی تهران ۲۳۵
 موزه بریتانیا ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۹۶
 موزه لوور ۱۲۶، ۱۷۵، ۲۰۷
 موزه واتیکان ۱۹۲
 موصل ۵۲، ۶۸، ۷۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۷۲
 مولتان ۲۱۰
 موندن ۲۶
 میثاندر ۱۹۴، ۲۶۳
 میلنوس ۱۱۵، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۶۳

ن

نثرته که ۷۹	هامون ۷۵
نپته (نبطه) ۱۵۲، ۱۵۰	هاینبرگ ۲۶
نجف‌آباد ۵۷	هدیش ۲۵۶
نروز ۱۴۷	هرات ۷۶، ۲۱۰، ۲۴۶
نسیرمه ۱۵۵	هگـمـتانه ۶۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۳۰
نقش رستم ۱۴۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۱	۱۳۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۵۳
۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۴	هلسپونت ۲۲۲
نوبه ۱۹۹، ۲۵۷	هلیوپولیس ۱۴۷، ۱۴۸
نوبیه ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۴۶	همدان ۱۷، ۱۸، ۴۷، ۶۱، ۷۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۷۰
نوبینهایم ۸۷	۲۵۴
نیسابه ۱۶۲	هند ۱۴، ۸۶، ۱۳۸، ۱۶۶، ۲۱۲
نیشابور ۸۸، ۱۹۹	هولشتاین ۲۵
نیل ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۴	هوم ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۱۱۵، ۱۳۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۶
۲۳۱، ۲۲۸	هویاوه ۱۷۰
نینوا ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۱۰۵، ۱۱۹	هیدل برگ ۸۷
۱۳۶	هیرکانیه ۷۱، ۱۱۰

ی

و

ویشپائوزاتیس ۱۷۱	یونانیان ۱۱، ۱۸، ۳۸، ۶۳، ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۲۲
	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۴
	۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵
	۲۶۴
هالوله ۶۳	یهودیان ۸۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۹
هالیس ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳	۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۶۴، ۲۶۵

ه

فهرست زبانها

آرامی ۴۰، ۴۵، ۱۶۹، ۱۹۱، ۱۹۳	۲۵۷
اکدی ۱۸، ۴۰، ۱۲۳، ۲۲۰، ۲۵۷	پارسی باستان ۱۸، ۴۶، ۱۹۵
اوستایی ۹۰	عیلامی ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۲، ۶۵، ۶۷
پارسی ۱۸، ۲۸، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۶۷، ۷۲	۶۸، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۵۷
۹۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۹۵، ۱۹۶	لاتین ۲۶، ۳۱
۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۴	یونانی ۲۲، ۲۶، ۲۱۴

فهرست کتابها

عهد عتیق ۲۴، ۷۷، ۱۲۱، ۱۸۹، ۱۹۸	اندیشه‌هایی دربارهٔ فلسفهٔ تاریخ بشر ۹۹
قوانین ۱۰۰، ۱۴۲	اوستا ۷۷، ۲۳۶
قرآن ۷۷	پارسی‌ها ۱۷، ۱۰۰، ۲۴۲
مدأ ۲۵۰	تربیت کورش ۱۰۰
نشریهٔ دانشمندان گوتینگن ۳۱	تورات ۵۲
نظاره‌ای بر تاریخ جهان ۷۲	دیوان شرقی، غربی ۹۱
	علائم هنر کلاسیک ۱۳۷

فهرست خط‌ها

سوری ۲۰۹	آرامی ۲۰۹، ۴۶، ۴۵، ۴۲
عبری ۴۲	آشوری ۱۱۸، ۵۸، ۲۲
عیلامی ر.ک. میخی عیلامی. ۱۲، ۱۸، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵	اکدی ر.ک. بابلی. ۱۸، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۲۲۰، ۲۲۴
۱۰۱، ۱۰۳، ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵	اوراتویی ۲۰
۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۷۲	بابلی ۱۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۱۰۱
مادی ۲۲، ۷۱، ۱۵۵	۱۰۳، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۰
مصری ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۶	۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۷
میخی ۵، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹	پارسی ۱۸، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴
۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷	۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶
۴۹، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸	۱۹۶، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳
۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۰	۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹
میخی اکدی ۱۸	پارسی باستانی ۱۸، ۳۲، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱
میخی ایران باستان ۲۵	۱۰۳، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۵۹
	دمونیک ۲۰۹

میخی ایرانی ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹	میخی پارسی باستان ۲۲۵
میخی بابلی ۱۰۱	میخی عیلامی ۱۸، ۳۷، ۱۰۱، ۲۴۰
میخی پارسی ۱۸، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۱۰۱	هیروگلیف ۱۹۰، ۲۲۴، ۲۲۸
۱۸۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸	یونانی ۱۲، ۲۲، ۲۱۵، ۲۳۶



تابلو ۱: پیکره مسطح شاه لولو. آنوبانی نی مربوط به سال ۲۰۰۰ ق.م. بر بالای صخره در بتری، سرپل

امروز.



تابلو ۲: جام نقره‌ای عیلامی مربوط به قرن سوم قبل از میلاد، منقوش به خط عیلامی. در موزه ایران

باستان تهران.



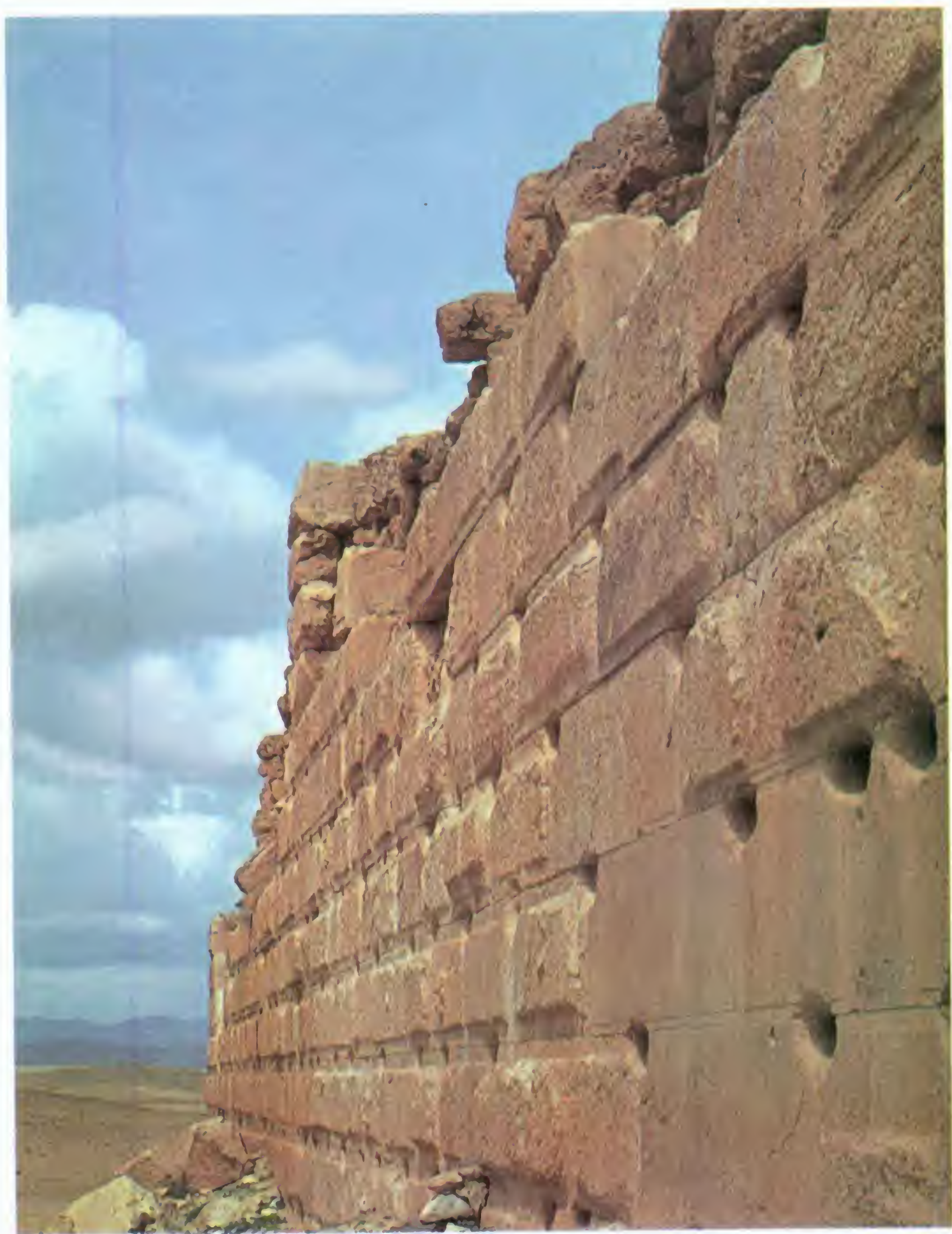
تابلو ۳: دومین موطن زرتشت، کاشمر در شمال ایران، جنوب نیشابور، برج مربوط به دوران مغول
(قرن ۱۳) است.



تابلو ۴: آتشکده زرتشتی (چپ) در پاسارگارد. دست راست سکوی ویژه احتمالاً مخصوص کوروش
کبیر است.



تابلوی ۵: برج آتشکده‌ای که کوروش بزرگ در پاسارگاد بنا کرده است.



تابلوی ۶: ایوان و بارویی که کوروش بزرگ در پاسارگاد بنا کرده است.

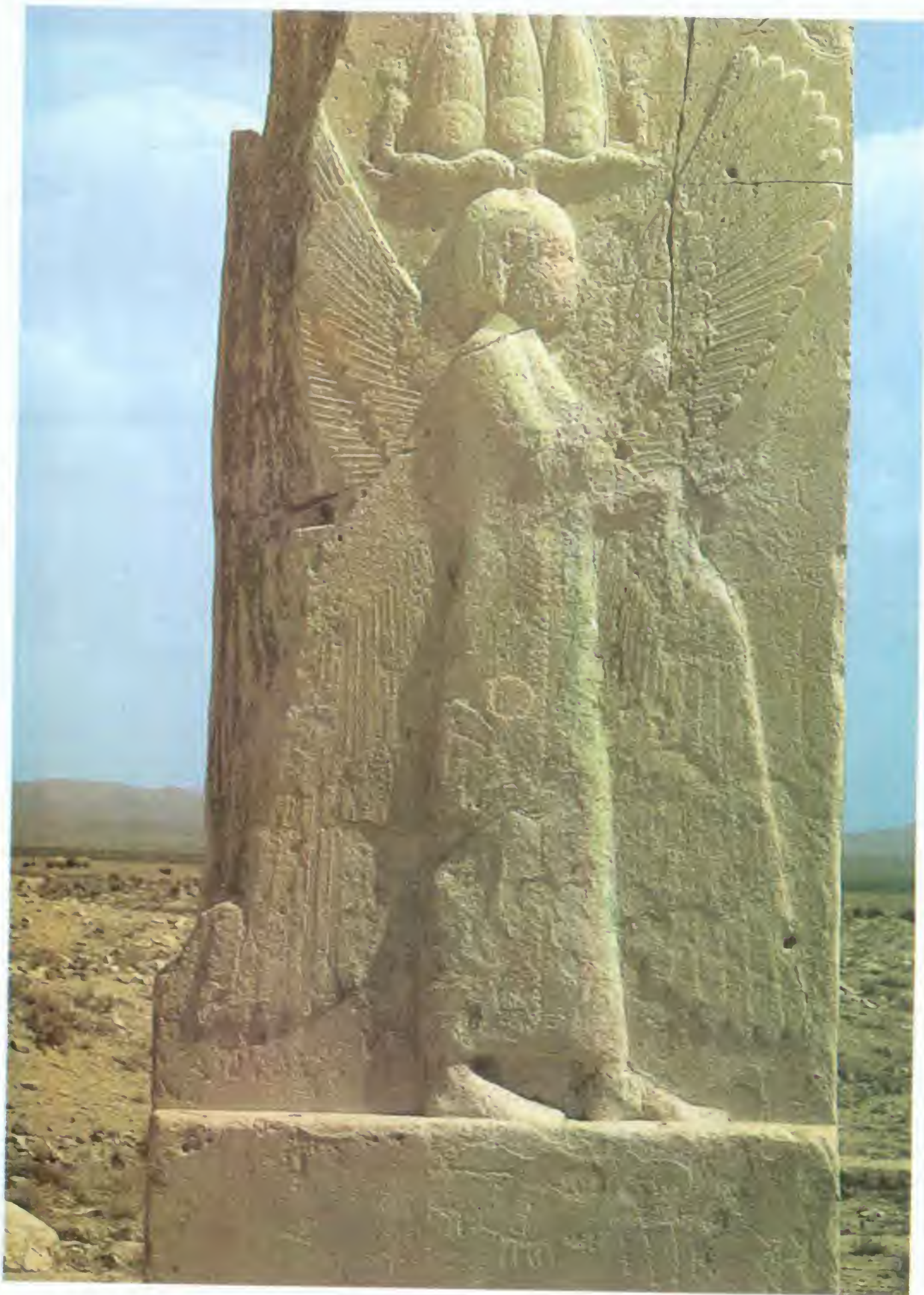


تابلوی ۷: پایه‌های ستون قصر کوروش در نزدیکی برازجان امروزی در کنار خلیج فارس که در سال

۱۹۷۱ هویدا شد.



تابلوی ۸: باقیمانده قصر پذیرایی کوروش بزرگ در پاسارگاد، در تصویر ۲۰. بازآفرینی آن توسط فریدریش کرفتر صورت گرفته است.



تابلوی ۹: خدای فنیقی را بر بنای دروازه قصر کوروش در پاسارگاد به عنوان روح حفاظت کننده نشان

می دهد.



تابلوی ۱۰: کاهنی با لباس ماهی و گاو نر رایت‌دار، به‌عنوان ارواح حافظ سوری بر دروازه ورودی قصر پذیرایی کوروش در پاسارگاد.



تابلوی ۱۱: مقبره کوروش در پاسارگاد (در وضع سال ۱۹۷۱).



تابلوی ۱۲: پیشکش آورندگان اهل نوبیه، پیکره مسطح پلکان شرقی آپادانا در تخت جمشید.



تابلوی ۱۳: پیشکش آور اهل لیدیه، پیکره مسطح پلکان شرقی آپادانا در تخت جمشید. ظروف ظاهراً از طلا ساخته شده است.



تابلوی ۱۴: ظرف مخصوص شرب قربانی مربوط به دوره هخامنشی، نقره مطلا. در آسیای صغیر در ساحل دریای سیاه یافت شده است. این ظرف شباهت زیادی با ظرفی که پیشکش آور اهل لیدیّه همراه آورده، دارد.



تابلوی ۱۵: پیکره حیوان اسطوره‌ای شیر بالدار (Greife) از آجر لعابدار مربوط به قصر داریوش در شوش. عیلامی‌ها این هنر را از بابلی‌ها آموخته بودند. این حیوان افسانه‌ای (شیر بالدار با پنجه‌های عقاب) را عیلامی‌ها یافته‌اند.



تابلوی ۱۶: قسمتی از یک پیکره مسطح ساخته شده از آجر لعابدار مربوط به قصر داریوش در شوش.
تصویر یک گارد عیلامی که در موزه لوور نگهداری می‌شود. از تسلیحات او نیزه‌اش پارسی و کمان و ترکش
عیلامی است که پارس‌ها آن را پذیرفتند.



تابلوی ۱۷: این سرستون مرمری به شکل گاو نر که در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود، مربوط به قصر داریوش در شوش است؛ همه ستونهای آپادانا روزگاری با چنین سرستونهایی تزیین شده بودند، بر روی این سرستونها تیرهای چوب سدر که از لبنان آورده شده بودند، قرار داشتند.



18

تابلوی ۱۸: دستبندهای طلایی هخامنشی به شکل Greif. پیشکش آورندگان مصور در پیکره‌های
 مسطح پرسولیس نیز چنین زیوری همراه دارند. ظاهراً هنر هخامنشی در سراسر کشور یکسان بوده و با
 سلیقه شخصی پادشاه منطبق بوده است.



تابلوی ۱۹: پیشکش آورندگان عرب، یکی از پیکره‌های سطح پرسپولیس. در ظرف‌هایی که شکل خاصی دارند، عنبر یا صمغ معطر دیگری حمل می‌شده است.



تابلوی ۲۰: یک هندی از اهالی سند از پیکره مسطح آپادانا، دیوار شرقی در پرسپولیس، به عنوان پیشکش، احتمالاً گرد طلا برای پادشاه همراه دارد.



تابلوی ۲۱: تیرانداز سکا، قطعات شکسته کوزه اکسیدکیا (Exekia) (۵۳۰ - ۵۲۰) ق.م. موزه دانشگاه

فیلا دلفیا.



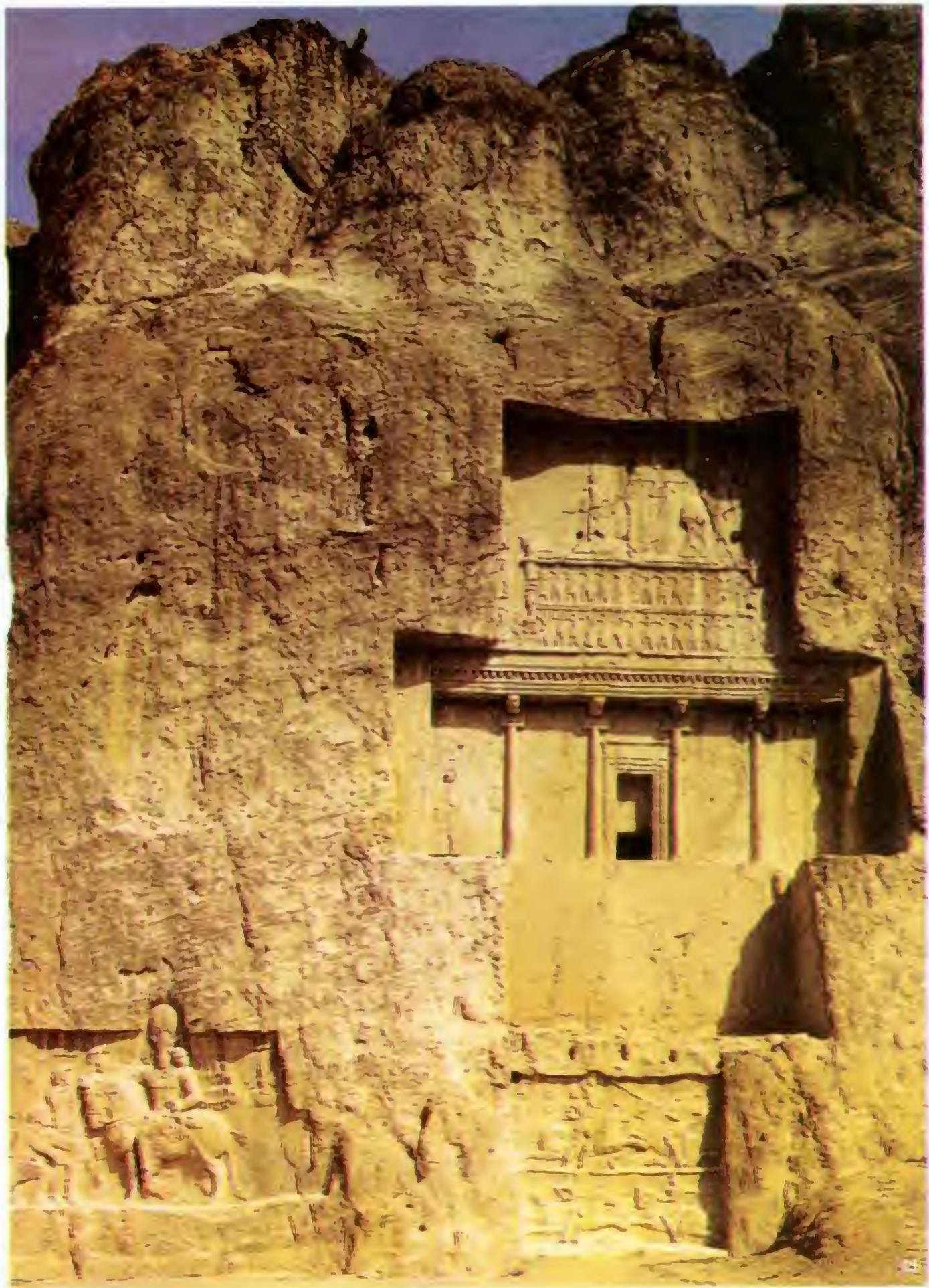
تابلوی ۲۲: مجسمه داریوش در بنای دروازه قصر شوش، مربوط به معبد هلیوپولیس، که در ۱۹۷۲
هویدا شد. عکس از مؤلف.



تابلوی ۲۳: برشی از پیکره مسطح خزانه تخت جمشید. داریوش در دست راست چماق سلطنت و در دست چپ گل اناری با دو غنچه، نشانه نماد باروری، نگه داشته است.



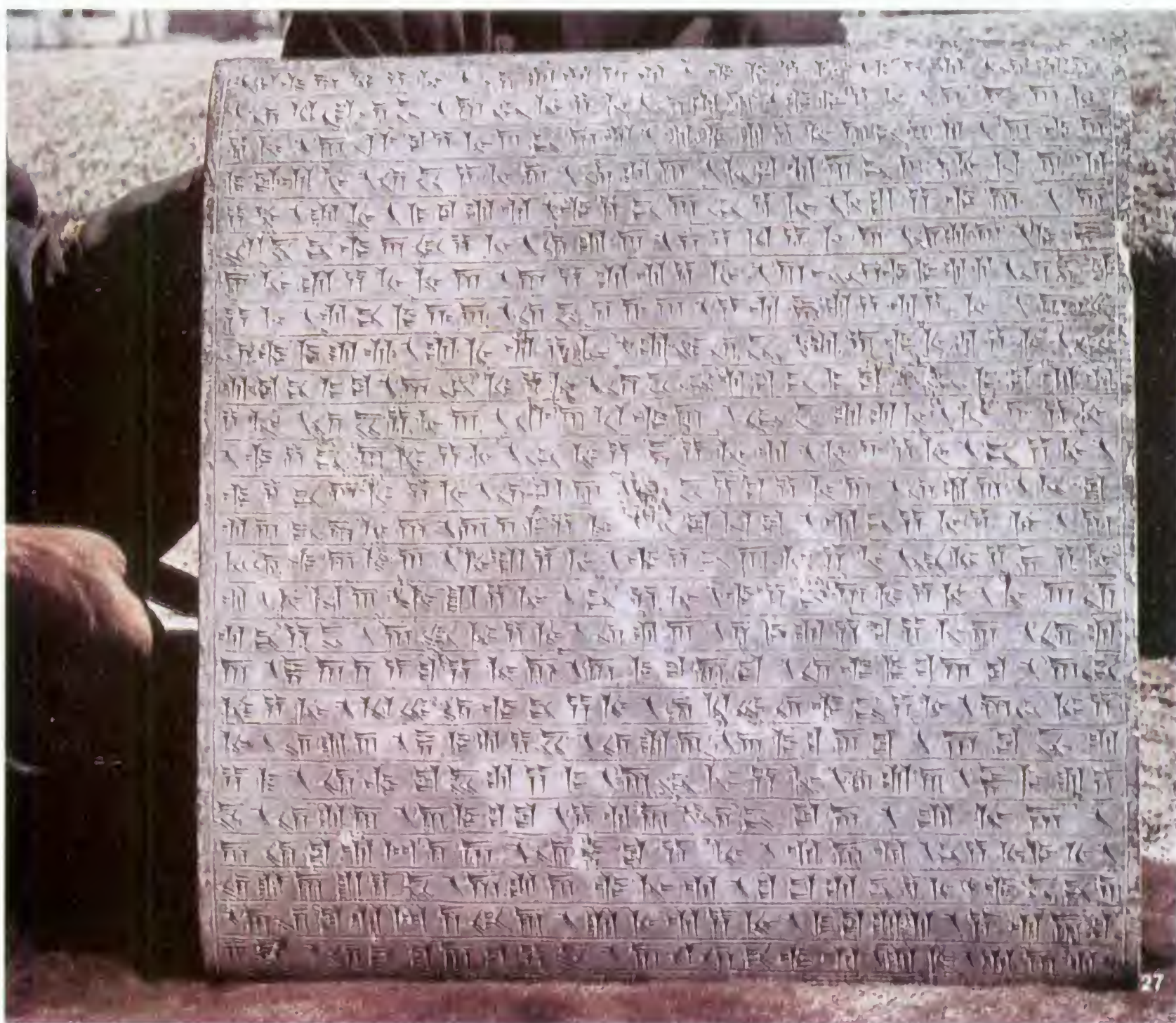
تابلوی ۲۲: تقلیدی از کشتیهای سه ردیف پارویی ایران باستان، به مناسبت مراسم سالگرد دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی در اکتبر ۱۹۷۱ از جلوی ایوان تخت جمشید می‌گذرد. گروه جنگجویان لباس عیلامی بر تن دارند.



تابلوی ۲۵: مقبره داریوش در صخره نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید. پیکره‌های مسطح در پایه صخره مربوط به دوران ساسانیان (قرن سوم ق.م.) است.



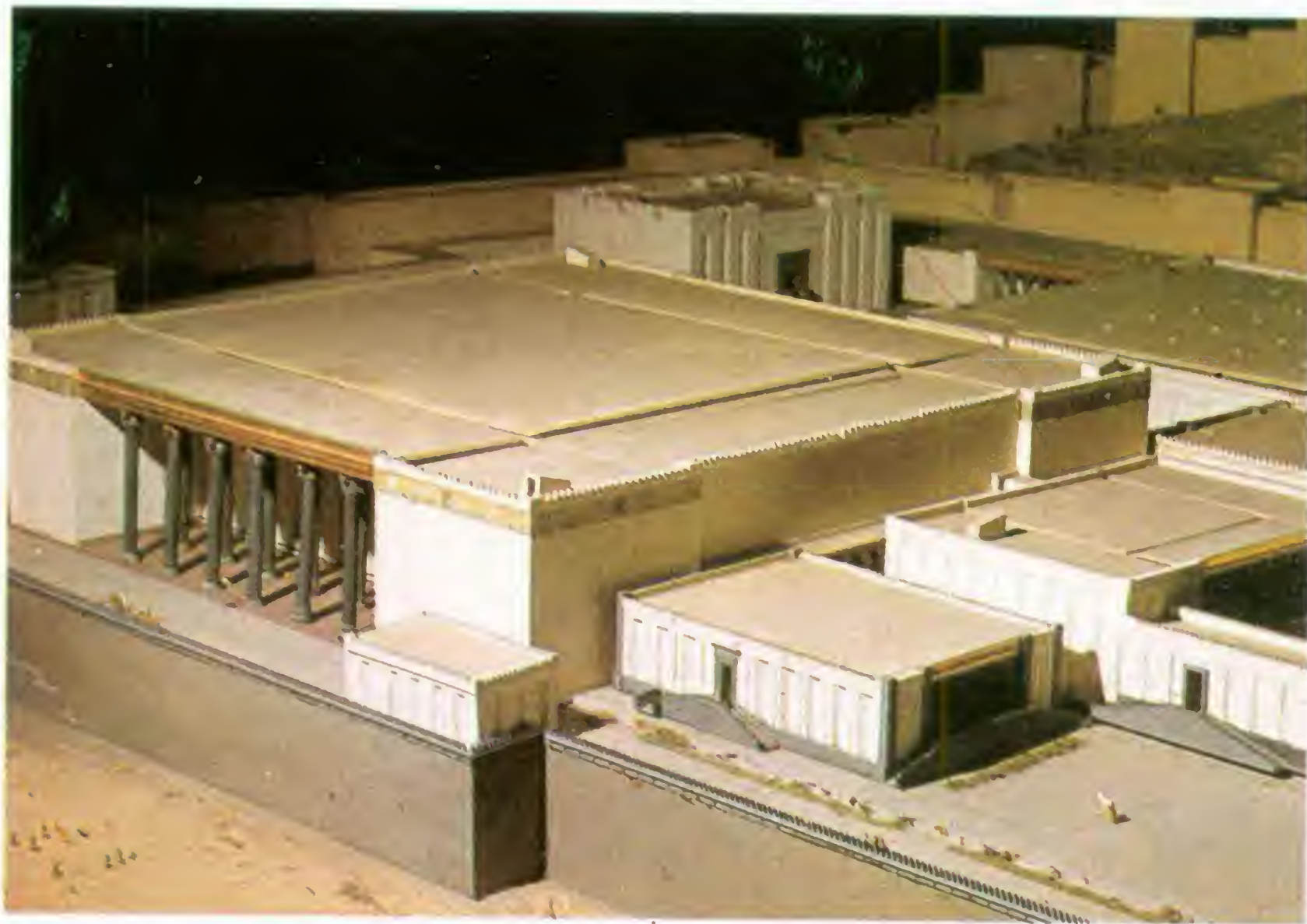
تابلوی ۲۶: محافظ مادی داریوش علاوه بر فرش و شلاق یک کرسی نیز حمل می‌کند که پادشاه برای سوار شدن و پیاده شدن از اسب از آن استفاده می‌کرده است. برشی از پیکره مسطح پلکان شرقی آپادانای تخت جمشید.



تابلوی ۲۷: پشت سنگ نبشته‌ای که در زمان خشیارشا به خط میخی پارسی نوشته شده و در سال ۱۹۶۷ در تخت جمشید یافت شده است در حقیقت این سنگ نبشته فقط نسخه برداری قبرنوشته زیرین مقبره داریوش است، بدون آخرین قسمت آن.



تابلوی ۲۸: بازآفرینی پلکان ورودی و «دروازه همه ملتها» در تخت جمشید اثر فریدریش کرفتر.



تابلوی ۲۹: آپادانا، آپادانه (قصر پذیرایی) داریوش در تخت جمشید. طراحی از فریدریش کرفت.



تابلوی ۳۰: سمت شرقی پلکان و زیربنای آپادانا یا قصر ستوندار پذیرایی داریوش در تخت جمشید.
 سمت راست درباریان. سمت چپ پیشکش آوران از ۲۳ قوم کشور هخامنشی. در وسط در اصل پیکره
 مسطح داریوش که بر تخت نشسته، قرار داشته که احتمالاً خشیارشا آن را به خزانه منتقل کرده است.



تابلوی ۳۱: ورودی باردهی پادشاه، داریوش در تخت جمشید.



تابلوی ۳۲: باقیمانده آپادانا یا قصر ستون‌دار پذیرایی داریوش در تخت جمشید. سمت راست در عقب
«دروازه همه ملتها»، که توسط خشیارشا ساختمان آن به پایان رسید.



تابلوی ۳۳: تخت جمشید. در جلو قصر صد ستون خشیارشا، اردشیر اول آن را به اتمام رساند؛ سمت چپ خزانة و اندرون باز ساخته شده است. در وسط سمت راست، آپادانای داریوش قرار دارد. از این قصر هنوز سیزده ستون برپا است؛ در وسط (در حاشیه ایوان) قصر مسکونی داریوش و سمت چپ آن قصر مسکونی خشیارشا قرار دارد.



تابلوی ۳۴: شاه دلیر با شیر شاخدار می‌جنگد، پیکره مسطح در تخت جمشید.